

ایران ایرانی

پیشگویی در صد شصت و دو سال قاجاریه

غلامرضا انصافی

تاریخ و فرهنگ و جامعه شناسی
دوره قاجاریان و...

ایران و ایرانی به تحقیق در صد سفر نامه خارجی

(مربوط به دوران قاجاریان)

غلامرضا انصاف پور



کتابفروشی زوار



کتابفروشی زوار

ایران و ایرانی
تألیف: غلامرضا انصاف‌پور
چاپ اول ۱۳۶۳
حق طبع محفوظ است
تیراژ ۳۰۰۰
چاپ گلشن

فهرست صد کتاب

از ایران پژوهان و ارباب سفرنامه‌ها و ماموران سیاسی خارجی

که از زبده مطالب آن‌ها درباره سرشت و منش ایرانی در این تألیف و جلد بعدی آن بهره گرفته شده است

- آخرین روزهای لطفعلی خان زند — ۱۷۹۱ — (آغاز قاجاریه). سر هارفورد جونز. ترجمه هما ناطق — جان گرنی. موسسه امیر کبیر. تهران — ۱۳۵۳.
- اختناق ایران — ۱۹۱۱ — مورگان شوستر. ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتري. به همت فرامرز برزگر و اسماعیل رایین. بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه. تهران ۱۳۴۴.
- افسانه‌های آسیایی — ۱۸۵۵ — کنت. دو گوینو. ترجمه محمدعباسی. ابن سینا تهران — ۱۳۳۳.
- ایران و ایرانیان — ۱۹۲۷ — سردنیس. راس. ترجمه ا. شایگان ملایری. تهران — ۱۳۱۱.
- ایران و قضیه ایران (ج ۲) — ۱۸۹۰ — جرج. ن. لرد کرزن. ترجمه وحید مازندرانی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران — ۱۳۵۰.
- ایرانی که من شناختم — ۱۹۰۹ — ب. نیکیتین. ترجمه فره‌وشی (مترجم همایون سابق). کانون معرفت. تهران — ۱۳۲۹.
- ایرانیان و تاریخ ایران. الساندرو باوزانی. ترجمه مسعود رجب نیا. انتشارات روزبهان. به سوی اصفهان — ۱۹۰۰ — پیرلوتی. ترجمه بدرالدین کتابی. چاپ اصفهان — ۱۳۲۶.
- تاریخ ایران دوره قاجاریه — ۱۸۶۰ — گرنٹ واتسن. ع. وحید مازندرانی. انتشارات سخن. تهران — ۱۳۴۰.
- حکومت تزار و محمد علی میرزا — ۱۹۱۰ — ن. پ. مامونتوف. ترجمه شرف الدین میرزا قهرمانی. از نشریات روزنامه اطلاعات. تهران — ۱۳۰۹.
- خاطرات کلنل کاساگوفسکی — ۱۸۹۶ — کاساگوفسکی. ترجمه عباسقلی جلی. کتاب‌های سیمرغ. تهران — ۱۳۴۴.

خاطرات سیاسی، تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی — ۱۸۱۰. ترجمه و تحشیه علی کاظمی و ترجمه دیگر از همین کتاب از دکتر محسن موبدی. امیرکبیر. تهران — ۱۳۶۱.

خاطرات یک دیپلمات فرانسوی هنگام انقلاب مشروطه. اوستاس دولوری. ترجمه علی اصفرامیر معز. تهران ۱۳۵۲.

در زیر آسمان ایران — ۱۹۲۵ — موریس پرنو. ترجمه کاظم عمادی. کتاب فروشی محمدعلی علمی. تهران — ۱۳۲۴.

در زیر آسمان ایران — ۱۹۲۵ — هرمان نوردن. ترجمه سیمین سمیعی. انتشارات دانشگاه تهران — تهران — ۲۵۳۶.

سرگذشت حاجی بابای اصفهان — ۱۸۱۰ — جیمز موریه. ترجمه میرزا حبیب اصفهانی. به کوشش دکتر یوسف رحیم لو. انتشارات حقیقت. تبریز — ۱۳۵۴.

سفرنامه از خراسان تا بختیاری — ۱۸۸۰ — هانری رنه دالمانی. ترجمه فره‌وشی (مترجم همایون سابق) امیرکبیر و ابن سینا. تهران — ۱۳۳۵.

سفرنامه اورسل — ۱۸۸۲ — ارنست اورسل. ترجمه علی اصغر سعیدی. انتشارات زوار. تهران — ۱۳۵۳.

سفرنامه اوژن فلاندن به ایران — ۱۸۴۰ — ترجمه حسین نورصادقی. چاپخانه روزنامه نقش جهان. تهران — ۱۳۲۴.

سفرنامه بن تان — ۱۸۰۷ — بن تان. ترجمه منصوره اتحادیه. ناشر (مترجم؟). چاپ سپهر. تهران — ۱۳۵۴.

سفرنامه پاتینجر — ۱۸۱۰ — هنری پاتینجر. مسافرت سند و بلوچستان. ترجمه دکتر شاپور گودرزی. کتاب فروشی دهخدا. تهران — ۱۳۴۸.

سفرنامه پولاک — ۱۸۵۱ — ایران و ایرانیان. یاکوب. ادوارد پولاک. ترجمه کیکاووس جهاننداری. شرکت سهامی انتشارات خوارزمی. تهران. ۱۳۶۱.

سفرنامه ترکستان و ایران (گذری در آسیای مرکزی) — ۱۸۸۳ — هنری موزر. ترجمه علی مترجم (مترجم مخصوص ناصرالدین شاه) به کوشش محمد گلین. انتشارات سحر. تهران — ۲۵۳۶.

سفرنامه ترکمنستان — ۱۸۸۰ — استوارت. ترجمه خانه‌زاد علی مترجم. مترجم دارالترجمه همایونی. نسخه تایپ شده.

سفرنامه جکسن. ایران در گذشته و حال — ۱۹۰۳ — ابراهم. و. ویلیامز جکسن. ترجمه منوچهر امیری — فریدون بدره‌ای. انتشارات خوارزمی. تهران — ۱۳۵۷.

سفرنامه در آفتاب ایران — ۱۹۲۴ — ژاک هردوان. ترجمه مصطفی مهذب چاپ سپهر. تهران — ۱۳۲۴.

سفرنامه درو و یل — ۱۸۱۲ — سرهنگ گاسپار درو و یل. ترجمه جواد محیی. بنگاه گوتمبرگ. تهران — ۱۳۳۷.

سفرنامه دموورگان — ۱۹۰۸ — ترجمه جهانگیر قائم مقامی. کتاب فروشی طهوری. تهران — ۱۳۳۵.

سفرنامه دوراند — ۱۸۹۴ — خانم سرتی موردوراند وزیر مختار انگلیس در ایران. ترجمه علی محمد ساکی کتاب فروشی محمدی. خرم آباد لرستان — ۱۳۴۶.

سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس. یا ده هزار میل در ایران — ۱۸۹۰ — ترجمه حسین سعادت نوری. چاپ دوم. کتابخانه ابن سینا — تهران — ۱۳۳۶.

سفرنامه شمال — ۱۸۶۰ — چارلز فرانسیس مکزی. منصوره اتحادیه (نظام مافی) نشر گستره. تهران — ۱۳۵۹.

سفرنامه لیارد — ۱۸۴۰ — کتاب تاریخ بختیاری. ترجمه و تقریر سردار اسعد بختیاری. چاپ سنگی. تهران — ۱۳۲۷.

سفرنامه مادام ژان دیولافوا (جلد اول) — ۱۸۸۱ — ایران و کلد. ترجمه فره‌وشی. (مترجم همایون سابق). کتاب فروشی خیام. تهران — ۱۳۳۲.

سفرنامه مادام ژان دیولافوا (جلد دوم) — ۱۸۸۴ — خاطرات کاوش‌های باستان‌شناسی شوش. ترجمه ایرج فره‌وشی. انتشارات دانشگاه — تهران — ۲۵۳۵.

سفرنامه ویلسن — ۱۹۰۷ — یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران. ترجمه حسین سعادت نوری. انتشارات وحید. تهران — ۱۳۴۷.

سفرنامه هوتم شنیدلر — ۱۸۹۶ — کتاب تاریخ بختیاری. ترجمه و تقریر سردار اسعد بختیاری. چاپ اول سنگی. تهران — ۱۳۲۷ قمری.

سفری به سرزمین دلاوران — ۱۹۲۵ — مریان. سی. کوپر. ترجمه امیر حسین ظفر ایلخان بختیاری. موسسه امیرکبیر. تهران — ۱۳۴۷.

سه سال در ایران — ۱۸۵۵ — کنت دوکوبینو. ترجمه ذبیح‌الله منصوری. موسسه مطبوعاتی فرخی. تهران.

سه سال در دربار ایران — ۱۸۸۹ — دکتر فووریه. طبیب مخصوص ناصرالدین شاه. ترجمه عباس اقبال. کتابخانه علی اکبر علمی. تهران — ۱۳۲۶.

سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه — ۱۸۵۰ — آرمینیوس وامبری. فتحعلی‌خواجه نوریان. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران — ۱۳۳۷.

- سیاحتنامه مسیوچریکف—۱۸۸۴—ترجمه آبکار مسیحی. به کوشش علی اصغر عمران.
کتاب های جیبی. تهران—۱۳۵۸.
- کتاب تاریخ ایران—۱۸۰۰—(جلد اول و دوم در یک مجلد). سرجان ملکم. ترجمه
میرزا حیرت. چاپ سنگی هندوستان—۱۸۶۷.
- کویرهای ایران—۱۹۰۵—سون هدین. ترجمه پرو یزرجبی. انتشارات توکا. تهران—
۲۵۳۵.
- مازندران و استرآباد—۱۸۵۸—ه.ل.رابینو. ترجمه وحید مازندرانی. بنگاه ترجمه و
نشر کتاب. تهران—۱۳۳۶.
- ماموریت ژنرال گاردان در ایران—۱۸۰۷—تالیف پسر او. کنت آلفرد دو «گاردان»
ترجمه عباس اقبال. انتشارات اداره شورای نظام. تهران—۱۳۱۰.
- مردم شناسی ایران. هنری فیلد. ترجمه دکتر عبدالله فریار. کتاب فروشی ابن سینا.
تهران—۱۳۴۳.
- مسافرت به ایران—۱۸۲۸—الکسیس سولتیکف. ترجمه دکتر محسن صبا. بنگاه
ترجمه و نشر کتاب.
- مسافرت به ایران—۱۸۱۷—همراه سفیر روسیه. موريس دو کوتر بوئه. ترجمه محمود
هدایت. موسسه امیرکبیر. تهران—۱۳۴۸.
- مسافرت در ارمنستان و ایران—۱۸۰۶—پ. امده. ژوبر. ترجمه علی قلی اعتماد مقدم.
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. تهران—۱۳۴۷.
- نامه های ایرانی—۱۸۵۵—کنت دو گوینو. ترجمه دکتر عذرا غفاری. کتاب فروشی
دهخدا. تهران—۱۳۴۱.
- یادداشت های ژنرال «تره زل» —۱۸۰۰—فرستاده ناپلئون به هند. به اهتمام «ژنرال
ژ.ب. دوما» فرانسوی. از انتشارات اداره شورای نظام. تهران—۱۳۰۸.
- یک سال در میان ایرانیان—۱۸۸۰—ادوارد براون. ترجمه ذبیح الله منصوری. کانون
معرفت. تهران.

- مجله مهر. شهریور ۱۳۱۲. مقاله درباره وزارت خارجه مرحوم میرزا سعید خان در عهد
ناصری به نقل از یک منبع امریکایی مرحوم عباس اقبال.
- مجله یغما. سال ۲۴. دی ماه—۱۳۵۰.
- تمدن ایرانی. تألیف چند تن از خاورشناسان. ترجمه دکتر عیسی بهنام. مقاله هانری
ماسه. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۴۶.

سفر اروپاییان به ایران. دکتر ژان شیبائی. ترجمه، سید ضیاء الدین دهشیری. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران - ۱۳۵۳.

Across Persia. 1908. by: E. Crawshay Williams. London. 1907.

Adventures in the Near East. 1918. A. Rawlinson. London & New York.

A lady Doctor in Bakhtiari Land. 1907. by: Elizabeth. N. Macbean. Ross M.B. London. 1921.

A narrative of a Journey in to Persia and residence. 1821. by: Tancoigne. M. London. 1820.

* An Autumn Tour in Western Persia. 1909. by: E.R. Durand London. 1909.

A Persian Journey. 1927. by: Fred Richards. London. 1931.

Around Afghanistan. by: Major de Bouillane de Lacoste. London. 1909

* A Year Amongst the Persians. 1887-1888. Browne Edward Granville. London. Third Edition. 1950.

Caravan Journeys and Wanderings in Persia, Afghanistan, Turkistan and Beloochistan. 1839. by: J.P. Ferrier. London. New York. 1976.

* Du Khorassan au Pays des Backhtiaris. Henry--Rene d'Allemagne. Paris. 1880.

Early Adventures in Persia and Susiand and. . . Layard. A.H. 2 Vols. London. 1887.

Glimpses of Life a Manners in Persia. by: Sheil, Lady. London. 1850.

Hommes et Choses en Perse. 1880. Carla Serena. Paris. 1883.

In the Land of the Lion and Sun. 1866. by: C.J. Wills. London. 1916.

Journal of a Diplomat's Three Years' Residence in Persia. 1864. Volumes 1-2.

Journal of a Residence in northern Persia and the Adjacent Provinces of Turkey. 1850. by: Lieut-Colonel Stuart. London. 1854.

Journal of a Tour in Persia During the Years 1824-1825. by: R.C.M.

« جلونام هر کتاب که ستاره - * - آمده، به فارسی ترجمه شده است.

London. 1825.

Le Caucase le Perse et la Turquie d'Asia. . 1880. Baron Ernouf. Paris. 1882.

My Wanderings in Persia. 1875. by: T.S.Anderson. London. 1880.

На ПУТИ ВЪ ПЕРСИИ ПРИКАСНІЙСКІЯ ПРОВИНЦІИ. 1878.

П. ОГОРОДНИКОВА. С. ПЕТЕРБУРГ. 1875.

Mary Bird in Persia. 1915. by: Clara C.Rice. London. 1916.

Observations Made On a Tour from Bengal to Persia in the Years. 1786- 7. Theran. 1976.

ОЧЕРКИ ПЕРСИИ. 1878. П. ОГОРОДНИКОВА. С. ПЕТЕРБУРГ. 1879.

Persia and Its People. 1908. (Volume two). Ella. C.Sykes. London. 1910.

Persia and the Persians. 1883. by: S.G.W.Benjamin. London. 1887.

* Persia and the Persian Question. 1890.(Volumes one). George N.L. Curzon. Second impresson. London and Edinburgh. 1966.

Persia in Revolution With notes of travel in the Caucasus. by: J.M. Hone and Dickinson. London. 1910.

Persia past and Present. a Book of travel and research. by: A.V. Williams Jackson. London. 1909.

Persia Revisited. Gordon, Thomas. E. 1895. London. 1896.

Persia: the Awakening east. by: W.P.Cresson. London. 1908.

Persia the Land of the Imams. A Narrative of travel and residence. 1871. by: James Basset. London. 1887.

Persia the Land of the Magi or the Home of the Wise Man. by: Samuel K. Neweeya. M.D.Philadelphia. 1910.

Persian Pilgrimage. 1918. by: Countess Maud Von Rosen. Translated from the Swedish. by: Evelin. C. Ramsden. London.

Queer things about Persia. by: Eustache de Lorey. London. 1907.

Six Months in Persia. 2 vols. Stack, Edward. London. 1882.

Sous le Ciel de la Perse. Par: Hermann Norden. Paris. 1929.

СТРАНА СОЛНЦА. 1881. П. ОГОРОДНИКОВА. С. ПЕТЕРБУРГ. 1882.

* The English Amongst the Persians. Denis Wright. During the Qajar Period. 1787-1921. London. 1977.

- *The Life and Adventures of Arminius Vambery. 1850. Written by Himself. New York. Frederick a Stokes-Company Publishers.
- The Middle East Collection from Constantinople to Tehran. Volumes I--II) by: James Baillie Fraser. New York. 1973.
- Three Years in Persia. 2 vols. Fowler George. London. 1841.
- * Trois ans a la Cour de Perse. Docteur Feuvrier. Paris.
- * Trois ans en Asia (de 1855 a 1858). Gobineau, Joseph Arthur. Nouvelle edition. Paris. 1905.
- Through Persia from the Gulf the Caspian, Bradley Birt, F.B.London 1909.
- Through Persia on a Side Saddle. 1894.(Volume one) Ella. C. Cykes. London. 1901.
- Twelve Days in the Bakhtiari mountains. 1926. V. Sackville-West. London. 1928.
- Voyage en Armenie et en Perse. par: Pierre Frede. Paris.
- With the Persian Expedition. by: Major M.H.Donohoe. London. 1919.

کتاب‌هایی که تاکنون از این نویسنده چاپ و منتشر شده است

تحقیقات تاریخی و اجتماعی:

تاریخ زندگی اقتصادی روستاییان و طبقات اجتماعی ایران (دایرةالمعارف جامعه شناسی تاریخی ایران — جلد اول)

ساخت دولت در ایران — از اسلام تا یورش مغول (دایرةالمعارف جامعه شناسی تاریخ ایران — جلد دوم)

روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران — از اسلام تا مغول (دایرةالمعارف — جلد سوم)

قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ (دایرةالمعارفی درباره بانوان)

تاریخ و فرهنگ زورخانه

ایران و ایرانی به تحقیق درصدا سفرنامه خارجی

هدف‌های اجتماعی حسین بن علی (ع)

سراج الشیعه فی آداب الشریعة — تنقیح و به نثر ساده — (با نام مستعار)

نقش پهلوانی و نهضت عیاری در تاریخ اجتماعی ایران (با نام مستعار)

مقام جهانی ایران در بنیان‌گذاری خصال عالی ورزشی (با نام مستعار)

حقوق و مقام زن از آغاز تا اسلام.

حقوق و مقام زن در شاهنامه، فردوسی.

داستان‌ها:

زندگی مرده

جنگ آدم و ابلیس

داستان‌هایی شگفت‌انگیز از تاریخ پهلوانی ایران (با نام مستعار)

نبرد پهلوانان (با نام مستعار)

شاهکارهایی از افسانه‌های پهلوانی ایران (با نام مستعار)

روح مرتضی خان

عیاران (با نام مستعار)

پوریای ولی

پهلوان عبدالرزاق

«زورخانه ورزش باستانی ایران» — ترجمه شده به انگلیسی، فرانسه، آلمانی (با نام مستعار)

هنوز چاپ نشده‌ها:

ترجمه داستان‌هایی از: ادگار آلن پو

اورانگ اوتانگ (مجموعه داستان)

مجموعه معارف و فرهنگ نانوایی سنگکی (با همکاری شادروان داود روغنی)

فهرست متون کتاب

مقدمه

- ایرانی که این همه در باره آن نوشته‌اند ۱۷ در اعتبار این نوشته‌ها علی‌رغم مقاصد سیاسی
ایران پژوهانی که این همه در باره ایران نوشته‌اند ۱۹
۱۸ در اهمیت حیاتی مطالعه این کتاب ۲۱

(بخش نخست)

تبیین گوهر ذاتی و سرشت تاریخی ایرانی

- | | | |
|--|----|------------------------------------|
| ایران مادر | ۲۴ | دخالت سیاست‌های خارجی علت دوم عقب |
| جغرافیای انسانی ایران | ۲۹ | ماندگی ۵۵ |
| قلمرو نژادی و فرهنگی و تاریخی اقوام ایرانی | | روش کشف نقاط قوت و ضعف برای نفوذ و |
| اقوام ایلات و عشایر ایرانی و زبان و نژاد | | تسلط ۵۸ |
| مشترک آن‌ها | ۳۵ | رقابت و همکاری سیاست‌های خارجی در |
| گوهر ذاتی | ۳۹ | ایران ۶۱ |
| مقایسه قابلیت‌ها و گوهر ایرانی با دیگر | | نبوغ ایرانی برای بقا ۷۰ |
| ملت‌ها | ۴۴ | آثار امیدواری ۷۱ |
| غرامت عقب ماندگی و علل آن | ۴۷ | سیرت ایرانی ۷۲ |
| «ایران سرزمینی که خود دشمن خودش | | آینده ایران ۷۴ |
| است | ۵۴ | |

(بخش دوم)

گوهر و فلز ایرانی و منش و خوی‌های عارضی وی

- | | | |
|-------------------------------------|-------------------|-------|
| اثرات کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی در | منبع تضادها | ۸۱ |
| تولید طبایع خوب یا بد | منش‌ها در آیین‌ها | ۷۶ ۸۲ |
| سرشت تاریخی ملت ایران | تعارفات ایرانی | ۷۹ ۸۵ |

- تکیه کلام‌ها، فضولی‌ها ۸۸ استرذهبک و ذهابک و مذهبک ۱۱۹
- درجه اعتقادات مذهبی و شرح خوی‌ها ۸۹ یک چشم شدن در کشوری یک چشم‌ها ۱۲۰
- رفتار ایرانی بی‌پشتیبان و ایرانی با پشتیبان ۹۰ آنچه را که می‌گویند غیر از آن است که ۱۲۰
- زشت و زیبایی‌های ما ایرانی‌ها ۹۳ عقیده دارند ۱۲۰
- در رابطه با دولت و حکومت ۹۴ جلوروی و پشت سر شما ۱۲۳
- مسخره بودن شرافت و فضیلت برای ترقی ۹۵ و اما در باره غیر قابل اعتماد بودن ۱۲۳
- وطن پرستی ایرانی و یک سوار جنگی ایرانی ۹۷ منش‌های ناشی از غلبه حکومت زور ۱۲۵
- آنچه را دوست دارند با مبالغه در دروغ بزرگ حق با زور است ۱۲۶
- می‌نمایند ۱۰۱ دستی را که نمی‌توانی ببری ببوس ۱۲۶
- در قابلیت‌ها و در مقلد یا مبدع بودن ۱۰۲ درد جریمه نقدی بیش از شلاق خوردن ۱۲۷
- مظلوم پسند بودن ایرانیان ۱۰۳ پس از کشتن تقصیر پرسیدن ۱۲۷
- چانه زدن و همیشه ناراضی بودن ۱۰۴ اهل حساب نبودن و ناسنجیده سخن گفتن ۱۲۸
- حدود آگاهی‌های سیاسی ۱۰۴ بی‌ارزش بودن وقت ۱۲۹
- انعطاف‌پذیری در برابر بازی‌های روزگار ۱۰۴ پشتکار و پشت به کار ۱۳۰
- عادت چسبیدن به خانواده ۱۰۵ سعه صدر و تسامح دینی ایرانی ۱۳۴
- حکمت مرگ در نظر ایرانی ۱۰۵ بری بودن ایرانی از خشونت‌های تعصب ۱۳۴
- خداشه‌ناپذیری گوهر ذاتی ایرانی از دید حکیمانه ایرانی و اسلام ۱۳۵
- نسبت‌های عرضی ۱۰۷ ایرانی و اقلیت‌های مذهبی ۱۳۶
- دروغ و دروغ‌گویی به تاکید سوگند فرنگیان از دیدگاه ایرانیان ۱۳۷
- نفرت انگیزترین عادت ۱۱۱ اوضاع خانواده و آموزش و پرورش ۱۴۱
- در تفاوت شهری‌ها و روستایی‌ها ۱۱۲ زن ایرانی ۱۴۶
- دروغ‌گویی روح تجارت است ۱۱۲ در باره سیر و سفر رفتن ایرانی ۱۴۷
- از علل رواج دروغ و تزویر در ایران ۱۱۲ رابطه خوراکی‌ها و باورها و طرز غذا خوردن ۱۵۰
- تاثیر ناکامی‌های تاریخی در حریص شدن ۱۵۰
- ایرانیان به کامرانی ۱۱۳ آیین‌های مهمان‌نوازترین ملت دنیا ۱۵۶
- خوی قول دادن و عمل نکردن ۱۱۶ اندک سخنی از حکام و اشراف ۱۵۹
- غریب را بیش‌تر از حقیقت دوست داشتن ۱۱۶ علل به چشم نخوردن دشمنی طبقاتی در ۱۶۱
- اثبات دروغ به سوگند ۱۱۷ ایران ۱۶۱
- بازار و بازاریان سرچشمه پخش دروغ ۱۱۸ روش کلی زندگی و خصایص رنگارنگ ۱۶۵
- روش پوشیده و پشت به روزیستن و علل قلمرو زبان و مقام جهانی شعر و ادب ۱۶۵
- آن ۱۱۹ پارسی ۱۷۰

جلوه‌های هنر ایرانی	۱۷۹	جادو کاشی نگاری و هنر معماری و تئاتر ۱۹۲
درباره موسیقی ایرانی	۱۸۰	ورزش‌ها و بازی‌های ایرانی ۲۰۱
هنر نقاشی و پرسپکتیو	۱۸۹	

(بخش سوم)

مشاغل و منش‌های شخصی و ویژگی‌های اجتماعی در هریک از گروه‌های شغلی

منش‌های شغلی	۲۰۶	است	۲۱۸
گروه‌های شغلی متمدن و غیر متمدن و نیمه وحشی	۲۰۷	زیرکی‌ها و تقلب‌های کسبه و منش آن‌ها ۲۱۹	
ایستایی و نازایی صنعت‌های پیشه‌وری	۲۰۹	منش	۲۲۲
اتحادیه‌های اصناف و تشکیلات صنفی	۲۱۰	مقایسه روش کار کارگر ایرانی با کارگر بازرگانان و منش‌ها و ویژگی‌های ایشان	۲۲۳
بانک داران امین مردم	۲۱۱	حکیمباشی‌ها و پزشکی عامیانه	۲۲۸
ترس از به کار انداختن سرمایه	۲۱۵	کیمیاگران، منجمان، شاعران و اهل دانش ۲۲۹	
و علل اجتماعی آن	۲۱۵	دلاکی، سقایی، دود غلیان فروشی،	۲۳۲
تمامی صفات دلالتی در هر ایرانی جمع		قاطرچی گری، نوکری و شاطی و... ۲۳۵	

(بخش چهارم)

شهرهای ایران با تعریف ساخت و بافت و شرح ویژگی‌های مردم آن‌ها و اوصاف ساختمان اماکن، خانه‌ها، اتاق‌ها و انواع ائانه زندگی

توضیحاتی درباره شهرهای ایران و مردم آن	۲۴۸	بازارها	۲۶۳
آذربایجان سر ایران و تعریف‌هایی از شهرها و گوهرو منش مردم آن‌ها	۲۵۱	اوزان، برابری ارزش‌های پولی، دست مزد و قیمت‌ها	۲۶۵
کلیاتی درباره شهرها	۲۵۳	کاروان سراهای شهرها و بیابان‌ها	۲۶۶
تاراج آذین‌ها و کاشی‌های کاخ‌ها	۲۵۵	خدمات عمومی	
شهرها با بناها، خانه‌ها، بازارها و وجوه مشخصه شهرها	۲۵۶	وصف شهرهای ایران و مردم آن به ترتیب الفبا از آمل تا یزد، برای نمونه مثل:	۲۶۷
اصول شهرسازی مسکن و مصالح	۲۵۷	آمل (شهر آهن و آهنگران)	۲۷۶
شهرهای پشت روی ایران	۲۶۰	اصفهان و خوی‌های مردم آن	۲۸۰
طرح ساختمان خانه‌ها، بیرونی و اندرونی		منارجنبان و علت بسیار ساده جنبیدن آن ۲۸۲	
		ایروان (شهر نقش‌های رستم و گنبد‌های آبی	

۳۰۷	رشت شهر صنعت و معماری	۲۸۴	و جشن های عمومی عید نوروز در آن).
۳۱۰	ساری شهر تولید باروت	۲۸۷	باکو (پرستشگاه آذر آذریان)
۳۱۰	سمرقند (نسخه بدل اصفهان)	۲۸۸	بخارا «یاد یار مهربان»
	شوش با کرخه سرفراز و با شرافت و عظمت	۲۹۰	بلخ و مزار شریف علی (ع)
۳۱۱	دیرین	۲۹۱	بندر انزلی مهم ترین بندر بی شهر
	شیراز (شهر مرفعی ترین و دوست داشتنی ترین	۲۹۴	تبریز با نام زرتشت و قصه های رستم
۳۱۳	(مردم ایران)	۲۹۵	رفتار و ادب تبریزیان
۳۱۷	طیس مروارید تنهای شهرهای ایران	۲۹۵	تفلیس (شهر باستانی ایران)
	کاشان شهر صنعت و کارخانه و شهر فعال ترین		تهران شهر پشت روی و بی رودخانه و
۳۲۱	مردم	۲۹۷	بیماری زا
۳۳۱	نخجوان		خجند با فارسی تاجیک خالص تر از فارسی
۳۳۱	هرات پرجمعیت ترین شهر خراسان	۳۰۳	بخارایی
۳۳۳	همدان شهر باستانی ساقط شده	۳۰۵	خوی شهری با مردمان نجیب
		۳۰۶	خیوه مدفن پوریای ولی

(بخش پنجم)

روستاها و روستایان ایران با توصیف طرح بافت دهات، مسکن، خانه، ائانه و شرایط زندگی و نظام زمین داری و شرح مشاغل و سرشت و منش و وصف انواع مصایب مثل غارت شدن به وسیله دولتیان، ارباب و عشایر

	نظام سترون زمین داری کهن تا پایان	«نخل ها مانند انسان روح و احساس
۳۴۵	قاجاریان	۳۳۸ دارند»
۳۴۶	ساختمان ده و خانه های آن	۳۳۹ استادی ایرانیان در آبیاری
	تفریحات	۳۴۰ جهل در روستاها بزرگ ترین عامل فقر
۳۴۹	بدتر بودن شرایط زندگی روستایان	و بیماری و عقب ماندگی
	ایران از سرف ها در عین آزاد	از زور بدبختی هیچ کس متوجه بدبختی خود
۳۵۱	بودن از زمین	۳۴۰ نیست
	خصلت مهاجرت گرایی	۳۴۰ بلایی به نام سیورسات و فرار روستایان به
	پنهان داشتن حرفه های غیر کشاورزی	۳۴۳ کوه ها و غارت شدن روستایان هم به وسیله
	طبیعت و منش روستایی ایرانی	۳۴۳ ماموران دولتی و سربازان و هم به وسیله عشایر
	از علل عدم پیشرفت کشاورزی	۳۴۴ واکنش های روستایان
		۳۵۲

(بخش ششم)

عشایر ایران با جهان بینی و فرهنگ و آیین ها و شرح خوی ها و منش ها و ویژگی های شرایط زندگی اجتماعی و اقتصادی

- تعریف تمدن و توحش و رسم غارتگری سرگرمی ها و تفریحات عشایر ۳۷۰
- در میان عشایر در قدیم ۳۶۰ تأثیرات سازنده شاهنامه فردوسی در عشایر ۳۷۰
- بازگشت ایرانی به وحدت بزرگ تاریخی دین در میان عشایر ۳۷۲
- خویش با وحدت بخشیدن به زبان مادر ویژگی ها و منش های خان های ایلات ۳۷۵
- در بیان خوی های غیر مدنی عشایر ۳۷۹
- نژاد و فرهنگ و زبان و تاریخ مشترک ایلات گزارش هایی وحشتناک از غارت گری و آدم ایرانی تاجیک، کرد و بلوچ ۳۶۳
- ربابی های عشایر ۳۸۱
- مرزداران ایران ۳۶۵ مهم ترین تیره های عشایر ایران مثل کرد، لر،
- دلایل انتخاب زندگی کوچ نشینی ۳۶۶ بختیاری، بلوچ، ترکمن، عرب، شاه سون،
- دولت و ایلات ۳۶۷ جمشیدی بلخ و هزاره یی کابل ۳۹۸-۴۰۰

سپاسگزاری

سپاس آقای اکبر زوار صاحب خردمند موسسه انتشاراتی زوار که نهایت لطف و همکاری را در شکل مطلوب دادن به کتاب حاضر مبذول داشتند.

سپاس آقای جواد صفی نژاد استاد بی مانند دانشکده علوم اجتماعی که مولف را به تالیف این کتاب برانگیخته و تشویق کردند و کتابخانه شخصی خود را نیز در اختیار برای انجام این کار گذاشتند.

سپاس آقای همایون فرد کارشناس کتاب کتابخانه ملی که در ترجمه چند مطلب از سه کتاب روسی با این مولف همکاری کردند.

سپاس کارکنان کتابخانه ملی که با در اختیار گذاشتن کتاب های مورد نیاز مسبب رفع مشکلات در تامین منابع لازم این کتاب شدند.

سپاس آقای حائری رئیس فاضل کتابخانه مجلس و همکاران ایشان که با در اختیار گذاشتن کتاب های لازم این مولف را یاری دادند.

سپاس آقای پرویز مرادی جوان فاضل و کوشا و آقای ایمانی سرپرستان کتابخانه دانشکده علوم اجتماعی که بیشترین کتاب های مهم مورد نیاز این تالیف را در اختیار این مولف گذاشتند.

سپاس آقای علی خادم صاحب معتبرترین موسسه آرشیوهای اسناد عکس که با در اختیار گذاشتن عکس های لازم مربوط به مطالب این کتاب به طور رایگانی در مقام دوستی به کمال ایشار کردند.

سپاس آقای حسن خواجه صاحب چاپخانه خواجه و همگی کارکنان ارجمند و کارگران عزیز آن که کار این کتاب را با حروف چینی و صفحه بندی و غلط گیری به نحو احسن به انجام رساندند.

مولف.

چند تذکر

- ۱- در اول سطر هر متن نقل شده از هر کتاب، تاریخ اولین سال ورود نویسنده آن به ایران درج شده تا معلوم باشد موضوع به طور کلی مربوط به چه زمانی است.
- ۲- به دنبال این تاریخ نام نویسنده و بعد شماره صفحه، یا جلد و صفحه متن کتاب مرجع از باب استناد آورده شده این طور:

۱۸۰۰- ملکم. سرجان (ج ۲. ص ۱۲۵) که با هریک از مراجع استنادات متون چه به زبان فارسی چه به زبان های خارجی که در آخر کتاب آمده به آسانی قابل تطبیق است.

- ۳- مطالب ایران پژوهان و ارباب سفرنامه ها و ماموران سیاسی خارجی در این کتاب به عرض سراسر صفحه است اما آنچه مطلب از آن میان که به عرض کم باشد از نوشته های این مولف است.
- ۴- توضیحاتی هم که در میان متن های منقول از کتاب های خارجیان نیز بین دو پرانتز () آمده از اظهار نظرهای مولف این کتاب در باره مطالب مورد بحث است.
- ۵- مطالب بسیاری از ترجمه های فارسی کم و بیش دستکاری یا اصلاح و بعضی آن ها هم برای رفع شبهه با نسخه اصلی اش به زبان خارجی مطابقت داده شده است.
- ۶- مطالب منقول از ایران پژوهان در مباحث این کتاب نه بر حسب تقدم یا تأخر تاریخ بلکه به اقتضای جریان روابط موضوع مورد بحث تعریض شده است.

نامه اسکندر به ارسطو

ای استاد دانشمند! بدان که من در کشور ایران
مردمی می بینم خردمندتر از دیگران (دیگر ملل)،
تیزهوش، در جهان داری پیشتاز، بر دیگر فرمانروایان
(بیگانگان) گردن فراز، از چنین مردمان هراسانم که
مبادا بر من بشورند و کشور و جهان داری مرا پر آشوب
کنند. بر آن شدم تا همگی آن مردم را از دم تیغ بی دریغ
بگذرانم. استاد را در این کار چه رأی است؟

و نامه ارسطو در پاسخ اسکندر

ای اسکندر! اگر تو اندیشه کشتن مردمان ایران
را داری این کاری است که می توانی بکنی، اما بدان که
نمی توانی کشور ایران را که چنین مردمان را در دامان
خود می پروراند بکشی و هرگز نمی توانی آب و هوای
سرزمین ایران را که چنان مردمان به بار می آورد
دگرگون سازی.

پس چاره جز آن نیست که به مهربانی و نیکوکاری
بر مردم ایران فرمانروایی بکنی و اگر چنین بکنی دل-
های مردمان ایران را به دست آورده و آن مردمان را
دوستدار خود سازی پادشاهی تو بر آن کشور پاینده تر
خواهد بود.

از کتاب سیاست ارسطو
نقل در کتاب طبقات الاطباء والحکماء
ابن جلیجل اندلسی

ایرانی که این همه درباره آن نوشته اند

اروپاییان یا به طور کلی غربیانی که در دوره قاجاریان به خصوص که در دوره صفویان به ایران می آمدند این کشور را مدینه یی فاضله و سرزمینی می دیدند که انسان هنگام سفر و حضر در آن امنیت دارد.

آنان ایران را سرزمینی یافتند که مسافر خارجی را با عجایب خیال انگیز و جاذبه هایی مفتون کننده به خود جلب می کند، اهل کار را با امکانات فراوان خود به تولید و تجارت وامی دارد، دانش پژوهان را با منابع فرهنگی دست نخورده و گنجینه های تاریخی اش سرشار می سازد، ماموران سیاسی بین المللی را با موقعیت استثنایی ژئوپولیتیکی خود در کسب آگاهی های گوناگون به موفقیت می رساند.

آنان همچنین ایران را با داستان های تاریخی و سرگذشت های عشقی و حماسی و با شاعرانی بزرگ و عرفایی خدای گونه و شعر و ادبی احترام انگیز با مردمی مهربان و اهل ذوق سرزمینی دیدند که سخت دامنگیر است.

سرزمینی که شاردن ها، تاورنیه ها، پیترو دل واله ها و صدها جهان گرد دیگر را عاشق پای بند خود ساخته و منتسکیو و ولتر و دیگر فلاسفه غرب جای بزرگی برای آن در کتاب های خود اختصاص داده اند.

سرزمینی که گوته را عاشق حافظ و دیدرو را عاشق سعدی هاید، دو پرون و نیچه را عاشق زرتشت ساخته، بروان را شیفته ادبیات و پوپ را واله هنر ایران خلاصه عموم ایران پژوهان را ستایش گر گوهر ذاتی و تاریخ بزرگ ملت آن کرده است.

ایران پژوهانی که این همه درباره ایران نوشته اند

کتاب‌هایی که در دوره قاجاریان— مثل روضه الصفای ناصری، ناسخ التواریخ، المآثر والآثار، حقایق الاخبار، مرآت البلدان و غیره نوشته شده اگر تاحدی ارزش تاریخی خاص داشته باشد ولی خیلی کم ممکن است ارزش جامعه شناسی و مردم شناسی ایرانی داشته باشد.

اما کتاب‌هایی که ایران پژوهان و ارباب سفرنامه‌ها و ماموران سیاسی پنهان و آشکارای خارجی درباره وضع ایران و ملت ما در دوره قاجاریان نوشته‌اند نه فقط بیان کننده سرشت و منش و گوهر ذاتی و تصویرگر فلکلور، اعتقادات دینی، وضع اقتصادی، سیاسی، سازمان‌های دولتی و معرف خصایص هریک از افراد گروه‌های شغلی این ملت است بلکه در عین حال تاریخ شناسی و در مجموع جامعه شناسی معاصر ایران نیز هست.

نویسندگان این کتاب‌ها برخی جهانگرد، برخی فیلسوف، برخی کارشناس نظامی سیاسی، بعضی سفیر و وزیر مختار و کنسول و ژنرال نماینده یا مأمور جنگی، برخی سیاستمداران حرفه‌ای، بعضی جاسوس و مأمور نقشه برداری از کوه و دشت و جنگل، برخی پزشک دربار، بعضی جامعه شناس و تاریخ شناس و باستان شناس و برخی نیز از خداوندان علم و ادب و برخی پژوهنده و کاشف نیز بوده‌اند.

ایشان عموماً اشخاصی بودند تشنه دانش و کشفیات و آزمندکار، حتی بعضی از آنان سال‌ها در کوه‌ها و دشت‌ها، جنگل‌ها دور از وطن، دور از زن و فرزند بدون بیم از خطرات و تهدید مرگ احتمالی، بدون اعتنا به خستگی، گرسنگی و انواع رنج‌ها و دشواری‌ها زندگی خود را وقف علم و وقف خدمت به وطن‌شان کرده‌اند.

در میان ایشان اشخاصی هم دیده می‌شوند که افزون بر انجام وظایف محوله موفق به پیش بردن کارهایی فوق العاده نیز می‌گردیدند. از جمله اینان باید از راولینسون نام برد که خطوط میخی کتیبه بزرگ داریوش کبیر را در بیستون کشف و مطالعه کرد. وی با ترجمه متن کامل این کتیبه بزرگ و تسلیم آن به انجمن آسیایی سلطنتی در لندن باب مطالعه خطوط کهن دیگر مثل هیر و کلیفی، بابلی و ایلامی را

گشود و غوغایی عظیم در روزگار خود افکند.

در اعتبار این نوشته ها علی رغم مقاصد سیاسی

کسانی که در محدوده شرایط شخصی و اوضاع اجتماعی بسته کشور خود به سر می برند ولو آن که از جامعه فرهنگیان و جامع تجربیات و آگاهی های محیط شان هم باشند باز نمی توانند بمانند خارجیان آن چنان که باید و یژگی های ملت و کشور خود را بررسی و ارزشیابی کنند و نیز نمی توانند دقایق و جزئیاتی را که از نظر سنجنده آنان پوشیده نمی ماند درک کنند. به خصوص خارجانی که در دوره قاجاریان برای پژوهش به ایران می آمدند به تقریب عموماً تربیت و تحصیلات سیستماتیک و تخصصی و برنامه و هدف و روش تحقیق نیز داشته و با معیارهایی گوناگون که از کشور خود و دیگر کشورها در ذهن داشتند تمامی چیزهایی را که به نظرشان متفاوت می آمد با معیار مثالش می سنجیدند و ارزشیابی می کردند.

به نظر این مؤلف تعریف های این پژوهشگران خارجی چه آن هایی که صرفاً علمی و چه آن هایی که نظری یا این که گزارش های جاسوسی باشد تمامی به اغلب احتمال درست و تقریباً بی غرضانه است. زیرا این کتاب ها را برای ما نوشته اند تا خواسته باشند در آن ها حقایق را وارونه جلوه دهند.

این کتاب ها در عین حال در هر موضوع که باشد به طور کلی گزارش های ایران شناسی است برای دولت مردان شان تا نسبت به ما روشن بینی بیشتری پیدا کنند، برای بازرگانان و سوداگران کشورشان تا با روان شناسی بهتر بدانند با ما چگونه وارد معامله شوند، خلاصه برای این که تمامی نقاط ضعف و نقاط قوت ما را یا برای تضعیف یا برای تحریک بشناسند. ممکن است آنان در برداشت اشتباه هایی داشته باشند اما در گزارش خود مطابق روش تحقیق نه می توانستند گزارش دروغ جا بزنند نه اعمال غرض کنند.

پژوهشگران خارجی هر قدر در کتاب های خود از ما انتقاد کرده یا معایب ما را بر شمرده و تشریح کرده باشند در مقابل خیلی بیشتر بلکه دوچندان از فضایل، قابلیت ها و والایی گوهر ذاتی ایرانی تعریف خوب و ستایش کرده اند و حال آن که اگر کتاب های هموطنان ایرانی

خود را که در همین زمینه ها نوشته اند بخوانیم می بینیم در آن ها، اغلب زشتی ها، کاستی ها و بدی ها نشان داده شده و خیلی کم از خوبی ها یاد شده است. اگرچه جامعه ما خیلی زیاد نیازمند آثار انتقادآمیز نیز برای اصلاح خود است.

برای بیان دیدگاه های ایران پژوهان خارجی در تألیف کتاب های ایران شناسی من باب نمونه مطلبی که پولاک محقق آلمانی و طبیب مخصوص ناصرالدین شاه در مقدمه کتاب خود نوشته در این جا نقل می شود:

۱۸۵۸- پولاک (ص ۹ و ۱۰): «کوشش کرده ام در کتاب خود، از اخلاق و رفتار، آداب و طرز زندگی یکی از جالب توجه ترین ملل عالم تصویری به دست بدهم. ملتی که افتخاراتش بیش تر از عظمت گذشته او ناشی می شود ولی هنوز گرفتار عوارض کهولت نشده، بلکه کاملاً لیاقت آن را دارد که باز در تاریخ فرهنگ و جهان آینده سهمی به سزا به عهده بگیرد.

«برای مسافران اروپایی راهنمایی هایی دارم که در خوراک چه نکاتی را رعایت و پرهیز از چه چیزها را لازم بشمرند.

«در کتاب خود سعی کرده ام قضایا و اتفاقات را حتی المقدور برکنار از پیش داوری و سبق ذهن، به صورتی واقعی شرح دهم. اقامت نه ساله من در این کشور، آشنایی به زبان فارسی و ادبیات، غنی آن، شغل من در سمت معلم مدرسه طب تهران و پس از آن طبیب مخصوص شاه شدن، مسافرت های متعدد به شهرها و استان های مختلف ایجاب کرد که بتوانم تمامی نواحی این کشور پهناور و اصل و بنیاد زبان و دین، اوضاع و احوال سیاسی و اخلاقی و فرهنگی آن را تا جایی که برای یک خارجی میسر است بشناسم».

شاید پیش از تمامی نتیجه هایی که اروپاییان به خصوص پس از اواسط صفویان از مطالعه ما و نوشتن کتاب در باره نقاط ضعف و نقاط قوت ما در امور کشورداری و زندگی اجتماعی ایرانی عایدشان شده درس عبرتی باشد که از دیدن اثرات شوم بد روشی ها و عوامل تضعیف کننده نظام اجتماعی ما گرفته اند و بعد در جوامع خود از هرجهت از بروز انواع مشابه آن ها جلوگیری کرده اند و همچنین سرمشقی است که

از ویژگی‌های خوب و مثبت ما به دست آورده‌اند و با این تجربیات توانسته‌اند راه ترقی و پیش رفت را آسان‌تر و تندتر ببینند.

وامبری مجارستانی که مامور انگلیسی‌ها در لباس درویشی برای مطالعه و نقشه‌برداری در آسیای میانه بوده می‌نویسد: در میان کاروان هرات—مشهد عده‌ی مرا ترک واقعی و اکثر انگلیسی می‌شناختند. وی در آن وقت (سال ۱۸۵۰) تنها مأمور خارجی نبود که با تبدیل لباس در میان مردم آسیا می‌گشت بلکه در دوره قاجاریان در هرجا همیشه صدها نفر شرق شناس، ایران شناس، مردم شناس، نقشه‌بردار و مامور ارتباطات مخفی خارجی در لباس‌ها و شکل‌های مختلف انجام وظیفه می‌کردند.

۱۸۵۰—وامبری (ص ۳۶۸) می‌نویسد: در کاروان هرات و مشهد با بعضی از افغان‌ها در لباس مستخدمین تجار نیل و تجار مولتان هند برخوردیم که مدعی لقب «غازی» برای خود بودند. (غازی لقب مخصوص مردانی بود که در جنگ علیه انگلیسی‌ها شرکت کرده بودند). و به طرزی جنون‌آمیز در باره فتوحات خود در کابل در مقابل انگلیسی‌ها داد سخن می‌دادند ولی همین که به نزدیک مشهد رسیدیم مجرمانه به من اقرار کردند که از اتباع انگلیس هستند.

در اهمیت حیاتی مطالعه کتاب حاضر

مطالعه این کتاب برای شناخت سرشت و منش خودمان در زندگی شخصی و رابطه‌های اجتماعی و برای تزکیه و اصلاح و رشد شخصیت، همچنین برای پی‌بردن به نقایص و نقاط ضعف و آشنا شدن با فضایل و نقاط قوت فردی و اجتماعی همچون دایره‌ی شفاف‌بخش است و به‌طور کلی مطالعه این کتاب برای شناخت تمامی طبایع جوامع مختلف ما، آنچه گوهری یا جوهری است که ذاتی باشد و آنچه عرضی و موقتی است که بر اثر غلبه خوبی یا بدی در جامعه از آدمی بروزی می‌کند نقشی حیاتی و آینده‌ساز دارد.

همانطور که پزشک پس از تشخیص بیماری و نقاط ضعف و دانستن میزان قوت مزاج به بیمار دارو داده و اقدام به معالجه می‌کند مطالعه این کتاب هم که نتیجه و عصاره تحقیقات حدود صد شخصیت مختلف علمی، اجتماعی، سیاسی و نظامی عالی مقام در طی صد و

چهل سال دوره قاجاریان است به ما مثل پزشک در رفع عوامل نا سلامتی و دفع عوامل بازدارنده فردی و اجتماعی شناخت می دهد و به ما کمک می کند تا با کشف تمامی طبایع متضاد ذاتی و درونی خود از آنچه زیان بار است بپرهیزیم و آنچه را که سودبخش و زندگی ساز است در خود تقویت کنیم و رفته رفته سلامت نفس و شخصیت خود را هرچه بیش تر نیرو دهیم. همچنان که ارو پاییان یا غربیان با مطالعه و شناخت ما و نوشتن هزاران کتاب حاوی تجربیات خود روی ما، از تمامی علل ضعف و نابسامانی های اجتماعی ما عبرت و از تمامی فضایل و ویژگی های خوب ما سرمشق گرفتند و از آن ها در خود سازی و در راه پیشرفت و ترقی خود استفاده کردند.

بخش نخست

تبیین گوهر ذاتی
وسرشت تاریخی ایرانی

عِرافَت علم در اصطلاح استدلال به پاره‌یی از
حوادث گذشته است بر حوادث آینده به مناسبت یا
مشابهت خفیه که بین آن‌ها است یا اختلاط و
ارتباطی که با یکدیگر دارند.
برخی گویند عِرافَت استدلال از حوادث حالیه
بر حوادث آتیه است به مناسبت یا مشابهت.

بلوغ الارب ج ۳. ص ۲۷۳

«ایران مادر»

چنان که معلوم است و از مطالعه آثار و تحقیقات خارجیان در غرب آسیا برمی آید چون فرنگیان خود را آریایی و ایران را سرچشمه آریاییان می دانند، طبعاً به آن به چشم کشور مادر می نگرند. گرچه خداوندان سیاست های اقتصادی به کشور ما همچون طعمه نگریسته و از این در به آن آسیب ها رسانیده اند، اما ایران پژوهان دانشمند و ارباب سفرنامه ها و حتی ماموران پنهان و آشکارای سیاسی خارجی که به ایران آمده و ایرانی را مطالعه کرده اند، در نوشته ها و گزارش های خود— صرف نظر از معدود موارد— به طور کلی با مهر و دلسوزی در باره ایران سخن گفته و تمامی نقاط ضعف و نقاط قوت و تمامی زشت و زیبایی های ملت ما را به قلم آورده و حتی از آن صفات ناپسندی هم که در دوره های انحطاط شدت می گیرد از جمله در دوره قاجاریان بروز کرده بود پرده برداشته اند. هر چند گاه طیبیانه به زعم خود نسخه درمان هایی صادر کرده و گاه هم راهنمایی هایی به ما، به سود سیاست کشور متبوع خود نموده اند.

به هر تقدیر، به ملاحظه همین احساس همدردی و لوبه هر نظر و نیز به خاطر دیدگاهی که فرنگیان به کشور ما به عنوان سرچشمه آریاییان دارند مؤلف مطلع این کتاب را با عنوان «ایران مادر» می گشاید.

«ایران مادر» در چشم انداز نخست

۱۹۰۵- ویلیامز. ای. سی (ص ۳ و ۴)، ایران پژوه انگلیسی، اندیشه و احساس خود را به هنگام پیاده شدن در ساحل خلیج فارس— بندر بوشهر— چنین می نویسد: اکنون ایران در پیش پای من گسترده است. سرزمین شیر و خورشید. گرچه امروز آن شیر تنها در پندار زاینده شاعران ایرانی می تواند شکل بگیرد و آن خورشید هم که همچنان مثل همیشه بشدت

می تابد، دیگر خورشید آن شیر واقعیت از دست داده نیست. ایران، در این روزگار با همه پهناوری اش در سوگ دوران عظمت از دست شده اش که با قدرت شیر بر جهان فرمانروایی داشت مویه می کند. امروز در این سرزمین، جای آن شکوه جهانی گذشته را چوپانان تپه ها و بازرگانان بازارها و مردمی از نوع حاجی بابای اصفهانی گرفته اند که برای مثال به هیچ روی با نیاکان بزرگ منش و ارجمند خود قابل مقایسه نیستند. (البته این نوشته ها نوع برداشت ها و تصورات خارجی ها را نشان می دهد). اکنون ایران در پیش راه ما گسترده است. سرزمین کورش، سرزمین داریوش، سرزمین خشایارشا و اسکندر، سرزمین بسیاری از قهرمانان تاریخ بشر که روزگاری بر سراسر جهان فرمانروایی داشته اند.

سرزمین عمر خیام این رند مسلمان، سرزمین الهیات عرفانی، سرزمین سعدی، حافظ و بسیاری از شاعران فیلسوف دیگر که هریک به نوبه روزگاری زندگی کردند، شعرها و نغمه های سرمستی بخش سرودند و سپس جهان را بدرود گفته، و اکنون در آرامگاه های خود، در میان باغ های گل و در زیر سایه سروها به ابدیت پیوسته اند. امروز، در این سرزمین پهناور بسیاری از آثار شگفت انگیز دنیای ایران باستان را می بینیم که در هر جا با تمام عظمت خود جلوه گری می کنند. مانند کاخ های فرو ریخته، نقش سنگ های برجسته آسیب دیده سینه کوه ها، پیکره های هیولایی سرنگون در خاک، آرامگاه های شاهنشاهان بزرگ که تخته سنگ های عظیم آن ها در هر طرف از هم گسیخته اند.

شیر نماد امام علی (ع)

۱۹۰۸-الا. سی. سایکس (ص ۱۰۲ ج ۲) در مطلع کتاب خود چنین می نویسد: ایران هنوز کشور شیر و خورشید دانسته می شود، گرچه نسل این پادشاه جانوران دیگر از روی این سرزمین برافتاده و اما خورشید آن که نماد دین کهن زرتشتی است همچنان با شکوه تمام بر آسمان ایران می درخشد و روی پرچم ملی با قیافه ای که به شکل صورت زن ترسیم شده از فراز پشت شیر به جهت روبرو نگاه می کند.

۱۸۹۴-دوراند. (ص ۴۴) می نویسد: علامت شیر و خورشید در ایران همه جا به چشم می خورد. عده ای درباره این نشان اظهار عقیده می کردند که خورشید نشانه ای از آتش پرستی و مهر پرستی می باشد و بعد از ظهور اسلام تصویر شیر که مظهر علی (ع) شیر خدا است به آن اضافه گردیده است.

۱۸۴۰-فلاندن. اوژن (ص ۱۸۴) شاید به همین سبب است که می نویسد: ایرانیان در تمامی ادوار تاریخ بعد از اسلام به نام علی و حسین، استقلال خود را در برابر خارجی ها در



۱- از کتاب ویلزسی.جی: حضرت سلیمان در بارگاه پر جلال و شکوه خود با حضور رستم و زنان و مردانی با لباس ایرانی و ملکه سبا و آصف وزیر و دیوها و جن ها... (اخذ از یک تابلو نقاشی ایرانی).

امان نگه داشته اند.

۱۸۵۵- گوبینود و کنت در کتاب افسانه های آسیایی (ص ۳۱۷) بعد از نقل داستان زندگی یک زوار ایرانی کر بلا در وصف خصایص ایرانیان شیعی می نویسند: مردمان مشرق زمین دارای نیات فوق العاده پاک و روح ملکوتی هستند. آن ها غرق احساسات پاک و در عالم صفوت و صفا در پروازند و عجب آن است که این زندگانی معنوی و آسمانی را کاملاً باموازین زندگی عادی و حقایق عملی تطبیق می نمایند.

۱۸۵۵- گوبینو، در کتاب سه سال در ایران (ص ۱۶۱) باز می نویسد: شما اگر در ایران با صد نفر از چیز فهم ترین و برجسته ترین افراد قوم صحبت نمایید، می بینید که هیچ کس در فکر اصلاح کشور نیست و حتی در مخیله کسی خطور نمی نماید که در آینده می توان این وضع را تغییر داد و همان طوری که همه چیز دنیا عوض می شود زندگی اجتماعی و سیاسی ایران هم باید عوض گردد. ولی در عوض تمام صحبت های آن ها مربوط به گذشته است هر لحظه دم از بزرگان و پهلوانان گذشته می زنند و به وجود آن ها افتخار می نمایند و به این ترتیب همواره فکر آن ها معطوف به گذشته است. شاید هم حق با آن ها باشد، چرا که ماهیچ چیزی را در زندگی خود پیدا نمی کنیم که مبدء آن مشرق زمین نباشد و هر پیشرفتی که نصیب بشر شده از مشرق زمین سرچشمه گرفته است. منتهی ما پس از این که افکار و علوم را از آن ها اقتباس کردیم، به نوبه خویش در آن ها دخل و تصرف نمودیم و تغییراتی به وجود آوردیم که باعث کمال یا رفع نقایص آن ها شد.

افسوس بر ایران

۱۹۲۴- ریچاردز فورد (ص ۱۰۰) می نویسد: تاریخ ایران پراست از رویدادهای شگفت و دشواره پیچیدگی های مسایل، یورش های بیابانگردان، ایستایی ها، سلسله های شاهنشاهان، جنگ ها، محاصره ها که با اثرات عمیق خود و یژگی های اقوام ایرانی را طی ۲۵۰۰ سال با یک بغرنجی ویژه سرشته است.

هنگامی که رومی ها ۵۵ سال پیش از میلاد در انگلستان پیاده شدند- یعنی این کشور هنوز وجود نداشت- ایرانیان ۵۰۰ سال بود که تمدن را تجربه کرده بودند.

همین ایران پژوه در جای دیگر (ص ۱۱۹) می نویسد: در دشت پهناور مرغاب، تخت جمشید که یادگار دولت شکوهمند و جهانی ایران باستان است به طور خیره کننده یی جلوه گری می کند. آثاری که گرچه در ویرانه ایستاده ولی به اهرام مصر، بناهای بعلبک، معابد نیل و آکرو پلیس آتن فخر می نماید. انسان در نخستین دیدار این آثار با عظمت از سخن گفتن باز می ماند و برای پیدا کردن واژه هایی که بتواند احساسش را بیان نماید، نفس در سینه اش تنگی می کند.

۱۸۸۰- براون. ادوارد، در کتاب یک سال در میان ایرانیان (ص ۲۲۵) می نویسد: در تخت جمشید یک دفعه به خود آمدم. نگاهی به اطراف انداختم. دیدم آن شکوه ایران باستان در ویرانه است. آن شاهنشاهان با عظمت ایران چنان در خاموشی روی پنهان کرده اند که فرزندان آن ها برای آن که گور آنان را از دستبرد بیگانگان در امان نگه دارند ناچار شدند که نام سلیمان را بر آن بگذارند و به جای تخت جمشید بگویند تخت سلیمان (و گوران دیگر را نقش رجب) تا دست کم باقی مانده آن آثار باستانی از آفات دشمنان در امان بماند.

عشق ایرانی به وطن

۱۸۶۰- واتسن. گرنت. (ص ۷ و ۸) می نویسد: سرزمین ایران با همه طبایع گوناگونش مورد تحسین و علاقه هر ایرانی واقعی است او می پندارد که در دنیا کشوری که شایسته مقایسه با ایران باشد وجود ندارد. او همچنین می گوید به نظر من اگر اکثر ایرانیان محکوم به تبعید ابدی از ایران شوند و به آن ها اخطار شود که اگر دوباره پا به خاک اجدادی خود بگذارند، محکوم به مرگ خواهند شد باز نخواهند توانست از کثرت علاقه به تجدید دیدار وطن عزیز، از بازگشت خودداری کنند و علاقه ایرانیان به سرزمین نیاکان خویش نظیر دلبستگی اخلاف یهود به بیت المقدس است.

ایرانی در میان آثار بارز شکوه و جلال کشورهای اروپا، باز لاف می زند که ایران از هر جهت عالی تر است. او در بین اروپاییان در عین خوشگذرانی باز آرزو می کند روزی باز از سرچشمه، شراب شیراز بنوشد و بانگ غزل های حافظ گوش او را نوازش دهد.

تاق کسری و تیسفون

۱۸۸۱. دیولافوا. (ج ۱. ص ۵۳۹): در عراق پایتخت قدیمی ایران شروع به تماشای تاق کسری، این کاخ با عظمت باستانی ایران کردیم. این بنا تمامی با آجر ساخته شده است. در گاهی یا جلوخوانی دارد بسیار وسیع و بلند که در میان آن تالار بزرگ و مسقفی است که در حال حاضر با سی و پنج متر بلندی پر ارتفاع ترین قسمت این بنا است. در طرف راست و چپ این تالار مرکزی گالری هایی وجود داشته که اقامتگاه پاسبانان، دبیران و مراجعین پادشاهی بوده است. وقتی که انسان به تالار بزرگ تاق کسری وارد می شود از دیدن این شاهکار با عظمت مبهوت می گردد. افسوس که مرور زمان و دست های ناپاک مردم غارتگر به چنین دستگاه با عظمتی حمله ور شده تا آنجا که توانسته اند از ویران کردن آن فروگزاری نکرده اند.

اما هیکل بنا به اندازه یی با استحکام بوده که دست رومیان و اعراب غارتگر و ترکان حریص عثمانی نتوانسته است به اسکلت محکم آن آسیبی وارد سازد. خلاصه تنها اسکلت

با اهمیت این کاخ غول پیکر است که هنوز هم از عظمت و توانایی شاهنشاهان تیسفون نشین ایران باستان حکایت می کند.

دیولافوا مثل خاقانی تحت تاثیر خذلان این کاخ با عظمت قرار گرفته و این شعر فردوسی «شیون بارید بر مرگ خسرو» را به دنبال سخنان خود از شاهنامه نقل کرده است:

«ببارید چشمش چو ابر بهار	کنارش، ز دیده، چو دریا کنار»
«ابر پهلوانی برو مویه کرد	دو رخساره زرد و دل پر زرد»
«کجات آن بزرگی و آن دستگاه	کجات آن همه تخت و فرو کلاه»
«کجات آن همه مردی و زور و فر	جهان را همی داشتی زیر پر»
«کجات افسر و کاویانی درفش	کجات آن همه تیغ های بنفش»
«کجات آن سرو افسر و جان سپار	که با تخت زربود و با گوشوار»
«کجات آن سواران زرین ستام	که دشمن بدی تیغ شان را نیام»

ایران مشعلدار تمدن

۱۹۰۷- ویلسن (ص ۹۱) فراموش نباید کرد که ایران در گذشته مشعلدار تمدن و فرهنگ گیتی به شمار می رفته و در زمان داریوش و خشایارشا، آوازه کوس عظمت آن از آفاق تا آفاق می رسیده است.

در آن روزگاران که ایرانیان به اصول تمدن و فرهنگ آگاه و آشنا بودند، مردم اروپا فرسنگ ها با کاروان تمدن فاصله داشته و شاید هم در توحش و بربریت به سر می برده اند. کیفیت تمدن ایران در روزگاران گذشته به قدری نیرومند بوده که هنوز آثار آن در کلیه شئون و مظاهر زندگی کنونی مردم این کشور آشکارا هویداست.

جغرافیای انسانی ایران

اظهار نظرهایی که درباره وضع جغرافیایی انسانی ایران در زیر بیاید از ایران پژوهان و ماموران سیاسی خارجی از سال ۱۸۰۰ به بعد است که از نظر طبیعی و فرهنگی همیشه اعتبار دارد.

در نخستین اظهار نظر از سرجان ملکم نماینده انگلیسی کمپانی هند شرقی در دربار فتح علی شاه از قفقاز که به تازگی به وسیله روس ها از شمال غربی ایران جدا و تجزیه شده بود سخنی نرفته ولی آن دیگر مرزهای فرهنگی و طبیعی ایران بیان شده است.

در هر دوره از تاریخ بعد از اسلام، هر ایرانی مقتدر که ظهور می کرد چه در مقام شاه یا در مقام وزیر از هر سو مرزهای طبیعی و

فرهنگی ایران را به مادر وطن بازمی گردانند. گرچه مرزهای ایران قریب ۱۵۰۰ سال پیش از اسلام به قول سرجان ملکم چهار دریا بود، چنان که به نوشت، سرپرسی سایکس در تاریخ ایران (ج ۱- ص ۵۳۸) آمده: چون اردشیر پاپکان به شاهنشاهی ایران رسید و رفت تا رومی ها را از انطاکیه شام و سراسر سواحل شرقی دریای مدیترانه بیرون راند گفت: «آسیا و پاسداری آن از ایران است».

مرزهای فرهنگی و طبیعی ایران

۱۸۰۰- ملکم. سرجان. (ج ۱. ص ۴) حدود ایران تغییراتی بسیار یافته لکن می توان مرزهای آن را از زمانی که بسط و آبادی مملکت زیادتر از دیگر زمان ها بوده به آسانی تعیین کرد.

از جانب جنوب به خلیج فارس و دریای هند، از سوی مشرق و شمال مشرق به آب سند و رود جیحون منتهی می شود. شمال آن به دریای خزر و مغرب آن به نهر فرات می پیوندد. بعضی از خداوندان جغرافیای ایران، مرزهای قدیم این کشور را خیلی بیش از این می شناسند. چنان که چهار دریا را که عبارت از دریای سیاه (در سراسر مرزهای شمالی ترکیه فعلی) و دریای سرخ (بین سواحل بالای شاخ افریقا و شبه جزیره عربستان) و دریای خزر و خلیج فارس و شش رود عظیم که فرات، دجله، ارس، جیحون و رود پنجاب و رود اتل باشد همه را در داخل حدود ایران می گیرند.

۱۸۹۰- سایکس سرپرسی (ص ۲۶) تنها درباره حدود شمال شرقی ایران یا استان خراسان می نویسد: معنی تحت اللفظی خراسان «سرزمین خورشید» است. خراسان سابق براین فوق العاده وسعت داشته و از دریای خزر تا سمرقند و از جنوب تا ناحیه سند امتداد داشته و از همین لحاظ موقعی که ما «کوئیه» را تصرف کردیم پارسی ها به مناسبت این که روزی شهر مزبور جزو خاک ایران بوده بی نهایت شادمانی کردند.

آب و هوای ایران

۱۸۹۴- دوراند. (ص ۶۱): هنگامی که در این کشور برای آدمی سفری طولانی در پیش است امکان ندارد که دچار زحمت نشود. چنانچه ضمن ایام سال مسافرت کمی دیرتر یا زودتر از وقت مناسب آغاز گردد آدمی بایستی یا در گرما بسوزد یا به واسطه سرما دچار یخ زدگی شود. گاه در یک شبانه روز ممکن است سرما و گرما هر دو توأم باشند. زیرا گاه سردترین روزهای زمستان در ایران آفتاب سوزان دارد.

در مثل در تهران، موقعی که نمای ساختمان روبه شمال است جلوخانه را سایه فرا

می گیرد، در آن جا ما در سراسر زمستان همواره نوار یخ بسته‌یی از زمین را جلوی پای خود می بینیم و توده‌هایی بزرگ از برف که هیچ گاه آفتاب به روی آن‌ها نمی تابد و اما چند قدم دورتر، در آفتاب هوا چنان گرم است که در آنجا می نشینیم و مطالعه می کنیم. هوای دوست داشتنی ایران از هر چیز دیگر جالب تر است. گاه بعد از باریدن برف ابرها محو می شوند و برف‌ها روی زمین مانند دانه‌های الماس می درخشند.

ایران سرزمین خورشید است و گمان دارم اگر بگویم در این کشور حداقل سی صد روز از سال هوا صاف و بی ابر است اغراق نگفته باشم. درختان چنار ایران خیلی زیبا هستند...

(ص ۷۴).

از بین رفتن هفت هشتم جمعیت ایران طی جنگ‌های صدساله

۱۸۱۰- در ویل (ص ۴۳): نمی توان به هیچ راه دانست که ایران چقدر جمعیت دارد، زیرا بیگنریکی‌ها (استان دارها) برای آن که هر چه کم تر مالیات به مرکز بفرستند جمعیت سرزمین زیر فرمان خود را همواره دو برابر کم تر از آنچه هست وانمود می کنند. اما با نظری به ویران شدن تعداد بی شماری از دهات و ویران شدن قسمت اعظم هر شهر بعد از جنگ‌ها و کشمکش‌های پس از دوران صفویه تا زمان فتح علیشاه، می توان دریافت که ایران (طی این صد سال جنگ‌های داخلی و خارجی) هفت هشتم جمعیت خود را از دست داده است.

مقایسه گزارش‌های شاردن درباره جمعیت و آبادی شهرها و روستاها با گزارش‌های این زمان «پی گو» موید این نظر است.

۱۸۰۶- ژوبر. پد آمده. (ص ۱۹۳) فرستاده ناپلئون به دربار فتح علی شاه می نویسد جمعیت ایران در زمان فتح علی شاه، کشوری به این فراخی، در نتیجه فتنه‌های غاصبین (که مقصود او روس و انگلیس باشد) به دوازده تا چهارده کرور (شش تا هفت میلیون) رسیده است.

از علت‌های کم شدن جمعیت ایران

۱۸۰۷- گاردان. ژنرال سفیر ناپلئون (ص ۱۶۰) می نویسد: ایران در حال حاضر کشوری است خیلی کم جمعیت و فقیر. بر اثر جنگ‌های داخلی، کم شدن محصول، کار آن به جایی کشیده که درآمد عمومی از بین رفته است. پادشاه (فتح علی شاه) چنان که می گویند خزانه‌یی هنگفت جمع آوری کرده ولی عشق اندوختن پول در همگان به قدری در این کشور قوی است که هیچ سرمایه‌یی به جریان نمی افتد و در چنین کشوری که توجهی به تجارت نیست و معادن نیز استخراج نمی شود، دادوستد و معاملات نادر و به صفر رسیده وضع چگونه ممکن است غیر از این باشد.

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه. د. (ص ۲۰). جمعیت ایران پیوسته روبه کاهش می‌رود. یکی از علت‌های مهم این کاستی، شرایط و وضع رقت بارزندگی زنان است. دختران را در صفرسن و ادار به ازدواج می‌کنند و آن‌ها ناچارند دوره شیر دادن به کودکان را طولانی کنند، در نتیجه خیلی زود نشاط جوانی را از دست بدهند. نبودن نظافت، نداشتن دستورهای بهداشتی موجب تولید افکار موهوم و خرافاتی شده است. در مواقع بروز اسهال، تیفوس، وبا و طاعون و دیگر بیماری‌های همه‌گیر به ویژه آبله که قاتل کودکان است (به جای درمان به وسیله پزشک و دارو) به چیزهایی موهوم متوسل می‌شوند و در نتیجه مرگ و میر غوغا می‌کند.

۱۸۶۰- واتسن. (ص ۸) گوید که قسمت عمده از جمعیت ایران را قبیله‌های بیابانگرد تشکیل می‌دهند..

۱۹۰۵- هدین. سون. (ص ۲۹۲) اظهار عقیده می‌کند: ایران از هر نظر فقیر است جز از نظر کیلومتر مربع.

۱۸۹۴- خانم دورانند (ص ۵۴) بالاخره می‌نویسد: ایران قابلیت تبدیل شدن به بهشت را دارد.

اظهار نظرها درباره نژاد و قیافه و وضع جسمانی

شرایط حوادث عظیم تاریخی و بلایای گهگیر ناشی از موقعیت جغرافیای سیاسی و نابه‌هنجاری‌های روابط تولیدی می‌تواند در خوی و رفتار و ویژگی‌های فردی و اجتماعی تأثیرات منفی دراز مدتی داشته باشد، اما کمتر ممکن است در گوهر ذاتی ملتی مثل ایران که سرشتی به آیین و نیک بنیاد از کهن دارد تغییری ماهوی ایجاد کند.

شکل و قیافه و وضع جسمانی

۱۸۵۱- پولاک (ص ۱۶ و ۱۷) طبیب مخصوص ناصرالدین شاه می‌نویسد: این‌ها (ایرانی‌ها) معمولاً پوستی گندمگون دارند و هرگز به سفیدی اروپایی‌ها نیستند. مردمک چشم‌شان میخی رنگ (و به ندرت سیاه)، موی‌شان صاف و به رنگ آبنوس، ریش‌شان پر پشت و خوش رشد، جمجمه آن‌ها بیضوی با پیشانی به حد اعتدال بلند به طوری که در طرف شقیقه‌ها یخ است. دارای چشم‌های درشت‌اند با قرنیه‌ی مقوس و پلک‌های بلند که قسمتی بزرگ از قرنیه را می‌پوشاند. ابروها کمانی که در روی بینی به هم پیوسته است.

گونه‌ها کمی گوشت آلود بدون سرخی، لب‌ها نازک، چانه باریک، گردن کوتاه، گلو کمی برآمده، قفسه سینه پهن و رشد کرده، کمرگاه و لگن خاصره زنان پهن، استخوان‌ها نازک، اعضاء خوب رشد کرده و در حدود مفاصل ظریف، دست‌ها و پاها زیبایی خاص دارد و بدن مردان پوشیده از موی سیاه است. بدن‌شان به هیچ وجه چربی نمی‌آورد و از طرف دیگر لاغری بسیار هم به ندرت دیده می‌شود. من در مجموع سه ایرانی فر به دیدم. قامت ایرانی‌ها قدری از قامت متوسط یک پیاده نظام بلندتر است. افراد خارق‌العاده بلند و باریک یا به طور غیر عادی پست و کوتاه کم‌تر دیده می‌شود.

۱۸۱۰- دروویل (ص ۴۹ و ۵۱) می‌نویسد: مردان ایرانی بسیار خوش اندام و تنومندند. ریشی بلند و چهره‌یی سوخته دارند. خطوط سیمای آنان بسیار منظم است. آن‌ها شیفته زلف سیاه و ریش سیاه‌اند. بهتر بگویم موی خاکستری رنگ در ایران دیده نمی‌شود (یعنی همه رنگ و حنا می‌گذارند). فقط برخی از روحانیون برای این که سیمای افتاده حالی به خود دهند از خضاب کشیدن خودداری می‌کنند.

۱۹۲۵- نوردن. هرمان (ص ۲۵): قیافه‌یی را برای نمونه چنین شرح می‌دهد: آن پسرک زیبایی چشم‌گیری داشت. اعضای صورت او تک تک زیبا و هاله‌یی از موهای پر پشت سیاه این زیبایی را در بر گرفته بود و او را به صورت شاهدگان رم قدیم تصویر می‌کرد.

حساسیت نشان ندادن در برابر خستگی و رنج

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۱۸۱): ایرانیان نسبت به رنج و خستگی چندان حساسیتی بروز نمی‌دهند ولی نسبت به تشنگی که شاید غالباً مزه آن را چشیده و رنج آن را دیده‌اند بیشتر توجه می‌نمایند.

علت مقاومت جسمانی بانبودن بهداشت.

۱۸۶۰- واتسن (ص ۱۱): ایرانیان از هر تیره و طبقه، مردمی سالم و نیرومند هستند، شاید دلیل عمده کمی نسبی امراض مزمن یا ارثی در میان ایرانیان بالغ در اصل بدین علت باشد که تمامی کودکان در ایران از دوران طفولیت در معرض زندگی چنان سختی قرار می‌گیرند که افراد نحیف و بیمار آن‌ها تاب نیاورده از بین می‌روند و این روش (طبیعی) به اندازه‌یی حاکم است که گویی آن آیین اسپارتی که بنابر آن تمامی کودکان ضعیف امکان رشد و زندگی نداشتند، هنوز در میان ایرانیان جاری است.

هوای قسمت شمال ایران در زمستان بسیار سخت است، با وجود این سرمای شدید، کودکان خردسال لباسی می‌پوشند که حتی شکم‌شان را هم درست نمی‌پوشاند. و به همین سبب به نظر من میزان مرگ و تلفات میان کودکان ایرانی خیلی زیاد است و اما بعدها



PILGRIMS AT THE TOMB OF SHAH ABDŪL AZEEM.

۲- از کتاب ایران و ایرانیان بنجامین: زوار در مزار شاه عبدالعظیم

بیشتر آن کودکانی که از این وضعیت سخت، جان به سلامت بدر می‌برند، با تندرستی و نیرومندی به مرحله رشد می‌رسند و پس از آن که این اطفال سال‌های حساس کودکی و دوره رشد را گذرانند، هیچ مانعی نمی‌تواند جلورسیدن آن‌ها را به جوانی و زندگی برومند و توانا بگیرد.

ضد و نقیض بودن ویژگی‌های جسمی و خلقی و باطنی

۱۸۸۲- اورسل (ص ۲۴۵): ایرانی‌ها از لحاظ جسمانی شاید در بین تمامی ملل دنیا به نمونه زیبایی واقعی آن‌طور که ما مفهوم این کلمه را تعبیر می‌کنیم نزدیک‌تر باشند. از لحاظ معنوی نیز سرعت درک و یادگیری و قدرت حافظه این ملت واقعاً اعجاب‌آور است. ولی ثبات رای ندارند. به یادگیری سریع اکتفا می‌کنند اما کم‌تر درصدد غور و بررسی عمیق تر بر می‌آیند. از لحاظ روحی و اخلاقی، خصوصیات نیاکان خود را از دست داده‌اند. «این فرزندان آریایی‌های خالص که در روزگاران شکوه و عظمت خود از کودکی تیر و کمان به دست گرفتن و سخن راست گفتن را پیش از هر چیز می‌آموختند»، اکنون شاید این دو صفت برجسته در روح این ملت چنین متصور شده که اولی (تیر و کمان به دست گرفتن) در دوران ما بی‌فایده و دومی (راستگویی) زاید است.

بسیاری از مردم به عمد دروغ می‌گویند. و دروغ نگفتن، وقتی که ادب و نزاکت ایجاب می‌کند، کاریک روستایی غیر متمدن دانسته می‌شود. دروغ به قدری متداول است که حتی ضرب المثلی هم ساخته‌اند. «می‌دانم که دروغ می‌گویی، با وجود این خوشم می‌آید». شجاعت نیز صفت و خصلتی نیست که ایرانیان امروز (منظور دوره انحطاط اجتماعی قاجاریان است) از آن برخوردار باشند.

اما تیزهوشی قرین نبوغ او

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۳۳۶): یکی از عمده انگیزه‌هایی که باعث می‌شود ایرانیان بتوانند به منصب و مقام بلند برسند، هوش فطری ایشان است. تقریباً می‌توان گفت ایرانی بی‌هوش یافت نمی‌گردد. به علاوه کسی نیست که جاهل و عامی صرف باشد. عموماً تیزهوش، فعال و چابک‌اند و به هر کار دست بزنند از عهده آن بر می‌آیند و آن کار را به انجام می‌رسانند.

قلمرو اقوام نژاد ایرانی

دایرة المعارف بریتانیا، چاپ سال ۱۸۹۲ اقوام ایرانی را بدین شکل جلونام ایرانی، پشت آکوراد آورده است:

تاجیک
کرد
بلوچ } ایرانی

هنری فیلد در کتاب مردم شناسی ایران (ص ۷۴۵ تا ۷۴۸) می نویسد:

ایرانیان عصر حاضر که برای خوش سیمایی معروف اند، قیافه منظم و صورت دراز بیضی و ابروان مشخص مشکی و چشمان سیاه غزالی دارند و در سراسر شرق پراکنده اند نه تنها در شهرهای ایران بلکه در شهرهای ماوراءالنهر و کشورهای تحت تسلط ازبک ها به نام «تاجیک» سکونت دارند. نام تاجیک فقط در باره جمعیت مشرق و خراسان و سیستان و هرات در افغانستان به کار می رود و در سواحل سیحون و آن سوی آن به هرکس که خون ایرانی دارد اطلاق می شود. تاجیک ها حتی در ترکستان چین وجود دارند. ایرانیانی که خود را تاجیک می خوانند فلات ایران را تا سند در تصرف دارند. حتی در توران و قسمت غربی آسیای مرکزی یافت می شوند. در روسیه و سیبری کلنی هایی تشکیل داده اند. تاجیک ها امروز به همه فارسی زبانان افغانستان اطلاق می شود.

در مشرق در خطی از استراباد به یزد و کرمان تاجیک ها زندگی می کنند و همچنین در مغرب افغانستان و شمال غربی بلوچستان و ترکستان و افغانستان و ترکستان شوروی تا پامیر وجود دارند. پلوس ها، سارت ها و آذربایجانی های قفقاز شبیه تاجیک ها هستند.

هنری فیلد همچنین در کتاب مردم شناسی ایران (ص ۷۳۸) می نویسد: تاجیک ها ایرانیان حقیقی هستند. اقوام نزدیک به آن ها عبارتند از: افغان ها، کردها، بلوچ ها، هایکان ها (همچنین پریچارد. ص ۱۷۱).

ایرانیان حقیقی آریایی خود را تاجیک می خوانند و فلات ایران را تا سند اشغال کرده اند. دو خانیکف (ص ۷۷) می نویسد: کلمه تاجیک به همه کسانی که در سواحل جیحون و اطراف آن خون ایرانی دارند اطلاق می شود. بلیو (ص ۱۰۹) می نویسد تاجیک های افغانستان نماینده ایرانیان باستانی ساکن کشور می باشند.

آذربایجانی ها

هنری فیلد (ص ۷۱۳) و دینکر (ص ۵۰۵) و ریپلی (ص ۴۴۲) و دانیلورستون (ص ۱۰ تا ۲۸) می نویسند: آذربایجانی ها تا قفقاز مخلوطی از ایرانی خالص با عناصر ترکمن هستند که تحت ملیت ایرانی شناخته و طبقه بندی شده اند و در قرن هفدهم نیز ایرانی ها دو میلیون نفر آذربایجانی را داخل قفقاز کردند. آذربایجانی ها به کشاورزی، گل کاری، حشم داری اشتغال دارند. مردمانی هستند قوی و نسبتاً بلند قد دارای موی مشکی و چشم سیاه و خصوصیات جسمانی دیگر ایرانیان را دارند و چنان که گفته شد آذربایجانی ها شبیه تاجیک ها هستند.

نژاد ایرانی

۱۸۵۵- گوبینو. در کتاب سه سال در ایران (ص ۳) می نویسد: اشتباه نشود. من

نمی گویم که نژاد ایرانی از اقوام بسیار ترکیب شده، زیرا این نژاد هرگز با نژاد دیگر ترکیب نمی گردد، بلکه همواره شخصیت خود را حفظ می کند.

مازندرانی ها و گیلانی ها و طالش ها

هنری فیلد (ص ۸۰۲) و دوخانیف (ص ۵۹ و ۶۳): مازندرانی ها از نوع خالص ایرانی هستند. اندازه سر مازندرانی ها و گیلانی ها یکی است و از حیث زبان و خصوصیات فرق زیاد باهم ندارند. فریز می گوید گیلانی ها، قوی، خوش فرم و خوشگل هستند و مازندرانی ها تیره رنگ ترند. کرزن (ج ۱، ص ۳۶۴) می نویسد: از اولاد مادی ها هستند و به لهجه پارسی سخن می گویند. همچنین هنری فیلد (ص ۷۷۶) و دیگران دینکر (ص ۵۰۵) و باچماکف (ص ۲۱) و دانیلورستون (ص ۱۰ تا ۲۸) می نویسند: طالش ها در ناحیه دریای خزر زندگی می کنند و به یک لهجه فارسی صحبت می کنند. دینکر گوید: طالش نام بعضی از عجمی ها در ساحل دریای خزر است و باچماکف می نویسد: طالشی ها در قفقاز هستند و به زبان هند و ایرانی سخن می گویند.

نژاد ایلات و زبان

۱۸۰۶- ژوبر. پ. آمده (ص ۱۹۶): خیلی از ایلات ایرانی، غیر از ترک ها و عرب ها که در استان های مختلف ایران هستند برخی از بازماندگان مادها، برخی از پارت ها و برخی هم از بلخی ها و همچنین برخ دیگر از داه ها، ماردها یا هیرکانیان هستند. تیره های ایلات ایران اگرچه در هر جا به گویش های محلی هم مثل جغتایی و ترکی یا لهجه های فارسی کردی و لری سخن می گویند ولی با این حال همگی زبان (ادبی) فارسی را بلدند و آن را از زبان فرهنگ و دانش ایرانی می دانند.

۱۸۸۲- اورسل (ص ۲۶۱) درباره وضع شغلی ایلاتی ها می نویسد: آن هایی که با کشاورزی در ضمن چوپانی امرار معاش می کنند مرفه ترند، مخصوصاً تیره هایی از نژاد ایرانی نظیر کردها، بختیاری ها و لر ها دارای خانه و زندگی هستند.

کردها

هانری فیلد (ص ۷۲۷) می نویسد: کردها از حیث زبان و خصوصیات جسمانی ایرانی هستند. ریلی (ص ۴۵۲ و ۴۲۳) نیز همین عقیده را دارد. فیلد (ص ۷۲۷) می نویسد: نام کرد در یونانی و لاتینی با «گورد GORD» یا «کرد CORD» شروع می شود. پریچارد (ص ۱۷۱) می نویسد: کردها از نژاد آریایی هستند و از اقوام ایرانی شناخته شده اند. رالینسون (ج ۲، ص ۳۰۷): کرد و لر از حیث خصوصیات جسمانی خیلی شبیه مادی های باستانی هستند. و فیلد همچنین در ص (۷۸۹ تا ۷۹۱) از قول دانیلومی می نویسد: زمانی کردها ساکن مازندران بودند. کردهای کردستان و کرمانشاه باید جزو ایرانیان به

شمار آیند. زیرا در زبان و شکل سر به هم شباهت دارند و کردهای ترکیه هم از حیث زبان و خصوصیات جسمانی ایرانی شناخته شده‌اند.

۱۸۵۱- پولاک (ص ۲۴) ایران شناس آلمانی می نویسد: کردها مردمی زیبا و نیرومند هستند. از نظر رنگ چشم، پوست، مو و طرز لباس پوشیدن شرقی می توان به سهولت آن‌ها را آلمانی پنداشت. کردها به لهجه‌یی که از شعب زبان‌های ایرانی است صحبت می کنند. کردها مباهات می کنند که نژادشان به ساسانیان می رسد:

زبان و نژاد کرد و بختیاری

۱۸۹۰- کرزن (نقل در کتاب تاریخ بختیاری تقریر سردار اسعد ص ۲۹۹) می نویسد: زبان لرها و بختیاری‌ها که شبیه به زبان فارسی است چندان تفاوت با زبان کردها ندارد. اغلب مورخین اطمینان دارند که اقوام کرد و لر و بختیاری همگی بازماندگان واقعی آری‌ها یا ایرانیان می باشند. از جمله راولینسن می گوید: زبان بختیاری‌ها زبان فرس قدیم است که شبیه زبان پهلوی در زمان ساسانیان است. لرد کرزن به دنبال این مطلب می افزاید: همین قدر باید دانست که بختیاری‌ها از آری‌های قدیم می باشند.

لرها

هنری فیلد (ص ۷۹۹) به تایید راولینسون (ج ۲ ص ۳۰۷) می نویسد: کردها و لرها از حیث خصوصیات جسمانی شبیه مادی‌های باستانی هستند و هوسی (ص ۱۰۳) می نویسد: لرها هم مثل کردها زیر آریان‌های ایران نام برده شده‌اند.

۱۸۹۰- کرزن (ج ۲ ص ۲۶۹ و ۲۷۱): به نظر می رسد که اصل و نسب لرها به همان گروه نژادی کردها تعلق داشته باشد و گویش آن‌ها فارسی است و با کردها چندان فرق ندارد. اغلب نویسندگان لرها را از بقایای نژاد آریان یا ایرانی می دانند.

۱۸۴۰- لیارد (نقل در کتاب تاریخ بختیاری (ص ۲۶۳): لفظ لری فارسی قدیم است که هیچ عربی و ترکی ندارد. کلمات‌شان شبیه الفاظ شاهنامه فردوسی است.

بختیاری‌ها

۱۹۲۶- وست. ساکویل (ص ۱۲). بختیاری‌ها به نظر می رسد که تیره‌یی از کردها باشند که در این صورت به نظر اکثر نویسندگان هر دو طایفه از نژاد اصیل آریایی و ایرانی هستند.

۱۸۴۰- لیارد (ص ۲۶۳): بختیاریان از طایفه و اولاد کوه‌نشینان قدیم‌اند و از خون پاک ایرانیان می باشند. جوان‌های بلند و خوشگل دارند. زن‌های‌شان سفید و قشنگ، در صفرس از زنان اروپایی زیباترند.

۱۹۰۵- کوپر (ص ۳۲): نژاد بختیاری‌ها را به آریایی‌ها می‌رسانند. اما روی هم رفته

از مردم خوش اندام و نیرومند کوهستان نشینی هستند.
 ۱۸۸۰- تقریباً تمامی ایران پژوهان و نژاد شناسان کردها و لرها و بختیاری ها را از نژاد اصیل آریایی و ایرانی می دانند. خلاصه المانی. هانری. رنه. د (ص ۱۰۲۸) می نویسد: بختیاری ها از نژاد خوش ترکیبی هستند. اندامی آراسته و بینی کشیده، دهانی خوش نما دارند. زنان بختیاری ظریف و چشم درشت شان جذاب است.

بلوچ ها

همان طور که گفته شد، دایرة المعارف بریتانیای سال ۱۸۹۲ اقوام ایرانی را به سه تیره تاجیک- کرد- بلوچ زیر یکدیگر در اکوراد جلو کلمه ایرانی گذاشته است و هنری فیلد در کتاب مردم شناسی ایران (ص ۷۳۲) می نویسد: بلوچ ها که آریایی هستند؛ زبان آن ها شبیه پهلوی و فارسی باستانی است.

افغان ها و بلوچ ها

هنری فیلد از قول نژاد شناسانی مثل ریپلی (ص ۴۴۲ و ۴۵۲) و اوجفالوی (ص ۴۴) و فین (ص ۳۲ و ۳۳) و پریچارد (ص ۱۷۱) و دوخانیکف و مردم شناسان دیگر آورده که افغان ها و بلوچ ها آریایی هستند. همچنین هنری فیلد (ص ۷۳۰) از قول دوخانیکف می نویسد: بین بلوچ ها و بختیاری ها شباهت وجود دارد و بختیاری ها هم از شعب لرها هستند.

افغان ها

هنری فیلد از قول نژاد شناسان در کتاب مردم شناسی ایران (ص ۷۲۳) می نویسد: ریپلی، اوجفالوی، فین متفق القول هستند که افغانی ها ایرانی و یکی از عناصر جمعیت ایران هستند. وی همچنین از قول یک نژاد شناس دیگر دانیلون می نویسد: افغان ها زمانی ساکن نواحی کوهستانی مازندران بودند.

گوهر ذاتی

آنچه که ایران پژوهان، در تشریح سرشت ایرانی با تعریف های مشابه یا با اندکی اختلاف نظر اظهار داشته اند تمامی آن ویژگی هایی است که شخصیت ایرانی را از دیگر ملت ها متمایز می کند.

این ویژگی ها به قدری زیاد و در عین حال گوناگون است که تا آنجا که ممکن بوده در هر بخش این کتاب به مناسبت و به در خورد هر

موضوع طبقه بندی شده است به همین سبب لازم است پیش از آن که به شرح موارد بسیار مختلف خلیقات و سرشت و منش ایرانی در بخش آینده پرداخته شود مقدمه آن ویژگی هایی که به طور کلی مربوط به اصل و سرشت و طبیعت ایرانی است نیز در اینجا بیاید.

ایرانی و گوهر ذاتی او

۱۸۰۶- ژوهر (ص ۲۴۲) می نویسد: سیاح معروف «اوتر Otter» نیز با من هم عقیده است که تنوع و وسعت دانایی ایرانی از دیگران برتر است. او می گوید: «روح و خلق ایرانیان خیلی دقیق و موشکاف است. آنان در دانش ها، هنرها و به طور کلی در هر کاری که اقدام می کنند کامیابی به دست می آورند. آنان خیلی هوشیار و با اندکی تامل در همه چیز خبره هستند و فریب دادن آنان بسیار دشوار است.

قابلیت ترقی

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۳۳۶) ضمن تجمید از هوش فطری و قابلیت ترقی ایرانی و استعداد وی برای پذیرش و انجام هر کار می نویسد: هیچ کشوری مثل ایران نیست که هر کس در صورت حایز شرایط ترقی بودن بتواند از طبقه پست به مقام بلند برسد. جای بسی شگفتی است که چه گونه در ایران میرزا بنویسی ساده و دون پایه می تواند به آسانی خود را در ردیف اشراف وارد و خود را به خلعت خانان مفتخر کند و لباس پنبه ای خود را به لباس کشمیری و ابریشمی مبدل سازد و در این راه هم هیچ کس نتواند مانع ترقی او شود. تاریخ ایران از این گونه جابه جایی های فردی اجتماعی از پایین به بالا بسیار دیده و در هر مورد نشان می دهد که چگونه اشخاص از طبقات پست به مقامات بالا رسیده اند.

و فلاندن به دنبال این سخنان تمجید آمیز، درباره به آسانی قابل تغییر نبودن ماهیت و اصلیت افراد تازه به دوران رسیده از طبقه پایین به بالا باز چنین می گوید: اما همین اشخاص پس از احراز مقامات عالی، هرگز نمی توانند روش و رفتار گرایشی و سجایای اولیه خود را ترک کنند. به همین سبب در ایران گاه دیده می شود که همین اشخاص بزرگ با سران ملل مختلفی مثل عرب و هندی یا یک نفر بدوی ساده در مقام رئیس قبیله فقط در نوع لباس فرق دارند والا در عمل همگی یک سان و بی تفاوتند.

گرایش طبقه تربیت شده بالا به کسب عالی ترین مراحل علم و تمدن

۱۸۹۴- ال لاسایکس (ج ۱، ص ۱۴۸) می نویسد: اشخاص تربیت شده و طبقه بالای ایران به آموخته شدن به عالی ترین مراحل علم و تمدن شوقی فراوان دارند.

تجدد طلب بودن

۱۹۲۱- رایت. دنیس (ص ۹۰) درباره چگونگی روی آوری ملت ایران به تجدد در پایان قاجاریان و آغاز دوره نوین می نویسد: ایرانیان به اصول آداب معاشرت به روش اروپاییان بشدت پای بند شده اند، از جمله به طرز لباس پوشیدن و روش دید و بازدید و مبادله کارت و یزیت به درخانه های یکدیگر اهمیت زیاد می دهند. دیدن آقایانی که فراک سیاه رنگ بر تن و کلاه سیلندر ابریشمی بر سر دارند، در حالی که هنگام راه رفتن تا میچ پایشان در گل فرو می رود یا در برابر گرد و غبار چشم خود را تنگ و به هم می آورند آن هم در حال راه رفتن در میان قطارهای شتر و قاطر و الاغ صحنه یی پرضد و نقیض و تماشایی است ولی اکنون چه می شود کرد همه وظیفه دارند این آداب را رعایت کنند.

در تیز هوشی روستاییان

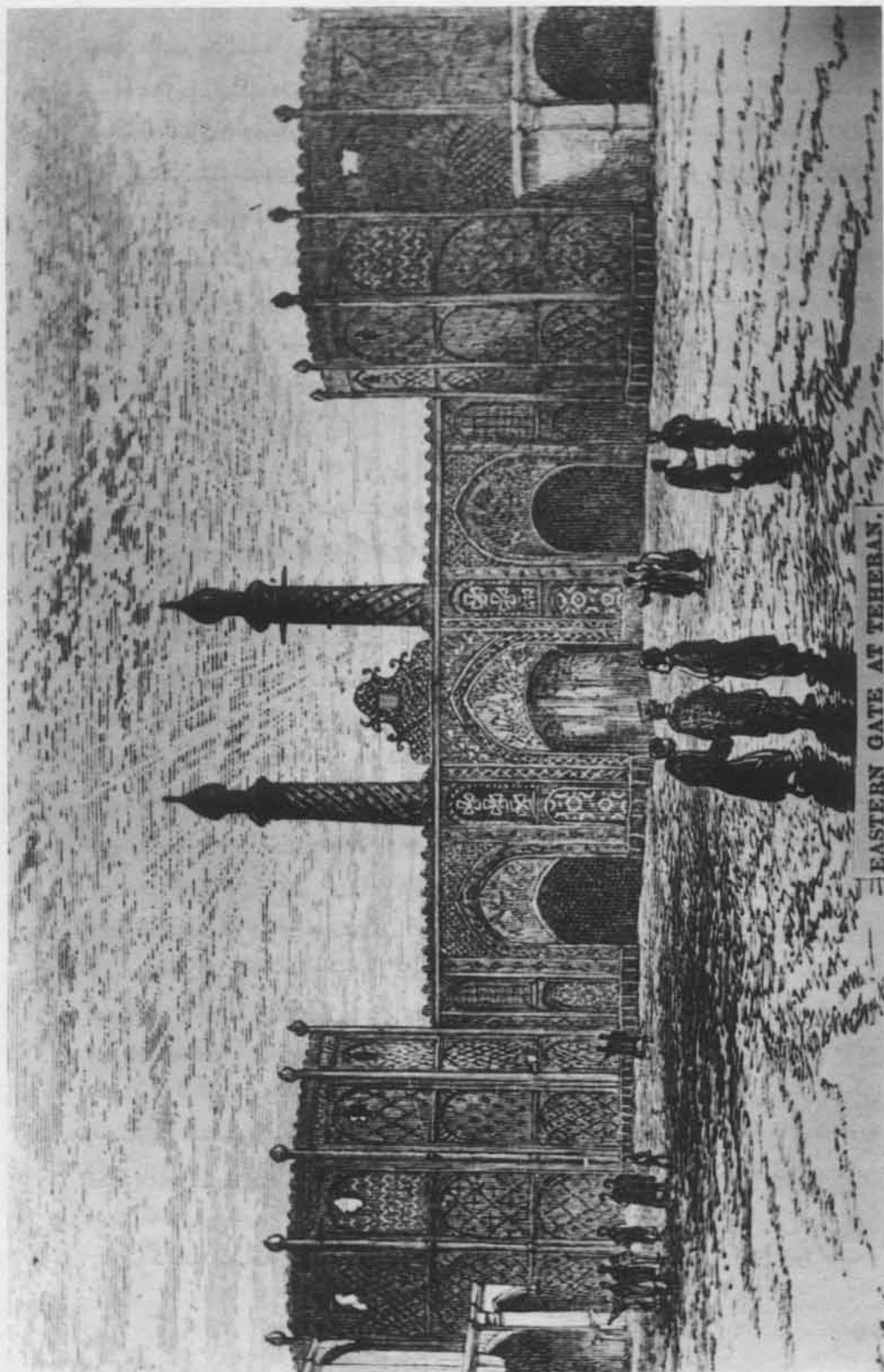
۱۸۵۱- پولاک (ص ۳۴۵) پس از تعریف از پشتکار روستاییان در کار آب رسانی به زمین های خشک و آباد و سبز و خرم کردن دشت ها می نویسد: احتیاج ما در پیشرفت کشاورزی و جلوگیری از هدر رفتن آب ها در بیابان های خشک به اختراع است و به همین ترتیب هم ایرانیان از مدت ها پیش تیزهوشی خود را به کار انداخته اند تا به شیوه های گوناگون کمبود برف و باران را جبران کنند. رایج ترین تمهیداتی را که برای آبیاری مصنوعی مزارع به کار گرفته اند بدین قرارند: ۱- قنات ها، ۲- تقسیم و انشعاب رودخانه ها، ۳- سدها و بندها، ۴- چاه ها.

درباره میزان آگاهی و دانایی توده مردم

۱۸۵۵ گوبینو کتاب سه سال در ایران (۶۴ تا ۶۶): در این جامی خواهم چند کلمه درباره میزان معلومات و تحصیلات توده ایرانی صحبت کنم. پیش تر گفتم که طبقه با سواد ایران را میرزاها تشکیل می دهند ولی این میرزاها فقط سواد دارند و معلومات ندارند و تنها معدودی از میرزاها و علمای روحانی هستند که در حقیقت می توان به آن ها فاضل گفت.

توده ایرانی ذاتاً دانا است، از این روی علاقه یی فراوان به تاریخ کشور خود دارد و من تا این شدت علاقه را در توجه به تاریخ خود در هیچ یک از ملت ها ندیده ام. در ایران با هر کس و از هر طبقه که برخورد کنید می بیند از تاریخ کشور خود آگاهی دارد و چگونگی وقایع جهان را از آغاز پیدایش عالم تا به امروز به طور مختصر برای شما حکایت می کند. ممکن است این شخص تاریخ آمدن و رفتن پادشاهان را باهم اشتباه کند و رویدادهای در دوره یک پادشاه را به جای حوادث زمان سلطنت پادشاه دیگر بگیرد ولی آنچه مسلم است این است که وی به طور کلی از تاریخ کشور خود آگاهی دارد.

ناگفته نماند که ملت ایران تنها خواهان سرگذشت های تاریخی کشور خود است و



EASTERN GATE AT TEHRAN.

۳۳ از کتاب تی. اس. آندرسن: دروازه شرقی تهران.

علاقه‌ی بی به تاریخ آلمان یا فرانسه ندارد و هرچه در این باره برای او حکایت کنند در خاطرش باقی نمی‌ماند و حتی از شنیدن آن‌ها کسل می‌شود. اما اگر در باره تاریخ کشور خودشان باشد به دقت به سخنان ناطق هرکس که باشد نقال قهوه‌خانه، ملای بالای منبر، معرکه گیر میدان، ریش سفیدان مجالس گوش می‌دهند و تا سخنگو حرف خود را تمام نکرده مجلس او را ترک نمی‌کنند و به قدری دقت و توجه دارند که ما نظیرش را در هیچ یک از کنفرانس‌های علمی پاریس ندیده‌ایم.

گوبینوباز در همین کتاب (ص ۶۳) از هوش ایرانی در پیدا کردن راه حل برای هر مسأله دشوار و مانع می‌نویسد: «... ولی این ملت با هوش و ظریف که برای هر مشکل و برای هر کوچه بن‌بستی یک گریزگاه پیدا کرده با مشکل حجاب هم خیلی آسان کنار می‌آید، از جمله در گردشگاه‌های عمومی، باغ‌ها، مجالس روضه و تعزیه زن و مرد تقریباً خوب یکدیگر را می‌بینند.

استعداد در رقابت صنعتی با اروپا

۱۸۰۰- ملکم. سرجان (ج ۲. ص ۲۷۱): «در ساختن ابزار صنعتی و آهنین مردم ایران از هیچ یک از ملل شرق کم‌تر نیستند. کار در صنعت آهن و فولاد را خوب از پیش می‌برند، توپ ریختن و تولید دیگر جنگ افزارها نیز در میان ایشان متداول است و در این راه اگر حکومتی داشتند که ترغیب دانش و کسب مهارت‌های فنی در صنایع جدید می‌کرد به زودی ایرانیان با صنعت کاران فرنگ کوس رقابت و برابری می‌زدند. بدین دلیل که درکنده کاری، منبت کاری، مطلقا کاری کم‌تر ملتی بیش از ایشان حذاقت دارد. همچنین مینا کاری را در غایت نفاست می‌کنند.

صنعت و ضد صنعت

۱۸۵۱- پولاک (ص ۳۷۹): صنایع ایران را هرچند با صنایع دولت‌های اروپایی نمی‌توان قیاس کرد، اما روی هم رفته این صنعت بی اهمیت هم نیست و قسمت اعظم احتیاجات داخلی را تامین می‌کند. هرگاه در نظر بگیریم که از جانب دولت ایران کوچک‌ترین اقدامی برای ترویج و ترفیع کار و پیشه انجام نمی‌گیرد و حتی افزون بر آن یک نظام نامعقول گمرکی، واردات کالاهای خارجی را به زیان مصنوعات داخلی کشور تشویق می‌کند و از همه بدتر هرگاه در نظر بگیریم در این مملکت جاده و وسایط ارتباطی وجود ندارد، ذخایر فلزات در دل خاک مدفون مانده و آهن را باید به قیمت گزاف از خارج وارد کرد، در می‌یابیم چه موانع بزرگی در راه پیشرفت صنعت در ایران وجود دارد.

با این همه، هرگاه نقایص ابزارها و ماشین‌ها، فقدان سرمایه، نرخ سرسام آور بهره و ناچیزی اعتبارات را از خاطر دور نداریم، آنگاه به آسانی از این که می‌بینیم باز بعض از

محصولات صنعتی داخلی از عهده رقابت با فرآورده‌های مشابه خارجی بر می‌آیند، غرق حیرت می‌شویم.

از دو قرن پیش — از هنگامی که شاردن به ایران آمده — در کار صنایع ایران پیشرفتی رخ نداده است که هیچ، بلکه می‌توان گفت زوال و انحطاط نیز در ارکان آن بروز کرده است. در برابر رقابت اروپاییان که هر لحظه شدیدتر می‌شود، ساختن بسیاری از اقلام و اشیاء دیگر صرف نمی‌کند و فروش مواد خام بیشتر مقرون به صرفه است. از سوی دیگر به سبب جنگ‌های داخلی (صد ساله) مراکز صنعت مانند اصفهان، یزد، کرمان به خصوص زیاد آسیب دیده است. صنایع و پیشه‌ها نیز به همراه کارگران از بین رفت. چه در هیچ کجای دنیا مانند ایران بعضی از رشته‌های صنعت به شهرهای معین بستگی انفکاک ناپذیر ندارد.

علل پانگرفتن صنعت در ایران

۱۸۵۵ — پولاک (ص ۳۹۰): در وهله اول نیروی کار لازم برای کار صنعتی و کار در کارخانه‌ها در داخل ایران وجود ندارد. جمعیت کم این مملکت هنوز نمی‌تواند به هیچ روی تمامی زمین‌های مزروعی و قابل کشت کشور را زیر کشت برد چه رسد به آن که نیروی جدیدی را هم از کار کشاورزی باز داشته راهی کارخانه در شهرها کند.

از این‌ها گذشته، چه چاره باید کرد برای دزدی‌ها و خیانت‌هایی که بی حد و حصر در کار اداره این گونه موسسات می‌شود. همچنین وارد کردن ماشین‌ها و دستگاه‌ها و نیز وسایل یدکی از راه دور اروپا به ایران که جاده‌های ناهموار کشور مشکلات بسیار پیچیده و دشواری در جلو آن تولید می‌کند. به هر حال این گونه ماشین وارد کردن با چنان مخارج سرسام‌آوری توأم است که از پیش امکان هر نوع سود دهی را از هر سازمان و تشکیلات صنعتی منتفی می‌کند. توصیه من این است که دولت ایران صنایع خصوصی را حتی القوه تقویت و تشویق کند ولی بیش از همه توجه خود را باز معطوف به کار کشاورزی کند و به استخراج معادن غنی بپردازد. آنگاه با مبادله محصولات داخلی با مصنوعات اروپایی با گذشت زمان بیلان و جمع و خرجی به سود کشور پدید آورد.

مقایسه گوهر ذاتی ایرانی با ملت‌های مجاور و دیگر آسیایی‌ها

جهانگردانی که از آسیای میانه دیدن کرده‌اند، اگر چه همگی در کتاب‌های خود سران قبایل و بیابانگردان اشغالگر را حاکم بر آسیای میانه خوانده‌اند، اما در هر جا که سخن از صدراعظم و رئیس الوزراء و صاحبان مقام عالی است می‌نویسند که ایرانی (تاجیک) هستند.

چنان که وامبری (ص ۲۹) تاجیک ها (ایرانی ها) را بومی و مردم قدیمی آسیای میانه می داند و باز از جمله:

۱۸۸۳- موزر. هنری (ص ۴۳) می نویسد: رحمت الله مردی است که قامت بلند دارد. اصلاً ایرانی است. در بخارا خیلی معتبر است. اوضماً سفیر امیر بخارا در مسکو است. همچنین صدر اعظم این مملکت که ملقب به قوش بیگ شده نیز ایرانی است. اضافه کنم که (ص ۱۱۱) پسر و نوه این صدراعظم مقاماتی عالی نیز در دستگاه امیر دارند.

۱۸۹۰- سایکس. سرپرسی (ص ۴۵۱): من به هزاران دلیل معتقدم که مردم ایران از هر جهت به کلیه سکنه مغرب آسیا امتیاز و تفوق دارند. وی همچنین قول پژوهشگران دیگر را نیز به این اظهار نظر خود افزوده از جمله اظهار نظر سرهنری راولینسون را که درباره ایران و ایرانیان تبعات گران بها کرده آورده است وی (راولینسون) می نویسد: ایرانیان بر سایر ملل آسیا، اعم از هندی، ترک و روس امتیاز و تفوق دارند. سایکس با افزودن اقوال دیگران برگرفته خود از جمله گفته سرچارلز مک گریگور مامور سیاسی انگلیس در پکن همچنان از شخصیت ممتاز ایرانی تعریف می کند.

۱۸۹۰- کرزن. جرج. ن. لرد (ج ۲. ص ۷۵۲) هم ایرانیان را با ذکاوت و با نژادی خوش آیند خوانده و می گوید: ایشان منشی نجیبانه دارند و... با این صفات این ملت از دیگر ملل آسیا و حتی هندی ها برتر هستند.

مقایسه ایرانی و روسی

۱۹۰۹- نیکیتین (ص ۷۰) مامور سیاسی و کونسول روسیه در ایران می نویسد: اقتدار و ابهت ایران در دوران صفویه به درجه بی رسیده بود که یکی از تاریخ نویسان ایرانی آن عصر روس ها را از یک های فرهنگی خطاب می کند که این سخنی است که ناچیز بودن روس ها را در نظر دولت صفوی می رساند. وی در جای دیگر کتاب خود (ص ۱۵۵) می نویسد: مجاورت باستانی ایران و روس، آثاری عمیق در داخل یکدیگر باقی گذارده که شاید آن ها را روزی بهتر از ما بشناسند. آنگاه می توان تصوف و عرفان عمومی ملت روس را که به مرور زمان پرورش یافته با تصوف و عرفان ایران مقایسه کرد. فیلکلا بریدو، یکی از متفکران معروف روسی می گوید: ملت روس از حیث ترکیب هوش و روح ملتی است خاوری... من هم خود تحت تاثیرات افکار ایرانی هستم. چرا که توانسته ام چگونگی تصوف عمومی ملت روس را که شبیه همان عملیات روحی متصوفین ایرانی است مطالعه کنم. از جمله هم صوفی روسی و هم صوفی ایرانی هر دو با یک حالت جذبه پیوسته یک جمله را تکرار می کنند و ذکر می گویند تا به خدا برسند.

مقایسه ایرانی ها و هندی ها

۱۹۰۷- ویلسن (ص ۲۴۴) مامور انتلیجنت سرویس در ایران مثل لرد کرزن (ج ۲، ص ۷۵۲) ایرانیان را از هندی های برتر دانسته و می نویسد: به نظر اینجانب کلیه اهالی ایران حتی آن هایی که فعلاً به واسطه نامساعد بودن شرایط محیط زیست (ایلات و عشایر) به وسیله دزدی و شرارت امرار معاش می کنند به مراتب زودتر و آسانتر از مردم هندوستان برای قبول تمدن جدید آماده و مستعداند. ایرانی ها عموماً بدون استثناء از هر طبقه مهربان و دلسوز و بردبار و شکیمپا هستند. جای تاسف است که یک چنین ملتی با این اوصاف حمیده و ملکات فاضله در نتیجه آشفتگی اوضاع به این روز سیاه افتاده اند.

ویلسون (ص ۶۲) این مامور انتلیجنت سرویس باز در مورد مقایسه ایرانی ها با هندی ها به مافوق خود چنین گزارش می دهد. این که استعلام کرده بودید اختلاف بارز ایرانیان و هندیان چیست؟ باید بگویم که به نظر اینجانب هندوها با این که اغلب یگانه پرست نبوده و به یک خدا اعتقاد ندارند ولی باز در کوه و دشت و جلگه به جستجوی خدا سرگرم اند و به قوه یی مافوق بشری برای تسکین افکار پریشان و آشفته خود تمسک بسته و در عالم تخیل سیر می کنند هندوها با این که در سرزمینی پهناور با عقاید بسیار مختلف از پیروان مذاهب گوناگون سروکار دارند، هیچ گاه معتقدات دیگران را مورد تمسخر قرار نمی دهند. هندوها از بذله گویی و شوخی خودداری می کنند و از کسانی هم که احیاناً به این کار مبادرت ورزند دوری می جویند.

ولی ایرانی ها برعکس شوخی و خوشمزگی را چاشنی زندگی دانسته و این کار را تنها وسیله درمان افکار خسته و مرهم جراحات ناگوار ماجراهای زندگی تلقی می کند. به عقیده من سنخ فکر و معتقدات ایرانی ها با مردم انگلیس تفاوتی ندارد.

مقایسه ایرانی ها با ترک های آلتایی نژاد

۱۹۰۷- ویلسن (ص ۸۲): سلاطین قاجار نیز با سلاطین عثمانی از یک نژادند و هر دو در دربار به زبان ترکی گفتگو می کنند ولی ایرانی ها به مراتب از ترک ها با هوش ترند. منتها این کسانی که زمام امور را در دست گرفته اند لیاقت اداره امور را ندارند». ویلسن (ص ۱۰۸) باز در این باره چنین می گوید: جنبش مشروطیت ایران بدون تردید تحولاتی مهم در این کشور پدید خواهد آورد. وضع ترکیه هم به مراتب از ایران وخیم تر است. اما یک نکته در این مورد قابل توجه است این که در ایران با وجود این که عشایر و قبایل مختلف بسر می برند ولی باز از لحاظ آداب و رسوم مشترک اند و مردم با یکدیگر تجانس دارند ولی ترکیه فاقد این مزیت صوری و معنوی است.

۱۸۵۰- وامبری (ص ۱۹): اگر راستش را از من بپرسید من برای ایرانی ها آن آداب دانی ظاهری و آن سرعت فهم و استعداد را که ترک ها از آن بی بهره اند قایل هستم. ولی در عوض یک نفر ترک دارای یک نوع جامعیت و صفا و صمیمیتی است که رقیب ایرانی او بکلی فاقد آن است. ایرانی می تواند با عالم شعر و شاعری خود و تمدن خود که از دورترین روزگاران سرچشمه می گیرد ادعای برتری کند ولی تفوق ترک عثمانی در دو چیز است. اول از جهت روابط او با باختر که زبان های اروپایی را مطالعه می کند و دوم این که رفته رفته دارنده قدرت هایی شده و می شود که به کمک آن ها می کوشد اکتشافات دانشمندان خارجی را جذب و هضم کند.

ایرانی ها و چینی ها

۱۹۰۹- نیکیتین (ص ۴۲) به موازات و یلسن (ص ۶۲) که سنخ فکر و جهان بینی ایرانی و انگلیسی را بی تفاوت می داند، ظرافت طبع و فیلسوف منشی و مسالمت جویی ایرانی و چینی را همسان می شمرد. او می گوید به عقیده من ایرانی ها هم مانند چینی ها ملتی ظریف طبع (شاعر) و فیلسوف منش و دارای تمدنی قابل احترام هستند و فکر خونریزی و فعالیت های جنگجویی کم تر از خاطر شهمنشینان آن می گذرد، بلکه این نوع خیالات و احساسات به قسمت های بدوی ایران مانند طوایف بختیاری، قشقایی، لر، کرد و شاهسون و غیره تعلق دارد که هنوز صفات و خصایص جنگی را حفظ کرده اند.

غرامت عقب ماندگی

عقب ماندگی علل گوناگون و فراوان دارد. اما مهم ترین آن ها به دو علت است. یکی عقب ماندگی قسری تاریخی در صنعت و اقتصاد، دیگر عقب ماندگی مصنوعی یا عقب مانده نگاه داشتن. بدین معنی که عقب ماندگی به علت اول، از عقب ماندن از کاروان انقلاب چند قرنی دانش و صنعت و غفلت و دیربیدار شدن و کند جنبیدن و عقب ماندگی به علت دوم از دخالت سیاست های کشورهای توسعه طلب و امپراتوری های سیاسی و صنعتی ناشی می شود.

نیروی تمدن و تکنولوژی و دانش های نوین همان طور که طی چند قرن در جوامع غربی رشد و ترقی کرده، ضمناً به طور طبیعی در روح و فکر و شخصیت افراد جوامع آنان هم واقعیت و تکامل یافته چنان که

هر دو از نظر عینی و ذهنی یکی شده‌اند. در نتیجه این هم‌رسانی جوامع انسانی غرب توانایی و قابلیت مدنی و سیاسی پیدا کرده است. به نیروی چنین قابلیت است که جوامع آن‌ها، آهنگ و نیروی غلبه و تربیت و نظام یافته و همگی به منظور پیشگیری از پیشرفت کشورهای عقب مانده باهم متحد شده‌اند تا این کشورها نتوانند رشد کنند و در برابرشان به رقابت اقتصادی و صنعتی برخیزند. بنابراین آنان می‌کوشند این کشورها را در زیر چنان شرایطی نگه دارند که به هر نحو و به هر اسم مجبور باشند همواره غرامت عقب ماندگی خود را به آن‌ها بپردازند. در نتیجه باید گفت هر گرفتاری و مصیبتی که در دنیای کشورهای عقب مانده وجود دارد یا بروز می‌کند همانا غرامتی است که به گناه عقب ماندگی مجبور به پرداخت آن شده‌اند.

علی‌رغم دسایس امپراتوران صنعتی و سیاسی، دنیای در حال رشد نباید یک لحظه از فکر به سرنوشت خود و حرکت سریع در جهت رستگاری غافل بماند. همه این کشورها لزوماً باید باهم برادرانه متحد و یگانه شوند با قراردادهای مبادلات اقتصادی و حتی الامکان صنعتی با یکدیگر، به جای سرازیر کردن ثروت‌های مردم فقیر خود به خزانه‌های کشورهای ثروتمند، خود یکدیگر را با رفع نیازهای متقابل غنی سازند. راه رستگاری تمامی ملت‌ها و کشورهای در حال رشد چه به‌طور فردی یا اجتماعی در آن است که حتی الامکان بکوشند باهم متحد شده آلت دست سیاست بازان پشت پرده‌ها و سازمان‌های متحد زیرزمینی بین‌المللی نشوند و مردم و جوانان به جای این که عمر خود را به هر بازی به هدر بدهند خود را بسازند و مهارت‌های فنی و تخصصی کسب کنند تا غرامت عقب ماندگی را — به جای به صورت‌های تباه کننده پرداختن — از این راه بتوانند جبران نمایند.

تا اینجا اغلب از هنرها و فضیلت‌ها و قابلیت‌ها و دیگر گوه‌های ذاتی ملت ایران از قول ایران پژوهان سخن رفت، اکنون جای آن دارد که درباره بلای عقب ماندگی که مقدمه آن هم در بالا آمد از زبان آنان گفتگویی شود تا ببینیم چگونه این ملت بزرگ تاریخی با آن همه برتری‌ها در آن زمان در شرایط عقب ماندگی و در غفلت مانده بود.

بلای عقب ماندگی در ایران

۱۹۰۰- لوثی پیر (ص ۴۶) پس از دیدن کردن از ایران می نویسد: هنوز در روی زمین جاهایی وجود دارد که مردم آن از اختراع های مهم مانند نیروی بخار کارخانه ها و نیروی فشار و غیره بی خبرند و درین این نقاط عالم که از کاروان ترقی عقب افتاده اند ایران در نظر ما ارو پاییان از همه زیبا تر است و ما ارو پاییان بدان از همه بیشتر علاقه داریم. زیرا گیاهان، درختان، پرندگان و بهار در این کشور کاملاً شبیه به کشورهای ما است. ما در ایران خود را در غربت مکانی نمی پنداریم بلکه به نظرم آن می آید که در کشور خود هستیم با این تفاوت که چند قرن به عقب برگشته ایم.

۱۸۹۰- فووریه (ص ۴) پزشک مخصوص ناصرالدین شاه می نویسد: ایران کشوری است که با وجود ظهور افکار جدید در دنیای امروز (سال ۱۸۹۰) عادات و افکار مردم آن چنان ثابت و ولایت غیر مانده که می توان آن ها را عین همان عادات و افکار اجدادشان دانست. با این وضع چنان بر می آید که حتی اولاد ایشان نیز از آن ها دست برندارند.

از علل عقب ماندگی ملل اسلامی

۱۸۰۰- ملکم. سرجان (ج ۲. ص ۳۱۵ و ۳۱۶): در تمامی کشورهای اسلامی هیچ کس به هیچ روی از چگونگی اداره دولت و فرمانروایی کشوری آگاه نیست و نمی دانند که دانستن این امور چه اندازه از آن ها دفع شرمی کند و چقدر هم استفاده دارد. هرگز در میان مردم کشورهای اسلامی نه فقط کوششی در جهت آزادی ملت نشده بلکه حتی خواهش هم به عمل نیامده است تا حد و مرزی برای اقتدار سلاطین بگذارند. که سدی در برابر ستم ها و تجاوزات آن ها باشد.

هرگاه هم ستم، سبب بروز شورش شده (دراثر ناآگاهی مردم از چگونگی اداره دولت و حقوق اجتماعی) نتیجه این شده که بعد از آن که ظالمی را برانداختند می بینند ظالمی دیگر را بر خود مسلط کرده اند که هنوز بر تخت سلطنت ننشسته همت بر قلع و قمع همان کسانی می گمارد که مصدر قیام و باعث آشوب به سود او شده و او را به سلطنت رسانیده اند. تاریخ ایران از پس یورش تا زیان تا به این روزگار بر همین روش است و تغییری در وضع این کشور پدید نیامده، بنابراین آبادی کشور بسته به طبیعت و عادت شخص پادشاه است.

اگرچه از دوهزار سال پیش تا به این روزگار هیچ کشور مانند ایران دستخوش بروز حوادث و دگرگونی های ویرانگر نبوده اما شاید هیچ کشوری هم نیست که کم تر از ایران تغییر در اوضاع آن پیدا شده باشد. شکل دستگاه سلاطین و شکل دولت، تجمل پرستی، عادات و رسوم در شهرها و مردم وحشی کوهستان ها، وضع اداره کشور و روش جنگ همیشه از دیرباز تا کنون فرقی نکرده و یک سان مانده است.



۴- از کتاب و بلز. سی. جی: سه دکان در بازار (از یک تابلو نقاشی ایرانی)

از علل درماندگی و ویرانی ایران

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۲۲۷) از دیدن بند امیر که خراب شده بود تاسف می خورد و پس از تعریف زیاد از ساختمان آن می نویسد: چنان مهارت و صنعتی در آن به کار رفته که قریب هزار سال است برجای استوار مانده و چنان معماری شده که باعث آبادی مرودشت فارس گردیده». وی باز می گوید: «این بنا شاهد بزرگی برای عظمت شاهان قدیم است که باید به وجودشان افتخار کرد. این پادشاهان ایرانی امثال عضدالدوله باعث سرافکندگی شاهان کنونی (قاجاریان) اند». همچنین فلاندن می گوید: اگر امروز ایران را ویران می بینید در اثر بی علاقه‌گی است. از بند امیر نتیجه گرفته می شود که شاهان پیشین مایه مباحات ایرانیان هستند روستایان مرودشت هنوز وقتی که محصولات سرشار خود را بر می دارند به عضدالدوله دعا می کنند.

فلاندن که در زمان محمدشاه قاجار به ایران آمده در جای دیگر (ص ۲۳۷) می نویسد: نه تنها یورش های خارجیان ایران را ویران ساخته، بلکه طمع تجار خارجی (اروپاییان) برای غارت ایران علت تامی است. غارت تجار خارجی باعث شده روز به روز ایرانیان بی چاره تر و فقیرتر گردند.

در ایران در اثر کساد و کم پولی معاملات کم است و بدون سند (ونقد) انجام می گیرد و نسبه معنایی ندارد در واقع در این زمان (۱۸۴۰)، دیگر، همدیگر را معتبر نمی دانند. با کمال جرأت می توانم بگویم چه بسیار ایرانیانی را دیدم که بدون پول زندگی و امرارمعاش می کنند. اغلب از هم وام گرفته که بعد پرداخت نمایند ولی سر موعد پرداخت خود را مفلس نشان داده و بدهکاری خود را پایمال کرده اند.

بیشتر خان ها و حکام که از طرف شاه به حکومت استان ها و شهرستان ها می رسند در هر محل به نوکران و ماموران نظامی و غیر نظامی خود حقوق نمی دهند. چرا که می دانند آنان می توانند به خوبی هرآنچه را که لازم دارند به رایگان برای خود از دست مردم درآورند. کسبه و تجار نیز در اثر بی پولی، اجناس خود را پایا پای مبادله می کنند. در مثل بزاز به نانوا پارچه می دهد و در برابر از او نان می گیرد، همین طور با خیاط و دیگر کسبه معاملات پایاپای انجام می گیرد. اکنون می توان دریافت ایرانیانی که کاسب یا تاجر نیستند چه وضع دردناکی دارند.

فلاندن هم مثل دیگر ایران پژوهان و ارباب سفرنامه ها می گوید (۳۱۶): در تمام سراسر ایران از مشرق به مغرب و از شمال به جنوب همه جا یا ویران شده یا در حال ویران شدن است. بنایی که خراب شود کسی همت نمی کند آن را تعمیر نماید. پیوسته ویرانه به ویرانه می افتد و روی هم کپه می شود. به نظر می رسد مردم فعلی ایران آن احتیاجات

انسانی را که نیاکان‌شان برای زندگی لازم می‌دانستند درک نمی‌کنند. وقتی دیده می‌شود که پله‌ها خراب، کاروان‌سراها و یران، راه‌ها و جاده‌ها درهم ریخته و گم شده انسان به فکر فرومی‌رود و به نظرش می‌رسد که هریک از اهالی یا ساکنان ایران تنها به جا یا زمینی که روی آن کار می‌کنند و به خانه‌یی که در آن زندگی می‌کنند دل بسته است و از محل کار و خانه خود خارج نمی‌شود و با سایر جاهای کشور خود رابطه‌یی ندارند. هرکس دهستان‌های و یران و خانه‌های و یران را ببیند به خود خواهد گفت آیا اینان به خانه و زندگی احتیاجی ندارند؟. گویا تمدن انسانی در این سرزمین رو به انهدام و نیستی است. مردم هم در همه جا دیده می‌شوند که عموماً پژمرده و درحال احتضارند.

فلاندن (ص ۳۲۸) درباره ویرانی روستاها و هدر رفتن آب رودها سخن می‌گوید، از جمله در مورد آب رودخانه‌ها می‌نویسد: غفلت عادی ایرانیان و سستی و عدم دوراندیشی آنان و همچنین بدون استفاده گذاشتن زمین‌های فراوان قابل کشت باعث شده که این همه رودخانه و آب‌های زندگی بخش در زمین‌های کشت نشده و خشک و باتلاقی فرورود و در نتیجه این همه آب نابود شده و به زمین‌های دورتر و بسیاری از مزارع کم آب نرسد.

از دیگر علل عقب ماندگی

۱۸۰۰- ملکم. سرجان (ج ۲. ص ۳۱۵) عقیده دارد که «در ایران زنان را در حالت قید و حبس و محرومیت‌های اجتماعی نگه داشتن اثر کلی در تعویق ترقی کشور دارد. از آنجا که انسان مخلوق عادت است در ملت اسلام که در ایران مقهور قاجاریان اند هرکسی در خانه خود حاکمی قهار است و از کودکی تا دوران بزرگ سالی هیچ نمی‌بیند و نمی‌شنود مگر حکم و احکام حکومت و اجبار به اطاعت و فرمانبرداری، چنان که هرکس عادت می‌کند بنده‌وار یا فرمان بدهد یا فرمان بردارد. بنابراین هیچ کس نمی‌تواند بفهمد که معنی یا مقصود از آزادی شخصی و آزادی اقتصادی و شغلی و ملکی چیست.

همچنان که پادشاه مردم کشور را مجبور به فرمانبرداری از خود می‌داند به سلسله مراتب از بالا تا برسد به خانه، هرکس خود را حاکمی قهار می‌داند. به این علت است که این ملت مثل فرنگستانی‌ها نتوانسته به پیش برود.

بی خبری مردم

۱۹۰۰- لوتی. پیر (ص ۷۵) درباره ناآگاهی و بی خبری مردم ایران از اوضاع و پیشرفت‌های دنیا می‌نویسد: سوال‌هایی که مردم در شیراز از من می‌کردند بیش از پیش به من فهماند که تا چه اندازه این مردم از لحاظ فکر از ما اروپاییان دورند.

آثار انحطاط «هرچه باداباد!»

۱۹۰۵- هدین. سون (ص ۱۳۳) ایرانیان دوره مظفرالدین شاه را چنین وصف می‌کند:

نسلی از بین رفته، بدون رهبری، بودن نظم و حرف نشنو، با اخلاقی که به هیچ نمی ارزد... زبانی که غنی ترین ادبیات را به وجود آورده است، اکنون ملتی به آن سخن می گوید که اعتقاد به خود را از دست داده است. زبانی که سرزمین آن به نام کشوری مستقل محکوم به فنا است.

آدم در همه جای این کشور بر می خورد به سقوط، بی صاحبی، بر می خورد به بی تفاوتی که قانون زندگی دیگر را نمی شناسد جز قانونی بسیار راحت «هر چه بادا باد!». با این وصف آدم وقتی یک بار به ایران سفر کرد همیشه میل بازگشت به آن جا را دارد و خوش حال می شود که دوباره به آن جا برگردد.

تجمل پرستی باعث تمامی ناکامی ها

۱۸۶۰- واتسن. گرنث (ص ۳۷) می نویسد: در طی دوهزار سال گذشته که تاریخ ایران معلوم است ایرانیان بارها از طرف کشور گشایان خارجی مورد تاخت و تاز قرار گرفته اند و نتیجه تمامی تاخت و تازها هم در آخریکی بوده است. به این معنی که تاثیر هوا و عادات و تجمل دوستی ایرانیان همچنان هر بار موجب ضعف و سستی مزیت های اصلی اخلاقی مهاجمان شده و آن ها را هم به نوبه بعداً مورد غلبه مهاجمانی دیگر قرار داده است.

هیچ حقیقتی آشکارتر از این در صفحات تاریخ عمومی ثبت نگردیده که یک نژاد بیگانه صفات ممتاز خود را در اقلیم دیگر از دست خواهد داد مگر آن که از سرزمین اصلی پیوسته نفراتی تازه به کمک برسند». سپس واتسن اظهار عقیده می کند: «مردم ایران نسبت به هرگونه ترقی که حتماً عقاید خرافی شان مانع کافی آن است بی علاقه اند. در شرایط و محیط فعلی (زمان سلطنت ناصرالدین شاه) امید پیدایش روزگاری بهتر در سرزمین ایران اندیشه یی بیهوده است. مگر آن که عاملی تازه در میان مردم به وجود آید، و بعضی عادت های وحشیانه با کمک هیئت های اروپایی از بین برود. ولی هم مردم ایران و هم حکومت آن فاقد قوه فعالیت ضروری برای ایجاد هرگونه نهضتی جهت به دست آوردن تمدن اند. قوه محرک لازم برای ایجاد چنین نهضتی در ایران اگر روزی امکان وقوع داشته باشد باید نظیر هندوستان به وسیله یک نژاد مهاجم بیگانه پدید آید تا وقتی که سیر زمان، مردم فعال جدیدی در ایران به وجود نیاورد، این سرزمین سالیان درازی را بی هوده در غفلت و بی حالی کنونی تلف خواهد کرد.

افسوس بر ایران

۱۹۲۵ نوردن. هرمان (ص ۱۵) که در موقع انقراض قاجاریان از ایران دیدن کرده می نویسد: ایران که عظیم ترین شاهنشاهی جهان بوده است اکنون به مفهوم واقعی در حالت عقب ماندگی به سر می برد.

مصایب نبودن تامین جانی و مالی

۱۸۹۰- فوریه (ص ۶۳): در این کشور پیوسته اوضاع و احوال به آسانی و به سرعت دگرگونی می پذیرد. میان تخت مقام با تخته تابوت فاصله زیادی وجود ندارد.

۱۸۰۰- ملکم سرجان (ج ۲ ص ۲۴۹): همیشه اتفاق می افتد که چون پادشاه وزیری یا حاکمی را جریمه می کند، چنان بروی سخت می گیرد که مجبور می شود املاک خود را بفروشد و پول آن را به شاه بدهد. از ملاحظه همین رسم بالنسبه معلوم می شود کسانی که جان و مال شان دستخوش طمع سلطان است تا چه اندازه در نگهداری این گونه اموال و املاک بی مبالا و سربه هوا می شوند. به علت تغییرات و انقلابات شدیدی که در این اواخر (طی جنگ های صد ساله داخلی و خارجی از انقراض صفویه تا زمان فتح علی شاه) رخ داده، بسیاری از املاک که صاحبان شان فنا گشتند یا گریخته اند به تصرف حکومت درآمد.

۱۸۸۳- موزر. هنری (ص ۲۲۸): تجار کشور ایران می ترسند از آن که مکن و مال خود را بروز بدهند برای آن که حکام ایرانی به مال و ثروت آن ها طمع می کنند از این روی برای آن که امنیت مالی و جانی پیدا کنند می روند تبعه خارجی می شوند.

۱۸۹۶- کاساکوفسکی (ص ۳۸ تا ۴۰) فرمانده قزاق های روسی در تهران می نویسد: نظربه این که هرگاه یکی از شاهزادگان قاجار به تخت سلطنت می نشیند پیش از هر کار برای جلوگیری از طغیان مدعیان پادشاهی شروع می کند در میان برادران و عموهای خود به کشتن و چشم درآوردن و به سیاه چال انداختن و مصادره اموال آن ها... بنابراین نایب السلطنه همین که شنید برادرش مظفرالدین شاه به تهران آمده و به تخت سلطنت می نشیند از ترس مرا نزد خود طلبید و گفت: حالا دیگر همه چیز برای من تمام شده... من نمی دانم صدراعظم با من چه معامله خواهد کرد. نمی دانید او چقدر دشمن خونی من است. حالا دیگر تنها امید من به روسیه است به کاردار روس از قول من بگویند که من به حمایت روسیه پناهنده می شوم. از این ساعت من خود را کاملاً در اختیار روس ها می گذارم. فقط زندگانی من، خانواده من و اموال مرا تضمین نمایند...».

ایران سرزمینی که خود، دشمن خودش است

۱۹۰۵- هدین سون (ص ۷۰۰) در آخر کتاب خود پس از وصف اوضاع مصیبت بار ایران می نویسد: من ایران را در حال احتضار دیدم. سرزمینی که با خودش دشمنی دارد. خودش خود را تهدید می کند. فقط رقابت میان همسایه های نیرومند انگلیس و روسیه، ایران را تا حدی سرپانگه داشته ست.

نتیجه مصیبت

۱۸۸۲- اورسل (ص ۲۳۴) پس از تشریح اوضاع فلاکت بار و فساد حاکم و انحطاط بسیار ناامید کننده اواخر سلطنت ناصرالدین شاه می نویسد: مردم ایران اجباراً نفع شان در این خواهد بود که به یکی از دو امپراتوری روس یا انگلیس ملحق یا بین این دو همسایه خود تجزیه شوند. (اما اورسل بدین نمی دانست «چون ایران نباشد تن من مباد» شعار هر ایرانی است و ایرانی سر می دهد و مرز و بوم نیاکانی خود را به تجزیه نمی دهد).

پرنده ساکن سرزمین قانون و عدالت

۱۸۹۴- سایکس. ال لا (ج ۱. ص ۱۵۲): یکی دیگر از حرف های شنیدنی از میان ایرانیان که نظر مرا جلب کرد این بود که به من گفتند شنیده ام که پرنده بی مقدس و نظر کرده وجود دارد که سابق براین دور دنیا می گشته و از کشوری به دیگر می رفته بلکه جایی پیدا کند که در آن قانون و عدالت حکم فرما باشد و برای همیشه در آن جا ماندگار شود تا این که سرانجام این پرنده مقدس خانه و جای ماندن همیشگی خود را پیدا کرد و در آن جا ماندگار شد. این سرزمین انگلستان بود.

پرسش آخر پس از حرف های دیگر از من این بود که «آن چه چیز بود که آن پرنده را به جاذبه خود در سرزمین انگلستان ماندگار کرد؟». من در پاسخ گفتم: «قوانین خوب، عدالت، یک دولت و حکومت فساد ناپذیر. خلاصه همه آن چیزهای خوبی که انگلستان دارد و ایران ندارد».

دخالت سیاست های خارجی علت دوم عقب ماندگی

در جوامع انسانی، نوع قوی در برابر نوع دیگر خود موجودی است که از سلامت و هماهنگی بیشتری برخوردار است، اما برعکس، نوع ضعیف آن است که ناسازگاری های درونی در وجودش اختلال و رخنه انداخته باشد. در جوامع انسانی از آنجا که بشر چه به فرد و چه به صورت اجتماع از نظر ارزش، خود سرمایه است، لذا در هر جا که ضعیف باشد سرمایه قوی او را می برد. طبق قانون طبیعت هم همیشه قوی ضعیف را زیر سلطه خود درآورده، از او بهره می گیرد. بنابراین ایران عقب مانده با روستاییان فقیر و غارت شده، با عشایری که به شیوه ابتدایی زندگی می کردند، با شهرهای خراب و بی سامانی که از

تمدن سیاسی و حقوق شهروندی خبر نداشته و همه اسیر حکام دزد و ستمکار بودند چه طور می توانست ضعیف نباشد. هرگاه هم که ضعیف در جایی دیده شود چه طور ممکن است قوی از به زیر فرمان کشیدن او صرف نظر کند؟ هرگاه مرکوبی بی صاحب در راه مسافری خسته پیدا شود مگر امکان دارد که آن مسافر را کب نشده اسب سرگشته را مرکوب خود نسازد؟.

بنابراین در مطالبی که در زیر بیاید می خوانیم که دخالت های سیاست های خارجی چطور مزید بر علت اول یا عقب ماندگی قسری در صنعت و اقتصاد شد. چنان که هرگاه شرایطی برای ترقی و تحول پیش آمد آن را با نیرنگ و فتنه برهم زدند. یا هرگاه شخصیت هایی همت به نجات ملت و ریختن بنیان اساسی نوین گماشتند آن ها را برانداختند. بدین ترتیب از پیشرفت و تکامل مملکت به طور آزاد ممانعت به عمل آوردند و باعث پیدایی علت دوم شدند.

از این تجربه دانسته می شود که در این عصر نوین نجات یک ملت تنها از عهده شخصیت ها بر نمی آید و دولت و مقام عالی نباید، نهاد اصلی و نقطه اتکاء ملت بی شکل و محروم از نهادهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی باشد که چون آن مقام عالی یا آن شخصیت ها را بزنند ملت هم شکست می خورد، به زانو در می آید تا بخواهد دوباره سر پا بلند شود سیاست های خارجی در عقب مانده نگه داشتن او به مقصود رسیده اند.

«بر قوی شو، اگر که راحت جهان طلبی

که در نظام طبیعت ضعیف پامال است»

راه قوی شدن هم آن است که همه افراد یک ملت با آموزش و پرورش و پشتکار در کسب دانش های نوین و کسب تخصص در تکنولوژی های مدرن شبان و روزان بکوشند، بی راه نروند حرکتی جز خود آموزی های فنی و علمی نکنند و خود را بسازند و عمل کنند. همگی چه به طور فردی یا اجتماعی پیش بروند و هر گروه تخصصی و هر گروه علمی در جامعه شغلی خود شکل حقوقی و اجتماعی شهروندی بگیرند تا با همکاری و همدستی و همفکری یکدیگر بتوانند نهادهای اجتماعی دولت ساز را به وجود آورند.

عقل اول راند بر عقل دوم

۱۹۰۵- هیدین. سون (ص ۱۰۴ و ۱۰۵) دشمنی و اختلاف میان اقوام قفقازیه را عامل اصلی تسلط روسیه بر آن‌ها می‌داند و می‌نویسد: این مسأله از آن جا آب می‌خورد که گرجی‌ها تهدید می‌کردند که علیه روسیه خواهند شورید و می‌کوشیدند حکومت قفقاز را به دست آورند. از طرف دیگر ارمنی‌ها می‌ترسیدند که گرجی‌ها و مسلمان‌ها به قدرت برسند یعنی آن چیزی که برای آن‌ها که در اقلیت بودند، بیشتر از تسلط هر خارجی، ستم و بی‌داد به همراه داشت. به این سبب به نفع آن‌ها بود که ناچار جانب روس‌ها را بگیرند. روسیه هم از این که این اقوام مختلف با یکدیگر مثل سگ و گربه زندگی می‌کردند و باهم رقابت داشتند تقویت می‌شد. امپراتوری روسیه فقط با این وسایل می‌توانست بر آن‌ها تسلط داشته باشد و ضعیف‌شان نگه دارد.

در این مورد هم جریان امر مثل هندوستان است. در هندوستان هم پیروان مذاهب مختلف و مهاراجه‌های متعدد، نفرت آشتی ناپذیری که از یکدیگر دارند، بیشتر از نفرتی است که نسبت به انگلیسی‌ها در خود احساس می‌کنند.

اگر مسلمان‌ها (در آذربایجان شمالی)، گرجی‌ها و ارمنی‌ها با یکدیگر متحد می‌بودند در قفقاز می‌شد با مسایل جدی‌تری روبه‌رو بود و کاری کرد که زیر تسلط روس‌ها نباشند. حالا چه حوادث مصیبت‌باری در آن جا رخ می‌دهد چنان که شخصیت‌های محلی و مذهبی هر گروه در میان اقوام خود جنبش‌های بزرگی را در برابر هم قرار داده‌اند. در قفقاز هرگاه جنبشی خطرناک پیدا می‌شود، فقط کافی است که مقامات دولتی مسلمانان را علیه مسیحی‌ها بشورانند تا بتوانند پس از این که هر دو طرف نیروهای یکدیگر را تحلیل بردند بر هر دو دسته آن‌ها آقایی بکنند.

اهمیت استراتژیکی ایران

۱۸۱۰- رایت. دنیس (ص ۴۹) می‌نویسد: هارفورد جونز سفیر انگلیس به فتح علی‌شاه تعهد داد که تا هر زمانی که انگلستان با هر دولت خارجی از خاک ایران در حال جنگ باشد، هر سال مبلغ ۱۲۰/۰۰۰ لیره استرلینگ برای حقوق افراد تحت تعلیم ارتش و جنگ افزار کمک مالی به ایران بدهد. افزون بر این هر ماهه حقوق ۱۶/۰۰۰ سرباز ایرانی را نیز بپردازد. این بهایی بود که انگلستان برای اخراج فرانسویان از ایران تقبل کرد.

شکست روس و ظاهر شدن اتحاد انگلیس با آن کشور

۱۸۱۲- هنگام جنگ ایران و روس، انگلیس به ایران جنگ افزار و تعلیمات جدید نظامی می‌داد (تا ایران متحد فرانسه ناپلئونی نشود). در نتیجه ارتش ایران نیرویی بی‌سابقه یافت همین که داشت به روس‌ها زور می‌شد کمک انگلستان قطع گردید. رایت. دنیس

(ص ۵۲ و ۵۳) در علت این موضوع می نویسد: پس از آن که روس ها طی جنگی در سال ۱۸۱۲ از ایران شکست خوردند، یکی از مقامات انگلیسی از این که علت این شکست را تعلیمات نظامی و کمک های دیگر بریتانیا دانسته به یکی از مقامات مسئول می نویسد: آیا این خردمندانه است که ما اسلحه به این مسلمانان وحشی بدهیم و به جانبداری از آن ها با برادران مسیحی خود جنگ کنیم؟» سپس رایت می نویسد: «بنابراین جای شگفتی نبود که سفیر انگلستان از همکاری و کمک نظامی با ایران خود داری کرد و هرگونه عملیات بر ضد روس ها را از ایران ممنوع کرد».

برپا کردن جنگ پدران و پسران

۱۸۱۰- همفر، مامور پنهانی سیاسی انگلیس برای ایجاد شکاف در میان مسلمانان از جمله ایرانیان (ص ۱۵۱) می نویسد: لازم است با نشر افکار و عقایدی، فرزندان خانواده ها را از زیر نفوذ تعلیمات و آداب و ادب فرهنگ آنان بیرون بیاوریم تا فرزندان با محروم ماندن از تربیت خانوادگی و نپذیرفتن تجربیات پدران و گسیختن از خانواده عنان گسیخته ورها شده و آلت فعلی سهل الحصول برای اجرای مقاصد ما گردند.

روش کشف نقاط قوت و نقاط ضعف برای نفوذ و تسلط

۱۸۱۰- همفر (ص ۱۲۹ تا ۱۳۱) مامور تحقیق در میان مسلمانان از طرف دولت متبوع خود انگلیس بود. وی به منظور ایجاد تفرقه در میان مسلمانان به خصوص بین ایران و ترکیه (عثمانی) به عراق اعزام می شود. رئیس همفر پیش از اعزام او به ماموریت کتابی هزار صفحه ای سری در اختیارش می گذارد تا با مطالعه آن به نقاط ضعف و نقاط قوت مسلمانان از جمله ایرانیان واقف گردد. وی می نویسد: با مطالعه این کتاب درهای معرفت براوضاع و احوال پیروان محمد پیش رویم باز شد و نیز از طرز تفکر آنان آگاهی یافتیم. این را هم دانستم که آنان تا چه اندازه عقب مانده هستند. همچنین هم به نقاط ضعف و هم به نقاط قدرت آنان پی بردم و به خصوص این را هم دریافتم که چگونه باید عمل کنم تا نقاط قوت آنان را تبدیل به نقاط ضعف کنم.

عمده این نقاط ضعف به اجمال عبارتند از: اختلاف میان شیعه و سنی، اختلاف بین ملت و دولت، اختلاف بین دو حکومت فارس ایرانی و ترک عثمانی، اختلاف میان عشایر، اختلاف میان علمای دین با حکومت.

از دیگر نقاط ضعف میان آنان، جهل و نادانی بود که جز افرادی معدود تمامی مسلمانان را در می گرفت. از جمله نقاط ضعف آنان، کسالت روحی، بی اطلاعی و نداشتن فرهنگ بود.

همچنین است از نقاط ضعف آنان ترک دنیا و فقط چسبیدن به آخرت و اختصاص



اعمال به قصد آن.

از نقاط ضعف باید از دیکتاتوری حکومت های آنان و استبدادی که همه جا را فرا گرفته یاد کرد.

از نقاط ضعف آنان، ناامنی راه ها و قطع ارتباطات جز به مقدار اندک است. از دیگر نقاط ضعف آنان نداشتن بهداشت عمومی است که همواره انواع بیماری ها بر آنان غلبه دارد و سلامت و زندگی ایشان را تهدید می کند. از جمله نقاط ضعف آنان خرابی شهرها، لم یزرع ماندن بیابان ها، مسدود بودن رودها و پایین بودن سطح تولید کشاورزی است.

باز از نقاط ضعف آنان، هرج و مرج در امور اداری است، چنانکه نه نظامی در کارها برقرار است و نه برنامه و مقیاسی و نه قوانینی وجود دارد. از عمده ترین نقاط ضعف آنان، عقب ماندگی اقتصادی است به طوری که در همه جا آثار فقر و درماندگی دیده می شود.

همچنین از عمده نقاط ضعف آنان نداشتن ارتش های منظم و نداشتن اسلحه کافی و فرسودگی و کهنگی (همیشگی) سلاح های موجود آنان است. بالاخره از دیگر نقاط ضعف آنان کوچک شمردن زنان و از بین بردن حقوق آنان است و نداشتن نظامت فردی و اجتماعی ...

همفر (ص ۱۶۲) به نقل از کتاب سری دیگر در سال ۱۸۱۰ از همکاری سه دولت مسیحی انگلیس و روس و فرانسه برای تجزیه و تصرف کشورهای اسلامی و تقسیم آن ها بین خود یاد می کند و می نویسد: همکاری اکید با رؤسای روسیه به منظور استیلا یافتن این کشور بر مناطق اسلامی بخارا، تاجیکستان، ارمنستان، خراسان و قفقاز است» و (البته برای فرانسه نیز شمال افریقا...)

اهمیت کسب اطلاعات در تمامی زمینه ها

۱۸۱۰- رایت. دنیس (ص ۱۳): گوراوزلی نماینده دولت انگلستان در دربار فتح علی شاه در ضمن ماموریت های خود در ایران دستور داشت تا با تمامی امکانات سیاسی و مالی که در اختیار دارد، اطلاعات زیر را به طور دقیق برای دولت متبوع خود در باره ایران فراهم آورد:

امکانات مالی و نظامی شاهنشاهی ایران، تولیدات و محصولات عمده آن کشور، وضع کشاورزی، بازرگانی، پیشه وری. همچنین هرگونه اطلاعات در باره آداب، رسوم، درآمدها و فعالیت های بازرگانی و تاریخ و آثار باستانی ایران و...

افزون بر این به اوزلی اختیار داده شده بود تا با بودجه یی سالانه به مبلغ شش صد لیره

کتاب خطی فارسی و عربی به قیمت های مناسب برای موزه بریتانیا خریداری کند. وی ماموریت داشت حتی گیاهان و بذرها و ریشه های کمیاب را برای پارک سلطنتی در حومه لندن جمع آوری کند. اوزلی در این ماموریت اختیار داشت برای انجام دستورالعمل های دولت متبوع خود کارکنانی را به استخدام درآورد.

عشق شدید مأموران خارجی به انجام وظیفه و خدمت به ملت خود.

رایت همچنین در صفحه ۲۵ کتاب خود می نویسد: این ماموران فرنگی باعشقی وافر برای پژوهش و مطالعه و کسب دانش و خدمت به نوع بشر به کشورهای مشرق زمین روی می آوردند. و در راه انجام وظیفه و رسیدن به هدف، سخت ترین دشواری ها و خطرات را به جان می خریدند و با رنج فراوان و سال ها دوری از وطن و زن و فرزند در راه وصول به هدف های خود گاه تا سالیان دراز جان می فرسودند. از جمله آن ها باید از راولینسن نام برد که افسر انگلیسی مامور خدمت در ایران بود.

نوشته اند که راولینسن ایرانیان را دوست می داشت و عاشق تاریخ ایران بود. بدین انگیزه بود که او توانست، رمز سنگ نبشته های کوه بیستون را در نزدیکی کرمانشاه کشف کند. وی بالاخره پس از سال ها زحمت و نسخه برداری از خط های میخی، درهای معرفت خواندن سخن های باستانی را به روی جهانیان گشود و سراسر جهان بدین کشف بزرگ از نام او پر آوازه گشت.

رقابت و همکاری سیاست های خارجی در ایران

۱۸۴۰ — فلاندرن. اوژن (ص ۱۴۲ — ۱۴۳) درباره همکاری سیاست های شمال و جنوب با نفوذ هر سیاست سومی در ایران که در آن زمان فرانسه بود می نویسد: سفیر فرانسه با وضعی بد دربار ایران را ترک گفت. در حقیقت در این سفر در کار هیئت فرانسوی پیشرفتی حاصل نشد و همان موانعی که در زمان ناپلئون به سی سال پیش روی داد اکنون هم بروز کرد. چنین به نظر می رسد که سیاست ایران از آن زمان تاکنون تغییری نکرده، شاید هم بدتر از زمان فتح علی شاه شده باشد. انگلیس در جنوب و روس از شمال نمی گذارند ترقیاتی در این کشور بشود. این دو کشور از شمال و جنوب دایره وار پیش آمده و گرد ایران مثل یک حلقه چنبر زده اند و از زمان فتح علی شاه تا امروز و حتی بعد حدود مرزهای خاکش را پیوسته تنگ تر می کنند و آزادی عمل را از ایران سلب می دارند. نقش هایی که در سال ۱۸۰۸ به دربار فتح علی شاه بازی می شد اکنون هم در دربار محمد شاه وجود دارد. آنتریک ها و دسایس به همان وضع زمان فتح علی شاه باقی است. همین مقاصد یعنی ضعیف کردن قدرت ایران و بی یار و تنها گذاشتن و نابود ساختن این کشور منظور اصلی آن ها است. خلاصه، این دو سیاست می خواهند بر این دولت معظم و مشهور آسیا

مستولی و آن را مضمحل سازند.

سرانجام سیاست روس و انگلیس بر این شده که دست به یکی کرده و پیوسته مناسبات شان را صمیمی تر گردانند. به طرف سومی هم احتیاج ندارند. و از دولت دیگری هم در مزاحمت نیستند. به علاوه نمی گذارند کشور دیگری در دربار ایران مزاحم آن ها شود. تمامی کوشش های این دو دولت بر این است که ایران را بین خود تقسیم نمایند. از طرف دیگر باید بگویم هیچ یک هم مایل نیست که شریکی داشته باشد و هر کدام می خواهند به تنهایی خودش سرور و آقا باشد از این جهت تا کنون هیچ کدام در مقصود خود به طور کامل توفیق نیافته اند. (ابر قدرت ها از قدیم در هر جا برای همکاری سیاسی توافق داشته اند ولی بر سر مدیریت در کارها و سروری بر یکدیگر، اختلاف پیدا می کرده اند. مؤلف).

در تهران این دو دولت (روس و انگلیس) هریک طوری نقش خود را بازی می کنند تا به تنهایی وارث تاج شاه عباس و نادر شاه شوند و با دادن مستمری ها، با پخش طلا، با دسایس و تهدیدات در راه این مقصود می کوشند. این دو دولت پنجه های خود را مانند عقابانی که بخواهند شکاری را بگیرند به سوی این کشور دراز کرده اند. همان طور که روس و انگلیس با این رقابت های ضمن همکاری می خواهند هریک به تنهایی تسلط پیدا کنند، دولت ایران هم از رقابت ها و منازعات این دو دولت بهره گرفته و توانسته است استقلال خود راحتی المقدور حفظ نماید.

همچنین فلاندرن فرانسوی می نویسد: روس ها در سال ۱۸۴۰ در قلمرو ایران تنها باقی ماندند. چرا که انگلیس ها به ناچار در اثر خیانتی که به هنگام محاصره هرات به ایران نمودند از این کشور اخراج گشتند، اما زیاد هم دور نشدند و در ارزروم نشستند تا موقع مناسب را جستجو کنند و به وسایلی خشم شاه را نسبت به خود فرو نشانند. آن ها از هر سو دسایس خود را در ایران به کار می بردند. طلای بریتانیا عاید آن اشخاص با نفوذی می شود که ثروت را بیشتر از وطن دوست دارند. از این در بود که آن اشخاص زیر نفوذ انگلیس درآمده کمر به خدمت او بستند. این مقامات خود فروش پیوسته شورش بر پا کرده، جزریان به کشور خود نمی رسانند. این اشخاص در برابر پولی که می گرفتند هر بار هم وعده می دادند به گمان خود انگلیس ها را گول می زدند در صورتی که تنها خود را فریب می دادند. اما سیاست انگلیس از دور و نزدیک باطلا این طلسم سحرانگیز این خیال باف ها را که یا وزیر یا خان یا میرزا خوانده می شوند به خود جذب می کند.

در مواقعی که این رجال خود فروش می خواستند احساسات مناعد خود را نسبت به ما فرانسوی ها ابراز دارند با تأسف اظهار می داشتند: «برای چه فرانسه از کشور ما ایران این قدر

دور است». آن‌ها می‌خواستند به ما بگویند «چرا شما فرانسوی‌ها بیشتر نمی‌دهید؟». باید اعتراف کرد که کلیه امکانات را انگلیسی‌ها در همه جا در اختیار دارند. چه همسایه ایران است، کشتی‌های جنگی او در بندرها و طلای فراوانش در سرتاسر ایران پخش، خلاصه با این وسایل کارش در همه جا آسان است.

اما فرانسه همیشه می‌خواهد مقاصد خود را از راه مسالمت یا جنگ از پیش ببرد. هرگز نمی‌خواهد با زور پول بر ملت یا حکومتی تسلط پیدا کند. آنگاه هم که از هیچ راه — نه از راه جنگ و نه از راه مسالمت به مقصود نرسید کناره می‌گیرد. گرچه این رویه مورد تحسین است ولی سرانجام خوبی ندارد.

فلاندن (ص ۲۰۶) در جای دیگر درباره همکاری‌های سیاسی روس و انگلیس در سطح خیلی بالا در ایران می‌نویسد: حاجی میرزا آقاسی به یک نفر انگلیسی بدگمان شده و او را توقیف کرده بود ولی چندی بعد روس‌ها ضامن او شدند و آزادش کردند تا به دنبال مأموریت خود برود. در این زمان انگلیس‌ها بختیاری‌ها را به شورش برانگیخته و آنان را واداشتند تا از فرمان‌برداری از شاه و مرکز سرکشی کنند. خلاصه با این روشی که انگلیسی‌ها در پیش گرفته‌اند به نظر می‌رسد در سرتاسر خلیج فارس آشوب برپا شود. بنابراین حاج میرزا آقاسی حق داشت که نسبت به این انگلیسی بدگمان باشد و به او آزادی تام ندهد و اجازه ندهد تا به خوزستان رفته با سایر عمال انگلیسی به همکاری خود ادامه دهد.

مأموران انگلیسی میان افراد بی‌اصل و نسب

رایت دنیس (ص ۷۹): مأموران بومی برای همکاری و خدمت به انگلیس از میان شخصیت‌های سرشناس و صاحب موقعیت محلی انتخاب می‌شوند. این‌ها به طور کلی کسانی بودند که اصل و نسب ایرانی نداشتند، چنانکه در شیراز امر مأموریت خدمت به انگلیس را طی چند نسل خانواده «آقانور» که از ارامنه توانگر و ثروتمند بودند بر عهده داشتند. در مشهد هم یکی از کارگزاران و همدستان انگلیس مردی به نام میرزا عباس خان بود که طی جنگ این دولت با افغان‌ها در قندهار به آن‌ها خدمت می‌کرد و مستمری می‌گرفت در بندر لنگه هم یک بازرگان ثروتمند عرب به نام حاجی خلیل که پیشتر در کرمانشاه قاطرچی انگلیسی‌ها بود مأموریت خدمت به بریتانیا را انجام می‌داد.

۱۸۴۰ — فلاندن (ص ۲۶۸): به شیراز وارد شدیم و سفارشنامه‌یی با خود داشتیم که برای یکی از ثروتمندترین بزرگان شیراز بود. این شخص یکی از مأموران جدی انگلیس‌ها در فارس است. اکنون که سال ۱۸۴۰ به پایان می‌رسد در اول هیچ گمان نمی‌کردم که مهمان شخصی بشوم که مخفیانه برای انگلیسی‌ها نوکری می‌کند. سرانجام دانستم که وی

کاملاً در زیر پرچم بریتانیای کبیر است.

درباره جاسوس بودن خارجی ها

۱۸۸۰ — براون. ادوارد (ص ۴۲۴) در زمانی که انگلیسی ها سی صد سال بود که در ایران تخته قاپو شده و عوامل شان به جاسوسی اشتغال داشتند و ایرانیان نیز حضور آن ها را در همه جا احساس می کردند می نویسد: در کرمان هم مردی بلوچ به من گفت: «من خیلی خوب می دانم که شما مأمور دولت انگلیس هستید و اینجا آمده اید که اطلاعاتی به دست آورید». من به مرد بلوچ گفتم: «من مثل یک درویش زندگی می کنم چطور ممکن است یک مأمور دولتی انگلستان این طور زندگی کند». گفت: «شما انگلیسی ها وقتی که به خواهید به منظور خاص خود برسید این طور زندگی را تحمل می کنید. من شما را خوب می شناسم و به خوبی از طرز فکر و نقشه شما اطلاع دارم».

خطر رنجاندن ایرانیان

۱۸۴۰ — فلاندن (ص ۲۲۸) در این باره که هرگاه ایرانیان از ارباب قدرتی رنجیده شوند، طرف آنان اگر شاه یا هر دولت که باشد انتقام خود را می گیرند می نویسد: ایرانیان را نباید از خود رنجاندن یا آزار و ستم کرد. من در سفر خود در ایران همه جا با خدمتگزاران و نوکران ایرانی خود مثل برادر و رفیق رفتار می کردم چرا که اگر می خواستم برخلاف این رفتار کنم به یاد انتقام کشی های خونین آنان که در تاریخ اخیر شاهد آن بوده ایم دچار خواهیم گشت و آن یکی کشتن شبانه نادرشاه بود و دیگر کشتن شبانه آقا محمد خان قاجار که از ستم و بی داد آنان بیمناک شده بودند.

حمله مردم به دربار سلطنتی برای نان

۱۸۹۶ — کاساکوفسکی (ص ۱۷۹). گرچه ممکن است کم یاز یاد شدن گندم در پایان قاجاریان از وسایل آزمایش و تحریک مردم به وسیله عوامل خارجی بوده باشد ولی علی رغم این مورد، این سرهنگ روسی می نویسد: مردم ایران اگر بعضی فشارها یا بسیاری از ناروایی ها را به ملاحظات به صبر به روی خود نیاورند ولی دیگر گرسنه ماندن زن و فرزندان خود را تحمل نکرده، در هر موقع که قحطی رخ داده یا احتکار و کم توجهی دولت باعث کمیابی یا نایابی نان می شده قیام کرده اند و این مورد در تمامی ادوار تاریخ از جمله دوره قاجاریان به و روزه زمان سلطنت ناصرالدین شاه بارها روی داده است.

همچنین کاساکوفسکی در باره قحطی سال ۱۸۷۱ و ۱۸۷۲ می نویسد: توده، جماعت بدون نظم، نیمی دست خالی و نیمی چوب به دست آماده بود که از جلوارک به دربار بریزد. نایب السلطنه لباس و صورت به گل آغشته، نیمه جان افتاده، جرات حرکت کردن نداشت. خود ناصرالدین شاه هراسان و سرگردان بیهوده از قزاق خانه که آن همه امید بدان

بسته بود استمداد می نمود. جمعیت مهاجم تهدید کننده نعره می زد و در قصر را می شکست.
نا آشنا بودن با مفاهیم مشروطیت

۱۹۰۵- هدین. سون (ص ۱۵۵) درباره انقلاب مشروطه و درباره این که تصور می کرده مردم ایران معنی مشروطه را درک نکرده بودند می نویسد: انقلاب روسیه به ایران سرایت کرده بود. همه با فریاد خواهان مشروطیت بودند بدون این که به معنی واقعی این کلمه پی برده باشند و بدون آن که از خود بپرسند که آیا ملت ایران- برای حکومت برخورد با این روش- از بلوغ کافی برخوردار است یا نه؟.

در مسجد بزرگ تهران، ده ها هزار نفر برای مشورت دورهم جمع شده بودند. ملاها در شاه عبدالعظیم اجتماعات انقلابی تشکیل می دادند و در این اجتماعات، سفرهای شاه (مظفر) به اروپا به شدت محکوم می شد. و پیشنهاد می شد که اقداماتی معمول گردد تا کشور از سقوط کامل درامان باشد. در این زمان مظفردین شاه سلطنت می کرد که مردی فرسوده و از کار افتاده و حکمرانی نالایق بود. چنان که مردم در کوچه و بازار- بی آن که از او واهمه داشته باشند- از او انتقاد می کردند.

تصور مردم از آزادی و مشروطیت

۱۹۰۸ و یلسن (ص ۵۷) مامور سیاسی انگلیس در ایران به مقامات مسئول و متبوع خود گزارش می دهد: محمدعلی شاه با مجلس شورای ملی در افتاده و از وعده یی که برای استقرار رژیم مشروطه داده پشیمان شده است. به نظر اینجانب رژیم پارلمانی با روحیه مردم مشرق زمین سازگار نیست.

مردم این منطقه تصور می کنند منظور از رژیم پارلمانی این است که هر روز سرو صدایی راه انداخته و وعده یی برای تامین مطامع خود در کار دولت ها اخلاص کنند. من امیدوارم سیاستمداران بریتانیا یک وقت به این فکر نیفتند که چنین رژیمی (مثل ایران) در هندوستان مستقر سازند.

اینجانب در اصل معتقدم که استقرار رژیم پارلمانی در سمت مشرق کانال سوئز (آسیا) و حتی کشورهای که در نواحی مشرق اروپا واقع شده (شاید مقصودش کشورهای اسلاوی نژاد باشد) متضمن نتیجه یی نبوده به احتمال قوی زیانش بیشتر از سود آن است. زیرا آن طور که ملت های انگلوساکسون به رژیم پارلمانی خو گرفته اند هرگز سایر ملت ها از این طرز حکومت منتفع نگردیده و به طور حتم پارلمان این کشورها همواره صحنه مبارزه و کلاهی خواهد بود که منافع شخصی را بر مصالح مملکتی ترجیح می دهند.

نقش پنهان سیاست های خارجی در انقلاب مشروطه

۱۹۰۹- نیکیتین (ص ۴۲) می نویسد: به هر حال، ما از بدو ورود به ایران به تغییرات

و تحولات غیر مترقبه‌ی برخورداریم و معلوم شد که شورش و هرج و مرجی در کشور ایجاد شده است. به علاوه این نکته را هم استنباط کردیم که در بین دولت استبدادی قاجار و ملت ایران تباین و اختلاف مهمی وجود ندارد، بلکه اگر بخواهیم قدری روشن‌تر بگوییم، این حرکت صحنه نمایشی است که بازیگران آن هم — به استثنای مدیران نمایش — موجباتی را که آن‌ها را به فعالیت واداشته نمی‌دانستند و فقط بازی کردن در این نمایش را با میل و رغبت پذیرفته بودند.

هدف انقلاب مشروطه تربیت برای ترقی بود

۱۹۰۹ — نیکیتین (ص ۱۶۵) درباره هدف و نظرگاه‌های ایرانیان که از پیش از انقلاب مشروطه وجود داشته باز می‌نویسد: از جمله این که آن‌ها برضد هر نوع تعصب ملی و مذهبی و نژادی مبارزه می‌کنند. برای مثال می‌گویند: «آفتاب از شرق طلوع کرده ولی اشعه آن در غرب بیشتر تاثیر کرده است». و می‌گویند: «بشریت باید به کوشش مریانی فداکار تربیت شود، به همین سبب هر ملت که مریانی برتر و خیلی بیشتر داشته به کمال ترقی رسیده است در صورتی که ملت‌هایی که مریی‌های تعلیم و تربیت نداشته‌اند هنوز در عالم کودکی باقی مانده‌اند. مثال روشن به سیاهان افریقایی توجه کنید که هنوز (سال ۱۹۰۹) وحشی مانده‌اند، در حالی که سیاهان امریکا متمدن شده و به تمام مسایل جاری نظر دارند.

غیر قابل اطمینان بودن ایران برای قوی نگاهداشتن

۱۸۵۱ — پولاک (ص ۲۷۹) می‌نویسد: به هر حال زمانی هم بود که انگلستان قصد داشت ایران را به عنوان حصار و سدی در برابر (حمله احتمالی دشمنان انگلیس) در جلو هندوستان مورد استفاده قرار دهد و کلیه وسایل را به کار می‌برد تا این کشور را تقویت و قشونش را منظم کند، اما دیری نپایید که انگلیس‌ها اطمینان حاصل کردند که این جلب صمیمیت پرخرج، در باطن سخت غیر مطمئن است و در دوران حکومت قاجار هرگز نمی‌توان برای این مقصود به تشکیلات دلخواه در این مملکت دست یافت. در نتیجه انگلیسی‌ها باز آن نقشه را از سر بیرون کردند و از پرداخت کمک‌های نظامی و مالی به ایران دست کشیدند. همان‌طور هم که پیشتر گفته شد هرگاه دامنه عواقب و عکس‌العمل‌های حاصل از ضربات ایران (به افغان‌ها) برای انگلیس به نحوی نامطلوب محسوس نمی‌شد، انگلستان تقریباً در برابر تصرف هرات به دست ایرانیان خونسرد و بی‌اعتنا می‌ماند.

حکومت مطلوب انگلیس در ایران

۱۹۰۷ — ویلسون (ص ۲۶) به دولت متبوع خود گزارش می‌دهد: ماموران انگلیسی که در هندوستان انجام وظیفه می‌کنند، علاقه‌مندند که یک ملت مستقل و نیرومند لازم است

در مرزهای غربی هند و سواحل خلیج فارس مستقر باشد و اگر هم تمرکز قوا در آن کشور به وجود نیاید، لااقل حکومتی در آنجا استقرار پیدا کند که اولیای آن از خود دارای اراده و استقلال فکری باشند و زیر بار تحمیلات روسیه نروند، نه این که حکومت مقتدری در آنجا سرکار بیاید که در تمامی نقاط کشور مسلط باشد ولی ضمناً به انگشت روس ها بچرخد.

نظر روسیه درباره دولت مطلوب خود

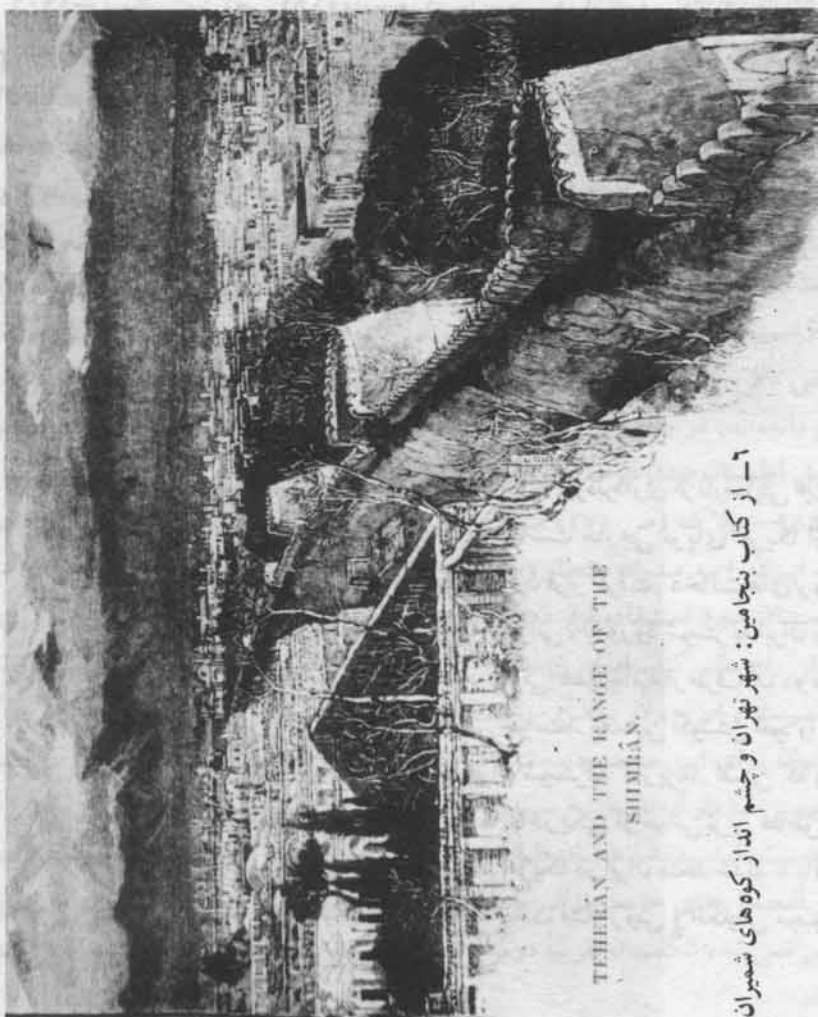
۱۹۰۹- نیکیستین (ص ۱۵۴) مأمور و کنسول روس در ایران می نویسد: من اطمینان دارم که زمینه سازش و ایجاد اتحاد در میان روسیه و ایران به آسانی فراهم می گردد. یک ایران مقتدر و نیرومند لازم است تا بتواند دولت و ملت خود را در انظار تمام ملل دنیا محترم نگاه دارد و وجود چنین اقتداری متضمن هیچ گونه زیانی برای روسیه نیست. اما این زیان برای روسیه آن زمان بروز خواهد کرد که ایران خود را دنبال نفوذ دولت بیگانه‌یی اندازد. البته در صورت رسیدن ایران به چنین اقتداری روسیه نمی تواند ببیند هواپیماهایی از طرف ایران می آیند و بالای شهرهای بادکوبه و باتوم پرواز می کنند و او بی طرف بماند.

آغاز مداخله امریکا در ایران

شوستر که از جانب امریکا برای بهره برداری از نارضایتی ایرانیان از روس و انگلیس به سود تسلط سیاست خارجی نوپای امریکا از گرد راه رسیده بود مورد استقبال ملیون قرار گرفت. دخالت های روس و انگلیس در همه شئون ایران و ایرانی، با ورود شوستر به ایران رنگی تازه گرفت، به همین جهت تحریکاتی همه جانبه از طرف آن دو دولت آغاز گردید. امریکایی ها می خواستند نخستین کوشش خود را برای کنترل مالیه ایران به وسیله ماموران شوستر به کار ببرند. همین که روس و انگلیس خطر حضور امریکا را در یکی از حیاتی ترین مناطق نفوذ خود دیدند، در مبارزه با رشد امریکا در ایران متحد شدند تا بالاخره شوستر پس از یک سال فعالیت تحت فشار روس و انگلیس مجبور شد با هیئت خود از ایران خارج شود.

اکنون چند مورد از یادداشت های شوستر:

۱۹۱۱- شوستر مورگان از باب اول (ص ۷۰ تا ۷۸): «پیش از آن که در تهران بارهای سفرمان را بگشاییم، هر روز دسته دسته مردم از هر طبقه و صنف برای ملاقات ما می آمدند و



TEHERÂN AND THE RANGE OF THE
SHIMIRÂN.

۶- از کتاب پنجامین: شهر تهران و چشم انداز کوه های شمیران

تا دو ماه همه روزه از صبح تا قسمت دیری از شب آن سلسله ملاقات جاری بود و هیچ تخفیفی در آن ملاقات‌ها مشاهده نشد و بیشتر اوقات مادر گفت و شنود با نمایندگان ملاقات‌کننده مصروف بود، ولی به واسطه آن ملاقات‌ها ذخیره‌ی گرانبها از حالات و کیفیات مملکتی برای ما حاصل گشت».

«... وقتی به تهران رسیدیم، هرمزخان خیال می‌کرد که نتیجه خدمات شخصی که به ما نموده این خواهد شد که فوراً او را معاون خزانه‌دار کل یا رئیس عملیات مالی خواهیم کرد. چندی پس از ورود هیئت ما که دریافت اشتباه کرده و ما قادر به مراعات خیالات و آرزوهای او نیستیم ناامید گردید و در میان ما جدایی افتاد و هریک به دنبال کار خود رفتیم».

«عصر همان روز، در اداره تشریفات، خدمت والا حضرت ناصرالملک نایب السلطنه رسیده و به ایشان رسماً معرفی شدیم. من والا حضرت را شخصی بسیار خلیق، مهربان، باهوش و با ذکاوت یافتیم. ایشان به زبان انگلیسی تسلطی کامل داشتند. ناصرالملک یکی از تربیت‌یافتگان و تحصیل کرده‌های اکسفورد و هم کلاس با سرادوارگری وزیر امور خارجه حالیه انگلستان بوده است. آخر الامر والا حضرت ناصرالملک در موقعی بین گفتگو پرسیدند که «آیا برای ملاقات به سفارت روس و سفارت انگلیس خواهید رفت؟». من به طریق مشرق‌زمینیان جواب دادم که عجالتاً مشغول نظم و ترتیب امور و گرفتار به نوشتن و تدوین قانون اصول مالیات هستم تا به کابینه و مجلس پیشنهاد بکنم».

«... وقتی وزیر مختارهای روس و انگلیس آگاه شدند که خیال پیشنهاد کردن قانونی برای اجراء به مجلس دارم، هواخواهان و کسانی را که تحت حمایت دارند آشکارا برانگیختند که قانون مرا کشته و بی‌اثر نمایند یا اقلاً آن را ضعیف و خنثی کنند...».

در مشرق‌زمین افواها و شایعات و اراجیف کفش‌های هفت فرسخی دارد (یعنی اخبار و شایعات و اراجیف یک کلاغ چهل کلاغ و بسیار سریع انتشار می‌یابد). بالاخره پس از یک ماه و کلای مجلس به اتفاق تصویب کردند که اقتدار کل در اصلاح امور مالی از آن ما و برای ما حاصل گشت...».

«... چندی بعد یعنی مادامی که ما با شوق و امیدواری شروع به کار کرده بودیم تحریکات پی‌در پی بود که لا تعدولا تحصی، سنگ‌ها بود که جلوراه ما می‌افکندند».

«... از آن پس هرکس به ملاقات ما می‌آمد کلمه آنتریک را برضد ما استعمال می‌کرد. درمثل می‌گفتند: «کابینه برضد شما آنتریک می‌کند»، یا «صاحب منصبان بلژیکی گمرک برضد امریکایی‌ها آنتریک می‌کند» یا این که می‌گفتند: «این موقع و مقام که شما دارید به واسطه آنتریک‌ها خیلی دقیق و خطرناک است». یا «ایران سرزمین

آنتریک و پلیتیک و تهمت است...».

لرد کرزن: ایران نبوغ بقا دارد، رستگاری در پیش دارد

۱۸۹۰- کرزن. جرج ن. لرد (ج ۲. ص ۷۴۷ تا ۷۵۳) درباره بدترین دوران انحطاط اجتماعی پایان قاجاریان می نویسد: آب های کوهستان ها و رودها در اثر عدم توجه، پیش از آن که به مزارع برسد به هدر می رود. در همه جا آثار ویرانی و اهمال نمودار است. مسافر اتفاقی در پیرامون خود فقط شهرها و دهات متروک و بازارهای خالی و دیوارهای کهنه و پوسیده و برج های فرو ریخته و باغ های بی درخت و بی گیاه و کاروان سراهای خراب و پل های شکسته خواهد دید و در حیرت خواهد افتاد که شاید نعمت حرکت و برکت از سرزمین ایران و مردم آن رخت بر بسته است. آثار انقراض و زوال از در و دیوار آشکار است. ایرانیان که به حد خیلی زیادی نسبت به میراث تاریخی خود غرور می ورزند و شبهه یی هم ندارند که ایران برترین سرزمین دنیاست و همواره هم در اظهارات وطن خواهی و ستایش افتخارات کشور خویش آماده اند اکنون در این مرحله انحطاط در پایان قاجاریان چنین می نماید که سستی و رکود از نوک پا تا فرق سر آنان را گرفته است. چرا که اگر اندکی هنر سیاستمداری داشتند و اندکی زور و همت خود را بروز می دادند می توانستند از عهده سرکوبی ترکمن های ناحیه ماوراء دریای خزر برآیند و آن حدود را به رایگان از دست نداده تسلیم دشمن نکنند. اگر دولتی داشتند که کارش این چنین سخت تباه نبود می توانستند از افراد لرو کرد ممتازترین مدافعان وطن را در جهان فراهم سازند. در وضع فعلی این ایلات نظر خوشی نسبت به حکومت مرکزی ندارند. در زندگانی عمومی و حتی خصوصی فقدان رمق و ابتکار به صورت حیرت آوری درآمده است. مثل این است که نفر ایرانی حاضر است از آب کشیف حوض دسترس خود بنوشد و ناخوش شود، اما تا چشمه آب زلال که فقط در دو یست قدمی اوست نرود و به همین نسبت دشوار است که دولت ایران را به اقدامات جدی اصلاح و آبادانی وادار و ترغیب نمود.

اشراف ایرانی با وجود سنگ مرمر فراوانی که در دسترس خود دارند باز فقط به ساختن خانه های گلی اکتفا می کنند. به همین روال دولت ایران هم سر کردن با سبک و وسایل کهنه شرقی را بر کسب علوم و تکنیک و مآثر اقتصادی اروپایی ترجیح می نهد. رسم دست اندازی بر بیت المال در نزد همه مأموران رسمی بسیار متداول و گرامی است. از حضرت والی (استان دار) تا پایین ترین نفر همه به جان و دل دنبال مداخله اند. ایران از ضعف و ناتوانی خویش آگاه است و صادقانه ترجیح می دهد که در همین حال باقی بماند و قطعاً مثل ژاپن تشنه زندگانی نوین نیست.

آثار امیدواری

با وجود این همه آثار ناامید کننده، آثاری هم هست که دال بر تشویق و ترقی و مایه امیدواری است. از یک طرف با آن که سرزمین ایران به ظاهر خشک و خالی است ولی خاکش همان است که بود و از لحاظ استعداد، از زمین های بسیار ممتاز جهان است. حاصل خیزی سابق آن از برکت وجود آب بوده است و هم باز با آب، دوباره آن برکت و آبادانی تجدید خواهد شد. هیچ تغییر طبیعی یا اقلیمی در ایران روی نداده است که حاصل خیزی و شادابی آن را به این حالت بی کشت و کاری تبدیل کرده باشد. اگر در تنظیم آبیاری همت و صرفه جویی نمایند و وسایل جدید ماشینی را در شخم زدن و تخم افشانی به کار بگیرند، شاید مقدار زمین های حاصل خیز دو برابر این که هست بشود.

با این که در شرایط انحطاط کنونی، فکر و روح مردم ایران در حال رکود و انجماد است و شاید هم غنودن در اینوضع و حالت را خوش دارند و با این که آفت بی حسی و فقدان جوانمردی در میان ایشان رخنه کرده و دستگاه حکومت شان چنان از کار و ابتکار افتاده که از افراد تشویق و حمایتی نمی نمایند، باز در سیرت و وجود ایرانیان شادابی دلپذیری هست که موجب شده، مردم آن سرزمین را فرانسویان شرق بنامند. همان زنده دلی که بالغ بر ۲۰۰۰ سال است علی رغم یورش های پی در پی و رویدادهای دیگر، ایشان را ملتی پایدار ساخته و امکان آن داده است که بر فاتحان خویش پیروزی یابند و به جای فنا شدن در چنگ متهاجمان آن ها را در خود فانی سازند و حتی در این روزگار انحطاط این شادابی و زنده دلی به آن ها نوعی تجانس و هم آهنگی عجیب بخشیده است که با وجود ضعف و فتوری که به ظاهر دارند، هیچ قوم و ملتی در جهان از این جهت با ایشان برابر نیست.

روستایی ایرانی در تنگنای سختی طبع گدایی ندارد و حتی در این دوره واماندگی هنوز نیروی مردانگی آن ها پایدار و باقی است. هر چند ایران متعدی، ناتوان و دشمنی بی آزار شده است اما در صورت داشتن رژیم پاكيزه، باید هم مورد اعتنا باشد و هم درخور پرهیز... بالا تر از همه باید در خاطر داشت که رسم و راه اهالی شرق با ما فرق دارد و طرز فکر آن ها با ما یکی نیست. غالباً وقتی که خیال می کنیم آن ها عقب مانده اند، ایشان هم ما را فضول و یاوه سرا می پندارند. گردونه زمان در نظر ایشان آهسته می گردد و اعتنایی به حداثت در امور و غرش چرخ های صنعتی ندارند. سیستم ما شاید ما رارواست ولی به طور متساوی به همان اندازه یا در اصل سودمند به حال ایشان نیست.

ایرانیان فرمانروایی در دوزخ را برخدمتگزاری در بهشت ترجیح می دهند. افراد عادی آسیا، حکومت بد آسایایی را بر فرمانروایی ارو پایی ترجیح می دهند.

خلاصه: رم در عرض یک روز بنا نشده است. اصلاح ایران هم در ظرف ده سال میسر

نخواهد شد، ولی پزشک اگر صبر داشته باشد بیمار قابل علاج است مشروط براین که پزشک رقیب حدود شمالی نسخه او را پاره نکند.

سیرت ایرانی

لرد کرزن همچنین می نویسد: حال اگر از توصیف وضع عمومی به شرح سیرت خصوصی مردم ایران پردازیم و بکوشیم که از راه رفتار و زندگی روزانه ایشان نکته‌هایی دریابیم، نتیجه و معدل این بررسی بعد از سنجش و قیاس همه صفات آن‌ها، باز مثبت و مساعد خواهد بود.

اخلاق ایرانیان جنبه‌های متفاوت متعدد حیرت آوری دارد که در نزد دیگر اقوام، همه آن‌ها به ندرت باهم جمع شدنی است. ایرانیان نسل و نژادی هستند خوش آیند، واجد آدابی آراسته‌اند و منشی نجیبانه و اشرافی دارند، از لحاظ طبع و نهاد مستعد تهییج و تحریک‌اند و در محاوره و صحبت هوشمند و با ذکاوت و در رفتار و سلوک نیک زیرک‌اند و اگر هم دلی نرم و نازک دارند که به اعتقاد من دارند، مغزشان ناتوان نیست. در ریاورزی ماهرند ولی در این دوره تسلط انحطاط قاجاریان گرفتار آفات تباهی و فساد شده‌اند.

کرزن در ادامه سخن خود چنین اظهار عقیده می‌کند: ایرانیان از لحاظ فردی، خصایصی جالب توجه و متعدد دارند ولی از جهت اجتماعی برعکس آن هستند یعنی به طور فردی خوب ولی به طور اجتماعی و در جامعه بد هستند که از این نظر موجب تأسف اند.

علی‌رغم این همه، روی هم‌رفته اظهار نظر مطلوب درباره آن‌ها کارآسانی نیست و در هر حال سه و یژگی در سیرت قومی ایرانیان وجود دارد که حاکی است که ایرانیان قوم و ملت‌ای پابنده‌اند... نیک آشکار است که روزگار رستگاری و نجات را در پیش دارند. این سه و یژگی اخلاقی: یکی زنده دلی فنا ناپذیر آن‌ها است. دوم، استعداد بسیار در کار تقلید که از این در مشرق زمین همواره شهرت داشته‌اند (هرودوت هم ۲۵۰۰ سال پیش از قدرت درک و تقلید ایرانیان سخن گفته است). سوم، علی‌رغم مواردی اتفاقی، به کار انداختن صادقانه حس آزادی منزه و عاری از اغراض دیرین و پرهیز از اقدامات تعصب آمیز آتشین. نتیجه آن که تاریخ نیک گواه است که ایرانیان نبوغ بقا دارند.

شخصیت سیاسی و اجتماعی ملت ایران

۱۸۹۰- سایکس. ژنرال سرپرسی (ص ۴۵۰ تا ۴۵۳) در کتاب ده هزار میل در ایران می‌نویسد: مردم ایران روی هم‌رفته دارای شم سیاسی قابل تحسینی هستند و مسایل سیاسی را با واقع بینی تجزیه و تحلیل می‌کنند، چنان که در گیر و دار جنگ ترانسوال همه جداً معتقد بودند که سرانجام پیروزی با انگلستان خواهد بود و این حادثه را برای تخطئه مامورین انگلیسی دستاویز قرار نمی‌دادند.

بدیهی است اهالی ایران در مقابل بی‌اعتنائی یا بی‌احترامی ساکت نمی‌نشینند، ضمن آمیزش با بیگانگان برای مسأله «معامله متقابل» اهمیت فراوان قایل‌اند. اینجانب به هزاران دلیل معتقد است که مردم ایران از هر جهت به کلیه سکنه مغرب آسیا امتیاز و تفوق دارند. ایرانیان با وجود شیوع بلای مبرم رشاء و ارتشاء، با وجود نداشتن آموزش و پرورش صحیح و همچنین فقدان وسایل ترقیات جدید از قبیل کارخانه، راه‌آهن و خطوط شوسه باز از با استعدادترین و مرقی‌ترین ملل آسیای غربی به شمار می‌روند. چنان که دهاء و نبوغ خود را هنگام مهاجرت به سایر کشورها عملاً به اثبات می‌رسانند.

سایکس ژنرال انگلیسی می‌نویسد: پس از چشم‌پوشی از بعضی معایب بسیار جزئی، این ملتی است که در گذشته خیلی دور، دارای مجد و عظمت تاریخی بوده و هنگامی که انگلیسی‌ها در توحش و بربریت به سر می‌برده‌اند به سرزمین‌های وسیعی در دنیای آن روزگار حکومت می‌کرده است.

تجدید حیات ایران

۱۹۲۵- پرونو. موریس (ص ۹۹) پس از دیدن مجسمه با عظمت شاپور و دیدن نقش سنگ برجسته به پای اسب شاپور افتادن والرین امپراتور روم و دیگر آثار دوران جهاننداری ایرانیان می‌نویسد: پس از آن که دیانت مسیح در پشت دروازه‌های ایران به سد عجیب مذهب مانعی برخورد و از پیشرفت باز ماند، با وجود آن که بیابانگردان عرب آثار تمدن شکوهمند ساسانیان را تباه کردند باز ایران همیشه پایدار، به زندگی خود ادامه داد.

پرونو همچنین می‌نویسد: پیروزی‌های نظامی و انقلابات مسلکی بر سر ایران فرود می‌آیند ولی بی‌آن که در آن نفوذ کنند خود در آن غرق می‌شوند. ایران به دلخواه خود یا به عبارت دیگر بر حسب نبوغ خود، شکل مذهب و فرهنگ و هنر یا حکومتی را که باعث جاودانی و پیشرفت حیات اوست قالب ریزی می‌کند. پایداری شگفت ملت ایران در برابر آن همه مصایب مرگبار طی چند هزار سال تاریخ، امروز دکتر «هر تسفلد» را متعجب ساخته، همچنان که دیروز کنت دوگوبینورا به شگفتی انداخته بود و اکنون هم مرا به نوبه خود به تحسین واداشته است.

اصالت قوم کهنسال ایرانی

۱۸۸۲- اورسل (ص ۲۷۱): ملت ایران، چون یک ملت کهنسال است در قرون و اعصار گذشته ریشه‌هایی مستحکم دارد، بدین سبب یک ملت پابرجا و پرجاذبه است. این ملت چنان اصالتی دارد که تمامی اقوام و عناصر خارجی را که طی چند هزار سال به دفعات به ایران یورش آورده و ساکن شده‌اند در خود مستحیل کرده و همسان خود گردانده است.

آینده ایران

۱۸۹۵- رایت. دنیس (ص ۱۷۰) از قول لرد کرزن که با امیدواری‌هایی به آینده ایران به انگلستان بازگشته بود می‌نویسد: «ایران در این روزگار (اواخر قاجاریان) عقب مانده و علیل است ولی باوجود این ناتوانی امیدوارم (در کتاب خود) با تصویری که از وضع سرزمین و ملت آن نشان داده‌ام توانسته باشم تفهیم کنم که ایران کشوری است که باید حس همدردی هر فرد انگلیسی را به شدت برانگیزد و از این در دولت ما باید با دولت ایران اتحادی صمیمانه داشته باشد و ملت انگلستان در کار سازمان دادن و شکل بخشیدن به آینده‌یی برای ایران آن چنان که سزاوار شکوه و عظمت گذشته آن کشور باشد از توانایی و رهبری بسیار شرافتمندانه و در خور مباحثات برخوردار باشد.

۱۸۵۱- پولاک (ص ۲۹۹): هرگاه به منابع و امکاناتی که ایران در اختیار دارد می‌اندیشم و قبل از همه نژاد نیرومند و بیدار ملتش را در نظر می‌آورم، الزاماً به این نتیجه می‌رسم که بار دیگر از خواب آلودگی و سستی فعلی نجات خواهد یافت و تجدید حیات خواهد کرد. هنگامی کشوری دچار زوال می‌شود که اهالی آن به فساد گرفتار شده باشند. چنین مطلبی در مورد ایران مصداق ندارد و به همین دلیل آینده‌یی خوش برای آن قابل پیش بینی است.

۱۹۰۷- ویلسن (ص ۱۷۰) طبقه روشن بین و خردمند ایران عقیده دارند که تا یک حکومت مقتدر در مرکز مملکت روی کار نیاید و برای تامین آرامش و امنیت در سراسر کشور همت نگمارد ایران روی آبادی و پیشرفت و ترقی را نخواهد دید.

بخش دوم

گوهر و فلز ایرانی ومش ها و خوی های عارضی وی

آدمی زاده طرفه معجونی است که سرشته از فرشته و حیوان
گر رود سوی این شود به از این ور رود سوی آن شود بد از آن
مولوی

اثرات کنش ها و واکنش های اجتماعی

در تولید طبایع خوب یا بد

بشر منبع تضادهای باطنی است که از آغاز ادراک به کودکی و طی مراحل رشد طبیعی در اثر دیدن رفتار و شنیدن سخنان افراد خانواده و خویشاوندان، سروکار یافتن با مدرسه، محیط محل، جامعه، محیط کار خلیقات و نهادهای ذهنی اجتماعی در وجودش شکل می گیرد و بالاخره معدل مجموع کنش ها و واکنش هایش در برابر دریافت ها و تاثرات خارجی ساخت شخصیت او را می آفریند.

چنانچه در محیط انسانی آلودگی ها، آثار انحطاط و تباهکاری غلبه داشته باشد منش غالب افراد جامعه به بدی و اگر برعکس جامعه راست، با آموزگار و صالح باشد منش غالب افراد جامعه به خوبی می گراید. این دو کنش در هر حال در واکنش به هم نسبت معکوس دارند و در فرد یا جامعه نسبی است.

در جامعه بسته دوران قاجاریه که بینش منحط ناشی از عقب ماندگی و انواع مفاسد و نیرنگ ها و رسوم دزدی و غارتگری و دروغ و دورویی حاکم بود، طبعاً غالب افراد جامعه هم نمی توانستند متاثر و مخلوق آن نباشند. بنابراین به نظر می رسد رشد و توسعه منش های بد در آن دوره آن قدر زیاد جلوه داشته که برای ارباب سفرنامه ها و ماموران سیاسی خارجی و ایران پژوهان چشمگیر بوده که این همه معایب و نقطه های ضعف در خصوص ایرانیان آن عصر ضمن تحقیقات خود دریافته و نوشته اند. با این همه جای بسی سرفرازی است که ملت ایران در آن عصر انحطاط و حتی پیشتر از آن (دوره گذراندن مصایب

جنگ‌های صدساله از انقراض صفویه تا زمان فتح علیشاه) توانسته گوهر ذاتی خود را حفظ کند و همچنان که در طی چند هزار سال دیدن حوادث در تاریخ حیات خود، سخت استوار مانده است.

باز جای خوشبختی است که ملت ایران در میان آثار انحطاط عصر قاجاریان آن قدر از خود فضیلت و بزرگواری و گوهر نشان داده که در کتب ایران پژوهان کم‌تر از بدی‌های عرضی و موقتی و ظاهری و بیشتر در وصف ارزش‌های ماندگار ذاتی و ابدی و باطنی اش قلم زده شده و در موارد بسیار ضمن برتر شناخته شدن از اغلب ملت‌ها طرف ستایش نیز قرار گرفته است.

این بدیه‌ها یا انتقادات که در کتاب حاضر از قول ایران پژوهان در باره این ملت آمده مثل خوبی‌ها و فضایل وی تمامی قرین واقع است، چرا که آنان همگی محقق، دانشمند یا مامور سیاسی دولت متبوع خود بوده و وظیفه داشته‌اند آنچه را که در می‌یابند به دقت ثبت کنند و گزارش بدهند. از طرف دیگر این مؤلف هم کوشیده در تمیز درست‌ها از نادرست‌های احتمالی نظارت و به منطق تحقیق ارزش‌های مختلف موضوعی تمامی موارد را با تطبیق با یکدیگر سنجیده و از برداشت‌های خلاف بهره‌برد.

بنابراین باز با یادآوری این نکته که بشر منبع تضاد است— به خصوص در مورد جامعه ما که در دوران قاجاریان مرحله‌یی از انحطاط را در آن رژیم از سر منی گذرانده— باید بپذیریم این معایب که از ما ایرانیان در برابر محاسن بزرگترمان تصویر کرده‌اند صورتی طبیعی است. هرگونه منزه طلبی در تشخیص نقاط ضعف انسانی از نظر علمی مطلوب نیست، مثل درد از پزشک پنهان کردن باشد که خطر مرگ دارد و تنها تعریف خود کردن و عیب‌ها را پنهان داشتن خود فریب دادن است. به گفته سعدی:

«ای هنرها نهاده بر کف دست عیب‌ها را نهفته زیر بغل»
 «تا چه خواهی خریدن، ای مغبون روز درماندگی به سیم دغل»
 آن جامعه‌هایی که ترقی کرده و پیشرفته‌اند، نخست بیماری‌های خود را معاینه و تشخیص داده و سپس به اندرز و مداوای حکیمان در معالجه آن‌ها و سالم سازی خود کوشیده‌اند باز هم به گفته حکیم

سخندان سعدی:

«به نزد من آن کس نکو خواه توسست که گوید فلان چاه در راه توسست»
 «هر آن کس که عیبش نگویند پیش هنر داند از جاهلی عیب خویش»
 «ز دشمن شنوسیرت خود که دوست هر آنچه از تو آید به چشمش نکوست»
 «حرام است دادن به رنجور قند که داروی تلخش بود سودمند»
 «چه خوش گفت آن مرد دارو فروش شفا بایدت؟، داروی تلخ نوش».
 اصل آن گوهر ذاتی و باطنی ایرانی است که سرشت ابدی وی را تشکیل می دهد و در کتاب های ایران پژوهان مایه سرفرازی و برتر شناسی ملت ایران از بسیاری از دیگر ملت ها شده، والا این بدی هایی که ایراد کرده اند همه عوارض است نه جواهر و همه موقتی است که در شرایط منفی و دوران انحطاط در هر سرزمینی طبعاً بروز می کند.

عید نوروز

۱۹۲۵ — نوردن هرمان (ص ۱۰۹) که رخت و بدن و اثاثه و سامان زندگی ایرانیان را همیشه چرک تصور می کرده می نویسد: به آباده رسیدیم، منظره یی دیدم و از خود پرسیدم آیا به نقطه یی از ایران رسیده ایم که پاکیزگی به طور غیر عادی و استثنایی ارزشی والادارد؟. آیا در آباده و خانه های این حدود، نظافت را جزوصفات پسندیده و انسانی می شمارند؟ آیا فقط هرکس که لباس تمیز داشته باشد می تواند وارد شهر آباده شود؟. لذا از صفر علی خدمتکارم در این باره پرسیدم. او توضیح داد که فقط چند روزی به سال نو و جشن نوروزی باقی مانده و این سنت ایرانیان است که همگی لباس پاکیزه می پوشند و خانه تکانی می کنند.

۱۹۰۰ — رایت. دنیس (ص ۳۴): از روزگار کورش کبیر ایرانیان سال نوراً به هنگام آغاز اولین روز بهار جشن می گیرند.

۱۹۲۴ — هرودان. ژاک (ص ۳۹): نوروز، بزرگترین عید ملی ایرانیان در ابتدای فصل بهار واقع می شود. ایران باستانی و اهورایی، این زادگاه فردوسی و سعدی، سرزمین آفتاب و گل ها در این روز فیروز همه چیز خود را در برابر خوشی ها؛ و شادمانی های سال جدید عوض می کند. در تمامی محافل دولتی و خصوصی و مردمی، از کاخ سلطنتی گرفته تا کوچک ترین کلبه حقیر بی نوایان، یک جنبش و نهضت تازه به شادمانی فرا رسیدن سال نو و سپری شدن فصل سیاه زمستان دیده می شود.

باید روز اول سال جدید را که یادگار جمشید و هنگام پیدا شدن گل و سبزه است به

شادمانی و سرور جشن گرفت. از چند ماه به نوروز مانده، همه شهرها و دهات تبدیل به یک کارگاه بزرگ دوزندگی و تهیه لباس می شود. درحقیقت هیچ مستمند و بی نوایی نیست که ببالاس کهنه به استقبال سال نو برود. در روزهای عید، جمعیت های انبوهی از هر طرف در خیابان ها به رفت و آمد می شوند و انسان از دیدن این همه فعالیت و شور و نشاط نمی تواند از ابراز خوشحالی خود جلوگیری کند.

۱۸۱۰- درو و یل (ص ۱۳۶): گمان نمی رود که در سراسر مشرق زمین چنین عید بزرگی باشد. مراسم عید نوروز غالباً تا پانزده روز طول می کشد. در این مدت بازارها بسته است، کارگران به هیچ کار دست نمی زنند. در عید نوروز به پادشاه پیشکش هایی مانند اسب، اسلحه، لباس های گران بها داده می شود. شاه هم در عوض سکه های طلا عیدی می دهد و برای حکام و سران دولت در هر جای کشور، خلعتی که عبارت از لباسی ساده و کم بهاست می فرستد. اما حاکم هر محل که از پیش از کم بهایی خلعت شاه خبردارد، خود شخصاً لباسی فاخر و گرانبها و جواهر و مروارید دوزی شده آماده می کند و چون فرستاده شاه خلعت را آورد، لباس مجلل خود را به جای خلعت شاه از فرستاده می گیرد و به او انعامی داده بازش می گرداند. آنگاه در روز عید آن لباس فاخر را پوشیده، به عنوان خلعت شاهانه به خود نمایش می دهد.

۱۸۹۰- فوو وریه (ص ۱۱۴): امروز عید تولد امام علی (ع) است و شیعه به علی تقریباً همان منزلتی را می دهند که برای حضرت رسول قایل اند.

سرشت تاریخی ملت ایران

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه. (ص ۳۳۴ و ۳۳۵): ایرانیان ذاتاً به سنن و آداب و رسوم دیرینه خود دلبستگی تام دارند و در تمامی انقلاباتی که بر اثر تهاجمات خارجی در این سرزمین روی داده است ایرانی همیشه کوشیده که از سنت ها و از عادات نیاکان خود دست نکشد، ایرانی نه فقط هیچ گاه به آداب و رسوم فاتحان اعتنایی نکرده بلکه آن ها را هم به آداب و رسوم خود آشنا و آموخته ساخته و بعد در خود تحلیل برده است.

به طور کلی می توان گفت اگر ایرانی در اثر تریاک کشی فاسد نشود بسیار باهوش است و نیروی فهم و ادراکی پرتوان دارد. ایرانی به آسانی با هر کس جور و منس می شود. اما قوه ابتکار او کم است.

ایرانیان به طور عموم، متجسس و دارای افکار معنوی و فلسفی هستند، اما اغلب رؤیایی و خیال باف اند و کم تر به کارهای سودمند می پردازند. ایرانی افزون بر خیال بافی بسیار جاه طلب نیز هست و تصور می کند که از حیث هوش و زیرکی بر دیگر ملت ها بسی برتری دارد و تنها موجودی است که از هر حیث بی نظیر است.

ادیب‌ها و نویسندگان ایرانی دارای حافظه‌ی قابل ملاحظه هستند و در میان آن‌ها عده زیادی دیده می‌شوند که اشعار بزرگترین شعرای کشور خود را در خاطر محفوظ داشته و در موقع مناسب ایراد می‌کنند.

ایرانی بالطبع موقر و سنگین است، غالباً هم خود را خشن و عبوس نشان می‌دهد. به ندرت تبسم بر لب او ظاهر می‌شود (البته این موارد در توصیف اشخاص متعین و بالاتر از طبقه پایین آمده است). هرگاه چهره او تصادفاً تغییر پیدا کند، این تغییر را علامت حقارت خود می‌داند و بی‌درنگ برای حفظ متانت خود که از دستور برنامه‌های روزانه اوست این تغییر چهره را برطرف می‌نماید. گاه برای حفظ تشخص خود در پاسخ پرسش کننده به گفتن سخنانی ساده و یک نواخت بسنده می‌کند تا از بزرگی و احترام او هم کاسته نشود. برعکس گاه هم جملاتی مصنوعی بسیار به کار می‌برد و فرمول‌های ادبی برای خوش آمد طرف بر زبان می‌آورد که هیچ صداقت و واقعیتی در آن وجود ندارد.

۱۹۲۷- راس. دنیس. سر (ص ۱۵): ایرانی فوق‌العاده سریع الانتقال و سریع الادراک و با هوش می‌باشد و این سرعت انتقال و تیز فهمی در مراحل اولیه زندگانی و روزگار کودکی در او آشکار می‌شود. فعالیت دماغی و قوای فکری ایرانی چنان است که پیوسته او را به اندیشه ورزی و باریک شدن در موضوعات فلسفی بیشتر از امور پوچ و بی‌هوده متمایل می‌گرداند.

ایرانی دارای آداب کامل می‌باشد و مذاکره و همسخنی را از نظر تبادل فکر دوست دارد و مقداری اشعار مناسب و همچنین مایه‌ی فراوان از حکایات در خزانه خاطر نگاه می‌دارد. ایرانی بذله‌گو، مزاح می‌باشد و از مسخره و ریشخند حظی فراوان می‌برد.

ایرانی کسی است که به قسمت و سرنوشت معتقد است و به وقت یا خطر توجهی نشان نمی‌دهد و از راحتی و آسایش لذت می‌برد ولی در عین حال محروم ماندن از راحتی و آسایش را هم نادیده گرفته اهمیت نمی‌دهد. ایرانی بدون آن که لب به شکایت بگشاید کلمه‌ی شکوه و شکایت نماید با دردناک‌ترین و بدترین حالات مسافرت می‌کند.

ایرانی همان بی‌اعتنائی و بی‌قیدی را که در مورد خود دارد در رفتار با تمامی آفریده‌ها، حیوانات و هموعان خود نیز بروز می‌دهد. ایرانیان فوق‌العاده نسبت به نوکران و خدمتکاران خود که همیشه به آن‌ها «بچه» خطاب می‌کنند، مهربان هستند.

ایرانی‌ها دارای حس عزت و افتخار بوده و نسبت به امضای قرارداد و دادن سند اکراه دارند، زیرا میل دارند مردم به قول‌شان اعتماد نمایند و سخن‌شان را معتبر شناسند. ایرانی‌ها هر قدر بیشتر در انجام کارها دفع‌الوقت نمایند بیشتر خرسند می‌شوند و از تاخیر در اخذ تصمیم و معامله و مسامحه لذت می‌برند.

۱۸۰۰- ملکم سرجان (ج ۲ ص ۳۲۳): مردم ایران را می‌توان گفت که مردمی خوش ترکیب و کارکن و قوی بنیه و زیرک و سریع‌الانتقال و سریع‌الادراک و خوش روی و خوش معاشرت‌اند و من حیث المجموع می‌توان گفت شجاع‌اند، اگرچه اظهار شجاعت ایشان مانند دیگر ملت‌ها در وضع مشابه، بسته به روحیه و دل‌امیر لشکر بوده است یا بستگی داشته به این که برای که و برای چه هدف جنگ می‌کرده‌اند.

اما زشتی‌های ایرانیان از خوبی‌هایشان بیش است چون اسباب حکومت به شیوه‌ی بنیان گرفته که در انجام هرکار نیرنگ اگر دخالت نیابد به نتیجه نمی‌رسد بنابراین همه مجبورند که نیرنگ را وسیله کنند که این عادت ایشان شده و هم باید در انجام امور شدت عمل نشان بدهند و این از طبیعت آنهاست که یا باید تابع باشند یا طاغی، بسیاری از نقایص بزرگ دیگر ایشان را از همین موارد می‌توان قیاس کرد.

منبع تضادها

۱۸۸۰- بروان. ادوارد (ص ۳۸۹) درباره اقامت خود در کرمان می‌نویسد: در شهرهای دیگر ایران من به نسبت زیاد، بر اثر مهمان‌نوازی میزبانان خود محدود بودم و آنها تقریباً آشنایان مرا انتخاب می‌کردند تا من با چه اشخاصی مراوده داشته باشم ولی در کرمان در باغ محل سکونت من باز بود و هرکس می‌خواست وارد می‌شد، لذا فرصتی گرانبها به دست من افتاد تا آن چنان که باید در روحیه ایرانیان مطالعه کنم و ایرانی را بشناسم و بزرگ‌ترین انگیزه مسافرت من به ایران، شناختن ایرانی‌ها و روحیه و نبوغ این ملت بود و من در کرمان بیش از حد انتظار توانستم جهات و جلوه‌های مختلف روح و خصایص ایرانیان را بینم و از این حیث به راستی خود را در دنیایی دیدم که حتی تصور آن را نمی‌کردم و چنان روح و فکر من قرین‌تعجب و تحسین و تقدیر و گاه برعکس نفرت می‌شد که در تمام عمر نظیرش را ندیده‌ام.

در مقایسه با نژاد لاتین و فرانسوی‌ها

۱۸۹۰- سایکس. ژنرال. سرپرسی (ص ۱۰۷) پس از تعریف از یکی از شخصیت‌های ایرانی گوید که: «وی برای کسب آگاهی‌های نوین عشق و حرارتی فوق‌العاده نشان می‌داد و در درک حقایق اعجاز می‌کرد». سایکس به دنبال این مطلب می‌افزاید: «ایرانی‌ها از نقطه نظر ادب و تواضع و نشاط و سرزندگی شباهت تام به نژاد لاتین دارند». سایکس در تایید این گفته خود از قول ایران‌شناسی دیگر گوید: «کونولی» که صلاحیتی کامل برای اظهار عقیده در این مورد به خصوص دارد می‌نویسد: «مردم ایران از فرانسوی‌ها مودب‌ترند و در عین حال در بذله‌گویی و مزاح نیز بر آنها برتری دارند».

فروتنی نزد دانشمندان

۱۸۰۶- ژوبر. ب. آمده (ص ۲۳۴): شرقی‌ها (منظورش ایرانی‌ها است) یک ستایش و احترام بی‌حد برای اشخاصی که در آن‌ها اطلاعات و معلوماتی سراغ دارند که خود از آن بی‌بهره‌اند قابل هستند.

رواج احترام متقابل

۱۸۱۰- دروویل (ص ۲۰۰): در ایران همه کس پای‌بند رعایت حال و احترام شخصیت و افتخارات خویش است. هیچ کس هرگز از ادای احترام به دیگری کوتاهی نمی‌کند. حتی دامنه این آداب دانی و رعایت احترام متقابل نیز در روستاها رواج دارد. روستاییان ساده دل نیز هریک به نوبه خود نسبت به همسایگان خویش احتراماتی شایسته به جای می‌آورند و توقع احترامات متقابل نیز از آنان دارند.

حس احترام نسبت به بزرگتر

۱۸۱۰- دروویل (ص ۱۹۹): در هیچ کشور مراتب و احترامات مقامات به مانند ایران نگهداری نمی‌شود. نه تنها مقامات کشوری و لشکری به حفظ شئون و احترامات مقامات مختلف پای‌بندند، بلکه افراد عادی نیز در این باره دست کمی از آن‌ها در احترام به بزرگترهای خود ندارند. غرور و خودخواهی ایرانیان به هر درجه که باشد، هرگز قدم جلوتر از کسانی که از حیث مقام اجتماعی یا ثروت از آنان بالاتر و برتر است نمی‌گذارند.

آداب و رفتار در حضور جمع و در مجالس

۱۸۵۱- پولاک (ص ۱۱۹): ایرانی نه فقط صندلی، بلکه نیمکت هم ندارد روی فرش- قالی یا نم- می‌نشیند. به هر مجلس در حضور جمع وارد شود برحسب مناسبات و مقامی که دارد در جای مرتبه خود می‌نشیند یا بدون آن که از وی خواسته باشند می‌رود پیش صاحب‌خانه یا بزرگ مجلس می‌نشیند یا به عمد در فاصله‌ی دورتر از وی قرار می‌گیرد تا مراتب احترام و فروستگی خود را به وی نشان دهد، در صورت اصرار و خواهش زیاد قدری نزدیک‌تر می‌رود. خود صاحب‌خانه یا بزرگ‌تر مجلس نیز چنین آدابی را کاملاً رعایت می‌کند. وی برحسب مقام و مرتبه تازه وارد یا به طور کامل یا نیمه خیز از جای بلند می‌شود یا حتی چنین وانمود می‌کند که می‌خواهد برخیزد و در این فواصل چنان ریزه کاری‌های بسیار انجام می‌گیرد که پس از سالیان متمادی در این کشور، تازه بدان می‌توان پی برد. همین تشریفات هم به هنگام برخاستن از مجلس حضور رعایت می‌شود.

تازه وارد پس از آن که نشست یا قرار گرفت با نگاه یا خم کردن بالاتنه خود به حاضران سلام می‌گوید: و همچنین با تک‌تک آن‌ها برحسب مقام و منزلتی که دارند و وی به طور کامل بدان آگاهی دارد خوش و بش می‌کند. آن‌ها در حضور ساعت‌ها به همین حال

نشسته باقی می ماند. نزاکت مانع آن است که از جای بجنبند. به خصوص که اگر در جمع مردمی عالی مقام شرکت کرده باشند. این کار برای ارو پایان بسیار دشوار است. آن هم با وضع نشستن دوزانو چنان که نشیمنگاه درست روی پاشنه واقع می شود.

در خانه های اشخاص معتبر معمولاً چندین صندلی به صورت ذخیره وجود دارد. برای ایرانی نشستن روی صندلی راحت نیست. او نمی داند روی صندلی با ساق های پایش چه کند. پس از مدتی روی صندلی بودن را فراموش می کند و باز هم روی صندلی به رسم ایرانی دوزانو می نشیند که این کار هم به نوبه خود به هنگام ابراز تواضع یا برخاستن از صندلی برایش اشکالی بسیار تولید می کند.

رسم درخواست ملاقات با رجال

۱۸۵۰- استیوارت. لیوت (ص ۱۷۷): رسم دیدن کردن از رجال در ایران، بر قبلاً فرستادن درخواست دیدار و اجابت یا رد کردن آن از طرف ایشان است.

ادب آموزی ارو پایان از ایرانیان

۱۸۹۰- سایکس. سر پرسی (ص ۳۲۶): نزدیک شهر کرمان چند نفر از دوستان ایرانی و اروپایی به استقبال آمدند. از جمله کارهای پسندیده یی که ارو پایان از ایرانی ها فرا گرفته اند یکی همین آداب و ادب پیشواز کردن است. سایکس در فصل دیگر کتاب خود (ص ۳۵۰ تا ۳۵۸) درباره تاریخ رواج چوگان بازی از هزاران سال پیش در ایران مطلب نوشته و همچنین می گوید: این ورزش با شکوه و بزرگانه تا آخر دوران صفویه در ایران رواج داشته و پس از آن بود که در اسکاتلند متداول شد.

غرور و خود پسندی در عین ادب

۱۸۱۰- پاتینجر. هنری (ص ۲۴۳): هیچ مردمی در عالم بهتر از ایرانی ها با انواع و اقسام نزاکت و ادب رسم مهمان نوازی از غریبه ها در خانه خود آشنایی ندارد. با این فضیلت هرگاه ایرانیان خود را برتر از دیگران نمی انگاشتند، شاید بهترین همراهان و خوش مشرب ترین رفیق به شمار می آمدند ولی روحیه خود پسندی و غرور بی موردی که در آنان- اعم از این که در عالی ترین مقام یا در پایین ترین درجات طبقات اجتماعی باشند- به طور فطری وارثی وجود دارد. ایرانی ها حتی از هنگام کودکی به قدری از خود راضی بار می آیند که گاهی اوقات ابراز این حس، رفتار ایشان را به سرحد بی ادبی و گستاخی می رساند.

پیشکش گفتن و دیگر صاحب مال نبودن

۱۸۹۴- سایکس ال لا (ج ۱. ص ۱۵۵): در شرق کافی است که مالی را به کسی بگویی پیشکش، به خصوص که آن شخص صاحب مقام و قدرتی هم باشد که در این صورت دیگر تعارف برگشت ندارد. به خصوص که هرگاه چشم شاه یا استان دار یا حاکمی



۷- از کتاب تی. اس. آندرسن. لباس بیرون از خانه زن ایرانی.

به مال چشمگیری بیفتد و از آن خوشش بیاید یا بگوید عجب مالی است باید گفت پیشکش و گرنه صاحب مال که نیستی هیچ صاحب جانت هم نمی توانی باشی. ایرانیان در این باره ضرب المثلی هم دارند که می گویند: «اسب خوب مال پیشکشی است» یعنی اگر شما اسبی خوب داشته باشید همیشه باید آماده باشید که آن را به پیشکش از دست تان ببرند.

پیشکش های شاهانه

۱۸۱۷- کوتز بوئه. موريس. دو (ص ۲۰۲) می نویسد: هنگام پایان گرفتن ماموریت سفیر روسیه ما برای گرفتن پیشکشی به حضور اعلیحضرت فتح علی شاه شرفیاب شدیم... از این مملکت کسی را نمی گذارند پیشکشی نگرفته باز گردد. اعلیحضرت پادشاه ایران معمولاً به کلیه سفرا و اشخاص مهمی که شرفیاب می شوند از صندوق خانه سلطنتی لباسی به عنوان تن پوش همایونی مرحمت می کنند و رسم این است که گیرنده، لباس را در آخرین جلسه شرفیابی در بر کرده شرفیاب شود. ایرانیان عموماً در مقابل آنچه از طرف پادشاه مرحمت شود به خاک افتاده و مباحات می کنند.

مشکل بودن سر پیچی از رسم پیشکش دادن به خصوص از بزرگ تر به کوچک تر
۱۸۵۱- پولاک (ص ۲۱): ایرانی که طبعاً گشاده دست نیست نمی تواند از رسم موجود سر پیچی کند. پس به محض این که کسی از چیزی که متعلق به اوست تعریف و تمجید کند فوراً آن را به طرف می بخشد اگر از قلیان او، از اسب او... تمجید کنید، فوراً می شنوید که می گوید: «پیشکش، مال شماست» و هر چند این کلمات، تعارفی تو خالی بیش نیست، بازگاه در مورد بعضی از اشیاء غیر مهم این بخشش عملی می شود.

تعارفات ایرانی

۱۸۵۵- گوبینو. کنت. دو (ص ۱۰۷ تا ۱۱۰) در کتاب نامه های ایرانی می نویسد: هرگاه ایرانیان از دوستی که مایل باشند به ملاقات او بروند اجازه یا وقت دیدار بخواهند، صبح همان روز نوکری به خانه او می فرستند (البته در صورتی که ملاقات دوستانه و خودمانی باشد پیغام می دهند چنان که ممکن باشد فلان شخص به خدمت آن شخص برسد). و شخص صاحب خانه به حامل نامه جواب می فرستد که در خدمتگزاری مهمان حاضر است. سپس درخواست ملاقات کننده عازم خانه طرف می شود. وی به در ورودی منزل که می رسد صاحب خانه یا خودش یا پسرش به استقبال می رود. در صورتی که مهمان از طبقه متمکن باشد به محض ملاقات تعارفات لازم شروع می شود: «سلام علیکم، وجودتان سلامت است؟» مهمان می گوید: واقعاً چه قدر اسباب خجالت من شد... چه زحمتی!». صاحب خانه جواب می دهد: «حضور جنابعالی برای ما، مایه افتخار است». باز مهمان می گوید: «حقیقتاً چشم ما به جمال تان روشن شد!... راستی روی من از

خجالت سیاه است، من چاکر خودتان هستم!» و صاحب خانه می گوید: «خیر، خیر خدا نکند به سر علی قسم! شما خودتان صاحب خانه هستید».

چون قصد وارد خانه شدن می کنند نوع تعارفات عوض می شود و همین طور این به آن و آن به این تا به اتاق پذیرایی برسند. تعارفات ادیبانه رد و بدل می کنند. در اتاق برای نشستن تعارفاتی دیگر شروع می شود. بعد صاحب خانه مهمان را در بهترین مکان و در کنار پنجره می نشاند، آنگاه حالت ابهت و وقار به خود گرفته و مذاکرات و گفتگوهای اساسی بین آن ها معاوضه می شود.

در مجالس و حضور جمعی، صاحب خانه و مهمان این طور تعارف رد و بدل می کنند: «انشاء الله مزاج مبارک تان سلامت است؟». «به لطف پروردگار و مرحمت شما بسیار خوب است». «انشاء الله که دماغ شما چاق است؟». «بلی به لطف پروردگار».

صاحب خانه پس از گفتن این جملات به هر تازه وارد محترم و همطراز خود احترام سزاوار می نماید و با آن هایی که از حیث مقام پایین هستند به نگاه های محبت آمیز کردن اکتفا می کند که در مقابل تعظیم های طولانی جواب می گیرد. آنگاه صاحب خانه روی به معززترین مهمان خود کرده می گوید: «آیا ممکن است در کلبه محقری که حضرت اشرف به ما منت گزارده و مجلس را به قدوم خود مزین کرده اند ناراحتی وجود داشته باشد؟». طرف تعارف جواب می دهد: «ابدأ! ابدأ! به سر مبارک خودتان قسم! تعارف نیست، باور کنید کاملاً حقیقت است!».

پس از این که قلیان کشیده چای یا قهوه صرف شد دوباره برای گرم کردن مجلس با آب و تاب گفتگو و مذاکرات و تعارفات شروع می شود، گرچه ارزش این گفتگوها در باطن صفر باشد:

صاحب خانه: «می خواستم یک چیز خدمت تان عرض کنم».

مهمان: «بفرمایید».

صاحب خانه: «چاکر خیال می کنم هوا به وضع وحشتناکی گرم شده».

مهمان: «کاملاً صحیح می فرمایید».

صاحب خانه: «ولی قبل از ورود شما هوا گرم بود، از موقعی که جنابعالی تشریف فرما شده اید واقعاً این جا یک بهشتی شده است».

مهمان: «واقعاً بدون تردید بهشت است چون که بهترین مکارم فضیلت شما در این جا ابراز می شود».

صاحب خانه: «خیر! خیر!، به اقبال خودتان قسم، به شهادت همه جنابعالی تمام کمالات و محسنات عالم را در وجود خود جمع کرده اید».

هنگام نوشیدن شربت صاحب‌خانه از معززترین مهمان می‌پرسد: «حضرت اجل! آیا شربت به اندازه کافی شیرین است؟»
 مهمان: «مگر ممکن است که شیرین نباشد؟ تمام شیرینی کلام شما در آن جمع است.»
 صاحب‌خانه: «به خدا قسم مهربانی شما اندازه ندارد.»
 آنگاه همگی مهمانان و حضار این تعارفات فاخر را تصدیق می‌کنند و می‌خندند و دست می‌زنند و عموم رضایت خود را ابراز می‌دارند.
 سرانجام بعد از پذیرایی ورد و بدل شدن خیلی از این گونه تعارفات دیگر هریک از حاضران و مهمانان قیافه حق به جانب به خود گرفته از صاحب‌خانه می‌پرسند: «دیگر ما را مرخص می‌فرمایید؟».

صاحب‌خانه می‌گوید: «دلم می‌خواست شب را هم تشریف داشته باشید.»
 تعارفات مثل رگبار از هر طرف می‌بارد: «خدا حافظ شما...» «در امان خدا!»...
 «التفات شما زیاد...» «سایه شما کم نشود...» «سایه عالی مستدام...»

این تعارفات را باور نکنید

۱۸۱۷- کوتز بوئه. موریس. دو (ص ۱۸۹): تعارفات ایرانیان آن چنان که اروپاییان فهمیده‌اند جدی و حقیقی نیست. این تعارفات فقط حرف‌هایی ادبی است که نسبت به مهمان مرعی می‌دارند. در مثل وقتی صاحب‌خانه به شما می‌گوید: «خانه به شما تعلق دارد» این را نباید حقیقی فرض کرد. در مثل وقتی می‌نویسند: «چاکر و خدمتگزار حقیقی شما!» نویسنده نامه نه فقط ابداً توجهی به تحقیر خود یا اطاعت از طرف ندارد بلکه کوچک‌ترین خدمت را هم به او نمی‌کند... ممکن است ایرانیان چیزی را که شما تعریف کرده‌اید به شما بدهند، در چنین موقعی آن پیشکشی باید چیزی باشد که بتواند از آن صرف نظر کنند. در ثانی، در مقابل آن، چیزی را که دو برابر آن ارزش دارد از شما می‌خواهند.

سرخ شدن رنگ رخسار هنگام تعریف از خود و قابلیت داشتن

۱۸۹۴- سایکس. ال لا (ج ۱. ص ۱۵): ایرانیان هم اغلب مثل فرانسویان با همان علاقه‌ی که ایشان به تعارفات و ادای سخنان ادیبانه و حرکات و رفتار شایسته پای‌بندند، با آدم بر خورد می‌کنند. وقتی ایرانیان از دلیری‌های خود در جنگ‌ها و از بی‌باکی‌های‌شان در شکار جانوران درنده با فصاحت و بلاغت داد سخن می‌دهند رنگ صورت‌شان سرخ می‌شود.

من گمان می‌کنم اگر پارسی‌ها بشنوند که زبان فرانسه در (میان طبقه بالای تحصیل کرده) ایران هم به همان خوبی و روانی که در کشور آن‌ها معمول است صحبت می‌شود به

طور قابل ملاحظه‌ی تعجب خواهند کرد.

تکیه کلام‌های «انشاء الله» و «امید به خدا».

۱۹۰۵- ویلیامز. ا. کرا (ص ۱۴۴): نخستین کلمه‌ی که هر مسافر خارجی در ایران یاد می‌گیرد کلمه «انشاء الله، انشاء الله» است. این کلمه در هر موقع، برای هر سخنی و در مورد هر کار به طور معمول بر زبان رانده می‌شود. این بیان گونه‌ی عادت به تظاهر مذهبی برای جلب اعتماد طرف است که از کارا کتر ملی آن‌ها در نامطمئن بودن در انجام کارها و غیر قابل اعتماد بودن سخن‌شان حکایت می‌کند.

ایرانیان هرگز نمی‌خواهند خود را انجام دهنده کاری بدانند که برای کسی متعهد می‌شوند. ایشان مسئولیت انجام هر کاری را که با قول دادن برای کسی به عهده می‌گیرند، بر عهده خواست خداوند که هر چیز و هر کار غیر ممکن را ممکن می‌سازد می‌اندازند و اگر بتوانند به قول خود وفا کنند، خیلی خوشحال می‌شوند.

«چرا؟» جواب سؤال گونه‌ی برای خیلی از سؤال‌ها

۱۸۹۴- سایکس. ال لا (ج ۱. ص ۱۵۳): من بعضی وقت‌ها از شنیدن اصطلاحی عام در میان ایرانیان که گاه برای من خیلی نامفهوم بود غافلگیر می‌شدم. از جمله در میان آشنایان و خدمتکاران خود می‌شنیدم که در پاسخ خیلی از سؤال‌ها، یا دعوت‌ها، توصیف‌ها و دستورها و سخنان دیگر می‌گفتند: «چرا؟» در مثل به سوال: «می‌خواهید فردا با من ناهار بخورید؟» جواب می‌دهند «چرا؟» که خود جوابی سوال گونه دیگر است یعنی که چرا نخورم؟. مهمانی که به هر مقصود به خانه‌ی دعوت می‌شود، پی در پی و به طور مکرر از دهان میزبان خود یک دستور همراه با چرا به گوشش می‌خورد که به مستخدم داده می‌شود که پاسخ آن هم همان دستور همراه با چرا است. «چرا آب نیاوردی؟». «چرا آوردم». «چرا خورشت کم است؟». «چرا دارم می‌آورم». «چرا دیر کردی؟». «چرا آمدم». «چرا نخوردی؟». «چرا خوردم».

عادت سؤال کردن درباره خصوصیات ترین امور زندگی یکدیگر

۱۸۹۴- سایکس. ال لا (ج ۱ ص ۱۵۳): از عادت‌ها در گفتگوهای معمولی ایرانیان در مهمانی‌ها یا هنگام دیدن یکدیگر که به خانه هم می‌روند پرسیدن قیمت یکایک اسباب خانه از میزبان است. چنان که می‌پرسند، این قالی تبریزی را چند خریده‌ی؟. یا، برای این آینه قدی چه قدر پول داده‌ای؟. یا، آن اسب را به چه مبلغ معامله کرده‌ی؟. همین‌طور بگير و برو جلو.

افزون بر این شروع می‌کنند به یک سلسله کنجکاوی و پرسش در این باره که سن شما چند سال است؟. وضع و موقعیت شما در بازار یا در دستگاه دولت چه طور است؟. الی

آخر... آن‌ها حتی از سوال درباره خصوصی‌ترین امور زندگی تان هم تردید به خود راه نمی‌دهند.

کلاه سر شرع گذاشتن

۱۸۵۱- پولاک (ص ۱۱۰): جامه مومنین ایرانی هیچ‌گاه تمامی از ابریشم تهیه نمی‌شود، چون در این جامه نماز نمی‌توان گزارد به همین دلیل در بافت پارچه‌های لباس مردانه قدری هم الیاف نخ مخلوط می‌کنند. این رسم در اصل در آغاز ظهور اسلام یعنی از آن زمان که قوانینی برای جلوگیری از اسراف و تبذیر وضع شد رواج داشته است. در آن زمان اجتماعات اسلامی دچار فقر و تنگدستی بودند و قصد آن بوده که طلا و نقره به صورت ظروف حبس نشود و را کد نماند و همچنین جامه‌های (تجملی) ابریشمی رواج نیابد.

ذهن مبتکر ایرانی می‌خواست کلاه شرعی درست کند و به همین دلیل قدری نخ وارد الیاف ابریشم کرد و قاشق‌های نقره‌یی را سوراخ کرد تا دیگر اسم قاشق بر آن نتوان گذاشت، اما با آن بتوان غذا را خوب به هم زد.

همچنین پولاک (ص ۳۹۳) در این باره می‌نویسد: در اسلام نمی‌توان از پولی که به عنوان قرض به کسی پرداخت شده بهره گرفت، اما مسلم است که به انحای مختلف با درست کردن کلاه شرعی از این قانون تخطی می‌شود.

چگونه خوردن مالی حرام را بر خود حلال می‌کنند

۱۸۱۰- موریه. جیمز (ص ۶۱) از قول حاجی بابای اصفهانی که پنجاه اشرفی رفیق و همسفر خود عثمان آقا را به نیرنگ از چنگ ترکمانان در آورده و حالا برای رد نکردن پول به صاحب آن و خوردن اشرفی‌ها دلایل شرعی برای خود می‌تراشد، چنین می‌نویسد:

«اول این که من دوستدار اهل بیتم و اونیست و سنی است. درثانی به دلیل شرع هر که گم شده‌یی دست از وی شسته‌یی جوید شرعاً از اوست. من گم شده‌یی دست از وی شسته‌یی جسته‌ام، پس شرعاً از من است، و به دلیل عقل اگر تدبیر من نمی‌شد این پول‌ها از میان می‌رفت، پس حق من بر آن از همه کس بیشتر است و گذشته از این‌ها، اگر این نقد را به صاحبش بدهم که با حالت حالیه خود که در دست ترکمن‌ها اسیر است چه خواهد کرد؟ ممکن که از بی دست و پایی باز از دست بدهد و حال این که اگر در دست من باشد مثل این است که در دست او باشد. شاید من با آن سبب خلاص او و خود از اسارت ترکمان‌ها شوم. پس هم خیر من است و هم خیر او که پول در دست من باشد.

خلاصه عاقبت بر این قرار دادم که اگر خدا خودش می‌خواست این نقد در دست او باشد چرا چنین می‌کرد که به دست من بیفتد— و الله بقدرما یشاء و هو بکل شیئی قدير— بعد از این آیه و گویم که چگونه این اشرفی‌ها رفع همه مشکلات را به آسانی کرد و اشرفی‌ها را

بر خود از شیر مادر حلال ترش مردم.

شرح یکی از خصوصیات جوامع شهری وایلی وروستایی ایران برای اروپاییان

۱۹۰۸- دموگران (ص ۱۰۳ تا ۱۱۰): آداب و رسوم ایرانیان به کلی با آداب و رسوم ما اروپاییان تفاوت دارد. مردمان ایران عموماً مؤدب اند. اگر با آن‌ها آشنا نباشیم غالباً ممکن است آداب معاشرت شان ما را ناراحت کند. چنان که رسوم معاشرت ما هم چه بسا آن‌ها را آزرده می‌کند.

در مراکز بزرگ ایران مثل تهران، تبریز، اصفهان، ایرانی نسبت به فقدان اطلاع یک اروپایی از آداب و رسوم شهری که تازه به آن وارد شده بسیار با گذشت است. اما در میان عشایر و دردهات برای این که دردسری برای مسافر خارجی تولید نشود، مسافر خارجی باید آداب و رسوم قومی را سخت رعایت کند و روشی مناسب محل برای خود در پیش گیرد. در دادن هدیه‌ها و انعام هر قدر ممکن است باید با کرم‌تر و بخشنده‌تر بود و نسبت به بی‌چارگان و بیماران باید دلسوزی و مهربانی نشان داد. هر چند که پزشک هم نباشیم باز باید بتوانیم دردها و رنج‌ها را آرامش و تخفیف بدهیم.

رفتار ایرانی بی‌پشتیان و ایرانی باپشتیان

دموگران همچنین می‌نویسد: فرد ایرانی معمولی هرگاه تنها است، باطناً شخصی زبون و ترسو و بی‌همت است. چنانچه در این حال تنهایی خود را در برابر مسافری که چند نفر دیگر هم با او همراه اند بیابد خود را بسیار مودب نشان می‌دهد تا جایی که غالباً کار این ابراز ادب به مبالغه می‌کشد. ولی اگر عده‌ی پشتیان او باشند بسیاری ادب، وقیع، و غالباً هم متجاوز خواهد بود.

به هر حال، مسافر خارجی باید فی حد نفسه خود را درست و خوب جلوه دهد، زیرا در غیر این صورت ایرانی افزون بر این برای برپا ساختن مشاجره و دردسر که معمولاً به جای باریکی هم می‌کشد بهانه‌ی پیدا می‌کند. برای آشنا شدن به تمام این نکات و آگاهی براین که چگونه آن‌ها را می‌توان به کاربرد باید مدتی طولانی در این کشور اقامت کرد و غالباً هم آشنایی به زبان و لهجه‌های محلی لازم است. زیرا اغلب یک کلمه، به تنهایی معنایی کامل‌تر از شرح‌های مفصلی را که مترجمان ترجمه می‌کنند در برخواهد داشت. یک نفر شرقی ذاتاً به هر چیز بدگمان است و به هیچ رابطه‌ی که به طور مستقیم و عادی برایش حاصل نشده باشد اعتماد ندارد.

مترجمان محلی در برقراری این رابطه به مراتب بدتر از خود شرقی‌ها هستند، زیرا آن‌ها، بر اثر نادانی یا به سبب بدگمانی هرگز افکار و سخنان شما را به طور صحیح ترجمه نمی‌کنند. اگر مترجم شما مسیحی باشد ایرانیان او را حقیر می‌شمارند. و به آنچه او



۸- از کتاب بنجامین: سقا (مرد آب فروش دوره گرد)

می گوید اطمینانی نمی کنند چنانچه او هم مسلمان باشد آن وقت است که او هم شما را تحقیر می کند و هم کیشان خود را با پول شما خرسند و راضی می سازد و شما را فریب می دهد.

مسافر خارجی، در مناطق ایل نشین، در هر محل باید با دادن هدیه های مفصل، خود را در اختیار رؤسای محل بگذارد. در این صورت است که به نحوی مطمئن تحت حفاظت قرار خواهد گرفت. در ایران شهرهایی هم هست که مردمان آن جاها بسیار متعصب اند و مسافران مسیحی باید حتی الامکان از ورود بدان نقاط خودداری کنند. از جمله در شهر قم که یک شهر مقدس است. بالاخره در تمامی کشورهای اسلامی قاعده کلی این است که یکم مسافر مسیحی به کلی باید از چگونگی زندگی زنان بی خبر باشد. مسلمانان در میان خودشان هم هر اندازه که به یکدیگر نزدیک تر باشند باز از احوالات و تندرستی یا بیماری زنان دوستان خود پرسشی نمی کنند. ایشان در باطن برای زن احترامی بسیار قایل اند. حتی نزد قبایل بیابانگرد نیز حضور یک زن ارو پای که جامه زنانه در برداشته باشد، در یک کاروان به منزله تضمین بزرگ برای حفظ جان و مال کاروان است.

آیین شیعه در کشور ایران به سبب خشکی و انعطاف ناپذیری اصول خود، زندگی را برای مسافران مسیحی نسبت به دیگر نقاط سخت تر می کند. زیرا در عرف آن ها آنچه را که یک فرد کافر یعنی یک مسیحی به دست گرفته باشد نجس است، مگر آن که پول یا دارو باشد. یک مسلمان راسخ العقیده به همان اندازه که ما نسبت به گوشت خوک و لاک پشت راغب و شایق هستیم او نسبت به ما تنفر و انزجار دارد. یک شیعه پاک هرگز به یک ارو پای دست نمی دهد و در ظرف غذای او هر چند هم خوب شسته شده باشد غذا نمی خورد.

این خشکی و انعطاف ناپذیری ایرانی با تعصب شدیدی که بر جامعه برهمایی هند حکمفرمایی دارد بی گمان از یک ریشه واصل است. چه در نزد هندوها نه تنها ارو پایان نجس هستند بلکه دیگر گروه هایی هم به سبب ارتباطی که خواه ناخواه با ارو پایان می گیرند نجس شمرده می شوند.

مردمان طبقه اول ایران از خرافات و تعصب برکنارند و با گرمی و صمیمیت فراوان، فرانسویان را می پذیرند. امکان مذاکره گرم و گفتگوی صمیمی و خصوصی با ایشان بسیار آسان است.

روحانیون ایران غالباً (البته در مقابل ارو پایان) دیر باورند و در عقاید خود نسبت به بیگانگان با مردمان (از نظر تعصب ورزی) هم رای نمی شوند، ولی آن نفوذی که در میان افراد جامعه دارند خود ایجاب می کند لااقل حس تحقیری شدید نسبت به مسیحی ها در

اهالی باشد. برای خارجیان بهتر است حتی المقدور جز در موارد خاص که روحانیون برای آنان می‌توانند مصدر خدمات و کمک‌های مؤثر و بزرگ باشند از ارتباط یافتن با آن‌ها خودداری کنند.

در دهات و در قبایل، اهالی از نظر مذهبی به مراتب بهتر از مردمان شهر نشین هستند ولی با این حال آن‌ها دزد و غارتگرند که به طوری شگفت‌آور مسلح و خطرناک هستند.

زشت و زیبایی‌های ما ایرانی‌ها

۱۸۴۰- فلان‌دن. اوژن (ص ۳۳۶): ایرانیان در برخوردهای اولیه و معمولی دیده می‌شود که از کلیه عیوب مبری هستند. در مثل دیده می‌شود که همه بسیار با هوش، مؤدب، خیرخواه، مهمان‌نواز، شجاع و زیرک‌اند، عاشق شعر و نقاشی و صنعت‌اند و روح سلحشوری دارند و مباحثات می‌کنند که در خدمت ارتش باشند. ولی معایبی هم دارند. یعنی بسیار نیرنگ‌بازند، رباخواراند، بی‌رحم‌اند، متقلب‌اند. به ویژه دروغ زیاد می‌گویند.

همین ایرانیان که در آغاز زندگی و جوانی سالم و مبری از مفاسداند طولی نمی‌کشد که کلیه عیب‌های ممکنه را پیدا می‌کنند. عموماً قمارباز، فاسق، رباخوار، مشروب‌خوار خلاصه عیاش پیشه می‌شوند. اما همین که به سن پیری می‌رسند ترک عادت کرده توبه می‌کنند.

فلان‌دن در باره همین مورد می‌نویسد: به من می‌گفتند در سن پنجاه سالگی توبه می‌کنیم. اما من پیر مردانی را سراغ دارم که می‌گویند زندگی ما بسته به شراب و عرق است که اگر نوشیم هلاک می‌شویم.

صفات و خصایص مثبت و منفی

۱۸۱۰- دروویل (ص ۴۱ و ۴۲): ایرانیان شاید نیک‌بخت‌ترین و ملایم‌ترین مردمان مشرق زمین باشند. اگر خصوصیات و طبایع اخلاقی مردم استان‌های مختلف ایران هم متفاوت است بدان علت است که در طی طول تاریخ هربار پس از جنگ‌های متعدد، ایرانیان مجبور به پذیرش اقوام بیگانه‌یی در داخل خاک خود شده‌اند تا از این راه کمبود جمعیت کشور خویش را جبران کنند. نژاد ایرانیان با این که در طی قرون و اعصار با خون هندی، عرب، تاتار و ترک درهم آمیخته با این همه زیبایی و اصالت آن محفوظ مانده است.

ایرانیان آمادگی زیادی برای پذیرش اصول تمدن جدید دارند. آنان مردمانی ملایم، مهربان و با ادب‌اند. ایرانیان می‌کوشند تا زنان‌شان لباس‌های فاخر در بر کرده و از تزیینات و جواهرات گرانبها استفاده کنند. ایرانیان در مهمان‌نوازی بی‌نظیراند. آنان شیفته سیاحت، شکار و زیارت‌اند. همسرانی خوب و پدرانی مهربان ولی غالباً سخت‌گیرند.

رحیم، با گذشت و جوانمرد و نیکوکارند.

اما در خصوصیات منفی ایرانیان می نویسد: با این همه، ایرانیان دریاوه گویی استاد و در روابط با دیگران خدعه گراند. آنان توجهی به امور جدی ندارند، ناگهان رشته جالب ترین گفتگوها را قطع می کنند تا در باره اوصاف اسبان و وضع شکار و بیلاق خود سخن گفته یا این که توجه هم صحبت خود را به طرز پرواز مگس یا پرنده یی جلب می کنند. عاشق بزرگ منشی و دوستدار طمطراق و خودنمایی اند. تنبلی آن ها توصیف ناپذیر است، اما اگر ضرورت ایجاب کند بسیار فرزند و چابک اند. شجاعت شان تا حد تهور (یعنی از جان گذشتن) می رسد. اما فاقد فکر درست و فاقد ثبات قدم و پشتکار در پیشبرد کار و به خصوص به موقع دشوار شدن کار هستند.

همچنین در ویل می پندارد: ایرانیان بسیار خرافی اند. درباره امامان، به ویژه حضرت علی (ع) اهل غلواند. برای بالا بردن مقام خود و خانواده و ازدیاد ثروت شان از توسل به هیچ شیوه ماکیاوولی ابا ندارند. در برابر پادشاه خود را مطیع و منقاد نشان می دهند ولی در باطن دلداده خود رایی (تک روی) و استقلال اند. آن وقت هایی هم که چشم دیدن هم را (در هرگونه رقابت شغلی) ندارند بسیار مؤدب و صمیمی باهم برخورد می کنند. ایرانیان مردمانی با تربیت اند و غالباً قدرت فکر و معلومات خود را به رخ دیگران می کشند. به اسب و واسلحه علاقه یی فراوان دارند.

حکومتی جز حکومت ایرانی را بر خود نپذیرفتن

۱۸۰۶ - ژوبر (ص ۲۴۴) ایرانیان برخلاف بسیاری از اقوام و ملت ها مقام های سیاسی و مملکتی را به دست و تدبیر هیچ عنصر بیگانه و غیر ایرانی نمی سپرند. آنان در امور مملکت داری با هوشیاری و علاقه به کارهای داخلی شان می پردازند و کم پیش می آید که یک بیگانه در ایران مقامی مهم به دست بیاورد. وزارت، فرماندهی یکان های سپاهی، فرمانروایی در شهرستان ها، اداره دادگستری و دارایی به کسی جز به آنانی که در ایران زاییده شده اند واگذار نمی شود.

الناس علی دین ملوکهم

۱۸۰۰ - ملکم. سرجان (ج ۲. ص ۲۹۰): در ایران شاهزادگان و فرمانروایان و بزرگان و صاحب منصبان در غالب اوقات، عادات و رسوم و رفتار پادشاه را تقلید می کنند. آن تعظیم ها و بزرگداشت هایی را که به پادشاه می کنند، از زیردستان خود همان توقع دارند. هرکسی را در مقام خود می توان گفت در باری کوچک دارد که وضع آن تقریباً بر همان رفتار در خانه پادشاهی است و همان لقب های صاحب منصبان شاهی به عینه به فرمان برداران و خدمتگزاران داده می شود. چنان که هریک از امیران برای خود همان حرم و همان

میرزاها، کارگزاران دیوان و خلوت حضورها را دارند. حتی میرآخور هم بعض اوقات برای خود شاعر و مسخره دارد. تمامی سامانها، اسباب و بنیادهای خانه و زندگی و آیینها در مراتب بعدی از پایه دومها و سپس پایه سومها به همان شکل است که در خانه پادشاه است.

هنوز خصلتاً چادر نشین بودن

۱۸۵۱- پولاک (ص ۷۹): پس از شرح چادرزدن و در هر جای ایران به ییلاق و سفر در چادر زندگی کردن شاهان قاجار می نویسد: ایرانی هنوز فاصله چندانی با زندگانی شبانی نگرفته است. به همین دلیل در چادرها احساس راحت و آرامش می کند و همچنین می داند چگونه چادر را آماده کند تا بتوان در آن به آسایش زیست. پس بی جهت نیست که می گویند: «خانه فلانی به چادرش و چادر او به خانه اش شباهت دارد». درجایی که برای اردو و چادر زنی مناسب باشد- یعنی مکانی در کنار جوی آبی یا چشمه پرآبی- سرآورده را که داخل آن انواع نقشها و شکل و صورتها ترسیم شده برپا می کنند.

شرکت سهامی حکومت فامیلی

۱۸۵۱- پولاک (ص ۱۵۹) به دنبال توصیف چگونگی نظام پدرسالاری و مرکز ثقل فامیل و قوم بودن رئیس خانواده در ایران می نویسد: اعضای یک خانواده بین خود وحدت دارند و به عنوان یک واحد گرد «رئیس طایفه» جمع می شوند و این رأس یا رئیس، به عنوان سرکرده تمام خانوادههایی که به این مجتمع بستگی دارند مورد احترام قرار می گیرد. هرگاه این رئیس بتواند مقام یا قدرت و نفوذی را ابراز کند، در مثل صدراعظم بشود بی درنگ می کوشد با عقب گذاردن همه غریبهها دارودسته خود و حتی دورترین خویشاوندان خود را از گمنامی و تاریکی بیرون بکشد و مقامات پایتخت و ولایات را به آنها بسپرد. البته به محض این که صدراعظم ساقط شود، همه آنها نیز با وی از کار بی کار می شوند. در ایران به خوبی مصداقهای آن چه گفته شد دیده می شود. طوایف ماکو، نور، فراهان به تبعیت از ستاره اقبال وزرایی که از میان آنها برخاسته بودند به قدرت رسیدند و باز با شتاب افول کردند.

مسخره بودن شرافت و فضیلت برای ترقی

۱۸۸۳- موزر. هنری (ص ۲۰۵): اگر شخصی بخواهد در ایران صاحب شغل و کار و مقامی بشود تقویت و تنخواه (پول و پارتی) لازم دارد. قابلیت و شایستگی در ایران به کار نمی خورد. زیرا در مملکتی که حکومت و قانون به قاعده نیست و نجاوت هم موروثی نیست پادشاه کمال اقتدار را خواهد داشت.

خواجه و غلام، حتی پست ترین نوکری که طرف توجه پادشاه باشد، بدون آن که خود او

برای به دست آوردن کاری زحمت بکشد (به خاطر مورد توجه بودن) به آسانی به مقامات عالی نایل می گردد. عالی مقامان و صاحب منصبان ایرانی اگر دارای تعلیم و تربیتی درست نباشند به واسطه نداشتن استعداد و قابلیت نیست، بلکه برای آن است که مردمانی متقلب و مزور هستند که همه تعارفات زبانی را خوب به عمل می آورند. تمامی کوشش آن ها مصروف به این است که مادامی که صاحب اقتدار و اعتبار و مقامی هستند مال و دولت فراوان جمع آورند تا چنانچه وقتی گرفتار دسیسه رقبا یا خشم پادشاه بشوند، از بابت گذران معاش آسوده باشند.

شرافت و فضیلت در این جا ملاک کار قرار نمی گیرد. درستی و درستکاری به کار نمی آید. هرگاه کسی هم شرافت و فضیلتی از خود نشان دهد او را مسخره می کنند. هرگاه یکی از وزیران ایران اقتداری بهم رساند یا شخصی به حکومت ناحیه یی منصوب گردد وضع و احوال کارگزاران شاغل آن ناحیه دگرگون و ساقط می شود، یعنی همگی معزول و به جای آن ها بستگان و خویشان آن وزیر یا آن حاکم جدید منصوب می شوند.

در سرزمین ایران آنچه ملاحظه کردم و دیدم، دو چیز است که در میان مردم متداول است که هم مایه نمی خواهد و هم حاصلی (اجتماعی) ندارد. یکی چرب زبانی ... دوم بر یکدیگر تعارف های مکرر کردن ... پیش از آن که به خاک ایران وارد شوم نمی دانستم چه نوع با من رفتار خواهند کرد. چون من سفارش نامه یی برای سفیر فرانسه در تهران داشتم به این علت رجال ایران به خوبی از من پذیرایی کردند و ...

رواج نفرت انگیزترین ابرازپستی ها در برابر صاحبان قدرت و مقام.

۱۸۰۶ — ژوهر. پ. آمده (ص ۲۳۳): در ایران هرگاه مردی به علت نفوذ شخصیت و دانش خود یا به علت تصادف و بختیاری به مقامی بلند برسد، مفت خواران بسیار و انگل های بی شمار به خانه اش رفت و آمد می کنند و چنان به نظر می نمایانند که از افراد و جزو خانواده او به شمار می آیند. این مفت خواران هر جا که آن نودولت یا صاحب قدرت برود به دنبال او هستند.

چنانچه آن نودولت یا صاحب قدرت از اشراف باشد کسانی که زیر حمایت او رفته اند مانند غلامانش رفتار می کنند. در هیچ کشور دیده نمی شود که در برابر قدرت، ابراز پستی تا این حد زننده و نفرت انگیز باشد. مرد صاحب قدرتی که از کسی حمایت می کند از وی توقع از خود گذشتگی به حد کمال را دارد و او هم در خوشبختی و بدبختی ارباب خود سهیم و شریک می شود. اگر صاحب قدرت به مقامی برسد او هم خواهد رسید و اگر مورد خشم قرار گرفت هر دو ساقط می شوند.

نادیده گرفتن دزدی نوکرها

۱۸۵۱- پولاک (ص ۳۲۱): دستبردهای مختصر خدمه منزل رواج دارد. مستخدم منزل تمام چیزهایی را که برای ارباب خود غیر لازم می‌داند صاحب می‌شود. اصل مورد اعتقاد مستخدم این نیست که «این مال، مال دزدی است» بلکه این است که «دزدی خود موجب تملک می‌شود.» فرد ایرانی با سکوت تمام، این کش رفتن وسایل خانه، سوخت، خواربار و سایر مایحتاج و اشیاء روزانه را تحمل می‌کند و به روی خود نمی‌آورد. زیرا مستخدم و نوکر را اصلاح پذیر نمی‌داند. هرگاه هم در خانه‌ی اشیایی گرانبها به سرقت برود به ندرت به پلیس متوسل می‌شوند. نمی‌خواهند آبروی دزد بریزد. زیرا در فارسی مثلی هست که می‌گویند: «دزد نگرفته پادشاه است». به جای شکایت به پلیس خودشان روش‌هایی دارند مثل «خاک در دامن ریختن» یا «کاسه نشینی» و... که اغلب به نتیجه هم می‌رسد.

دزد متنفر از دزد

۱۸۵۵- گوبینو. کنت. دو (ص ۷۹) در کتاب نامه‌هایی ایرانی می‌نویسد یکی از رؤسای... خان جان خان از همسایگان مقتدر ما به شمار می‌رود و من با او روابط بسیار صمیمانه‌ی دارم. او هم مثل من خیلی از دزدها متنفر است البته خودش یکی از همان دزدها است و هرچه که در منزل من مفقود شود نزد خدمتکاران او پیدا می‌کنم. ولی مضحک آن است که در مقابل اشیاء دزدیده شده که بعداً پیدا می‌شود دائماً به تعارفات متقابل می‌پردازیم و این عمل پیوسته تکرار می‌شود.

وطن پرستی ایرانی

۱۹۰۰- لوتی. پیر (ص ۷۵): در همان زمان‌های احتمال حمله انگلیس به ایران و بروز جنگ تنگستان با اهالی شیراز صحبت می‌کردم. به هر جا که می‌رفتم به من می‌گفتند ولی افسوس که ما بیش از صد هزار سرباز مسلح نداریم ولی در عوض این کمبود همه ایل‌های ما مسلح هستند. اگر انگلیسی‌ها خیال حمله به کشور ما را داشته باشند، خودمان، پسران و حتی نوکران مان و همه مردان سالم شهرها و ده‌ها اسلحه به دست خواهند گرفت.

یک سوار جنگی ایرانی

۱۸۹۰- سایکس. سرپرسی (ص ۳۸۴): «پردل خان» با چهل سوار از سرکوبی شورشیان سیستان بر می‌گشت. وی در طفولیت از الاغ افتاده و یک دستش معیوب شده است. فعلاً یک دست دارد، با این وصف فوق‌العاده رشید و در عین حال صریح اللهجه و بزرگ منش است. با وجود این که مخالفین وی طبعاً نسبت به او نظر خوبی ندارد، اما سطح اطلاعات و معلومات او از تمام اهالی این ناحیه بالاتر است.

قابلیت جنگی و سلحشوری

۱۹۱۰- مامونتوف (ص ۴۸) وی ضمن آن که بی نظمی و هرج و مرجی را که در اوضاع در حال سقوط محمد علی شاه در ارتش حاکم است شرح می دهد می نویسد: با همه این ها باید اذعان کرد که تربیت ایرانی ها برای تبدیل شدن به ارتشی نیرومند به زحمتش می ارزد. در صورتی که تعلیمات صحیح نظامی بگیرند حتماً در آن ها تغییر روحیه حاصل خواهد شد.

مامونتوف همچنین در (ص ۹۰ تا ۹۴) از روح سلحشوری و رشادت ایرانی تعریف می کند و می نویسد: باید اعتراف کنم که هیچ وقت تصور نمی کردم ایرانی بتواند تا این درجه ابراز رشادت نماید که در مدت این جنگ کوتاه ولی سخت (جنگ رویاروی سربازان محمدعلی شاه با مجاهدین مشروطه خواه در میدان بهارستان و هنگام به توپ بستن مجلس) از خود بروز دادند.

اظهار نظرهایی تجربیدی و بیشتر بد و یک بعدی

۱۸۶۰- واتسن. گرنت (ص ۱۳): همان طور که خلیات هیچ ملتی بی نقص نیست، هیچ قومی را هم نمی توان گفت که اخلاقی به کلی زشت دارند. بسیاری از صفات خوب و پسندیده در ردیف بدی ها و عیب هایی که سرزمین ایران را بدنام کرده دیده می شود. در مثل من از نویسندگان متعددی که درباره خلیات ایرانیان فعلی (سال ۱۸۶۰) مطالبی نوشته اند فقط گفتار دوتن از ایشان را نقل می کنم. این دویکی «سر. هنری پوتینگر» و دیگری «سر. جی. مکدونالد» ست.

سر پوتینگر می نویسد: ایرانیان در میان خودشان، باهم ردیف و هم شأن خویش مهربان و مؤدب اند و در برابر برترها، فروتن و افتاده و خاکسارند و نسبت به زیردستان زورگو و مغرورند.

تمامی طبقات، وقتی که مورد مناسبی پیدا شود، همگی خسیس و فرومایه و نادرست اند و نیز از تفتین و جاسوسی - هنگام برخورداری از استعداد خارق العاده خود چنان که می نامند - ابا ندارند.

دروغ را در صورتی که باعث آسان شدن کار و انجام منظورشان باشد، نه فقط مجاز بلکه هم به جا می دانند. همگی از حسن نیت، بلند نظری و حق شناسی بیگانه اند. خلاصه برای ختم این گفتار درباره خلیات ایرانی بدون هیچ گونه بیم از انکار، در اثر مشاهده شخصی خود اضافه می کنم که به نظر من ایرانی در حال حاضر، منشاء هر نوع جور و شقاوت و زبونی و بی دادگری و به زور مال غیر بردن است.

و اما سرجان مکدونالد می نویسد: ایرانیان مردمی خوش سیما، شجاع، مهمان نوازند و

در مقام دشمنی صبور هستند. نسبت به بی گانگان مهربان و در آداب خود بسیار با نزاکت اند. ایشان نجیب و در بیان و مصاحبت دل نشین و در معاشرت دلبز و سرگرم کننده اند ولی در ضمن به کلی عاری از صفات نیک دیگرانند. در تمامی فنون خدعه و نیزنگ، مهارت عمیق دارند. نسبت به زیر دستان بد منصب و در مقابل برتران زبون، سنگدل، کینه جو، نادرست، لثیم و فاقد ایمان و عواطف دوستی و قدرشناسی اند. (البته مطالب بالا و مطالب زیر نمودار انواع استنباط و انواع احساس های شخصی خارجی ها است که از برخورد با رجال و جامعه فاسد و منحط حاکم دوران قاجاریان ناشی می شود).

بحث و انتقاد انگلیسی ها درباره نقاط ضعف ایرانیان

۱۹۰۰- رایست. دنیس (ص ۱۵۴ و ۱۵۵) می نویسد: جهانگردی انگلیسی با لحنی موهن، فضایل ایرانیان را انکار کرده و می گوید که این ملت می توانند دوستان و رفیقانی خوش مشرب و سرگرم کننده باشند. ولی به قول و قرارهای آنان یا حتی جدی ترین سخنان شان نباید کم ترین اعتمادی کرد. این جهانگرد در صفحه ۱۰۳ کتاب خود این طور به گفتار خود ادامه می دهد: «بنابراین همیشه باید در برابر پیشنهادهای موزیانه آنان تیزهوش باشید. ایرانیان خرسند ساختن دیگران را وظیفه خود می دانند، اما هنگام عمل پای بند بودن به شرافت را از یاد می برند.

دنیس رایست همچنین از قول لرد کرزن می نویسد: در خلیقات ایرانی برترین فضایل اخلاقی را با وحشی گری و بی تفاوتی نسبت به درد ورنج دیگران در کنار هم می توان یافت. خوش رفتاری های آنان، هیچ گونه تناسبی با خشونت نزدیک به ددمنشی آن ها ندارد. شخص واحدی، در یک زمان بزرگوار، بلند منش و در زمان دیگر چاپلوس و زبون است. با وجود این که آگاهی وافق از معیارهای تمدن دارند ولی هنوز در خرافات و تمصب شدید گرفتارند. ظاهر آراسته آنان (کرزن احتمالاً نظریه اخلاق اشراف و رجال دوره قاجاریان داشته) روی استعداد سرشار آنان در دروغ گویی و دغلبازی موجه، با علم و منطق سر پوش می گذارد.

از این بدتر، پاتینجر در کتاب خود راه بدبینی به افراط پیموده و نوشته است: ایرانی سرچشمه همه گونه ستمکاری، بی داد، پستی، تجاوز و رسوایی هایی است که می تواند طبیعت انسان را آلوده و بدنام سازد.

ولی دنیس رایست نویسنده کتاب انگلیسی ها در میان ایرانیان درباره این نظریات یک جانبه هموطنان خود که آن ها را نقل کرده می نویسد: البته این گونه اظهار نظرها عللی دارد که به سبب اختلاف زبان، اختلاف مذهب، اختلاف کامل شیوه زندگی خارجی ها با آن ها به سوء تفاهم می انجامد. ایرانیان که روزگاری ملتی بزرگ و سرفراز بودند در برابر



A CONFECTIONERY: ON THE LEFT IS A BAKER VENDING BREAD.

۹- بنجامین: یک دکان شیرینی‌پزی و یک نان فروش دوره گرد.

نخوت انگلیسی ها واکنش نشان می دادند و آن حس برتر نمایی را که در رفتار انگلیسی ها بود دوست نمی داشتند و از این که فلان انگلیسی حاضر نمی شد در مسافر خانه یی با دیگر مسافران هم اتاق شود می رنجیدند. انگلیسی ها به قول کنت گوینو در ایران هم که مردم آن خود را گل سرسبد جهانیان می دانند مثل هندوستان به طور تحقیرآمیز رفتار می کردند.

دنيس رایت اصل مذهبی تقيه و این فکر «دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز» را در نزد انگلیسی ها که صریح بودند، ناخوشایند می شمارد. همچنین نجس شمردن مسیحیان، شکستن لیوانی که آنان در آن آب می خوردند، خود داری از اجاره دادن اتاق برای اقامت موقتی آنان، آب دهان پشت سرشان به زمین انداختن و اعمال دیگر از این قبیل را در اظهار نظرهای منفی بی گانگان در باره ایرانیان موثر می داند.

در باره آنچه که دوست می دارند تا حد مبالغه دروغ می گویند

۱۹۱۸- روزن. وان (ص ۲۰): یک شرقی (ایرانی) به باغ خانه خود، به خصوص گل های آن عشق می ورزد: وقتی از آن ها برای شما تعریف می کند، آن گل ها بیش از پیش در تصور او زیبا می شوند. چون یک بار دیگر از آن گل ها سخن بگوید باز آن ها در تصور او زیبایی و شکوهی بیشتر می گیرند و بالاخره با ادامه تعریف بیشتر موقعی هم می رسد که خود به مبالغه های خیالی خودش نیز باور می کند. بدین سان یک بوته گل به هزار نهال زرین شکوفه و رنگارنگ تبدیل می گردد. ممکن نیست که وقتی شما به حرف های او با علاقه مندی گوش می دهید، در باره آنچه که دوست می دارد از راه مبالغه به شما دروغ نگوید. این به صورتی است که شما هم دروغ ناشی از مباحثات او را در می یابید. با این حال در پایان سخن می بینید اودست های خود را تکان می دهد و می گوید که بله! آن باغ ها و آن گل در این زمان دیگر از بین رفته اند. خلاصه ایرانی ها در هر وضع و موقعی به شکلی خودشان را بروز می دهند.

حاضرند همه مرواریدهای خلیج فارس و گنج های خزانه جواهرات را بدهند در عوض دانش ها و صنایع و تمدن اروپا را به ایران بیاورند.

۱۸۰۶- ژوبر. پ. امده (ص ۱۳۶): فتح علی خان، نایب حکومت آذربایجان در باره پیشرفت دانش ها، هنرها، صنایع و تمدن غرب خیلی کنجکاوی از خود نشان می داد. او اغلب با من از روش به کار بردن قطب نما اختراع برق گیر، بالون و تلگراف و کشورهایی که دریانوردان اروپایی کشف کرده اند و همچنین در باره پدیده های برقی، مایه کوبی و آبله کوبی می پرسید و علاقه نشان می داد.

او می گفت اگر موانع دوری بین ما و شما برداشته شود، ما حاضریم همه مرواریدهای خلیج فارس و همه نفایس خزاین جواهرات سلطنتی و همه دستاوردهای فنی خود را به

اروپایان بدهیم و در مقابل صنایع و اطلاعات و دانش های ایشان را به کشور خود بیاوریم. خود را با مقتضیات زمان در تقلید وفق دادن

۱۹۰۷- ویلسن (ص ۲۵): ایرانی ها در تقلید یدی طولاً دارند. ولی به جای اتخاذ یک رویه نوظهور، هر شیوه جدیدی را تعدیل کرده و با مقتضیات زمان وفق می دهند.

در قابلیت ذاتی در کار و ابداع و تقلید

۱۸۵۱- پولاک (ص ۲۰): ایرانی قوه ابداع چندانی ندارد (یعنی به نظر پولاک دارد اما به اندازه آلمانی ها نیست). اما در کار تقلید کوشاست. زود مطلب را می گیرد، به سرعت می آموزد، اما به زودی در جای می ماند و (فقط) به استفاده از دریافته ها و آموخته ها اکتفا می کند. خاکی را که به روی آن پرورش یافته دوست می دارد. همچنین پولاک (ص ۴۶) می نویسد: ایرانی تمام کردن و کامل کردن را خوش ندارد، تنها در پی ایجاد چیزی تازه است و آنچه را که قدیمی است (یا نقد به دست دارد) با مسامحه و بی اعتنایی به دست نابودی می سپارد.

اظهار نظر درباره مقلد یا مبدع بودن

۱۹۲۵- راس. سردنیس (ص ۱۲۴) نخست از قول کنت دوگوبینومی نویسد: ایرانی در مسایل صنعت قوه ابداع و اختراع از خود ندارد. ایرانی نه در زمان هخامنشیان و نه در دوره اشکانیان و نه ساسانیان و حتی نه در دوران اسلامی اصلاً سبکی از خود ابداع نکرده است ولی ایرانی در عوض خوب فهمیده است که چگونه ذوق های آشوری، هندی، یونانی و رومی را در آمیخته، همانند نموده و در خود تحلیل ببرد و این عناصر را به صورتی درآورد که کاملاً منحصر به فرد باشند. (اما همین ها را امروز ابداع و اختراع شناخته اند. مؤلف).

راس، بعد از نقل اظهار عقیده گوبینو خود می گوید: این مسأله تاحدی صحیح است اما جای تردید هم نیست که پاره یی از ویژگی ها در معماری به وسیله ایرانیان، چه در دوران هخامنشیان و چه در دوران بعد از آن اختراع شد. در همین دوره اخیر کتیبه هایی در شوش پیدا شد که داریوش اول در آن به تفصیل از ملیت صنعتکارانی که از میان بابلی ها، لیدیان، مصریان، یونانیان برای بنای شوش (به همکاری با ایرانیان) استخدام کرده و همچنین از چوب سرو لبنان و حبشه و عاج هند نیز سخن گفته است.

مقدار آگاهی ایرانیان از تاریخ کشور خود

۱۸۴۰- فلاندن: اوژن (ص ۱۷۴): در تاق بستان بودم و هر مسافر که برای تماشای می آمد و من از هر کدام که پرسش هایی درباره بناها و نقش های آن جا می کردم به خوبی از عهده پاسخ دادن به من بر می آمد. درباره شاعران، تاریخ های ملی و افسانه ها، راست یا دروغ از تمامی آگاهی داشتند. افزون بر این که از گفتگو با آن ها استفاده می کردم از

اخلاق و آداب شان هم سود می بردم.

فلاندن همچنین (ص ۲۵۲) در همین باره از هنگامی که در کار حفاری تخت جمشید بود می نویسد: ایرانیانی که به تماشای تخت جمشید و تحقیقات حفاری من می آمدند می دیدم بسیار علاقه دارند واقعیات تاریخی را از روایات عامیانه مخدوش بیرون آورند. مسافرینی که با آن ها صحبت می کردم، از پیدایش بنای تخت جمشید و انهدام آن چیزی نمی دانستند، ولی بدون استثناء همگی از اسکندر صحبت می کردند که ایران را گرفته است. بعد دانستم که ایرانیان هیچ چیز در باره تاریخ کشور خود نمی دانند. (مقصود فلاندن از ندانستن، تاریخ ایلامی ها، مدی های، هخامنشیان و اشکانیان است).

درکنجکاو و محقق بودن عموم ایرانیان

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۴۴) می نویسد: روستاییان ترک عثمانی به ما توجه نداشتند که از کجا می آییم و به کجا می رویم. یعنی حس کنجکاو در آن ها وجود نداشت و کم اتفاق می افتاد که از ما بپرسند از کجا می آییم و به کجا می رویم و اگر سوالی می کردند مختصر بود و علاقه یی نداشتند ما را بشناسند و به علت مسافرت مان پی ببرند، در صورتی که بعدها که وارد ایران شدیم به هر نقطه که پا می گذاشتیم ایرانیان با حس کنجکاو مخصوصی در باره ما تحقیق می کردند و می خواستند بدانند ما از کجا آمده و به کجا می رویم. خلاصه در ایران تا وقتی که مردم تحقیقات کامل راجع به هویت و مقصد مسافرت و مخصوصاً یک مسافر خارجی نکنند آرام نمی گیرند.

در باره علاقه مردم ایران به معارف

۱۸۹۰- سایکس. سرپرسی (ص ۲۴۰): ایرانی ها نسبت به معارف کاملاً بی علاقهگی و لاقیدی نشان می دهند و بعضی از پسر ها فقط به خواندن چند جزوه قرآن که به زبان عربی است و معنی آن را هم نمی فهمند اکتفا می کنند».

(توضیح مؤلف: علت آن که سایکس مردم ایران را در آن زمان به معارف بی علاقه پنداشته آن بوده که در شرایط انحطاط اجتماعی ناشی از حکومت قاجاریان به سر می بردند. دوم آن که مردم ایران در آن زمان از عوامل پیشرفت و از شرایط ترقی محروم نگه داشته شده بودند. سوم آن که بر همگان معلوم است و چنان که هم در منابع تاریخی آمده و همگی ایران پژوهان خارجی نیز بدان معترف اند ایرانیان در تمامی ادوار حیات تاریخ خود همواره از علاقه مندترین جوامع متمدن هر زمان جهان به معارف و علوم و صنایع بوده و هستند).

طرفدار مظلوم بودن ایرانیان

۱۸۸۰- براون ادوارد (ص ۳۴۱) از جمله درین مورد از قول یک نفر زرتشتی یزدی می نویسد: روزی من از میدان یزد می گذشتم، ناگهان یک جوان مسلمان به من تنه زد و

مرا به طرفی پرتاب کرد و گفت: «ای گبر از سر راه من دور شو!». بعد خود را آماده کرد که با من درگیر شود ولی در عوض من لبخندی زدم و گفتم: «خوب، همان طور که شما گفتید از سر راه شما دور شدم». یک سید سالخورده که از آن جا می گذشت چون رفتار آن جوان مسلمان و عکس العمل مرا دید به او گفت: «این مرد به تو چه کرده بود که او را زدی و ناسزا گفتی؟». بین آن دوزخو خورد در گرفت و هر دو را نزد حاکم یزد بردند. حاکم هم وقتی به حقیقت مسأله پی برد دستور داد جوان ظالم را چوب زدند.

چانه زدن و همیشه ناراضی بودن

۱۹۰۸- دموورگان (ص ۷۳) - رسم و شیوه شرقی ها این است که هرگز خود را راضی نشان نمی دهند و ارزش کار و زحمت خود را همیشه بیشتر از آنچه دریافت داشته اند می دانند.

حدود آگاهی سیاسی مردم

۱۹۲۵- پرنوه موریس (ص ۱۰): معلومات سیاسی مردم ایران مبتنی بر اصل و اساسی نبوده و در واقع محققانه نیست. سیاست در نظر بسیاری از اشخاص در حدود صحبت های زنانه است که به طور درهم برهم از کوچه و بازار و ادارات و باشگاه ها جمع آوری کرده اند و همین صحبت ها با حرص و ولع مخصوص نقل محافل قرار می گیرد.

در گفتگوها نه در فکر سخن طرف بلکه در فکر مقصود او بودن

۱۹۱۸- نیکیتین (ص ۲۷۲): به طور کلی ایرانیان مردمانی بسیار مؤدب و مهربان هستند. از ساده ترین اشخاص گرفته تا اشخاص متشخص همه خوش محضرند و انسان از معاشرت با آن ها لذت می برد ولی به این شرط که انسان در موقع صحبت با شنونده خود مقاصد خاص یک طرفه ای نداشته باشد. چرا که اگر شخصی راجع به کاری با آنان ملاقات نماید قضیه برعکس است و در چنین مواقع آن کس باید آزموده و آگاه باشد و حوصله ی زیاد به خرج دهد و نباید از نظر دور داشت که در این موارد وقتی که ایرانی به گفتار شما گوش می دهد در این فکر نیست که شما چه می گوئید، بلکه در فکر این است که برای چه شما این مطلب را به او می گوئید؟.

کبر یافتن نزد صاحبان مقام و قدرت

۱۹۰۵- هدین. سون (ص ۴۱۱): ایرانی ها مهربان و دوست داشتنی هستند، اما پهلوان نیستند، زیرا وقتی که نزد کسی (مقصود شخص صاحب مقام و قدرت است) پناهی پیدا می کنند قدرت به خود بالیدن شان مرزی ندارد.

انعطاف پذیری شگفت ایرانی در برابر بازی های روزگار

۱۸۵۱- پولاک (ص ۱۹): هرگاه در مثل، در مشرق زمین، بازی روزگار- که در آن

جا این امر غیر ممکن نیست — یک محرر (منشی) ساده عادی را به مرتبه وزارت برساند، یک چیز هست که این ترقی ناگهانی به نظر این مرد خوشبخت عجیب می آید، و آن این که چرا این مقام قبلاً به وی داده نشده، و دیگر این که چه طور او به قریحه و استعداد خود قبل از آن که دیگران آن را دریافته باشند پی نبرده بوده است. حال اگر همین شخص چندی بعد از مقام خود خلع شود و ثروتش به یغما رود، راحت و آسوده به اندرون خود پناه می برد و همچون ایوب عرب می گوید: «قسمت است، همه مال شاه، عمر پادشاه دراز باد».

عادت چسبیدن به خانواده

۱۸۵۱ — پولاک — (۱۵۹): ایرانی درک نمی کند که چگونه می شود دور از خانواده خود به سر برد یا از کار و سرنوشت آن ها غافل ماند. بدین علت بود که روزی صدراعظم از من پرسید: «آیا در اروپا هیچ خویشتن داری؟». پس از آن که به سوال او جواب مثبت دادم با ریشخند از من جویا شد که: «پس مگر با قجران خویش و قوم هستی؟».

مادر در دیگر نژاد؟

۱۸۸۰ — براون. ادوارد (ص ۱۲۳): یکی از عادت های ایرانی افسوس گذشته خوردن است. از جمله پیوسته از درخشندگی و عظمت مقام علمی و ادبی گذشتگان سخن می گویند و مقام علمی و ادبی معاصران را در برابر آنان ناچیز می شمردند. ایرانیان در مجلس ها و محفل ها یا در صحبت های دو نفری هرگونه عیب جویی و نقد آثار گذشتگان را خبط و گناه می دانند و انتقاد کننده به ساحت آنان را نمی بخشند. همه می گویند که دیگر، ایران نمی تواند کسانی به بلند پایگی رودکی، فردوسی، انوری، خیام، نظامی، ناصر خسرو، مولوی، سعدی، حافظ و جامی و غیره به وجود آورد.

حکمت مرگ در نظر ایرانی

۱۸۸۴ — دیولافوا (ج ۲ ص ۲۶۸): اوایل غروب، پای قلعه شوش، مراسم عزاداری بر پا شد. این مراسم با تمام فقر تشریفات، در نظر من بسیار با عظمت بود. شرقی ها بهتر از ما حشمت و جلال مرگ را می شناسند. در مراسم آن ها از تزئینات گران بهای ملل اروپایی و آمریکایی و تاج های گل که با مرگ تضادی ریشخند آمیز دارند خبری نیست.

به نظر ایرانی، خاک دوباره به خاک بازمی گردد و تمامی مراسم با سادگی و آرامش روح توأم است زیرا مسلمان مرگ را به عنوان یکی از مراحل قانون جبر که بر عالم حکم فرماست قبول دارد.

به نظر مسلمانان، سرنوشت کودک از هنگام نخستین تنفس معلوم شده است. فرمان های تغییر ناپذیر تعداد روزهای عمر، دقایق و ثانیه های زندگی او را از پیش معین و مقدر کرده اند

و تقدیر از قبل نوشته شده است. اهمیت دادن به نابودی یک موجود دلیل بی دینی است، چون نابودی در دستگاه الهی اهمیتی ندارد.

مسلمانان می گویند: آیا وقتی زمستان فرا می رسد کسی برای نابودی بهار و تابستان گریه می کند؟ به همان گونه که زیتون رسیده از درخت می افتد، باید زندگی را ترک کرد و براین زمین که زیتون را غذا داده و نیز بر درختی که آنرا پرورده است دعای خیر و درود فرستاد.

مرگ تولدی دوباره است. آیا نسل های پرندگان که تعدادشان از ریگ های روان بیابان بیشتر است و از هزاران سال پیش تا کنون هنگام گذشتن از این دشت، آسمان را چون ابری جاندار تاریک می سازند رسمی جاودان ندارند؟

این پرندگان صف هایی منظم را تشکیل می دهند. راهنمایان، پشاهنگان، عقب مانده ها، علیل ها یا تنبل ها همچون وزش باد به دنبال هم می گذرند و چیزی نمی تواند مسیر آن ها را تغییر بدهد.

کار این جهان افسون است. انسان نیز در این جهان بسان این پرندگان مسافر است. «به این دنیا دل میند. اوبی گانه بی است که هر روز میهمانی تازه می پذیرد. آیا می توان به معشوقه بی که هر روز عاشقان خود را عوض می کند دل بست... خوب و نیکوکار باش. سال آینده خانه توصاحبی دیگر خواهد داشت».

حقیر بودن مرگ در نظر ایرانی

۱۸۵۱- پولاک (ص ۲۴۸): ایرانی با آرامش و تسلط بر نفس اعجاب آوری در انتظار مرگ می ماند. هرگز آن حال پر شکنجه ترس از مرگ را که اغلب پزشک با آن در اروپا روبه رومی شود، در آن جا ندیدم.

آرامش ایرانیان هنگام روبه روشن شدن با مرگ مبتنی بر ایمان و اطمینان به این امر نیست که زندگی شان به نحوی خدا پسندانه به صورتی دیگر در می آید و به دنیایی بهتر می شتابند زیرا من خود این حالت آرامش را به همین درجه در آدم کشانی هم دیده ام که به مرگ محکوم شده بودند. این آرامش خیال بیشتر از آن جا ناشی می شود که به تقدیر محتوم غیر قابل تغییری اعتقاد دارند که باید انجام پذیرد. بدون آن که اجل فرا رسیده باشد به قول سعدی حتی ماهی نیز به روی خشکی نخواهد مرد.

ایرانی با وجود این که، در زمان حیات خیلی زیاد پای بند زندگی افراد خانواده خود است، با این حال حتی نگرانی از سرنوشت بازماندگان نیز آرامش او را در حال مرگ برهم نمی زند. چرا که اطمینان دارد که پس از مرگش یکی دیگر از سران خانواده جای وی را پر می کند. می داند که خویشاوندان کودکانش را می پذیرند و سرپرستی می کنند و

احتیاجات زندگی زنانش پس از او با ازدواج دوباره تامین می گردد. ایرانی دم مرگ، در حضور یک ملا وصیت می کند و در این وصیت بیشتر در فکر تاسیس پل، ساختن کاروان سرای، مسجد، مدرسه و غیره است تا تقسیم اموالش بین وراث؛ چرا که می داند، حق وراثت با مقررات محکم شرعی تنظیم می شود و جای نگرانی نیست. بعضی ها حتی از مقرر داشتن و کنار گذاشتن مبلنی جهت حمل جنازه خودشان به اماکن مقدسه هم خودداری می ورزند. در لحظات آخر قاریان بستر محضر را احاطه می کنند و با صدای بلند آیات دلنواز قرآن را به سمع می رسانند.

خداشه ناپذیری گوهر ذاتی ایرانی از نسبت های عرضی ایران پژوهان دوره قاجاریان

در فلسفه یک جوهر (گوهر) هست و یک عرض. در عرفان هم یک حقیقت و ذات یا باطن هست و یک صورت و مجاز. هر چند در فلسفه مشایی ارسطو صورت و ذات هم معنی و تعریف دیگر دارد. در انسان اصل گوهر ذاتی است. این گوهر که زاییده مهر است از آغاز پیدایش بشر با سیر پیوسته به سوی کمال معنوی شخصیت انسان را به سرشت و در او بصیرت، روشنایی و میل به نیکوکاری به وجود آورد و در حقیقت خود اصل و ذات و نفس انسان شد.

اما عرض در انسان حالات مجازی و صوری است. چنانچه جامعه بی در روند خود روی به سوی صعود و کمال معنوی داشته باشد این صعود و کمال در جامعه باعث ایجاد شرایط روابط انسانی مساعدی می شود و نفس نیکی گرای آدمی میل بیشتری به ابراز خوبی و ایثار از خود نشان می دهد و دوام این شرایط باعث غلبه آشکار خوبی می گردد و چنانچه برعکس جامعه بی در اثر پیروی از غرایز حیوانی در شرایط سقوط و انحطاط قرار بگیرد وضع روابط انسانی برهم خورده نامساعد می گردد و نفس نیکی گرای آدمی از مخاطرات آن شرایط نامساعد خود را به درون کشیده و میل به ابراز خوبی و ایثار در وی کاستی می گیرد.

پس در شرایط مساعد معنویات و فرشته خویی و در شرایط نامساعد غرایز حیوانی غلبه می یابد در حالی که نفس نیکی گرای

آدمی که از اصل ذاتی ناشی می شود باز همچنان میل به نیکی و ظهور دارد. بروز این دو حالت صرفاً از نظر واکنشی بودن این حالت ها به تبع این دو شرایط مخالف، چون در انسان عرضی است موقتی ولی آن اصل ذات نفسانی چون جوهری و گوهری است پایدار و خدشه ناپذیر می باشد.

بشر در اصل به انگیزه همین گوهر مهرزاد و نیکی گرای بوده که از همان آغاز یک جانشینی و تمدن شهری به عقاید نوع دوستانه و ادیان گرویده و در دوره های اخیر هم به مرام ها و مسلک های اجتماعی به هر عنوان روی آورده ولو آن که بسا اغلب ندانسته ممکن است محتوای این مرام ها از لحاظ ژئوپولیتیکی بی جا و از لحاظ روند تاریخی بی موقع و کهنه و از نظر سیاست های بین المللی القایی باشد.

چنان که به ویژه انسان ایرانی به حکم «السابقون السابقون اوالئک المقربون» در میان جوامع مختلف کهن در روند تاریخی به انگیزه نفس مهرزاد و نیکی گرای خود، مبدع نخستین دین با فرهنگ انسانی و قدیم ترین کتاب معنوی و روحانی در امر دعوت انسان به اندیشه نیک، گفتار و کردار نیک است، لذا ایرانی از جهت دعوت انسان به آیین مهر و امور معنوی و روحانی در تاریخ بشر جای و مقام اول را دارد.

به ویژه که پس از زرتشت از میان این ملت، درخشان ترین مظاهر گوهری، همچون گئومات مغ، مانی و مزدک عروج کرده است. به ویژه که این ملت به انگیزه نفس انسانی نیکی گرای و عاطفی خود هزار و سی صد سال است برای مظلومیت امام حسین (ع) که او را مظهر حق و عدالت می داند عزاداری می کند همچنان که پیش از آن بر سوگ شهادت سیاوش و سهراب دل بر آتش مهر می نهاد. به همین علت ها این ملت نه فقط خشک چشم و سنگ دل نیست بلکه تمامی وجودش سرشار از مهر و عاطفه و سرشار از حس ایثار و جان بازی برای مظلوم و ضعیف است به طوری که به امر مهر نفس و گوهر ذاتی خود مراعات ضعیف ترین جان داران را نیز می کند و از زبان فردوسی می گوید:

«سیاه اندرون باشد و سنگ دل که خواهد که موری شود تنگ دل»

«میاژارموری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است به ویژه که به انگیزه این گوهر و نفس نیکی گرای که سرچشمه صفات عمومی دانش دوستی و خصال عالی دیگر نیز هست بوده که: مصلح ترین شاعران حکیم مثل: فردوسی، ناصر خسرو، نظامی، سعدی و حافظ و عرفایی روحانی همچون با یزید، سهروردی، سنایی، عطار و مولوی و فلاسفه دانش پرستی مانند زکریای رازی، ابن رواندی، ایران شهری، بوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، ملاصدرا، حاج ملاهادی اسرار سبزواری و... از میان این ملت برخاسته و خلاصه ملتی که در تمامی دوره های تاریخ حیات خود به خاطر حق و عدالت جنگ و ستیز کرده، باید از خود پرسید چرا در دوره اخیر— چنان که ایران پژوهان دوره قاجاریان نوشته اند — آن همه دروغ، دورویی، دغل کاری به وی نسبت داده اند؟»

اما در پاسخ این پرسش باید گفت این ملت با وجود دیدن بلایای یورش مغول و بعد از صفویان با وجود دیدن بلایای جنگ های صدساله (از انقراض صفویان تا دوره فتح علی شاه) و باز به دنبال آن افتادن به بند حکومت قاجاریان چادر نشین و غیر متمدن چگونه ممکن بود رفتاری غیر از آنچه ایران پژوهان نوشته اند از خود بروز دهد؟

البته در پاسخ این پرسش هم باز باید افزود آنچه ایران پژوهان درباره صفات و خوی های منفی این ملت نوشته اند که در چنان شرایطی بروز کرده مثل عارض شدن کجی باشد بر راستی که عرض است بر جوهر راست بودن و مجازی است. چنان که کج باز راست شود و حال آن که شکستن مرگ است. یعنی ملت ایران از بعد حوادث مرگبار انقراض صفویان تا پایان قاجاریان کج شد ولی نشکست. همان طور که یورش های بیابان گردان عرب و مغول نتوانست وی را بشکند.

در طبیعت قانونی است به نام تبعیت از محیط که استتار معنی نهایی آن است. هر جانور اگر چنان نکند صید دشمن نوع خود می شود. همین قاعده هم بر طبیعت زندگی اجتماعی و اقتصادی بشر نیز حاکم است.

در دوره هایی از تاریخ هر ملت به ویژه ایرانیان بارها اتفاق افتاده

که اقوام بیابانگرد و چادر نشین به شهرها و روستاهای سرزمین شان حمله کرده و پس از غارت و کشتار و ویرانگری بر آن ها حاکم شده اند. بدیهی است خوی غارتگری و خونریزی و ویرانگری این اقوام طبیعتی نبود که بتواند ولو بعد از چند صد سال هم تغییر کند. اینان در هر دوره که حاکم می شدند از پیش رفت تمدن و بروز مفاهیم نوین جلوگیری می کردند و به عادت دوران بیابان گردی و طبع زندگی چادر نشینی همه را محکوم امیال و سلطه خود می پنداشتند از این روی به زور مال مردم را تصرف می کردند و هر چه را که در مملکت بود مال خود می دانستند. خیلی هم آسان آدم می کشتند.

در شرایطی مثل دوران قاجاریان که طبیعت چادر نشینی و بیابانگردی نیز بر رفتارشان حاکم بود، با چنان رسم و خوی غارتگری، تیول گیری و با چنان حکام و ماموران دولتی که به دین ملوک شان بودند، آیا مردمان شهر نشین و ده نشین می توانستند ارزش های زندگانی خود را بر ملا کرده در برابر چشم قرار بدهند؟ آیا این مردم از ترس هدر شدن جان و غارت شدن مال و تصرف املاک و دام های شان ناچار نبودند استتار کنند و زیر نقاب بروند؟ و در برابر حکامی که به کوچک ترین اعتراضی زبان آدم را از پس گردنش بیرون می کشیدند آیا ممکن بود دل و زبان شان یکی باشد.

کدام ملت در کجا و کی در برابر مشابه چنین شرایط و رویدادهایی چنان نکرده، دروغ نگفته، مزور نشده؟ تاریخ ها، رمان های ملل عالم شاهد صادق این حقیقت است.

نتیجه آن که ابراز این گونه رفتارهای منفی در شرایط نامساعد اجتماعی مثل استتار سربازان در جبهه جنگ در برابر دشمن است. این ها به طور کلی رفتارهای طبیعی در اوضاع خطرناک بوده است.

اما در صورتی که بشر از گزند توطئه های امپراتوران سیاسی و اقتصادی جهانی نجات یافته باشد و روابط آدمیان در مسیر طبیعی، در زیر سایه حمایت قانون پیش برود آنگاه بشر از آنجا که به فیض مهر، خوب و فایض است هیچ گاه گوهر انسانی او خودی به خود میل به کردار زیان بار نخواهد کرد.

بروز این واکنش های منفی به هر صورت از انسان ایرانی در شرایط

مختلف نامساعد تاریخی، معایبی بوده صوری و مجازی که در برابر خطرات دوره‌های انحطاط بروی عارض می‌شده است بی آن که بتواند به گوهر ذاتی وی خدشه‌یی وارد سازد. به همین سبب بوده که این ملت هیچ‌گاه شرایط انحطاط را زیاد تحمل نمی‌کرده و هرگاه به موقع نهضت می‌کرده و آن را بر می‌انداخته است.

از آنجا که هر وضع و شرایطی در سیر و گذر است بروز این حالات و رفتار منفی هم چون عرضی است در هر جامعه به تبع آن موقتی است، اگر چه ممکن است اثرات این صفات منفی برای مدتی طولانی دیگر در شخصیت بماند و از رفتار بروز کند، اما هرگاه که شرایط مساعد شود باز گره‌های ذاتی و نفس‌نیک‌ی گرای انسان آشکار می‌گردد.

دروغ و دروغ‌گویی به تاکید سوگند نفرت‌انگیزترین عادت

با این که در کتیبه‌های داریوش کبیر در تخت جمشید آمده خداوند کشور ما را از دروغ حفظ کند، با این که در دین حنیف اسلام دروغ‌گو دشمن خدا اعلام شده و امام جعفر صادق (ع) فرموده دروغ‌گو شیعه ما نیست با این که هزار و چند صد سال بعد از اسلام هم تمامی حکما، شعرا، دانشمندان، مصلحین دروغ را باعث زبونی و تفرقه و بدبینی و نافی علم و شجاعت و مخرب جامعه و منشاء صدها زیان فردی و اجتماعی دیگر دانسته‌اند باز می‌بینیم همیشه دروغ به علت وجود موضوعیت خود رواج داشته از همه بدتر آن که با سوگندان نیز تاکید می‌شده است. چنان که عبیدزاکانی از قول شیطان گوید که من از بازاریان به گفتن تنها دروغ خرسند بودم آنان سوگند دروغ را هم بر آن افزودند.

ایران پژوهان که در کشور ما بیشتر از همه با رجال متملق و شیفته جاه و پول و بازاریان و دلالان و نوکران و قاطرچیان و افراد آلوده به مفاسد سروکار داشته‌اند در کتاب‌های خود از رواج این عادت زشت به خصوص در میان شهریان بسیار سخن گفته و داستان‌ها نقل کرده‌اند.

در تفاوت شهری ها با روستاییان نا آلوده

۱۸۵۵- گوبینو. کنت دو (ص ۱۲۹) در کتاب سه سال در ایران خود، در تفاوت شهری های آلوده به نیرنگ های روابط اجتماعی دوره قاجاریان با روستاییان که تا حد زیادی از آلودگی به دور بودند می نویسد: ... من این سادگی و خلوص نیتی را که از روستاییان ایران دیدم، در روستاییان هیچ یک از کشورهای دنیا سراغ ندارم. این خصیصه فقط منحصر به روستاییان یک یا چند دهکده که من دیده ام نیست بلکه تمامی روستاییان ایران همین طور صاف و ساده هستند و از این حیث تفاوتی فراوان با ساکنان دغل و مزور و بوقلمون صفت شهرها دارند.

«دروغ گویی روح تجارت است»

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه. (ص ۲۴۰) ابتدا از قول گزنفون مورخ یونانی درباره ایرانیان قدیم آورده که ایرانیان به سه چیز اهمیت فوق العاده می دهند: نخست تیراندازی، دوم سوارکاری، سوم راستگویی. آنگاه بعد می نویسد: می توان گفت که نوشته این مورخ بزرگ یونان درباره دو مورد اول و دوم هنوز تا اندازه یی درست است، اما درباره مورد سوم که راستگویی باشد قضیه کاملاً برعکس شده است.

اگر ایرانیان احیاناً قصد سخن راست گفتن داشته باشند باز هم تا اندازه یی گفته هاشان با دروغ آمیخته است. چنان است که پنداری دروغ گویی جزء اصول آموزش و پرورش آنان شده است.

ایرانیان عقیده دارند که سخن برخلاف واقع گفتن درپاره یی موارد سودمند است. یکی از بازرگانان ایرانی که با اوسروکاری پیدا کردم درباره این موضوع به من گفت: «دروغ گویی روح تجارت است و اگر انسان دروغ نگوید ابداً موفق به انجام مقاصد خود نخواهد شد». مردم خاورزمین عقیده دارند که چون باختریان نیروی ابتکار دروغ را ندارند بدین جهت آن را بد می دانند.

از علل رواج دروغ و تزویر در ایران

۱۸۰۰- ملکم. سرجان (ج ۲. ص ۳۲۰): دروغ گویی و دورویی ایرانیان ضرب المثل است. خود اهالی مملکت نیز این معنی را انکار ندارند. اما می گویند این علت در مردم به سبب طرز حکومت و نتیجه وضع رعیت است. چرا که رعایای ستم زده ناگزیر به هر طور که توانند در حفظ خود می کوشند و چون یگانگی و همسازی و همکاری در میان ملت نیست و همگی هم فرد فرد فاقد اقتدار شخصی هستند، مردمان به ناچار به نیرنگ و دورویی توسل می جویند. به همین علت است که همیشه استفاده از این گونه وسیله (یعنی دروغ گویی و دورویی نمودن که باعث دوام بیشتر زور و ستم است) سبب

پستی طبع ملت نیز می گردد.

بارها پیش آمده که کدخدای قریه‌یی یا کلانتر شهری برای نجات و حفظ جان و مال دیگران دروغی گفته است و در اثبات دروغ خود به نوعی پافشاری هم ورزیده تا جایی که حتی جان و مال خود را نیز در معرض خطر قرار داده است، چرا که برای از راه راست دفاع کردن در این قبیل کشورها امکانی قانونی و دستگاه موجهی وجود ندارد.

زندگی تمامی مردم در ایران به طوری در معرض تهدید همیشگی و تولید اشکال است که احتمال دارد که آنان را بیشتر از عوامل حکومتی نیرنگ‌باز و دروغ‌گوسازد. زنان و خدمتکاران که شوهران و صاحبان‌شان، خود را برایشان حاکم و والی علی الاطلاق می‌دانند ناچار هر یک باید تمامی معایبی را که مایه پستی همت و دونی شخصیت است داشته باشند.

نخستین آموزشی که کودکان از پدر و مادر می‌گیرند ورزش و تمرین در فریکاری است و این معنی به گذشت روزگار در خاطرشان پرورده می‌شود تا به جایی می‌رسد که اگر سخنی راست و انجام کار نیکی را تصدیق و تحسین کنند اما در مورد خودشان ملاحظه حزم و احتیاط مانع از این است که به کاری خیر از آن قبیل اقدام کنند که سودی به ایشان نرساند.

۱۸۲۸- سولتیکف. الکسیس (ص ۷۰): ایرانیان در اثر تنگی معیشت و نداشتن تامين زندگي دستخوش حسد و غبطه خوردن هستند و حتی تمامی عمر خود را برای از دست ندادن آن اندک تمتعی هم که یافته‌اند به جنگ و جدال با یکدیگر می‌گذرانند. پیوسته در شرایط عدم اعتماد به سر می‌برند و چون نیاز زندگي شان برآورده نمی‌گردد، این نیاز آنان را به جانب تشدد، ریا، فریکاری برحسب قدرت یا ضعف آنان می‌کشاند.

کیست که بتواند در دیدار این مردمانی که حالتی نجیب و گاه قابل احترام و ستایش دارند و رفتارشان آن قدر با لطف و سخنان‌شان آن قدر دلنشین است تصور کند که نخستین عامل تربیت آن‌ها دروغ و نیرنگ بوده است؟.

تاثیر ناکامی‌های تاریخی در حریص شدن ایرانیان به کامرانی

۱۹۱۸- روزن کنتس وان (ص ۴۸) خانم سوئدی می‌نویسد: شرایط جغرافیایی و حوادث تاریخی ایران، هرگز به مردم این سرزمین فرصت کافی نداده تا از نعمات زندگي به سیری کامیاب شوند. تنها از آن عیش و تنعمی که عامه مردم در حسرت آن به سر می‌برند، پادشاهان، درباریان، سران طوایف قدرتمند توانسته‌اند بهره‌مند گردند.

عیش و تجمل در نظریک ایرانی ثروتمند بدین معنی است که او هر چه بیشتر نوکر و کلفت داشته باشد، تبلی پیشه کند، از کار کردن بگریزد آنگاه این‌ها را همواره برای خود



۱۰- بنجامین: دلاک دوره گرد (سلمانی) در حال تراشیدن سرمشتری در بازار

«موهبت» به شمار دو دلیل آن بدانند که خدا یار و پشتیبان اوست. پس خدا را شکر گوید که به او باز شکاری و زن‌های زیبا عطا فرموده است.

زن بارگی، یک ایرانی را بیش از هر چیز دیگر در زندگی سرگرم و جلب می‌کند. هرگاه یک ایرانی ثروتمند شود تا آنجا که از دستش برآید برای خود تفنگدار و دارو دسته‌یی در استخدام نگه می‌دارد تا پاسدار مال و ثروت او باشند. عشق، شعر، شراب پنهان نوشیدن، خوابیدن و بیدار شدن در کنار زمزمه جویبار آن چیزهایی است که ایرانیان بیش از هر چیز دیگر در زندگی طالب آن هستند.

این خانم کنتس سوئدی همچنین آن‌طور که خود می‌نویسد از قول یک ایرانی تربیت شده که او را تنها به سالن خود دعوت کرده نقل می‌کند: وقتی ایرانی خود را بایک زن در اتاقی تنها ببیند به او اظهار عشق می‌کند و می‌گوید: «این پنج دقیقه تنهایی را غنیمت شماریم».

علت گرایش شرقی‌ها به دروغ

۱۸۵۰- وامبری (ص ۵۶): شرقی‌ها چون در میان دروغ و خیانت بزرگ شده‌اند، همیشه با هر شخص که بخواهد در موردی آنان را متقاعد کند مخالفت می‌ورزند و در برابر او جبهه مخالف می‌گیرند.

هرکس به فکر سود شخصی است

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه (ص ۸۵۹): به‌طور کلی در ایران هرکس به فکر سود شخصی است و قانونی در کار نیست. افراد همگی در هرج و مرج زندگانی می‌کنند.

در همه جا حکومت داشتن هزار فامیل حتی در جهنم

۱۸۹۰- سایکس. سرپرسی (ص ۲۳۸ و ۲۳۹) ضمن اظهار رضایت از نوع دوستی و مهربانی ایرانیان می‌نویسد: ایرانی‌ها به‌طور کلی مؤدب، متعارف و در عین حال ظریف و بذله‌گو و حاضر جواب هستند و داستان زیر را در تایید ادعای خود شاهد می‌آورد:

گویند یکی از تجار اصفهان نزد حاکم شهر که از هزار فامیل بود، و هریک از بستگان او هم در شهری از ایران حکومت داشتند شکایت کرد. حاکم در جواب به او گفت: «اگر می‌خواهی در جایی باشی که ستم نبینی از اصفهان به شهر دیگر مهاجرت و در آن جا زندگی کن». بازرگان شاکی گفت: «به هیچ کدام از شهرهای این مملکت نمی‌توانم بروم زیرا در هر شهر ایران یکی از خویشان شما حکومت دارد در نتیجه در هیچ یک از آن جاها هم از ستم فامیل شما در امان نیستم». حاکم اصفهان خشمگین شد گفت: «پس برو به جهنم». بازرگان شاکی با خون سردی خندید و گفت: «به خاطر مبارک دارید که پدر والا تبارتان همین چند سال پیش به آن جا رفت؟».

«دروغ مصلحت‌آمیز...» دستاویز دروغ‌گویی

۱۸۵۱- پولاک (ص ۱۹): ایرانی با وجود این که هر جمله را به‌طور موکد ادا می‌کند به راست‌گویی چندان پای‌بند نیست و از هنگامی که سعدی گفت: «دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز» هر دروغ و دغلی را مصلحت‌آمیز قلمداد می‌کند. از طرف دیگر اصراری ندارد که طرف صحبت گفته‌های او را باور کند و هرگاه مچش را بگیرند با لب‌خندی به دروغ بودن گفته خود معترف می‌شود. در مبادله دروغ، موضعه‌یی دو طرفه موجود است. یعنی همان سکه قلبی را که در معامله گرفته‌یی خرج می‌کنی بی آن که خود را فریب دهنده یا فریب خورده بدانی.

خوی سیاست قول دادن و عمل نکردن

۱۸۵۱- پولاک (ص ۲۱) ایرانی هیچ وقت خواهش دیگری یا توقعی را که از او دارند به کلی رد نمی‌کند زیرا چنین کاری با خلق و خویش مغایرت دارد. پس ترجیح می‌دهد که قول بدهد و بعد به وعده عمل نکند. چنین کاری را همواره نمی‌توان به تقلب تعبیر کرد، بلکه باید دانست این نوعی ضعف است که در وجود او خانه کرده است. خودش می‌گوید نمی‌خواهد خواهنده‌یی را «محروم» کند. پس می‌کوشد مطلب را به درازا بکشد و متقاضی را خسته کند. اما باید دانست که متقاضی هم یک ایرانی است و با استدعای مکرر و اصرار و ابرام می‌تواند این جا و آن جا کارش را از پیش ببرد. از طرف دیگر کم نیستند متقاضیانی که ماه‌ها با امید پوچ به این در و آن در می‌زنند و آخرین دینار کیسه خود را خرج می‌کنند تا عاقبت احتیاج آنان را وادار به ترک محل می‌کند. ارو پایی که با این جنبه از خلق و خوی ایرانی آشنایی ندارد به خشم می‌آید، اما بهتر آن است که ما با وضع موجود کنار بیاییم و به وعده وعید هم دلخوش باشیم.

غرایب را بیشتر از حقیقت دوست داشتن

۱۸۴۰- فلان‌دن. اوژن (ص ۹۸): هنگام تماشای حجاری نقش فتح علی شاه به سینه کوه در خرابه‌های ری که او را سوار بر اسب نشان می‌دهد که با ضرب نیزه شیری را به زمین کوبیده است پیرمردی که از درباریان بود به من گفت: «خود به چشم دیدم که پادشاه چنین شکاری کرد!». اما باید دانست که ایرانیان غرایب را بیشتر از حقیقت گویی دوست دارند.

زور آزمایی بزرگ‌ترین رمال فرنگ با حاجی محسن جادوگر

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۴۱۱): دیروز حاجی محسن جادوگر که مقداری شعبده بازی می‌دانست نزد من آمد و دو چشمه از بازی‌های خود را نشان داد و رفت. همین روز بعد ملا باشی نزد من آمد و گفت حاجی محسن جادوگر می‌گوید شما یکی از

بزرگ‌ترین رمالان فرنگ هستند و در جلسه‌ی شما و اوزور آزمایی کرده‌اید و هریک تا آن‌جا که می‌توانستید قدرت خود را به هم نشان دادید ولی او با هنرنمایی خود شما را مات کرد. از جمله چند سطر روی کاغذ نوشت و مقابل شما سوزانید آن گاه آن کاغذ را از جیب شما درآورد. سپس شما به حاجی محسن گفتید اگر روح پدر شما را احضار نماید و آن روح با شما به زبان فرانسه صحبت کند شما به دین اسلام در خواهید آمد. آیا شما در واقع می‌خواهید مسلمان شوید؟. گفتیم: نه، من خیال مسلمان شدن ندارم و حاجی محسن این حرف‌ها را از خود ساخته حالا فهمیدم آدمی دروغ‌گواست. من یک مرتبه در دکان حاجی شیرازی که شاهد است با او ملاقات کردم. هیچ کدام از این صحبت‌ها و کارها در میان نبود. از این گذشته پدر من الحمدلله زنده است و من نیازی به احضار روح او ندارم. علاوه بر این زبان من و او انگلیسی است و لزومی ندارد که به زبان فرانسه صحبت کنیم.

ملاقات جاسوس دروغ‌گوی فرنگی با دروغ‌گوی حرفه‌ی

۱۸۵۰— وامبری (ص ۱۸۳) که در آسیای میانه در لباس درویشی خود را به دروغ ترک و اهل استانبول جا زده بود می‌نویسد: در خیوه با کسی به نام حاج اسماعیل که او را به نام «استانبولی» به من معرفی کردند، آشنا شدم. در حقیقت هم زبان و ظاهر و رخت او کاملاً به مردم استانبول شبیه بود. او می‌گفت ۲۵ سال در ترکیه گذرانده و به کارهایی مانند معلمی، حمامی، چرم‌سازی و خوش‌نویسی و دارو فروشی اشتغال داشته و می‌گفت: در استانبول به چند خانواده محترم راه پیدا کرده بود و ادعا می‌نمود که مرا در فلان زمان، در فلان خانواده ملاقات کرده است و بدون این که فکر خود را به زحمت ببیندازد می‌گفت: «پدرم را هم می‌شناسد، او یک نفر ملای تو پخانه بود» من به جای این که او را یک دروغ‌گوی وقیح بخوانم گفتم: «خانواده من و فلان خانواده و دیگر کسان انتظار بازگشت دوباره او را به استانبول دارند!».

اثبات دروغ به سوگند

۱۸۱۰— موریه، جیمز (ص ۲۵۷): دروغ ناخوشی ملی و عیب ملی ایشان است و قسم شاهد بزرگ این معنی مگر قسم‌های ایشان را ندیده‌ایند. ببینید، سخن راست را چه احتیاج به قسم است. «به جان تو»، «به جان خودم»، «به مرگ اولادم»، «به روح پدر و مادرم»، «به جقه شاه»، «به مرگ تو»، «به ریش تو»، «به سلام و علیک»، «به نان و نمک»، «به پیغمبر»، «به اجداد طاهرین»، «به قبله»، «به قرآن»، «به حسن»، «به حسین»، «به چهارده معصوم»، «به دوازده امام» از اصطلاحات سوگند ایشان است. خلاصه از روح جان مرده و زنده گرفته تا سر و چشم مقدس و ریش و سبیل مبارک و دندان شکسته و بازوی بریده تا به آتش و چراغ و آب حمام همه رامایه می‌گذارند تا دروغ خود را راست بنمایند با

این حال شما را اعتقاد این است که ممکن است راست بگویند یا آنچه را که امانت یا قرض گرفته‌اند به شما باز خواهند گذاشت.

هر سخن به تاکید سوگند

۱۸۵۵- گوبینو. کنت. دو (ص ۳۲۷) در کتاب افسانه‌های آسیایی از قول یکی از سرپرستان کاروان که سه روز بود مسافران را در بیابان معطل نگه داشته بود در جواب اعتراض کننده‌یی می‌نویسد: محرم پی در پی می‌گفت: «به قرآن کریم»، «به خدای عظیم»، «به ائمه اطهار»، «به صد و بیست و چهار هزار پیغمبر قسم» که حتماً فردا عزیمت خواهیم کرد». سپس گوبینو می‌نویسد: اما با این وجود حرکت کاروان تا یک هفته به تأخیر افتاد.

۱۸۵۱- پولاک (ص ۲۳): ایرانی بسیار مایل است که اظهارات خود را به سوگند مؤکد ذکر کند. البته این کار به هیچ روی ضامن صحت گفتار نیست. در مثل اغلب «به سر علی»، «به سر محمد»، «به سر شاه» و غیره قسم می‌خورد و به تکرار می‌گوید: «والله، بالله تالله». بسیاری از سوگندها به حساب طرف مذاکره به کار برده می‌شود. مثل «به سر شما» که اغلب استعمال دارد. آنگاه به هنگام تصدیق سرخود رابه طریقی خاص تکان می‌دهد. به هنگام انکار سرخود را به بالا و به عقب می‌برد و در عین حال لب‌ها را جمع می‌کند. اما خشم خود را معمولاً با به کار بردن عبارت «لا اله الا الله» و تمجید و اعجاب خود ربا «بارک الله»، «آفرین»، «هزار آفرین» «ما شاء الله» بیان می‌کند.

بازار و بازاریان سرچشمه انتشار دروغ

۱۸۲۸- سولتیکف (ص ۸۴): نمی‌توان هیچ گونه داد و ستد و خریدی را در ایران در بازار با بازاری بدون اشکالات خسته کننده که مانع هر گونه معامله است تصور نمود. در ایران مشتری و فروشنده برای کوچک‌ترین معامله هم گفتگو می‌کنند. در میان بازاریان و کسبه، درمستی و تقوا چیزی است که به آن‌ها مجهول است. فقط همین بی‌تقوایی کافی است که این مملکت را منفور بیگانگان کند.

اگر این عیب و سوء نیت را به بازرگانی گوش زد کنید به شما با نگاه تعجب زده‌یی می‌نگرد و شما را مسخره می‌کند. بالاخره دروغ به طوری در ایرانیان بازاری و حتی می‌توانم بگویم در دیگر طبقات ریشه دوانیده که اگر برای آنان اتفاق افتد باری قول خود را نشکستند مانند آن است که نادرترین و قابل توجه‌ترین اعمال را انجام داده باشند که در این صورت پاداش درخواست خواهند کرد.

روش پوشیده و پشت به روزیستن و علل آن

در تاریخ ایران دوره‌هایی بوده طولانی که می‌بایست حتی مذهب شیعه جعفری راهم در برابر سلطه حکام تقیه و پنهان می‌کردند. داشتن عقیده‌ی آزاد یا ابراز مخالفتی کافی بود تا جان‌ها فدا و مال‌ها مصادره و سامان‌ها به تاراج و خانمان‌ها ویران گردد.

از این روی برای هر کس خود را رونکردن و پنهانی و پوشیده یا پشت به روزیستن و حتی خانه‌ها را پشت به رو ساختن و در شهرهای پشت به رو کار کردن و عمر به سر آوردن و در لاک خود خزیدن نیز مانند تقیه لازم و امری حیاتی بود.

ضرب‌المثل‌های «استرذهبک و ذهابک و مذهبک» یعنی نگو پول دارم و به کجا می‌روم و چه فکر و راه و عقیده‌ی دارم یا پول و سفر و مذهبیت را به پوشان، «زبان سرخ سرسبز می‌دهد برباد»، «زبان بریده به کنجی نشسته ثم و بکم - به از کسی که زبانش باشد اندر حکم»، «هرچه دیدی هیچ چیز نگو، من هم دیدم هیچ چیز نمی‌گویم». همه این‌ها و صدها ضرب‌المثل دیگر در این باره اعلام خطرهایی بودند که می‌گفتند: خود را رونکنید تا بتوانید در امان بمانید.

استرذهبک و ذهابک و مذهبک

۱۸۴۰ - فلانندن. اوژن (ص ۷۲) که چگونگی پذیرایی ایرانیان را از فرانسویان در سال ۱۸۴۰ در تبریز وصف می‌کند، می‌نویسد: ایرانیان تیزهوش‌ترین و زیرک‌ترین مردم جهان‌اند. هیچ چیز را آن‌طور که در دل دارند بیان نمی‌کنند و ظاهر نمی‌سازند و هر حرف و سخن را از خود بروز نمی‌دهند و در صندوق اسرار قلبی خود مکتوم نگاه می‌دارند. در این مهمانی که ما بودیم با وجودی که ما فرنگی‌ها نجس پنداشته می‌شویم و مهمانی هم به رسم اروپاییان بود، ما دیدیم، شیخ الاسلام تبریز با عده‌ی ملا به ملاقات سفیر فرانسه آمدند. خیلی غریب است که ملاها با این تعصب مذهبی تن به رضایت دادند. لیکن آموزش را با محمد (ص) می‌دانند.

وی در مورد دیگر می‌نویسد: باز درباره خصایص ایرانی این که در مدت اقامت سفیر فرانسه در تبریز چندین ضیافت به خاطرش داده شد که هریک برای ما تازگی و ویژه داشت.

از جمله... گرچه در شریعت محمدی، نوشیدن شراب ممنوع است ولیکن در هر یک از این ضیافت‌ها این نوشیدنی ممنوعه به حد وفور یافت می‌شد. مسلمانان (البته غیر مؤمنین و رجال و اشراف حرام‌خو) و فرنگی‌ها بدون تمایز می‌نوشیدند. در پایان مهمانی بطری‌های خالی شده جلو ایرانیان چند برابر مصرف فرنگی‌ها بود.

یک چشم شدن در کشور یک چشم‌ها

۱۸۵۰— وامبری. آرمینیوس (ص ۷۵) می‌نویسد: او مرا اندرز داد که همرنگ جماعت شوم و داستان آن مسافری را برایم نقل کرد که چون به کشور مردم یک چشم وارد شد برای این که همرنگ جماعت شود، او هم یک چشم خود را برهم گذاشت. وامبری همچنین در جای دیگر کتاب خود «سیاحت درویشی دروغین...» (ص ۳۵۲) که خود با لباس درویشی دروغین به هرات وارد شده می‌نویسد: «شرقی‌ها ظاهر و باطن‌شان یکی نیست».

آنچه در دفتر یادبود دولت نوشتن و غیر از آن به هم اظهار کردن

۱۸۸۰— براون. ادوارد (ص ۱۶۰): پس از آن که جاده جدید قم ساخته شد، امین السلطان (صدر اعظم وقت ناصرالدین شاه) برای آن که مردم را از مسافرت از جاده قدیم منصرف کرده و به ناچار به جاده جدید بکشاند آن جاده را به آب بست و در زیر آب فرو برد و در مسیر این جاده جدید در علی‌آباد مهمان‌خانه‌یی هم ایجاد کرد. آنگاه در سرسرای این مهمان‌خانه دفتر یادبودی هم گذاشت تا مسافران نظریه خود را درباره جاده جدید و احداث این مهمان‌خانه در آن بنویسند. من این دفتر یادبود را سراسر دیدم. تقریباً همگی مسافران با سواد از امین السلطان تعریف کرده‌اند و نوشته‌ها عموماً به این مضمون بود:

«چه وزیر با تدبیر و وطن‌پرستی است، خداوند وجود او را حفظ کند، زیرا این مهمان‌خانه عالی که حتی نظیرش هم در فرنگستان نیست به دست او برای راحتی مسلمانان ساخته شده است». وقتی این نوشته‌ها را می‌خواندم تبسم می‌کردم، زیرا می‌دانستم که نظریه کاروانیان و شاید اغلب مسافران غیر از آن است. کما این که ساعتی بعد از حرکت کاروان، مسافران شکایت می‌نمودند که امین السلطان آن‌ها را مجبور به عبور از این جاده کرده و به او بد می‌گفتند.

آنچه را که می‌گویند غیر از آن است که عقیده دارند

۱۸۵۵— گوبینو. کنت. دو (ص ۷ تا ۱۰) در کتاب سه سال در ایران می‌نویسد: غالب این مردم آنچه را که اظهار می‌کنند غیر از آن است که در حقیقت در دل و فکر دارند. به قول خودشان: «زبان‌شان دگر و دل‌شان دگر است» علت این دورویی ریشه تاریخی دارد. چنان که در زمان ساسانیان موبدان و طرفداران آن‌ها در امور سیاسی هم مداخله

apportent les marchandises, soit des Indes, soit de l'Europe et se dirigent ensuite vers les différents points de l'Irân.

Réciproquement, Chîràz est le lieu de rendez-vous de toutes les caravanes, qui se



Chîràz. Fabrication de l'eau de rose.

۱۱- از منابع خارجی: شیراز- ابزار و دستگاه تولید گلاب

می کردند. در نتیجه با نهایت بی رحمی مخالفان خود را آزار می دادند ولی نمی توانستند به کلی آن ها را از بین ببرند. زیرا مخالفان خیلی زیاد و در معنی نیرومند بودند.

مخالفان هم که همواره جان خود را در معرض خطر می دیدند رفته رفته می کوشیدند که شعائر مذهبی مخالف خود را پنهانی انجام دهند و سکوت اختیار می کردند تا مورد تعقیب واقع نشوند. زمامداران امور و موبدان هم در قبال سکوت و عدم تظاهر مخالفان چشم خود را می بستند و چنین وانمود می کردند که از حقیقت بی خبرند. در زمان ساسانیان با این رویه مذاهب پنهانی رایج گشت و در نتیجه اختلال معنوی و اخلاقی بزرگی در ایران پدیدار گشت و شیوه ظاهر سازی و ریاکاری جانشین صراحت لهجه و گفتار شد.

آنگاه که مسلمانان به ایران آمدند پیروان مذاهب مختلف به واسطه دشمنی که با هم داشتند دین اسلام را مایه نجات خود دانستند و به آن گرویدند. به ویژه که مطابق دستور اسلام همین که کلمه شهادتین را ایرانیان بر زبان می راندند مسلمان شناخته می شدند و کسی با آن ها کاری نداشت.

پیش از آن که اظهار نظر گویند در این باره دنبال شود چنان که جلوتر در مقدمه این مطلب نیز آمد باز یادآوری می شود: بعد از اسلام که مذهب شیعه در میان ایرانیان رواج گرفت، متأسفانه حکام و غاصبان اراضی مزروعی مهاجم به ایران هم به همدستی با خلفای بغداد برای ادامه تسلط خود به مردم، دوباره همان فشار موبدان دوره ساسانیان را نیز برقرار کردند تا آنجا که در دوره هایی فشار تسلط در زمره بی دادهای دیگر به شیعیان زیاد و تقیه معمول شد. البته همان طور که آمد، تجاوز به حقوق عامه، چشم طمع داشتن به مال و زندگی اشخاص و سرکوبی هرگونه مخالفت نیز همیشه در این کشور معمول بوده است.

گویند، در ادامه مطلب فوق می نویسد: شما اگر یک ربع ساعت با یک ایرانی صحبت کنید خواهید دید که چندین مرتبه می گوید: «انشاء الله»، «ما شاء الله»، «خدا بزرگ است»، «سلام الله علیه» و غیره ولی در میان هر بیست نفر که با این خلوص نیت ظاهر سازی و اظهار قدس می نمایند مشکل بتوان یک نفر را یافت که در باطن هم چنین خلوص نیت و قدس ورعی داشته باشد و عجب در این است با این که تمامی ایرانیان از این موضوع آگاهی دارند با این وصف این تزییرها را به روی یکدیگر نمی آورند. گویی این ملت بزرگ به موجب یک نوع پیمان مرموز با هم توافق کرده اند که همگی این ریاکاری را از هم بپذیرند. (بدیهی است این اظهار عقیده گویند و دیگران که در زیر بیاید نوعی

برداشت شخصی از دوره انحطاط قاجاریان و چیزی جز منفی بینی نمی تواند باشد).

جلوی روی و پشت سر شما

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۴۱) از قول یک معدن شناس بلژیکی می نویسد: من در میان بسیاری از ملت های دنیا گردش کرده ام و در هر ملت هم معایبی یافتیم... یکی از معایب بزرگ ایرانی ها این است که ظاهر و باطن آن ها باهم فرق دارد... یکی از جملاتی که خیلی میان ایرانیان معمول است این که غالباً به جان یکدیگر سوگند می خورند و می گویند: «به جان عزیز شما» یا «به مرگ عزیز شما» و چنان وانمود می کنند که وجود شما برای آن ها گران بهاترین چیزها است و حال آن که اگر پشت به آن ها بکنید از شما شروع به بدگویی خواهند کرد. ده نوع عیب برای شما پیدا می کنند حتی مضایقه ندارند از این که پشت سر شما هم ناسزا بگویند.

واما درباره غیر قابل اعتماد بودن

در شرع و عرف ایران از دیرباز رسم امانت داری و احترام به اعتماد دیگران اصلی بوده مقدس که مورد پذیرش همگان قرار داشته است.

نه فقط اشخاص اجتماعی و مردم عادی زحمتکش بلکه حتی افراد خارج از طبقه هم مثل عیاران و لوطی ها و دزدها هم خیانت نکردن به امانت و احترام به اعتماد دیگران را اصلی مقدس و محترم می شناختند. چنان که بی بند و بارتترین آدم ها هم قلباً جرأت خیانت به امانت را نداشتند. تاریخ ایران، ادبیات کلاسیک، کتب دینی، کتب افسانه ای از سمک عیار که متعلق به دوره اشکانیان است گرفته تا دارابنامه و حسین کرد و صدها کتاب دیگر، با فرهنگ احترام به امانت و احترام به اعتماد دیگران دل ها و جان های این ملت را پر کرده اند.

ایران پژوهان و ارباب سفرنامه ها همچنان که گفته شد، دریکی از بدترین دوره های تاریخی ایران که آثار انحطاط همه جا را گرفته بود به کشور ما آمده اند و در هر کجا هم می رفته اند، رندان و پاچه ورمالیدگان بازاری، دلالان، کلاشان سیاسی که خود ریشه های فساد جامعه بودند دورشان را می گرفتند. خوب، معلوم است چه

می شود.

اما خوشبختانه متهمان در این مورد از اشخاص و مردم صاحب مشاغل محترم نیستند بلکه فقیرانی از میان قاطرچی ها و نوکرها هستند که از پول فرنگی ها دله دزدی می کردند، نه خیانت به امانت. البته همه اینان هم در عین حال مورد اعتماد فرنگی ها بودند اما جز برای همان دله دزدی نه صد در صد.

رواج اعتماد صد در صد عمومی به یکدیگر در میان مردم عشایری

۱۸۵۰- وامبری (ص ۱۴۲) درباره اعتماد متقابل مردم به یکدیگر در خراسان شمالی (آسیای میانه) که اغلب تاجیک (ایرانی) هستند می نویسد: در مسیر کاروان با ایلاتی برخوردیم که اجناس خود را به نزد کاروانیان می آوردند و به آن ها عرضه می کردند. در میان افراد کاروان کسانی بودند که پول کافی برای پرداخت نداشتند. آن ها پس از گرفتن اجناسی که از فروشنده خریداری کرده بودند- که اقلام نسبتاً مهمی بود- نام های انواع جنس های خریداری شده را روی کاغذ می نوشتند که در جایی در این سفر این کار نوشتن را من (یعنی وامبری) به عهده داشتم.

آنگاه که به اصطلاح این سند و صورت اسامی اقلام اجناس و انواع و مبلغ جمع آن ها تکمیل می شد، فروشنده جنس یعنی بستانکار به جای آن که خود آن سند را نگه دارد آن را به خریدار یعنی به بدهکار خود می داد و او هم آن را در جیب خود می گذاشت. این کار به نظرم خیلی عجیب آمد، زیرا به عوض این که سند امضاء شده به عنوان استرداد وجه در دست فروشنده یعنی طلبکار بماند در آن جا همیشه همه جا خریدار یعنی بدهکار آن را می گرفت و در جیب خود می گذاشت. این گونه معامله در سراسر آسیای میانه (خراسان شمالی که هنوز از قلمرو ایران جدا نشده بود) مرسوم است.

همچنین وامبری می نویسد: از فروشنده یی (طلبکاری) درباره علت این گونه معامله که درست مخالف با رسم و آیین ما است سوال کردم. او با کمال سادگی جواب داد: «چرا نوشته را من نگه دارم به چه درد من می خورد. برعکس بدهکار سند را لازم دارد. برای این که باید موعد سر رسید قرض و مبلغ آن را که باید به من پس بدهد به خاطر داشته باشد.

۱۹۰۵- هدین. سون (ص ۳۱۰): درباره غیر قابل اعتماد بودن- یعنی دله دزد بودن مردمی غیر زحمتکش و نان راحت خور که پادویی خارجی ها را قبول می کردند ولی به جز دله دزدی از همه لحاظ مورد اعتماد آن ها بودند می نویسد: در ایران سپردن خرج به دست دیگران، همیشه گران تر تمام می شود. چون ایرانی همیشه حق دلالتی خود را بر می دارد.

۱۹۰۸- دموورگان (ص ۵۸) که طی چند سال با هیئتی فرانسوی آثار باستانی شوش را استخراج و رایگانی از ایران به فرانسه حمل می کردند نیز در همین مورد می نویسد: بعد از ظهر گاری ها را بارگیری کردیم و برای تجدید قوای آدم ها که بر اثر زحمت و کار شب پیش و آن روز صبح بسیار فرسوده شده بودند، پولی برای خرید دو گوسفند دادم که تهیه کرده بخورند ولی آن ها ترجیح دادند به جای گوسفند یک کیسه خرما بخرند و اما بعدها شنیدم که سرکارگر و رئیس آن ها نیمی از پول گوسفند ها را به جیب خود ریخته بود. این عادت و رسم شرقی ها است.

دموورگان باز در جای دیگر (ص ۲۹) در باره این که یکی از مباحثان و خدمتگزاران ایرانی خود را مامور خرید چهار پایانی برای حمل و نقل کرده و او آن حیوانات را چند برابر قیمت خرید به حساب او گذاشته بود می نویسد: در مشرق زمین این قبیل امور را نمی توان به مستخدم و نوکر واگذار کرد، زیرا بدون تردید آن ها مبلغی از روی هر معامله برمی دارند و گاه هم دو تا سه برابر حساب می کنند. به این شیوه که قیمت اجناس را برای اروپاییان بالاتر از حد معمول می گویند و از آن سو هم فروشندگان را هم به تخفیف بها وادار می کنند (مثل کار پردازان خودمان تا همین چند سال پیش که از فروشندگان هم پورسانت های زیاد می گرفتند).

۱۹۲۵- نوردن. هرمان (ص ۶۲) می نویسد: در راه با خود می اندیشیدم چرا ایرانی ها ذره بی نسبت به یکدیگر اعتماد ندارند. از لحظه ورودم به خاک ایران بارها شاهد این بی اعتمادی ها بودم و اکنون هم خودم به کسی اعتماد نداشتم. پولی را که به تومان تبدیل کرده بودم با مقدار زیادی قران و شاهی همیشه در اختیار خودم بود. طی سفر مخارجی پیش می آمد، شمارش این پول برایم مشکل بود، ولی هیچ وقت آن را در اختیار صفرعلی (مترجم و نوکر) که چند بار مچش را گرفته بودم نگذاشتم تا مخارج لازم را به عهده بگیرد و بعد حسابی برایم بسازد و در اختیار من بگذارد. در هر جای دیگر دنیا اگر همراه راهنما سفر می کردم حتماً این کار را می کردم. اما بی اعتمادی مرضی است مسری که من هم دچار آن شده بودم. بارها با خود فکر کردم اگر به نوکر و مترجم خود صفر اعتماد کنم آیا او از اعتماد من سوء استفاده نخواهد کرد؟

منش های ناشی از غلبه حکومت زور

در شرق به خصوص در ایران همیشه اقوام گوناگون عشایر، دوره به دوره حکومت را قبضه کرده اند. هیچ گاه در این سرزمین، شهر مردم

پولیسی مثل یونان و رم پدید نیامده تا اهل مدینه یا مردم آن حقوق شهروندی داشته باشند. در واقع هیچ گاه قدرت دولت با خصایص آزادی و دموکراسی های مدنی به سراسر کشور از شهرناشی و حاکم نشده بلکه به عکس عشایر همیشه به قهریورش می آوردند و شهر را به زور گرفته خود به آن حاکم می شدند. هرگاه هم شهرها رشد می کردند و اتحادیه های صنفی تجاری و سرمایه یی و پیشه وری قدرت اقتصادی و سیاسی پیدا می کردند و برای مردم شهر شروع به ریختن شالوده حقوق شهروندی می نمودند فئودال ها زمین داران بزرگ، اقطاع دارها و عشایر داخلی آن را از بین می برده اند و هرگاه هم که خود زورشان کافی نبوده سراغ عشایر آسیای میانه می رفتند و آن ها را به یاری خود می آوردند و به حکومت می رساندند. آنگاه به ایشان وزیر و سیاستمدار و دولت مردان هم می دادند. در واقع خود آن ها را اداره هم می کردند.

روش حاکمیت و نظام کشورداری عشایری هم چون بر بنیاد سیستم شهروندی و حقوق مدنی و دموکراسی نبود طبعاً بر بنیاد زور قرار داشت. بنابراین چند هزار سال است که در این کشور زور حکومت می کرده و ایرانی هیچ گاه سابقه حقوق شهروندی و حاکمیت مدنی نداشته است.

الحق لمن الغلب

۱۸۰۶- ژوهر. پ. امده (ص ۲۲۳): شرقی ها به علت زندگی کردن در زیر سیطره حکومت های استبدادی همواره تند خوی و سخت انعطاف اند. وقتی ما می گویم شرقی مقصودمان از ایرانی ها و ترک ها و عرب ها است که همه به یک قانون مذهبی و یک روش حکومتی همانند اداره می شوند. از این روی خوی آنان به هم شباهت پیدا کرده است و مراسم عروسی ها، عزاداری ها، عیده های مذهبی، نذر دادن ها، قربانی کردن ها و آیین ازدواج و زنداری آنان هم چون مطابق احکام اسلامی است باهم اختلافی چندان ندارد. آنان معنای انجام هر کار را از طرف بزرگ تر فرمان می گویند و خود را در برابر او نه خدمتگزار بلکه «بنده شما» می خوانند.

دستی را که نمی توانی ببری، ببوس

۱۸۰۶- ژوهر (ص ۲۴۷): ایرانیان بی شرمانه به زورگو تملق می گویند و همیشه

می گویند: «دستی را که نمی توانی ببری بیوس». به چشم آنان حق معنی ندارد (الحق لمن الغلب) حق با زور است یا حق با کسی است که پیروز شده و زور همه چیز است. برای رسیدن به هدف، دورویی، خیانت، پیمان شکنی به نظرشان قابل سرزنش و مواخذه نیست. باید به کام دل خود رسید. پنهان کردن عقیده و خود را خلاف آنچه هستند نشان دادن هیچ جرمی نیست.

درد جرمه نقدی بیشتر از چوب خوردن

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۳۰۹) که همراه شوهرش برای دیدن مسجدی در اصفهان رفته بود چون طرف هجوم عوام مردم قرار می گیرند می نویسد: مارسل شوهرم آن ها را تهدید به مجازات حاکم کرد و همه از ترس پراکنده شدند در حالی که هریک گناه گستاخی های خود را به گردن دیگری می انداخت. سپس دیولافوا می گوید: این مردم تنها از چوب خوردن که (نافی حیثیت اجتماعی انسانی است) نمی ترسند یعنی از پرداخت جرمه نقدی (یعنی از نقره داغ) بیشتر وحشت دارند. از این روی بعد از تهدید به مجازات حاکم، دیگر کسی جرأت نکرد به ما نزدیک شود.

پس از کشتن، تقصیر پرسیدن

۱۸۱۰- موریه. جیمز (ص ۷۴) از قول حاجی بابا می نویسد: ترسیدم مردم سر و وضع نامبارکم را ببینند و تا بخواهم اثبات کنم که من آن نیم که گمان بردید تسمه از گرده ام برآورده اند. چه بارها به چشم خود دیده بودم که عوام کالانعام کورکورانه، بی چاره فلک زده بی را به باد سیلی و مشت می گرفتند و بعد از خرد و خمیر ساختن او از یکدیگر می پرسیدند که «این مرد کیست؟ و گناهش چیست؟».

معلوم شدن کم یا زیاد بودن زور اشخاص از اندازه احترام گرفتن آن ها

۱۸۳۵- رایت. دنیس (ص ۳۲) از قول هنری الیس که در سال ۱۸۳۵ مامور انگلستان در ایران بود می نویسد: در کشوری غیر متمدن که عقل مردم آن به چشم شان است، مردم آن، اندازه زور انگلستان را از روی آن اندازه احترامی که شاه ایران برای پادشاه این کشور می گذارد می شناسند.

رایت باز از قول سر جان ملکم می نویسد: «سفیر یک کشور خارجی در هریک از دربارهای کشورهای آسیایی به ویژه دربار ایران باید شیوهی به کار بندد که چشم درباریان را خیره کند و این روش برای به هدف رسیدن ماموریت سفیر موجه می نماید». آنگاه دنیس رایت می گوید: از این روی بود که سر جان ملکم برای هر چه بیشتر خیره کردن ایرانیان هنگامی که از هند عازم ماموریت شد، عده زیادی مشایعت کننده و افراد گارد احترام با خود به ایران برد. از جمله از سوار نظام و پیاده نظام هندوستان افراد بسیاری

همراه وی بودند. سرجان ملکم به بهای همین اندازه قدرت نمایی پرشکوه که در شرفیابی به دربار در تهران چشم‌ها را خیره می‌کرد خواستار انجام مقاصد کمپانی هند شرقی از فتح علی‌شاه بود.

رایت همچنین در این باره (ص ۳۴) می‌نویسد: همیشه به سفیران و مأموران انگلیسی عازم دربار ایران سفارش می‌شد که با تمامی امکانات در برابر نیرنگ‌های ایرانی‌ها مراقب باشند تا از ناآگاهی خارجی‌ان به آداب و رسوم ایرانی سوءاستفاده نکنند و نیز به مأموران و سفیران خود تأکید می‌کردند هرگاه ایرانیان را مجبور نکنید آن احترامی را که برابر معیارهای خودشان در خور شأن و مقام شماست بر شما نگذارند به هیچ یک از هدف‌های خود دست نمی‌یابید و هیچ ارج و نفوذ و شخصیتی کسب نخواهید کرد.

بی‌ارزش بودن وقت و اهل حساب و آمار نبودن

اهل حساب نبودن و ناسنجیده سخن گفتن

۱۸۸۱— دیولافوا (ج ۱ ص ۴۵۱) که برای تحقیقات باستان‌شناسی و حفاری شوش با شوهر و هیئت فرانسوی به ایران آمده و به همراه میزبان ایرانی خود به سوی مقصد طی طریق می‌کردند می‌نویسد: بنا به گفته میزبان‌مان، ما هشت فرسنگ را طی کرده‌ایم. فرسنگ در این مملکت مفهوم واقعی ندارد. معلوم نیست فرسنگ شش کیلومتر است یا هشت یا ده کیلومتر. هیچ کس نمی‌تواند به درستی مقدار آن را معین کند.

۱۹۰۵— هدین. سون (ص ۱۸۷) که چند شتر برای گذر از کویر خریده بود می‌خواست در دهکده‌یی در ساحل کویر چند شتر هم از کدخدای آن جا برای طی مسافتی نه چندان دور برای چند روز کرایه کند. کدخدا در مقابل درخواست کرایه شتر به سون هدین می‌گوید: «در صورتی که برای هر شتر ۱۵ قران به من کرایه بدهی با کمال میل برای سفر به (طلحه) پنج شتر در اختیار می‌گذارم».

هدین می‌نویسد: کدخدا را با خود به چادرم بردم و در آن جا با حضور چند نفر و منشی‌ام برای مدتی طولانی با او چانه زدیم. تقاضای او در آن جا واقعاً بی‌شرمانه شد— ۳۰۰ قران (۳۰۰ ریال)— درست نصف مبلغی که برای یک شتر باید پرداخت. آنگاه سون هدین اضافه می‌کند: برای آسان کردن موضوع از او پرسیدم در این صورت در مجموع برای کرایه پنج شتر تا طلحه چقدر می‌خواهد. او بدون این که فکر بکند، جواب داد: «۹ تومن» دانستم او فرق تومان و قران را نمی‌داند.

۱۸۵۱— پولاک (ص ۱۳ و ۱۴): هرگاه از مردم مختلف در ایران پرسشی در باره تعداد اهالی تهران که پایتخت است بکنیم، جواب‌های نسنجیده‌یی می‌شنویم که برطبق آن

تعداد سکنه تهران بین شست هزار تا پانصد هزار متغیر است. با وجود همه این‌ها در شهرهای بزرگ‌تر می‌توان با قدری دقت رقمی نسبتاً صحیح به دست آورد. در مثل لابد، تعداد متوفیات که مرده‌شوی‌ها در روز با آن سروکار دارند برای کلانتر ثبت می‌شود و همین کلانتر از حجم مواد مصرف شده و نیز برحسب مقدار مالیات غیر مستقیم، می‌تواند تقریباً با دقت تعداد اهالی را که دایم در تغییر است تعیین کند. اما من هرچه از کلانتر پرسیدم نتوانستم اینمرد را وادار کنم که تعداد سکنه شهر را بگوید. وی یا از جواب دادن خودداری می‌کرد یا طفره زنان می‌گفت: «شهر بسیار آباد است». مردم که تحت تأثیر سبق ذهن مذهبی هستند و به دلیل ترس از چشم زخم — درست مانند زمان حضرت داوود — در مقابل چنین پرسش‌هایی مقاومت نشان می‌دهند. به همین دلیل با سرشماری سال ۱۸۵۹ که به فرمان شاه برگزار شد سرسختانه مخالفت ورزیدند. همین سبق ذهن باعث شده که ایرانی سن خود را مخفی نگه دارد و هرگاه در این باره از او چیزی بپرسند بدون هیچ دقتی می‌گوید «ای، سی چهل سال دارم» یا «پیرمردم». علت آن است که یا سن واقعی خود را مخفی نگاه می‌دارد یا چون تاریخ تولدش ثبت نشده نمی‌تواند آن را به صورت دقیق بگوید. همچنین پولاک در (ص ۱۵۲) می‌نویسد: هرگاه از زن‌هایی که برای دوا و درمان نزد می‌آمدند می‌پرسیدم: آیا تا به حال بچه آورده‌اید یا نه، عموماً به صورت یک سان می‌گفتند: «پنج شش شکم زاییده‌ایم ولی همه آن‌ها مرده‌اند». ایرانی‌ها معمولاً اعداد ضمنی و تقریبی به کار می‌برند.

بی‌ارزش بودن وقت

۱۹۰۸ — سایکس. ال. لا (ج ۲. ص ۶۷): ایرانیان مردمی هستند که ارزش وقت را به هیچ می‌گیرند برای از امروز به فردا انداختن هر کار می‌گویند: «فردا انشاء الله». اگر هم فردا آن کار انجام نشد، چشمان خود را روبه آسمان می‌گردانند و می‌گویند: «عیبی ندارد!».

امروزه فردا

۱۸۴۰ — فلاندن. اوژن (ص ۳۲۶): یکی از ایرانیان از من خواهش کرده بود که به فرهاد میرزا حاکم فارس سفارش کنم تا دستور دهد خزانه داری فارس طلب او را بدهد. فرهاد میرزا با این که نهایت احترام را برای من قایل بود و بهترین پذیرایی‌ها را از من می‌کرد چون با او در این باره صحبت کردم، در دفعه اول به حرف‌هایم گوش داد. آنگاه که دانست به صرفه‌اش نیست هرگاه کوشید تا به هر شیوه از زیر بار خواهش من شانه خالی کند. لذا هر دفعه امروز و فردا می‌کرد و هر روز می‌گفت: «فردا...».

ایرانیان این قبیل کارها را به روز دیگر موکول می‌کنند و فوراً کلمه فردا را بر زبان

می آورند. کارشان مثل حرف آن سلمانی است که می گوید: «این جا سر را مجانی می تراشند، لیکن فردا».

«فعلاً عجله یی نیست، فردا!»

سایکس. سرپرسی (ص ۱۰۹): حاکم این ناحیه (هرات) مرد نالایق و بی عرضه یی بود، از جمله علت ها آن که موقعی که او به ملاقات ما آمد تصادفاً خبر رسید که عرب ها دسته هایی از زوار عرب که به قصد زیارت مشهد علی بن موسی الرضا می آمدند— در چهار میلی شهر دست به غارت گشوده اند. ما تصور کردیم که وی پس از آگاهی از این حادثه بی درنگ عازم سرکوبی شورشگران خواهد شد. ما به او گفتیم که حاضریم در سرکوبی اشرار با او شرکت کنیم. ولی او با نهایت خون سردی تشکر کرد و در پاسخ به ما گفت: «فعلاً عجله یی نیست، فردا!».

تبدیل شدن یک معامله جزئی جلودکان به ساعت ها قصه های دور و دراز گفتن

۱۸۵۵— گوبینو. کنت. دو (ص ۱۱) سه سال در ایران: علت این که در ساعت معین به ملاقات طرف نمی روند این است که ایرانیان زیاد به وقت اهمیت نمی دهند. همین که گفتید در مثل من عصر به ملاقات شما می آیم شما می توانید از ساعت سه تا ساعت شش و هفت بعد از ظهر، هر وقت که خواستید بروید.

گوبینو در (ص ۱۶۴ همین کتاب) باز در این باره می نویسد: ایرانی ها به دنیایی توجه دارند که بیرون از حدود عقل و منطق است. به همین جهت همین که از حدود احتیاجات عادی زندگی از قبیل خوراک و پوشاک و خانه گذشتیم، هیچ یک از شئون و قواعد زندگی ایرانی با منطق و استدلال ما آرو پایی ها جور در نمی آید. ما آرو پایی ها وقتی می خواهیم چیزی بخریم یا بفروشیم قیمتی برای آن تعیین می کنیم و طرف معامله ما از دو حال خارج نیست یا راضی به پرداخت قیمت شده و کالا را خریداری یا از خرید آن چشم پوشی می کند.

ولی در ایران یک معامله جزئی ساعت ها طول می کشد، احیاناً خرید چند ذرع پارچه از صبح تا ظهر دوام پیدا می کند و در طی این مدت فروشنده و مشتری مرتباً حرف می زنند و گاه اتفاق می افتد که مطلقاً از اصل موضوع خارج گردیده و فروشنده برای مشتری روایات تاریخی و سرگذشت های باستانی و ضرب المثل ها و افسانه ها را نقل می کند.

پشتکار و پشت به کار

اظهار نظرهایی که درباره میزان علاقه ایرانیان به کار شده گرچه

متفاوت است ولی هر کدام به نوبه در جای و موقع خود درست است. البته در گذشته زندگی مردم مثل امروز برنامه و انگیزه نداشته و حدود احتیاجات هم کم بوده است.

پشتکار عجیب کارگران ایرانی

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۳۳۶) که خود هنگام حفاری و استخراج تخت جمشید با تیره‌های مختلفی از کارگران ایرانی سرو کار داشته می‌نویسد: ایرانیان پشتکاری عجیب دارند.

معایب و کم کاری زحمتکشان تحت تاثیر مفاسد اخلاقی حکام

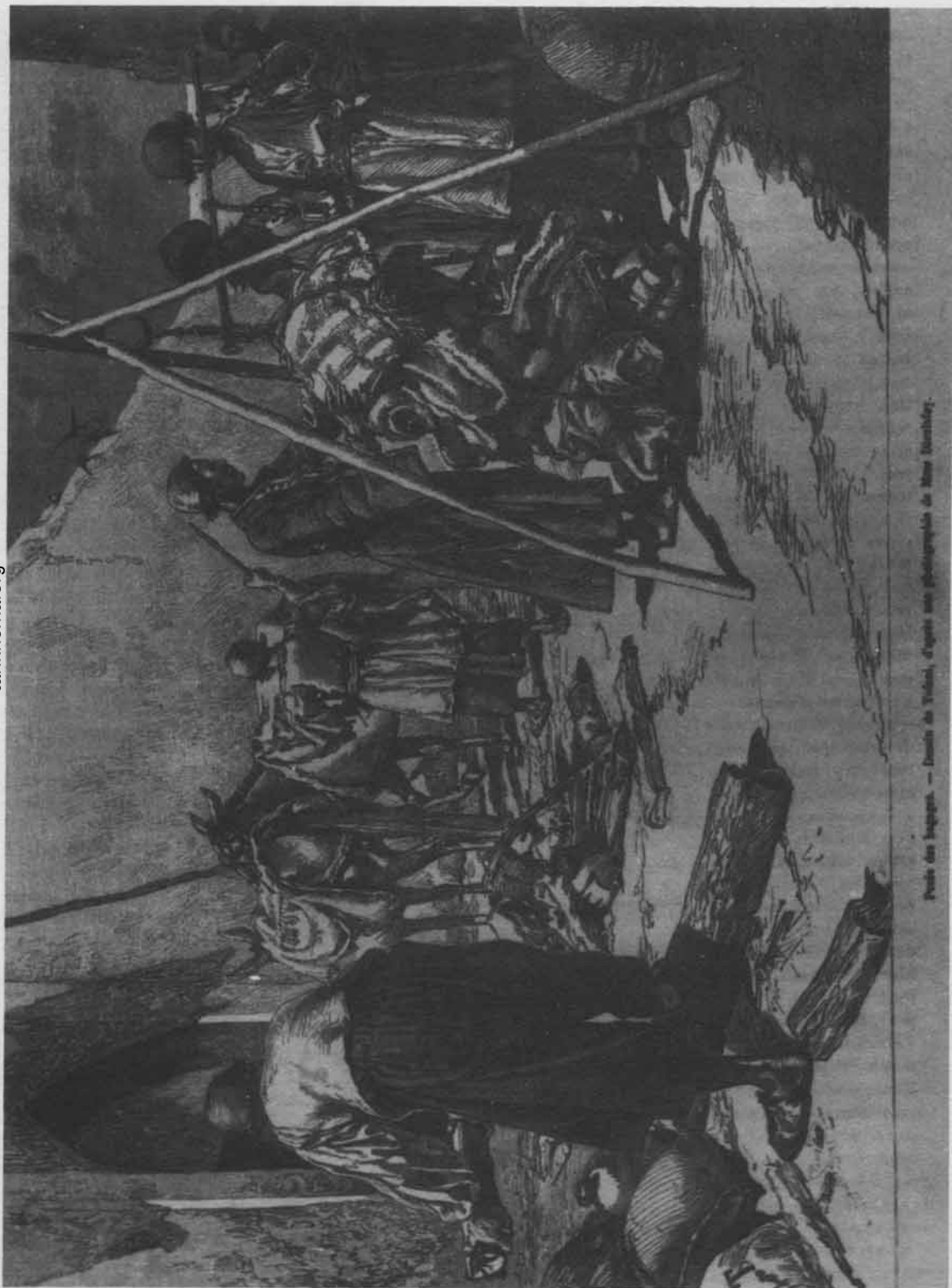
۱۸۸۴- دیولافوا (ج ۲، ص ۹۷) که در میان صدها کارگر ایرانی همپای هیئت باستان‌شناسی فرانسوی در حفاری و کشفیات شوش فعالیت داشته می‌نویسد: سه روز بارندگی شدید و جاری شدن سیل (در محل کار آن‌ها) زندگی عمومی رتبه کرده بود. اما مسلمانان هیچ گاه به وقایع اجتناب ناپذیر و طبیعی اعتراض نمی‌کنند، هیچ کدام از کارگران لباس اضافی برای عوض کردن نداشتند و موقع خواب هم لباس‌های خیس را از تن‌شان بیرون نمی‌آوردند. حتی یک نفر از آنان از خوشونت بارندگی شکایت نکرد. وقتی می‌شنوم کارگران و خدمتگزاران برای مقابله با باران به طور جدی با هم تبادل نظر می‌کنند و برای ساختن یک آشپزخانه از نی به شکل کپره‌های لرها، ابعاد و اندازه در نظر می‌گیرند، تعجب بیشتر می‌شود و بیشتر به ارزش شخصیت این آدم‌ها پی می‌برم. این‌ها چه قدر آرامش روح و چه نیروی اراده‌ی دارند و تا چه نسبت به حوادث بی تفاوت می‌مانند.

سپس دیولافوا در مورد اثرات فساد اخلاق و رذالت‌های حکام در مردم به خصوص کارگران به دنبال مطلب خود می‌افزاید: هرچه بیشتر با ایرانی‌ها معاشرت می‌کنم بیشتر به فضیلت روح غیر قابل انکار آن‌ها پی می‌برم و در نتیجه بیشتر آن‌ها را مسئول خطاها و عیب‌های‌شان می‌دانم. این مردم از حکام خود می‌آموزند که بیشتر دروغ بگویند و نبوغ خود را با رشوه‌خواری و اختلاس نشان بدهند و در این کار پیش‌بینی و مهارتی بیشتر داشته باشند.

در سرزمین ایران، لرزیدن در مقابل وزش باد نشان عقل و شعور است. مردم عادت دارند خود را در مقابل اقویا زبون نشان دهند و اما در موقع دیگر به نوبه خود ضعیفان و زیردستان را خرد کنند. این عادت برای ایشان قابل مدح و ستایش است.

کارمندان و دولتیان سرمشق کم کاری

۱۸۵۵- گوبینو. کنیت. دو (ص ۴۱) در کتاب سه سال در ایران سرچشمه فساد



Peuple des nomades. — D'après une photographie de M. H. H. H. H.

۱۲- دیولافرا: کشیدن بار مسافران باقیان و ست چپ هیزم شکن.

اجتماعی رامثل دیولافوا در میان دولتیان و رابطه شغلی و طرز کارشان نشان می دهد و می نویسد: در بین ایرانیان خصوصاً در بین طبقه نوکر باب و میرزا و مستخدمین دولت همه کس می خواهد شانه از زیر بار وظیفه خالی نماید و بزرگ ترین فکرش این است که کار لازم مربوط به خود را انجام ندهد.

هنر و بی کار گشتن

۱۹۲۵- پرنو. موریس (ص ۱۵): در تابستان تهرانیان به شمیرانات هجوم می برند. کسانی که موفق به پیدا کردن خانه بی در شمیران نمی شوند در باغ ها یا در زیر چادر یا در هوای بی سقف آزاد سکنی می کنند.

در شمیرانات می بینی کنار هر جویبار را چادر نشینان غیر حقیقی اشغال کرده و به ورزش مورد پسند خود یعنی بی کاری مشغول اند. ایرانیان با این راحت طلبی و ول و بی کار نشینی، هنر بی کاری را به درجه کمال رسانیده اند که غربی ها حتی از رسیدن به گرد آن و حتی از درک آن عاجزند. انداختن یک فرش در زیر یک تک درخت، نزدیک یک چشمه خنک، مگر تمامی آن کاری نیست که برای یک زندگی آسوده و یک مرگ راحت بایستی انجام داد؟.

بی کار زیر کرسی پیر می شوند

۱۹۲۵- هدین. سون (ص ۱۸۸): در وسط اتاق نشیمن میزی (منظور کرسی است) قرار دارد که یک پا ارتفاع دارد و روی آن لحافی انداخته شده که از هر طرف مقداری دورادور روی زمین افتاده است. زیر کرسی زمین کمی گود شده و در این گودی منقلی با آتش، حرارت پخش می کند.

دور کرسی می نشینند و لحاف را روی زانو می کشند و آن را از دو طرف زیر ران های شان می چپانند، به این ترتیب تمامی پایین تنه به خوبی گرم می شود و در این حالت دور کرسی غذا می خورند با کارهای دستی خودشان رامشغول می کنند با همدیگر گپ می زنند یا آن قدر بی کار می نشینند تا ریش شان سفید شود.

قادر به انجام کارهای خارق العاده بودن ایرانی در صورت داشتن انگیزه

۱۸۵۱- پولاک (ص ۱۱۸): قانون طبیعی آسودن و جنبیدن در مورد ایرانیان صدق می کند. اگر ایرانی را به حال خود بگذارید بیشتر به آسودن رغبت دارد، اما اگر اوضاع و احوال وی را به جنبیدن برانگیخت دیگر قادر به انجام کارهای خارق العاده است و حتی اگر موانع او را به حال نخستین آسودن و تنبلی باز نگرداند ممکن است بدون وقفه بکوشد و بجنبد. این قاعده هم در مورد فعالیت های بدنی و هم در مورد کوشش های فکری و ذهنی او صادق است.

سعه صدر و تسامح دینی ایرانی

چنان که در منابع تاریخی آمده، حس انسان دوستی ایرانیان از دیرباز مشهور است. این ملت همیشه در عین دین داری نسبت به پیروان ادیان دیگر نیز احترام قایل بوده، به ویژه از بعد از اسلام عرفان ایرانی به این ملت تسامح و آزادگی وسعه صدر داده و ایشان را از تعصب بری نگه داشته است. گفته های ایران پژوهان در مطالب زیر در این باره است.

بری بودن ایرانی از خشونت های تعصب

۱۸۸۲- اورسل (ص ۱۸۸) پس از شرح چگونگی بیرون انداختن وی از مسجد می نویسد: با این همه باید اعتراف کرد که ایرانیان قلباً آدم هایی متعصب نیستند. ملت ایران در عین مسلمان بودن افرادی آزاداندیش هستند. عقل سلیم ایرانی ایجاب می کند که حرمت مذهب را نگه دارند.

اورسل در جای دیگر کتاب خود (ص ۲۷۰) می نویسد: علی رغم تعصبات شدید مذهبی که بین کشورهای اسلامی موجود است، ایرانی ها در باره پیروان مذاهب دیگر بسیار آزاد اندیش و بزرگ منش اند. در مثل ترکمن های سنی - از قبایلی که همیشه با ایرانی ها بد رفتاری می کنند - همه ساله برای رفتن به مکه از این کشور می گذرند، بی آن که با کوچک ترین آزار یا ناراحتی مواجه شوند.

برای مثل: خطرناک بودن اظهار حقیقت به مؤمنین غیر ایرانی

۱۸۵۰- وامبری (ص ۱۸۱ تا ۱۸۴) می نویسد: مردم سنی مذهب آسیای میانه برای سلطان عثمانی خلافت مذهبی قایل بودند و خیال می کردند سلطان عبدالمجید وارث خلافت در اسلام است و نمونه کامل یک نفر مسلمان است. آن ها او را این طور در نظر مجسم می کنند که عمامه یی به قطر دو متر بر سر دارد و ریش انبوه او تا زیر کمر بند می رسد و لباده تقدس او تا نک انگشت پا است.

اگر کسی بخواهد این عقیده آنان را اصلاح کند و بگوید موی سر و ریش این حضرت به مُد «فیه سکو» Fiesko فرانسسه آرایش یافته و لباس هایش در پاریس توسط «دوزوتوی Dusautoy» دوخته شده زندگی خود را به خطر انداخته است.

آن مردم می پنداشتند، همه روزه ناهار و شام خلیفه مذهبی سلطان عبدالمجید را از مکه می آورند و او فاصله بین خانه کعبه و سواحل دریای بوسفور (اسلامبول) را فقط در یک دقیقه

طی می کند. نمی دانم، اگر این بی چاره ها می دانستند که روی میز سلطان عبدالمجید شراب های «بردو» و «لا فایت» و «شاتو-مارگو» چگونه چیده شده آنگاه چه فکر می کردند.

وامبری همچنین می افزاید: وقتی نمی توانستم توضیحاتی را که این مردم ساده در پاسخ سوالات خود از من توقع داشتند از روی حقیقت بیان کنم واقعاً رنج می بردم. آخر چه طور ممکن بود معتقدات قلبی آن ها را که با حقیقت واقع صد و هشتاد درجه اختلاف دارد به آسانی جریحه دار ساخت؟.

دید حکیمانه ایرانی و اسلام

۱۹۲۵- پرنو. موریس (ص ۶۲) از قول حکیم ادیب پیشاوری که با او مصاحبت داشته می نویسد: ما اصول اساسی اسلام را اقتباس کرده آن را با عادات و افکار و رسوم خود تطبیق داده ایم. نبوغ ایرانی همان طور که در مورد عقاید ارسطو رفتار کرده و آن را مورد تفسیر و انتقاد قرار داده، اسلام و احکام قرآن را نیز تا آن جا که با روحیه او متناسب بوده اخذ و در فرهنگ خود پذیرفته است.

پرنو در جای دیگر کتاب خود (ص ۷۷) از قول حاج آقا نورالله، روحانی معروف اصفهانی اواخر قاجاریه، گوید: حاج آقا نورالله گفت: عموماً تصور می کنند که اسلام به زور به ما تحمیل شده است. من عقیده دارم که حقیقت غیر از این است. ایرانیان زرتشتی از فاتحان عرب می پرسیدند «شما به چه ایمان دارید؟». اعراب پاسخ می دادند: «ما به خدای یگانه». آنگاه ایرانی ها فریاد زده اند: «عقیده شما نیز مانند عقیده ما است».

وی همچنین (ص ۹۶) می نویسد: به شوریده شاعر شیرازی گفت: یکی از دانشمندان اصفهان به من اظهار داشته، که هرگاه ایرانیان مذهبی هم نداشتند تمامی عوامل اخلاقی را در اشعار خود می توانستند پیدا کنند. آیا عقیده شما نیز همین است؟. شوریده شاعر شیرازی بی تردید پاسخ داد: «بلی، حقیقت هم، همین است. تمامی اصول و قواعد یک زندگانی عاقلانه و سعادت‌مندانه در شعرهای سرایندگان بزرگ ما جمع است فقط باید راه یافتن و به کار بستن آن ها را دانست.

مذهب و ملیت ایرانی

۱۸۸۲- اورسل (ص ۲۶۷): ایرانی ها ملتی هستند که با ملل سایر فرق اسلامی تفاوت هایی دارند. مسلمانان دیگر یعنی اعراب و ترکان عثمانی به انگیزه تعصبات دین نبی (اسلام) می جنگند ولی ایرانی فقط به خاطر ایران نبرد می کند و هدف او جز دفاع از میهن خود چیز دیگر نیست (جنگ مردم ایران با عراق و متفقین مزدور آن انگیزه اسلام را هم در حد اعلا نشان داد) دو ویژگی برجسته و آشکار این ملت عبارت است از:

اول- احترام و بزرگداشت خاطره فراموش نشدنی افتخارات باستانی خود و حفظ افسانه‌های حماسی و قهرمانی ایران، این کهن‌ترین و بی‌کم و کاست‌ترین مملکت جهان. دوم - علاقه و وابستگی عجیب و بیش از اندازه مردم این سرزمین به یادبود حضرت علی و امامان و توأم با بیزاری با دشمنان ایشان.

ایرانی و اقلیت‌های مذهبی

۱۸۹۰- سایکس. سرپرسی (ص ۱۸۶) درباره اهالی اردکان می‌نویسد: در این جا طایفه‌یی از سادات کرد هستند که زرتشتی‌ها را از اقوام خود می‌دانند و آن‌ها را ابراهیمی می‌خوانند چرا آن‌ها را ابراهیمی می‌نامند؟ معلوم نیست، جز این که بگوئیم زرتشتیان پیغمبر خود را با ابراهیم منطبق کرده‌اند (یا بالعکس).

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۳۳۳): حاکم یزد با این که یک مسلمان متعصب است با زرتشتی‌ها به خوبی رفتار می‌کند، چنان که نه فقط کسی با زرتشتیان بد رفتاری نمی‌کند بلکه زرتشتیان حکمران یزد را بهترین دوست و حامی خود می‌دانند. از آنچه، در یزد و کرمان و سایر نقاط ایران شنیدم، زرتشتی‌ها به درستکاری و امانت معروف‌اند.

۱۸۵۵- گوبینو. کنت. دو (ص ۸۲) در کتاب سه سال در ایران در این باره می‌نویسد: در دوره قاجاریان زرتشتی‌ها به آرامی و بدون دغدغه‌زندگی می‌کنند به طوری که می‌توان گفت که امروز در ایران زرتشتی و مسلمان دارای حقوقی واحد هستند و هیچ فرقی از لحاظ وضع اجتماعی با دیگر مردم ایران ندارند.

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۳۹۹): در یزد و حومه آن هشت هزار زرتشتی زندگی می‌کنند و بر طبق آداب و رسوم قدیمی خود عمل می‌کنند و هم مذهبی‌های هندوستانی نیز با آن‌ها در تاسیس مدارس کمک و همکاری دارند. نظریه نامیه‌یی که علی (ع) نوشته، توصیه کرده که مسلمانان باید زرتشتیان را تحت حمایت خود محفوظ نگاه دارند. لذا زرتشتیان در امان و نزد مسلمانان محترم هستند.

۱۸۱۰- دروویل (ص ۱۲۳): در ایران از همان آغاز، پذیرایی خوبی از ارامنه به عمل آمد و اینان در اندک زمانی (به خصوص دوره صفویان) صاحب استقلال و ثروت شدند. جماعت‌هایی از یهودیان نیز در ایران ساکن‌اند و برخلاف مسیحی‌ها که در روستاها و دهکده‌ها متمرکزند در شهرها پراکنده‌اند. یهودیان در ایران نیز مانند نقاط دیگر عالم از اشتغال به کارهای سخت و مشقت‌بار خودداری می‌کنند. شغل آنان بیشتر سوداگری و کارهای غیر تولیدی است. رفتار ایرانیان با مسیحی‌ها بسیار دوستانه است. حتی غالباً برای نوشیدن شراب به خانه آنان می‌روند. اما رفتارشان با یهودیان به اندازه ارمنیان خوب نیست. (نگاه کنید به عکس شماره ۳۴، ارامنه در جلفا).

۱۸۴۰— فلاندن. اوژن (ص ۱۵۱) درباره آزادی کار و زندگی یهودیان می نویسد: تنها یهودی ها در همدان مقداری زیاد سکه های یونانی و ساسانی می سازند و بیشتر سکه ها صورت اسکندر و اردشیر را دارد. شاید در حفاری های سابق در این منطقه سکه هایی بدین صورت پیدا شده باشد که یهودیان از روی آن ها این قدر سکه های بدلی ساخته اند. به من گفتند بیشتر این سکه های تقلبی را ارو پایی های عتیقه دوست می خرند.

۱۹۲۵— نوردن. هرمان (ص ۱۱۱): در بیرون شهر آباءه، پیرمردی را با ریش انبوه سفید سوار بر الاغ دیدم. این پیرمرد کلیمی بود. لباسی کهنه، که روزی لباسی فاخر بوده به تن داشت. او سوار بر الاغ به تمامی دهات ایران سفر می کرد و از هر جا اجناس آنتیک و عتیقه را به قیمتی نازل خریداری می کرد و در دکان خود در اصفهان جا می داد. حرکات و سکنات او در وجودش دلالتی تیزهوش را وصف می کرد که با وجود سالخوردگی به چنین تجارت سودمندی مشغول بود. گویی از زمان ظهور انجیل تا کنون زنده مانده بود و هنوز هم سال های درازی برای زیستن در پیش داشت. قدرت او از سوداگری سرچشمه می گرفت.

فرنگیان از دیدگاه ایرانیان

دید آدم هم مثل چشم دوربین عکاسی است. هر آدم تا زمانی که روبه یک طرف متوقف شده باشد فقط عکس همان طرف به چشمش می افتد و دنیا را همان یک بعد می بیند، و گمان نمی برد، اگر از آن جایی که متوقف شده به حرکت و گردش درآید هزار بعد گوناگون دیگر هم با جلوه های مختلف بر او آشکار خواهد شد. در مطالب زیر فرنگی ها از چشم ایرانیان منتها از دید و قلم آن ها عکس و تصویر شده اند.

مهم ترین تفاوت های ایرانی ها و فرنگی ها

۱۸۱۰— موریه، جیمز (ص ۱۹۶) از قول حکیم باشی در بار می نویسد: کردار و رفتار فرنگیان همگی با رفتار و کردار ما مخالف است. فرنگیان به جای این که مثل ما پاکدینان موی سر را بتراشند و ریش بگذارند، ریش را می تراشند، این است که در چانه موی ندارند و سرشان چنان از موی انبوه است که گویا نذر کرده اند دست به آن نزنند.

فرنگیان بر روی چوب می نشینند ماروی زمین می نشینیم... فرنگیان با کارد و چنگال غذا می خورند ما با دست و پنجه می خوریم.

فرنگیان همیشه در فعالیت و حرکت اند، اما، ما همیشه ساکنیم. آنان از چپ به راست می نویسند ما از راست به چپ می نویسیم.

فرنگیان شراب را حلال می دانند و کم می خورند، ماحرام می دانیم و بسیار می خوریم. در ما اختیار با مرد است درایشان اختیار با زن... اما آنچه مسلم و جای انکار نیست این است که فرنگیان نجس ترین و کشیف ترین اهل روی زمین اند. چون گوشت خوک می خورند بی آن که دل شان به هم بخورد، مرده را با دست تشریح می کنند، بی آن که غسل میت کنند.

در رفتار با خارجیان

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه. د (ص ۶۶۹): ایرانیان عموماً با بی گانگان با ادب و مهربانی رفتار می کنند و کم تر اتفاق می افتد که خشونت، بروز دهند و چون چیزی از آن ها درخواست شود هیچ گاه جواب منفی نمی دهند و وعده می دهند که تقاضای شما را انجام دهند، اما بعد هر طور که مصلحت اقتضا کند رفتار می نمایند و بسا می شود که ابداً در جهت انجام قول و وعده خود قدمی بر نمی دارند.

از تماشای خرس به تماشای فرنگی

هانری. رنه. دالمانی (ص ۹۷۲) همچنین می نویسد: ما از کنار جمعیتی گذشتیم که در میدان به تماشای حرکات خرسی که خرس باز او را می رقصاند به تماشا ایستاده بودند. چون ما وارد بازار شدیم جمعیت زیادی برای تماشا خرس را گذاشته به دنبال ما به راه افتاد و ما را ناراحت کرد. به طوری که ما مجبور شدیم برای رهایی خود از این اسکورت بزرگ به داخل دکان ها پناه ببریم و در هر جا مدتی وقت خود را تلف کنیم تا این جمعیت پراکنده شود ولی این مردم بی کار حاضر نبودند از تماشای ما دست بردارند همین که از هر دکان بیرون می آمدیم دوباره به دنبال ما می افتادند.

وی در جای دیگر (ص ۱۰۰۴) آورده: در دهکده «سامان» در نواحی بختیاری دوشیزگان زیبا و خوش اندام با چهره های گندم گون جمع شده ما را تماشا می کردند و برعکس دوشیزگان شهر نشین با روی باز به ما می نگریستند. در حین عبور از کوچه ها نیز جمعی از پسران و دختران به دنبال ما می دویدند تا به ما نزدیک شوند و ما را خوب تماشا کنند. اینان گاه خود را به نزدیک ما می رساندند و به لباس های ما دست می زدند.

احترام به لباس فرنگی

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۱۷۳) می نویسد: در ضمن مسافرت در ایران اشتباه ترین کارها این است که مسافر او پای لباس ایرانی بپوشد، چه در آن صورت باید انتظار هر مصیبتی را داشته باشد. اما اگر مسافر او پای با لباس خودش باشد با او کاری ندارند،

چرا که شرقی ها به لباس اروپایی کاملاً احترام می گذارند، زیرا می پندارند هر فرهنگی سفیری خارجی است.

زن حاکم

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱ ص ۶۳۲) خانم، نتیجه گفتگوی خود با بی بی شمس زن حاکم دزفول را بازگو می کند و ضمن آن که اظهار می نماید اوزنی بسیار با هوش است ازناچیز بودن معلومات اونیز سخن می گوید از جمله می نویسد: زن حاکم همین قدر شنیده است که فرنگستان یعنی کشورهای فلاکت باری که انگلیس ها و روس ها و خورندگان گوشت خوک و نوشندگان عرق و شراب در آن ها زندگی می کنند، ولی نام کشور فرانسه هنوز به گوش او نخورده است. او خیال می کرد، رنگ خرمایی روشن موهای سرمن از اثر سحر و جادو است. او به من می گفت: «چه لازم است که همه روزه سر را شانه زد. فقط هفته یک بار شانه زدن آن هم در موقع حمام کافی است».

قسم دادن فرنگی

۱۸۵۵- گوبینو. کنت. دو (ص ۳۱) در کتاب نامه های ایرانی می نویسد: گروهی فقیر به دنبال ما شروع به دویدن کرده و با لهجه فارسی زننده یی به طرف کلمانس فریاد کشیده می گفتند: «خانوم!، شما را به شهید کربلا... شما را به امام رضا قسم می دهیم، یک صدقه یی به ما بدهید... تصدق شما بشویم».

عادت به گوش بری

گوبینو همچنین در کتاب دیگر خود سه سال در ایران (ص ۱۲۵) می نویسد: یکی از صفات نامطلوبی که بین ایرانیان هست این که به محض دیدن خارجی ها و به قول خودشان فرنگی ها تا آنجا که بتوانند می خواهند گوش او را ببرند و کلاه سرش بگذارند و گویا از نظر شرعی هم این کار جایز است و مال یک فرنگی پلید را باید خورد و تا آنجا که ممکن باشد هستی او را از دستش گرفت. اما سفرنامه هایی که از مسافران اروپایی که در دوره صفویه از ایران دیدن کرده اند در دست است نشان می دهد که در گذشته ایرانیان چنین رفتار زشتی نداشتند بلکه این اخلاق را در این دوره (قاجاریان) کسب کرده اند. این رفتار گوش بری در آینده لطمه بزرگی به منافع ایران خواهد زد.

معجزه گر بودن فرنگی ها

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۲۳۷) پس از شرح موهوم پرست بودن کارگرهای تخت جمشید می نویسد: شرقی ها بسیار خرافات پرستند. در حالی که هنوز به اباطیل و افکار کارگران محلی می اندیشیم زنی زاری کنان نزد من آمد و کودکی در آغوش داشت. همین که نزدیک من رسید گفت: «شما حکیم هستید، بچه مرا شفا بدهید». گفتیم: «من

هرگز پزشک نبوده و نیستم و سر رشته‌یی هم از این کار ندارم». گفت: «شما فرنگی هستید، به همین دلیل هم پزشک هستید باید بچه مرا مداوا کنید»... هر چه کوشیدیم به او بفهمانم هر او پای نمی‌تواند پزشک باشد نشد، دست به گریه زد. این زن تیره‌بخت به من ایمانی فوق تصور داشت.

فرنگی یعنی پزشک و دعانویس

۱۸۴۰- لیارد (ص ۲۴۶) در شرح سفر خود به نواحی بختیاری می‌نویسد: برای رفع خستگی چهار پایان یک روز هم در قلعه لردکان توقف کردیم. همین قدر که مردم فهمیدند من فرنگی هستم، دور مرا گرفتند، به خیال این که هر فرنگی پزشک است. اغلب تب لرز داشتند. زن‌ها و دخترها از من دارو می‌خواستند. خان مرا به اندرون طلبید و خیلی مهربانی کرد. زن‌ها از من روی گرفتند و از من دعا می‌خواستند. سینی‌های میوه و شیرینی از برای من آوردند. در این مجلس سکوت عمومی بود. هر جا که من می‌رفتم جمعی به تماشای من می‌آمدند. چه تا حال فرنگی ندیده بودند. همه با من محبت نمودند و خیلی مشکل بود که من به جاهایی بروم همراهانی با من نیابند.

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۱۷۷): در نظر شرقی‌ها عموم فرنگی‌ها پزشک می‌آیند. در مثل آمده بودند از من نقاش جهانگرد می‌خواستند بروم کودک بیمار آن‌ها را معالجه کنم. هر چه من اصرار کردم که من پزشک نیستم، گوش نکردند، ناچار با آن‌ها رفتم و دارویی دادم.

۱۸۴۴- دیولافوا (ج ۲، ص ۵۸) خانم، که به اندرون حاکم خوزستان رفته می‌نویسد: این خانم‌ها که از پیش مرا می‌شناختند با تعارفات زیاد خود، مرا به ستوه می‌آوردند. حالا همه آن‌ها به دور یک صندلی دسته‌دار خالی جمع شده و مرا دعوت می‌کنند روی آن صندلی بنشینم. پیر و جوان بدون حسادت مرا مثل یک موجود برتر می‌پذیرند، آن‌ها گمان می‌کنند من کسی هستم که می‌توانم از آینده خبر بدهم یا مریض‌ها را شفا بدهم و شیطان را دور کنم. این زن‌ها با اطمینان اظهار می‌کنند که جای تأسف است که من مسلمان نیستم و می‌گویند غیر از این من دیگر هیچ نقصی ندارم.

بی‌اعتقادی شرقی‌ها به سفرهای خارجی‌ان فقط به منظور تحقیقات علمی

۱۸۵۰- وامبری (ص ۳۰): من یقین داشتم که هر خاورزمینی هرگز نخواهد پذیرفت که مسافرت من به منظور تحقیقات علمی باشد و این به نظرش نامعقول و حتی مظنون می‌آید. خاورزمینی‌ها اعتقادی به تحقیقات علمی دانشمندان ندارند و در اصل به وجود آن قایل نیستند.

عقاید مردم ایلات درباره ایران گردی خارجی ها

۱۸۴۰ — لیارد (ص ۲۳۵): بختیاری ها خیال می کردند که سیاحت من در بختیاری سه جهت دارد: اول این که جاسوس هستم... دوم آمده ام خزاین و دفایینی که در زیر زمین آن نواحی نهفته است در آورم... سوم، آمده ام ولایت ایشان را طلسم کنم که در وقت جنگ شکست بخورند.

گنج نامه پنداشتن کتیبه های باستانی و نوشته بودن جای گنج ها در آن ها

۱۸۴۰ — فلاندن. اوژن (ص ۲۵۹): ایرانیان هرگز باور ندارند که ممکن است علاقه شخصی انسان در راه تحصیل علم و صنعت تا این حد باشد که به خاطر آن رنج سفرهای دور و خطرناک را به جان بخرد و تن به مشقت بیندازد. آن ها می گفتند اینان درصدد یافتن غنایم و گنج ها هستند. اول کتیبه ها را می خوانند بعد جای گنج ها را که در ویرانه های تخت جمشید یا جاهای دیگر است پیدا می کنند. فلاندن در جای دیگر کتاب خود (ص ۱۵۵) نوشته ایرانیان کتیبه ها را گنج نامه می نامند و می گویند در آن نوشته در چه محلی پول در زیر خاک است.

۱۸۸۰ — براون. ادوارد (ص ۲۳۲): چون از تماشای سنگ نبشته ها (کتیبه ها) باز گشتم دیدم عده یی از روستاییان پیش آمدند و از من پرسیدند که آیا توانستم کتیبه ها را بخوانم؟ من گفتم: «نه». آن ها از من پرسیدند: «مگر تو ملا (یعنی با سواد) نیستی؟ اگر هستی پس چرا نمی توانی خط خودتان را بخوانی؟». آخر روستاییان گمان داشتند که سنگ نبشته های ایران باستان به خط فرنگی است و من باید بتوانم آن ها را بخوانم. پیش از این هم که از آن سنگ نبشته ها دیدن کنم به من گفته بودند: «آیا می خواهی بروی گنج نامه ها را بخوانی و از روی آن ها گنج پیدا کنی؟».

۱۸۹۰ — سایکس. سر پرسی (ص ۱۶۷): مردمان پیرامون کوه بلوچستان گویند کوهی است در این حوالی به نام «کوه گنج» و در آن کوه غاری است که در قعر آن دو خمره طلا موجود می باشد، ولی کسی جرات وارد شدن به آن غار را ندارد.

اوضاع خانواده و آموزش و پرورش فرزندان

تا یک قرن پیش هنوز در ایران مسئولیت آموزش و پرورش کودکان بر عهده و خرج جامعه رسمیت نیافته بود بلکه برعهده همت پدر خانواده بود که فرزند خود را در صورت اهل بودن به مکتب خانه بفرستد یا اگر دارای مقام و موقع ممتاز اجتماعی بود معلمان خصوصی برای او در

استخدام بگیرد.

خانواده بعد از دولت بزرگ ترین نهاد اجتماعی بود و پدر خانواده قدرت و مقام شاه را در خانواده داشت و اعضای آن طبعاً می بایستی مطیع وی باشند و حتی پسر ارشد با وجود پدر و لو این که هر موقعیتی هم به دست می آورد باز در خانواده از اختیار کامل بهره مند نبود. ایران پژوهان در مطالب زیر روابط خانوادگی و وضع آموزش و پرورش آن زمان را بدین شرح بیان کرده اند:

هنوز نام خانوادگی نداشتن

۱۸۵۱— پولاک (ص ۱۴۰): ایرانی ها نام خانوادگی ندارند و فقط به اسم کوچک اکتفا می کنند. این اسامی قسمتی عربی است مانند علی، حسین، و برخی فارسی همچون فرهاد، فیروز، شهباز و گاه ترکی مثل آلر **Alair**، تیمور و غیره... برای اجتناب از اختلاط و اشتباه، اسم شهری را که صاحب اسم در آن ساکن بوده— مانند علی اصفهانی— یا نام عشیره و طایفه— مثل محمود قره گزلو— بدان اضافه می شود یا این که القابی حاکی از خصوصیات صاحب نام به کار می برند همچون کج دماغ، قاطر، بنگی، تریاکی و امثال این ها.

مقام پدر

پولاک (ص ۱۵۹): بچه به مادر اظهار عشق و علاقه می کند و مراتب احترام و فرمانبرداری را به پدر ابراز می دارد. نظام پدرسالاری که هنوز به مقیاس وسیع در ایران حاکم است، چنین امری را ایجاب می کند. پدر را رئیس خانوار می دانند. تمامی ثروت خانواده به پدر تعلق دارد. یک پیرمرد هشتاد و چهار ساله تهرانی که تمامی ثروت خود را در راه زیارت از دست داده بود، دختر جوانی را به زنی گرفت و خانه پسرش را تملک کرد. این پسر در اثر پشتکار و صرفه جویی کارش بالا گرفته و توانسته بود دو خانه با دو تاجکستان منضم به آن ها برای خود بخرد. وی ورود پدرش را به خانه خود نمی خواست تحمل کند و یادآوری کرد که آن خانه ها موروث نیست و وی خود آن ها را خریده است. به علت این طرز رفتار با پدر، وی از طرف قاضی به چوب و فلک محکوم شد. متن حکم قاضی چنین بود. پسر باید از این که پدر باز خانه ای را برای سکونت شخصی او گذاشته است شاکر باشد، چون می توانسته هر دو خانه را تصرف کند.

۱۸۵۰— استیوارت. لیوت (ص ۱۲۹) درهمین باره می نویسد: در ایران فرزندان بدون اجازه نمی توانند در حضور پدر و مادر بنشینند و حتی از پسر ارشد هم (که مقامی ممتاز نزد

برادران دارد) اغلب چنین رفتاری انتظار می رود.

زیر سایه پدرخوانده

۱۸۰۶- ژوهر. پ. آمده (ص ۱۷۰): ایرانیان به امر آنچه رومیان (پاتروناژ) می گویند یعنی برعهده گرفتن مسئولیت بزرگ تری و در پناه نگه داشتن دیگران ارزش بسیار می گذارند. داشتن یک چنین امتیازی خواه غرور آنان را بنوازد خواه به منظور به دست آوردن سپاسگزاری خواستاران پشتیبانی از خود باشد به هر صورت خیلی مطلوب است. پدر خواندگان به این کاری ندارند که حق با مراجعه کننده است یا حق با او نیست فقط دوست دارند که خود را همواره نگهبان ضعیفان نشان دهند و هر که را که به زیر سایه قدرت شان پناه بگیرد تحت حمایت قرار می دهند.

ارج دختر و پسر در خانواده و نزد پدر

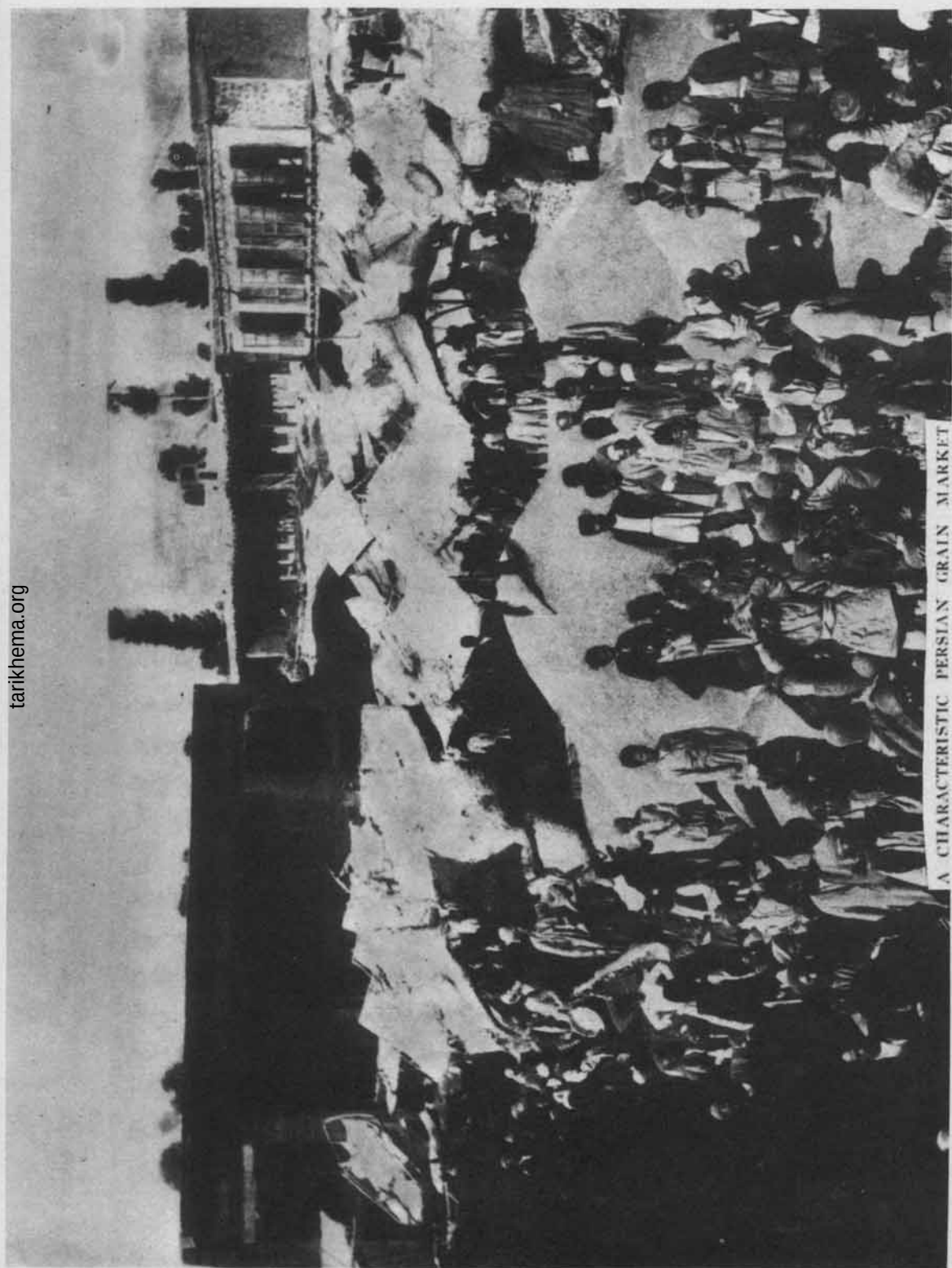
۱۰۹۸- سایکس. ال. لا (ج ۲. ص ۶۳ و ۶۷): در ایران، از گهواره تا گور- بلکه حتی در آن سوی مرگ- ارزش مرد در مقایسه با زن به طور خیلی زیاد مورد توجه خاص قرار دارد. یک مثل معروف می گوید: «کسی که پسر ندارد چشمش نور ندارد». پسر نداشتن یک جور خفت و خواری برای هر کس تلقی می شود. چرا که پس از مرگ، کسی وارث زنده نگه داشتن نام او نمی شود. بدین سبب وقتی هر کس صاحب نوزاد پسر می شود، احساس غرور می کند.

پدر به کسی که مژده تولد نوزاد پسر را بیاورد مژدگانی می دهد. جشن می گیرند. مهمانی بر پا می کنند. لباس های خیلی خوب به نوزاد پسر می پوشانند. مادر سر بلند و سرشار از افتخار و غرور می گردد. نظر قربانی و... اگر پسر فرزند تاجر یا ملا یا پیشه ورو صنعتگر یا اگر فرزند یک برزگر باشد بعدها دنبال شغل پدر را گرفته، جانشین و ادامه دهنده کار او می شود.

۱۸۱۰- دروویل (ص ۱۵۳): ایرانیان داشتن دختر را خوش نمی دارند. وقتی زنی باردار فارغ شود، اگر نوزاد پسر باشد، پدر بر خود می بالد و اما اگر دختر باشد غرق غم و اندوه می شود. هنگامی که دختری به دنیا آمد کم تر درباره تولد او صحبت می کنند، اما اگر پسر به دنیا آید عده بی شتابان خود را به پدر نوزاد رسانیده کلاه از سر وی می ربایند و می گویند: «سرتان سلامت، خدا پسری به شما داد». در چنین مواقع لباس تن پدر به کسی که این مژده را آورده تعلق می گیرد والا رسم بر آن است که این لباس را در برابر پرداخت مبلغی قابل توجه باز خرید کنند.

در چگونگی آموزش و پرورش

۱۸۱۷- کوتز بوئه. موریس دو (ص ۱۱۹ تا ۱۲۱): فرزندان پسر تا سن هشت تاده



A CHARACTERISTIC PERSIAN GRAIN MARKET

۱۳- از کتاب اف. سی. فریس لایت: یک بازار گندم ایرانی

سالگی نزد مادران خود می مانند. اینان آیا در اندرون ها در این مدت چه درسی می توانند بیاموزند؟ چه آموزشی به ایشان می دهند؟ بدون شک هر مادر به فرزند می آموزد که چگونه پدر خود را (به سود او و به زیان هووهایش) فریب دهد و دمام از مادرش نزد او تعریف کند. بدیهی است پسری که تاسن ده سالگی نزد مادر خود در حرم بزرگ شود و ناظر عملیات و جاد و جمبل های او نسبت به رقبای خود در خانه شوهر و کسان خود باشد طبیعتاً نمی تواند علاقه زیادی به خویشان دیگر خود داشته باشد.

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه. د (ص ۱۵۲ و ۱۵۳): جای آموزش و پرورش کودکان در مکتب خانه است. ورود به این مکتب خانه ها تابع هیچ شرایطی نیست. معمولاً کودک را در هر سنی که باشد در آن می پذیرند. در هر یک از این مکتب خانه ها، ملایی به شاگردان خواندن و نوشتن می آموزد.

در مکتب خانه ها شاگردان دو زانو پیرامون معلم نشسته، در حالی که درس را به آواز بلند می خوانند، پیوسته بدن خود را به جلو و عقب حرکت می دهند. شاگردان قسمت هایی از قرآن را بدون ترجمه می خوانند. غالباً خود معلم ها هم از عهده ترجمه آیه های قرآن برنمی آیند. آنان به هنگام نوشتن یک زانوی خود را به جای میز تحریر به کار می گیرند. یعنی زانوی راست را بلند کرده و کاغذ را روی آن می گذارند و می نویسند. قلم های آن ها، نی تراشیده شده است و مرکب مایعی است که از دوده و صمغ و سایر چیزها ساخته شده است.

در این مکتب خانه ها معلم شاگردان تنبل و بداخلاق را به فلک می بندد و چوب زیادی به کف پای آن ها می زند. (نگاه کنید به عکس شماره ۱۶).

اما اعیان و اشراف کودکان خود را به مکتب خانه نمی فرستند، معلمین و مربیان را به خانه می آورند تا به تعلیم و تربیت آن ها بپردازند و غالباً مرد سالمندی هم سمت للگی کودکان آن ها را به عهده دارد و آن ها را به گردش می برد و آداب معاشرت و مراسم اخلاقی می آموزد.

۱۸۸۰- واتسن (ص ۱۲): قسمت اعظم ایرانیان از نوعی تربیت برخوردار می شوند، اما در با سواد شدن پیشرفتی نمی کنند. چرا که به جای آموختن سواد از راه الفبا و مقدمات فارسی، سواد را از عربی یاد گرفتن و خواندن قرآن شروع می کنند و این بزرگ ترین مانع با سواد شدن آن ها می شود. در نتیجه ایرانیان (در اثر نیاموختن علوم دیگر و عدم درک صحیح از قرآن) ناآگاه و معتقد به خرافات بار می آیند و قسمت اعظم ایشان معتقد و پای بند پیشگویی غیب گویان و ستاره شناسان و ساعت های سعد و نحس و چشم زخم باقی می مانند.

ایرانیان به طور کلی با هوش اند، اما این هوش و زیرکی آن‌ها، غالباً توأم با نادرستی و فقدان استقامت اخلاقی است. چنان است که گویی به ایرانیان یاد داده اند هیچ وقت حاضر نشوند در صورت دروغ‌گویی رازشان فاش شود. این درس را آن‌ها واقعاً از ته دل آموخته اند، چرا که هیچ کاری سخت‌تر از این نیست که یک ایرانی را برای دروغی که گفته است وادار به اعتراف کرد و هیچ چیز نیز نادرتر از آن نیست که انسان حقیقت ساده امی را (آن طور که اتفاق افتاده) از دهان افراد آن کشور بشنود.

واتسن همچنین به گفته‌های خود در این باره (ص ۲۱) می‌افزاید: مطالبی که یک جوان می‌آموزد بسیار ناچیز است. بدین ترتیب آموزش و پرورش در ایران خیلی عقب مانده است و کسی که خواندن و نوشتن بداند، عنوان میرزا را به رسم علامت در جلو اسم او می‌گذارند.

زن ایرانی

چند مورد هم درباره زن ایرانی از نظر مرد ایرانی به قلم و به استنباط ایران پژوهان خارجی نقل می‌شود که جالب است و کلی از گفتنی‌های مهم را دربردارد. گرچه اختلاف عقیده آنان در تذکر اندازه علاقه ایرانی به زن متفاوت است.

زیبایی‌شناسی ایرانی

۱۸۰۶- ژوبر. پ. امده (ص ۲۴۵): ترکان عثمانی و عرب‌ها، زن‌های چاق را به لاغرتر ترجیح می‌دهند ولی برعکس ایرانیان به اندام‌های باریک و کشیده علاقه‌مند هستند و هنگامی که می‌خواهند زیبایی یک زن را وصف کنند او را به سرو تشبیه می‌نمایند.

تزویر مردان به وسیله زنان

۱۸۵۵- گوبینو. کنت. دو (ص ۳۰۳) در کتاب افسانه‌های آسیای ازقول کاروان سالار سفر خود کربلایی حسین می‌نویسد: ما مسلمانان در مورد زنان و زندگی اجتماعی آنان خیلی تزویر و ریا به خرج می‌دهیم، در صورتی که شما اروپاییان از این لحاظ کاملاً ساده و برکنار از ظاهر سازی و ریا هستید.

بدترین تعارفات احوال زن و بچه کسی را پرسیدن

۱۸۱۰- دروویل (ص ۱۵۲): در کشور ایران بدترین تعارفات آن است که انسان از سلامتی و احوال زنان و دختران کسی جو یا شود.

بی اندازه بودن حسادت نسبت به زن

۱۸۱۷— کوتز بوئه. موریس. دو (ص ۱۴۸): ببینید، حسادت مشرق زمینی ها تا چه حد است که بین دکتر و زنان پرده بی ضخیم کشیده و از پشت پرده انتظار تشخیص بیماری از ضربان نبض دارند و بچه ها را هم از آن طرف پرده نزد دکتر می فرستند.

انعکاس در کارهای دستی

۱۸۸۰— المانی. هانری. رنه. د (ص ۲۳۹): میل سرکش ایرانی را به لذات و شهوات در اغلب کارهای دستی و فکری آنان می توان دید. آثار خلاف اخلاق در قاب آینه ها و قلمدان ها، به ویژه در ورق های بازی (آس) آشکارا به چشم می خورد و باعث فساد اخلاق اشخاصی که کاملاً بر نفس خود مسلط نیستند می شود. (گاه روی صفحه های کتب) تواریخ و قصاید و غزلیات شعرای بزرگ نیز خالی از این آثار نیست.

بی تفاوت بودن نسبت به زن

۱۸۱۵— تانکواوین. ام (ص ۱۶۹ تا ۱۷۸) بعد از بیان زشت و زیبایی ها، ایرانیان را نسبت به زن بی تفاوت می خواند و می نویسد: ملتی هستند نجیب، مودب، در برخورد بسیار صمیمی و اهل بصیرت که استعدادی فراوان در اقتباس آداب و رفتار خارجیان دارند ولی از طرف دیگر، زیرکی و نیرنگ بازی و عادت به دروغ گویی و حرص و آز آنان به هر چیز که مورد علاقه شان باشد خصلت دیگر منفی ایشان است. اما با این همه نسبت به زنان بی تفاوت هستند.

درباره سیر و سفر رفتن

علاقه ایرانی به سیر و سفر مورد توجه ایران پژوهان قرار گرفته و آن را هم از زمره فضایل این ملت شمرده اند. با این که این تمایل در عین حال می تواند نشانه شوق ایرانی به حرکت فکری و نوجویی نیز باشد ولی متأسفانه در دوره قاجاریان — به علل یاد شده — این تمایل در جهت تحولات فکری نتوانسته مجال بروزیابد. ایران پژوهان ضمناً مردم ایران را با آن همه عشق به سیر و سفر، از مسافرت دریا بیم زده قلمداد کرده اند.

علاقه ایرانیان به سیر و سفر

۱۸۵۵— گوبینو. کنت. دو (ص ۱۴۵)، در کتاب سه سال در ایران می نویسد: ایرانیان

عموماً مسافرت را خیلی دوست می دارند، نه تنها طبقه اعیان و اشراف، بلکه طبقه مردم عادی و کم درآمد هم در سال یا چند سال یک مرتبه مسافرت هایی به اطراف ایران کرده یا برای زیارت به اماکن مقدسه می روند و این موضوع در کشوری مثل ایران که دارای راه آهن و جاده و شوسه نیست و مردم از دریا پیمایی بی اطلاع هستند خیلی جالب توجه است.

۱۸۴۰— فلانندن. اوژن (ص ۳۳۰): ایرانیان سیر و سفر را بسیار دوست دارند. بر اثر کاری جزئی رخت سفر بر بسته از شهر خود به شهرهای دیگری می روند. ایرانیان در بهار و تابستان بسیار سفر می کنند، زیرا که از گرما باکی ندارند، افزون بر این چهارپاداران هم علف های تازه همه جا پیدا می کنند که به آسانی حیوانات خود را در آن بچرانند و پول خورد و خوراک هم کم تر می دهند.

۱۸۸۰— دیولافوا (ج ۱. ص ۳۳): ایرانیان چون از سرمای زمستان می ترسند، در این فصل سرد و سخت مسافرت نمی کنند، مگر این که ضرورت ایجاب نماید.

آشنایی ایرانیان با شیوه های مسافرت

۱۹۰۵— هدین. سون (ص ۶۸۱): مخصوصاً ایرانی ها به طور مادرزاد دوز و کلک مسافرت را خوب می دانند. آنان دار و ندارشان را در خورجین و بقیچه جای داده، پول شان را زیر کمرشان پنهان می کنند.

۱۸۱۷— کوتز بوئه. موریس. دو (ص ۸۶): ایرانیان اکثراً با اسب مسافرت می کنند ولی برای زنان وسیله یی راحت تر ترتیب داده اند که آن تخت روان است. این آلت از دو طرف به دو مال بند بسته شده، یک قاطر از عقب و یکی از جلو آن را با مال بندها به جلومی برند بدین وسیله قدری سریع تر و راحت تر می توان مسافرت کرد.

این قفس (تخت روان) عموماً با پارچه یی قرمز رنگ پوشیده شده و پرده هایی هم به دریچه های آن آویزان است. (نگاه کنید به تصویر شماره ۲۰ تخت روانی که جلو چارخانه به مال بند دو قاطر بسته شده است.)

گفتگوی زن ایرانی وزن تنها سفر کرده خارجی

۱۹۱۸— روزن. کنستس. وان (ص ۱۱ و ص ۱۷) خانم خیلی زیبا و جوان سوئدی که برای دیدار و مطالعه به ایران آمده بود، می نویسد: یک زوج خانم و آقای ایرانی در اولین دیدار به من گفتند: «ما تصور می کردیم که این خانم کنش سوئدی خیلی باید پیرو زشت باشد که جرأت کرده از آن سردنیا به ایران بیاید در غیر این صورت هرگز این خانم زیبا و جوان حق نداشت تنها به ایران سفر کند.

خانم دیگر شگفت زده از من پرسید: «شما که ازدواج کرده اید، چه طور جرأت کرده اید شوهرتان را ترک کنید و تنها به این سفر طولانی بیایید؟ چرا شوهرتان را با خودتان

نیاوردید؟». من گفتم: «او در استخدام دولت است و نمی تواند پست خود را ترک کند». آن زن گفت: «او حتماً می تواند به خاطر تو کارش را ترک کند و بیاید». زن دیگر گفت: «شوهرش کار علاقلانه‌ی نکرده که زن خود را برای چند ماه تنها گذاشته سفر کند».

مسلم مسافرت کردن همه ایرانی ها

۱۸۸۰ — المانی. هانری. رنه. د (ص ۶۴۵): جاده‌ی که از مشهد به طرف نیشابور می رود مانند شاهراه‌های اروپا پرجمعیت است. در هر قدم به کاروان‌هایی برمی خوریم که به زیارت مشهد می روند و معلوم نیست که اینان چه کاره‌اند، از تجار بازاریان یا مردان جنگی هستند؟. اینان چون از راه‌زنان ایمن نیستند همه از تاجر گرفته تا چوپان، سرتاپا مسلح‌اند.

از نوع و طرز لباس و کلاه هر دسته از این مسافران می توان دریافت که هر یک از مردم کدام یک از بخش‌های ایران هستند. در مثل شیرازیان کلاه بلند مخروطی شکل به سردارند در صورتی که کلاه تهرانیان کروی است. در هر حال تمامی آنان، هر دسته به شکلی مسلح هستند، بعضی قمه‌ی به پهلواویخته‌اند، برخی تپانچه و کاردهای دسته بزرگ به کمر بسته‌اند و چپقی هم در کمر دارند که گاه می کشند و به همسفران خود هم تعارف می کنند و چق دست به دست می گردد، عده‌ی هم افزون بر این سلاح‌های گوناگون، یک تفنگ هم به وسیله بندی چرمی به پشت انداخته‌اند.

وهم ایرانیان از سفر دریا

۱۹۲۵ — نوردن (ص ۲۱): صفرعلی شب تا صبح گرفتار دل به هم خوردگی و بیماری سفر دریا بود و چندان فاصله‌ی با مرگ نداشت. پزشک وقتی او را دید گفت: «مثل هم، ایرانی‌ها».

۱۸۱۰ — دروویل (ص ۱۳): ایرانیان نسبت به سفر دریا نفرت دارند، از این روی در دریای خزر اثری از نیروی دریایی و کشتی دریانوردی ایرانی نمی توان یافت. (البته این نفرت از دریا آن طور که غربی‌ها نوشته‌اند مربوط به نوع استنباط آن‌ها در شرایط آن دوران است).

۱۸۱۰ — موریه. جیمز (ص ۷۵۵) از قول حاجی بابا که می خواستند او را به سمت منشی به سفارت انگلیس به لندن بفرستند می نویسد: وانگهی آن ناخوشی ملی ایرانیان در من هم بود و نمی خواستم ترک راحت حضر و اختیار مشقت سفر کنم. علی‌الخصوص سفر دریا و اختیار دیار غربت کنم».

۱۸۰۶ — ژوبر. پ. آمده (ص ۲۱۸): ایرانیان در سفرها به هر مقصود ترجیح می دهند که

از صحراهای خشک و بی حاصل و خطرناک بگذرند و اما از راه آبی کوتاه کشتی رانی نکنند. البته این اکراه و بیزاری زیاد از دریا، بستگی به خیال‌های واهی از روزگار خیلی کهن دارد که در کتاب هرودوت باید ریشه آن رایافت. خیلی به زحمت می‌توانستیم دریابیم که چگونه می‌شود پذیرفت که ملتی به این دلاوری، هنگامی که سخن از سفر دریایی پیش می‌آید این اندازه بیمناک می‌گردند و ضعف از خود نشان می‌دهند. کمبود نیروی دریایی که (شاید) از چنین بیزاری سرچشمه می‌گیرد برای ایران دو برابر شوم است. هم در دریای خزر و هم در خلیج فارس...»

رابطه خوراکی‌ها و باورها و طرز غذا خوردن

در اینجا ایران پژوهان درباره خوراکی‌های گوناگون ایرانیان و آنچه را که می‌خورند و حلال می‌دانند و آنچه را که حرام می‌شمارند و همچنین درباره طرز غذا خوردن عمومی از اعیان و اشراف تا مردم کم‌نوا اظهار نظر کرده‌اند.

رابطه عادات و باورها با مصرف غذاها در هر محل

۱۸۸۲- اورسل (ص ۴۲) در ایران، بیش از هر کشور دیگر، هر بخش دارای باورهای ویژه و گاه موهوم درباره غذاهای مجلی است. در مثل اغلب ساکنان کرانه‌های خزر بیش‌تر ماهی فلس‌دار می‌خورند، در صورتی که تهرانی‌ها اصولاً مخالف مصرف ماهی هستند (چه در قدیم آن را مکروه و سرد می‌پنداشتند). اهالی قصبات گیلان که عادت به خوردن گوشت و برنج دارند، نان را خوراکی ناسالم و زیان‌بخش می‌دانند. رایج‌ترین نفرین در این نواحی این است: «الهی نان بخوری و بترکی!».

گیلانی‌ها، روغن زیتون به فراوانی می‌خورند ولی مردم دیگر بخش‌های ایران به جای آن روغن کنجد مصرف می‌کنند. اگر همه مردم ایران روغن زیتون خور می‌شدند رودباری‌ها سالانه درآمدی بسیار قابل توجه پیدا می‌کردند.

ماهی خوردن ایرانی‌ها

۱۸۱۷- کوتزبوئه. موریس. دو (ص ۱۲۸) ضمن شرح مسافرت خود در آذربایجان که جزو اعضای سفارت روس بوده می‌نویسد: به فاصله کمی به رودخانه‌یی کوچک رسیدیم که به فراوانی ماهی داشت، در زمانی کم‌تر از نیم ساعت به قدری ماهی گرفتیم که همگی اعضای سفارت از آن سیر شدند. عجب آن است که ایرانیان بنابر اصول مذهبی ماهی

نمی‌خورند.

چندان علاقه نداشتن به خوردن بهترین سبزی‌های دنیا

۱۸۱۰- دروویل (ص ۸۷): ایرانیان گوشت گاو و گوساله را نمی‌خورند، این گوشت‌ها خاص مسیحی‌هاست، از این روی تهیه آن دشوار است. گوشت خرگوش را مکروه می‌دانند. کشوری در جهان نمی‌توان یافت که سبزی خوردن آن در لطافت و عطر و طعم به پای سبزی‌های ایران برسد، با این حال مردم این کشور علاقه‌ی به خوردن این سبزی‌ها ندارند. ایرانیان به خوردن میوه‌های لذیذ و پربرکت درختان کشور خویش که گاه سرشاخ آن‌ها از پرباری سر به زمین می‌نهد علاقه‌ی خاص دارند. آنان خربوزه و هندوانه را با ولع تمام می‌بلعند. ایرانیان به هنگام صرف غذا جز شربت نوشابه‌ی نمی‌نوشند.

خوردنی‌های مکروه و حرام، مانده از تاریخ‌های دوره بنی اسرائیل

۱۸۵۱- پولاک (ص ۸۷): ایرانی‌ها و یارانی خورد، زیرا عقیده دارند از ماهی حرام به دست می‌آید. از انواع خرچنگ فقط یک نوع کوچک را نمک سود و خشک می‌کنند که آن را از خلیج فارس به دست می‌آورند و اهل می، در می‌گساری‌ها می‌خورند تا بر لذات شرابخواری بیفزایند و به آن میگو می‌گویند.

روی هم رفته ایرانی‌ها غذاهایی را که از ماهی درست کرده باشند به دو گروه حلال و حرام تقسیم می‌کنند در بین ماهی‌های حلال دسته‌ی از ماهی‌ها هست که خوردن آن‌ها منع ندارد اما پسندیده هم نیست (یعنی مکروه است). گوشت خرگوش و میگو نیز از خوردنی‌های مکروه به شمار است و فقط مردمی که زیاد پای‌بندی به قوانین شرع ندارند از آن می‌خورند. این باورها و رسم‌های درباره خوراکی‌ها و نوشیدنی‌های حرام و مکروه به دوران حضرت موسی یا بهتر بگوییم به قبل از او می‌رسد.

انواع غذاهای سر سفره مهمانی

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه (ص ۲۲۶ تا ۲۳۲): برنج یکی از غذاهای اساسی ایرانیان است که فقیران کمتر به آن دست‌رسی دارند. در سفره اعیان غذاهای گوناگون دیده می‌شود. مخصوصاً پلو که به انواع مختلف با سبزی و زعفران و آب‌الو و زرشک و انواع ادویه معطر و غیره فراهم می‌کنند و در قاب‌های بزرگ می‌ریزند. آشپزهای ایرانی در فراهم کردن خورش‌های گوناگون مهارتی دارند یکی از خورش‌های مطبوع آنان فسنجان است که آن را با مغز گردو و آب انار و روغن و گوشت مرغ درست می‌کنند.

خوردن خیارشور و خردل در ایران معمول نیست و به جای آن ترشی‌های مختلف و انواع مربا درست و مصرف می‌کنند. ایرانیان در میان غذا دوغ یا شربت می‌آشامند. در مهمانی‌ها در سر سفره قاشق و چنگال در کار نیست همین که سفره چیده شد مهمانان دور



VENDERS OF COOKED RICE AT THE BAZAAR

۱۴- اف. سی. فروشندگان دیره گرد پلو فقیران در بازار

آن دوزانومی نشینند، وقتی که صاحب خانه گفت «بسم الله» همه یک دفعه به سفره حمله ور می شوند و با دست شروع به خوردن می کنند. در میان غذاخوردن هیچ کس حرف نمی زند و آن را خارج از نزاکت می دانند.

مصرف زیاد چای، لذیذی اعلای کباب

۱۸۹۰- فووریه (ص ۴۵): یک نفرارو پایی اگر میوه دوست داشته باشد در ایران می تواند به حد کمال کیف ببرد زیرا که انواع بسیار عالی از آن ها را در این جا می یابد. کباب های این جا به قدری لذیذ و اعلی است که در صورت اسراف انسان را به تدریج از گوسفند و مرغ زده می کند. شخص به تدریج به برنج عادت می یابد. لیکن عادت کردن به نان برای ارو پایی قدری مشکل است.

۱۸۹۴- دوراند (ص ۱۰۶): ایرانیان خیلی چای می نوشند و چای را واقعاً خیلی شیرین مصرف می کنند.

طرز با دست غذا خوردن و دوزانوبر سر سفره نشستن

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۶۵): شروع به صرف غذا کردیم. هم پلو و هم شربت لذیذ بود، ولی متأسفانه ما نمی توانستیم مانند ایرانیان با دست پلو بخوریم. نه فقط در آن شب، بلکه در تمامی مدتی که در ایران بودیم نتوانستیم مانند ایرانیان با انگشت پلو بخوریم. همواره مقداری از برنج ها از لای انگشتانمان به زیر می ریخت، ولی ایرانیان در خوردن برنج با انگشتان مهارت دارند و با پنج انگشت برنج را به شکل یک گلوله کوچک در می آورند و به دهان می گذارند و در فاصله بین لقمه ها شربت می نوشند. چیز دیگر که آن شب ما را ناراحت می کرد نشستن روی دوزانومثل شتر بود. به زودی دردی شدید در پا های خود احساس کردیم ناچار وضع پاها را تغییر دادیم و میزبان (خان) گرچه می دید ما از رسوم و ادب منحرف می شویم ولی چیزی نمی گفت.

تمیز کردن بشقاب ها با دامن و تف

۱۸۸۳- موزر. هنری (ص ۲۶۴): طرز غذاخوردن ایرانی ها در دربار خیلی غریب بود. از جمله وضع مستخدم ها که بشقاب ها را به جای آن که با حوصله مخصوص شسته و خشک کنند هرگاه بشقابی کثیف می شد آن را با دامن قبای خود یا دستمالی که در جیب داشتند پاک می کردند. آن ها در موارد دیگر دیده می شد برای تمیز کردن، به بشقاب ها تف می انداختند.

نان لواش به جای دستمال سفره

۱۸۱۰- پاتینجر (ص ۲۴۱) که مهمان حاکم کرمان بود پس از شرح رسم و عادات مهمانی در ایران می نویسد: طرز نشستن دوزانوبر سر سفره، حتی برای خود ایرانی ها نیز

بدون ناراحتی نیست. خوردن غذا با دست مستلزم بودن و استفاده کردن از دستمال نیز می‌باشد، با این وجود من دستمالی برای پاک کردن دست سر سفره ندیدم. بسیاری از ایرانی‌ها به جای آن، از نان استفاده می‌کنند. این نان‌ها بسیار نازک پخته شده و پهنای هر کدام دوتا سه فوت مربع است به خوبی به جای دستمال قابل استفاده است. موضوع دیگر که بسیار قابل ایراد است نبودن قاشق برای برداشتن سوس و خورش‌های مختلف است. گوشت مرغ و بره را با دست و انگشت پاره پاره می‌کنند و این کار بدون توجه به نظافت دست انجام می‌شود و همچنین دیدن این که شخص دست چرب و پر روغن خود را که همان لحظه در پیش چشمان شما آن را لیسیده در ظرف خورش بکند، رفیق پهلودستی او هم به همان ترتیب همان کار را می‌کند، در بیننده تولید نفرت می‌کند. این رفتار واقعاً عملی وحشیانه است.

پیش غذای شام

۱۸۰۷- بن‌تان (ص ۷۰) نیز پس از وصف دوزانو نشستن سر سفره و هر بار دولا شدن و با دست و چنگ غذا را به دهان گذاشتن که آن را مغایر با لباس‌های فاخر و شئون رجال ایران در مهمانی دانسته می‌نویسد: در تبریز در مهمانی، اول قلیان آوردند، بعد قهوه سپس سه مجسمه بزرگ یکی مملو از شیرینی و دیگری میوه خشک و سومی سرشیر و خامه و مربا... شیرینی‌ها با بهترین شیرینی‌های اروپا برابری می‌کرد، به خصوص که شیرینی‌های آن جا تنوع این جا را ندارد.

آنگاه بن‌تان در باره انواع اغذیه شام می‌نویسد: انواع خوراک‌های چرب، بادنجان با ماست، کباب بره، گوشت شکار، مرغ بریان و کبک و انواع املت‌ها و مجسمه‌های عظیم برنج با رنگ و طعم مختلف...»

و چون در باره شیرینی سخن رفت از قول پولاک (ص ۹۱) اضافه شود که می‌گوید: ایرانیان با مهارت هر چه تمام‌تر شیرینی تهیه می‌کنند و قنادهای ایرانی در رشته خود از هنرمندان طراز اول جهان به شمار می‌روند. بهترین نوع شیرینی در اصفهان و یزد تهیه می‌شود.

ایرانی بدون وجود پلو تصور بهشت را هم نمی‌تواند بکند

۱۸۵۱- پولاک (ص ۸۲ تا ۹۲): ایرانی زندگی ساده‌یی دارد. روی هم رفته در خوردن و نوشیدن معتدل است. غله و حبوبات، برنج، سبزی، میوه و لبنیات غذای اصلی اش را تشکیل می‌دهد. گوشت کم می‌خورد. ایرانی بدون وجود پلو تصور بهشت را هم نمی‌تواند بکند. نان عمده غذای ایرانی است. نان سوای خوردن به جای قاشق هم به کار گرفته می‌شود و آنگاه که غذا را روی نان می‌ریزند و می‌خورند جای بشقاب را می‌گیرد.

همچنین از نان به جای دستمال هم استفاده و انگشتان چرب خود را بعد از غذا با آن پاک می کنند.

فقیرترین طبقات مردم ایران نان خود را از جو یا ارزن تهیه می کنند. نان جو خود مظهري و رمزی از قناعت و زندگی درویشی است. هرگاه اشتهای ایرانی زیاد نباشد نان و پنیر را به هر غذای دیگر ترجیح می دهد. زنان در فاصله دو غذا خود را با خوردن بسیاری از تخمه های چرب و نمک سود و آجیل که به آن دندانک می گویند سرگرم می کنند.

در یک موقع انواع غذاها را با هم خوردن

۱۸۹۰- فوریه (ص ۶۶): در ایران طرز سرویس غذا با ما غریبان تفاوت دارد. در اروپا غذاها را سر سفره به ترتیب هر بار بعد از خوردن یک نوع، دیگری را سر میز می آورند. اما در ایران همه انواع غذا را یک جا در مجمعه هایی گرد که هر کدام بر سر یک فراش است آورده در سفره قلمکار روی زمین پیش مهمان می گذارند.

آدم های عجیب در مهمانی

۱۸۹۴- سایکس. ال لا (ج ۱. ص ۱۵۴): ما (ماموران انگلیسی) مجلس مهمانی برپا کرده بودیم که در آن بعضی مهمانان ما علی الرسم کارد و چنگال به کار می بردند (که احتمالاً خارجی یا از ایرانیان فرنگ دیده بودند). اما آن دیگران که آدم هایی عجیب به نظر می رسیدند سر میز عاداتی غریب داشتند. زیرا پاره های نان را با انگشتان خود زیر و رو می کردند، تا بلکه از میان آن ها پاره یی طبق سلیقه خود پیدا کنند (یا بهترین نان ها را سوا کنند). آنان بدون ملاحظه دیگران گوشه یک تکه نان شیرینی یا کیک یا بیسکویت را گاز می زدند بعد آن ها را خرد و ضایع کرده در یک طرف بشقاب خود می انباشتند و چنان شد که بعد از صرف غذا که ایرانیان مشغول چای نوشیدن شدند حتی یکبرش از کیک هم برای من نماند. چنین به نظر می رسید که ایشان نمی توانند برش های کیک را به روش معمول بردارند. آن ها هرچه را از سفره میز بر می داشتند طوری می ریختند و خرد می کردند و می پاشیدند که همه جا را آلوده می کردند تا این که ترکیب کلی سفره را بر هم زدند. به هر شیوه آنان مطابق معمول از به کار بردن قاشق خودداری کرده و همچنان با انگشت غذا می خوردند.

گرچه دهانه کوزه آب را به دهان گذاشتن و سر کشیدن به نظر می رسد برای آن ها یک وسوسه عادت شده و مقاومت ناپذیر باشد، اما منظره این که چه طور از لوله قوری جرعه جرعه چای می نوشند دیگر تماشایی است.

هجوم مستخدم ها به سفره در پایان مهمانی

۱۸۱۷- کوتز بوئه. موریس. دو (ص ۱۹۳) پس از شرح برگزاری مهمانی مجللی در

حضور فتح علی شاه و سفیر روس و رجال کشور می نویسد: همین که مهمانی به پایان رسید و از سر میز برخاستیم، قریب صد نفر خدمه که در اطراف مجلس مهمانی مترصد بودند، یک دفعه به آن توده غذا حمله ور شدند.

آیین های مردم داری مهمان نوازترین ملت دنیا

ایرانی به رعایت ادب و شیوه گفتار و برخورد های اجتماعی توجهی فوق العاده دارد، چنان که آن را اساس آبرو و حیثیت خود دانسته و به هر قیمت در حفظ آن می کوشد. مردم داری با پیشباز و بدرقه، مهمان نوازی و ایشار و حفظ احترام متقابل میان خود و دیگران از ویژگی های معروف جهانی ایرانی است که ایران پژوهان درباره آن با ستایش فراوان سخن گفته اند.

آیین پیشباز و بدرقه

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۱۵۶): یکی دیگر از رسوم ایرانیان به پیشباز و بدرقه میهمان رفتن است. بدین شرح که وقتی مسافری بخواهد برآنان وارد شود، پیش از آمدن او تا بیرون شهر یا تا فاصله یی دور از خانه به پیشبازش می روند و این رسم بیشتر جنبه تشریفات دارد، در صورتی که بدرقه یعنی هنگام از خانه بیرون شدن مهمان تا مسافتی به دنبال او رفتن، ناشی از مهر و یگانگی است و ایرانیان می گویند، هرگاه کسی را بدرقه کردند معلوم می شود که او را درست می دارند و گرنه از همه پیشباز می کنند.

موقع بدرود من با میزبانم، با شگفتی تمام دیدم که نوکرهای میزبان مشغول به یک کار غیر عادی هستند. یکی از آن ها آینه یی به دست دارد و دیگری ظرفی پر از آب به دست گرفته که چند گل نرگس در آن شناور است یکی هم ظرفی پر از آرد و ظرفی پر از شکر پنبیر در دست دارد. اول به من گفتند جلد قرآن را ببوسم. بعد دست مرا به آب و آرد زدند و گفتند که آن را به صورت نوکر سالخورده یی که آن جا ایستاده بود بمالیم. سپس قرآن را بالای سرم گرفتند و مرا از زیر آن عبور دادند و توصیه کردند که بعد از سوار شدن بر اسب روی خود را به عقب برگردانم و من نیز به این توصیه عمل کردم ولی وقتی از آن جا رفتم شنیدم که ظرف آب را پشت سر من روی زمین پاشیده اند. من نمی دانم سرچشمه این آیین از کجاست، در دیگر کشورها هم نظیر آن را ندیده ام، ظاهراً ویژه ایرانی ها است.

آداب شگفت مجالس مهمانی

۱۸۱۰— در وویل (ص ۹۰): ایرانی ها در موقع مهمانی دادن نه فقط رئیس خانواده و همسر او، بلکه تمامی اهل خانه وی از کوچک و بزرگ و حتی خدمتکاران را هم دعوت می کنند. رضایت میزبان وقتی حاصل است که خانه خود را پر از مهمان ببیند.

وقتی یکی از ایرانیان وارد مجلسی می شود، اگر حق نشستن داشته باشد به یک نظر جای خود را در میان همگنان و همپایه های خود می باید و هرگز پا از حد پایه خود بیرون نمی گذارد. این شخص چون دم در خانه از قاطر پیاده شد، بدون این که به سوی کسی نگاه کند یا کلمه یی بر زبان راند حتی بی آن که سلام کند سر به زیر انداخته، سر جای خود می رود و پاها را به هم جفت کرده، دامن لباس را روی هم انداخته، روی پاشنه های پا دو زانو می نشیند. آنگاه سر برداشته، دست راست بر سینه می نهد و با تبختر تمام می گوید: «سلام علیکم» سپس روی به چپ و راست گردانده، تنها با سر به هر سو تعظیم می کند.

حاضرین هر یک به همان ترتیب ادای احترام کرده، در جواب می گویند: «علیکم سلام». اما صاحب خانه مهمانان را با کلمات «خوش آمدید، خوش آمدید» استقبال می کند. موقع خوراک برای هر دو نفر، یک دوری پلو و قدحی شربت می آورند. وقتی سفره چیده و آماده شد آن کس که مقامی از همه بالا تر دارد با اشاره سر روبه مهمانان «بسم الله» بر زبان رانده شروع به خوردن غذا می کند. در همین حال خدمتکاران مشغول پذیرایی می شوند و دوری های پلو و کباب را دور سفره می چرخانند.

ایرانیان، سر سفره، دست چپ خود را بیرون نیاورده و نشان نمی دهند. برداشتن چیزی بر سر سفره با دست چپ دلیل آشکار بی ادبی است. آن ها در تمام مدت صرف غذا دست چپ را در زیر بازوی راست پنهان می کنند. طرز غذا خوردن ایرانیان، نه تنها راحت نیست بلکه بسیار خسته کننده است و فقط در اثر تمرین طولانی می توان به آن عادت کرد. مردی را که به شکل Z روی پاشنه، هادو زانو نشسته و سر را طوری به پایین خم کرده که فاصله دهانش از زمین بیش از ۴۰ سانت نیست در نظر آورید. در این صورت است که می توان طرز نشستن ایرانیان را سر سفره در ذهن مجسم کرد.

رسم آوردن سر بچه صاحب خانه در مجلس مهمانی

۱۹۲۵— نوردن (ص ۴۸): در آغاز ورود من، بچه «امرالله» به چادر آورده شد. بدیهی است که بچه از دیدن غریبه یی در چادر خوشحال نشد و شروع به گریه کرد. فوراً او را به قسمت عقب چادر یعنی اندرون بردند و چون فوراً صدای گریه خاموش شد مطمئناً در آغوش مادر جا گرفته بود.

اما آوردن بچه ها، به خصوص فرزند پسر، به نزد مهمان از مراسمی است که نباید

فراموش شود. در هر جا که پرسی هست و در هر سنی که باشد، برای ادای مراسم ادب نزد مهمان آورده می شود. اگر پسر دوران بچگی را گذرانده باشد، در محضر مهمان بدون آن که حق نشستن داشته باشد، سر پا می ایستد و به آنچه گفته می شود به دقت گوش می دهد و این تشریفات که به او اجازه می دهند پیش هر مهمان حضور داشته باشد، قسمتی از برنامه تربیتی او است. در اغلب جاها، پسر بچه هایی فوق العاده دیدم که چه از نظر اندام و زیبایی و چه از لحاظ داشتن چشمان درخشان و هوشمند استثنایی بودند و نظیر آن ها در دیگر کشورها کم دریافت می شود.

وصف یک مجلس مهمانی در شیراز

۱۷۹۱- جونز سرهارفورد (ص ۳۳): در وصف آخریک مجلس مهمانی در شیراز می نویسد: قلیان و قهوه و چای و شیرینی آوردند. در پایین اتاق سه، چهار نفر از خوش صداترین آواز خوانان شیراز و مشهورترین نوازندگان کمانچه جای گرفته بودند. پیش از شام از خوانندگان خواسته شد غزلیاتی از حافظ یا شعری از استاد خود میرزا حسین به آواز و همراهی ساز بخوانند. پس از شام که در حدود ساعت نه بود نقال که صدایی فوق العاده داشت پیش آمد و قطعاتی از شاهنامه از برخواند. در ضمن مهمانی چند بار فرزندان میزبان را پیش مهمانان آوردند. در آخر مهمانان برای سرگرم کردن مجلس شروع به مشاعره کردند.

صنعت مهمان داری و پذیرایی

مهمان نوازترین ملت دنیا با تمرین وظایف معاشرت

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه. د (ص ۲۳۵ تا ۲۳۸): مهمان نوازی ایرانی به حد کمال است و معروفیت جهانی دارد. در کشوری که هیچ گونه مهمان خانه و مسافر خانه وجود ندارد و کاروان سراهای طول راه هم هریک فاصله یی زیاد از هم دارند، این صفت مهمان نوازی بسی قابل تمجید و شایان تقدیر است. مالکینی که در کنار شاهراه ها زندگی می کنند، با کمال مهربانی و با چهره گشاده از مسافران پذیرایی می کنند. مهمان داری آن ها همیشه رایگانی است. ولی رسم است که مسافر پیش از جدا شدن از میزبان (اگر مستخدمینی داشته باشد انعامی به آن ها بدهد).

گرچه چینی ها، در مراعات ادب و احترام نسبت به مهمانان معروف هستند، ولی اگر جهانیان ایرانیان را آن چنان که بایست می شناختند، مسلماً آنان را در صفت مهمان نوازی بر چینی ها ترجیح می دادند. زیرا که ایرانیان برای ملاقات با مهمان برنامه و ویژه یی دارند و به هر کسی به اندازه پای، و لیاقت و شخصیت او احترام می گذارند و در این مورد بسیار دقیق هستند و معتقدند که اگر شخص وارد به خانه را بیش از لیاقت او احترام نمایند، مثل این است که او را مسخره کرده باشند.

ایرانی در هر طبقه اجتماعی که باشد باید از کودکی مطابق برنامه و یژه همان طبقه به تمرین وظایف معاشرت پردازد و تکلیف های خود را بداند تا با هر کس چه گونه رفتار نماید. در مجالس مهمانی در ملاقات به واردین با کمال ادب و مهربانی رفتار می کنند و جملات ادبی شایسته یی که خوش آیند مهمان باشد بر زبان می آورند. تقریباً می توان گفت هیچ وقت درخواست کسی را به طور مطلق رد نمی کنند.

ایرانیان به هنگام ملاقات اشخاص رفتن، اگر طرف بالا تر باشد از او وقت قبلی ملاقات می خواهند و چنانچه پایین تر، فقط ساعت رفتن خود را نزد او، از پیش اطلاع می دهند و صاحب خانه خدمتگزاران یا کسان خود را به استقبال او می فرستد یا خود به پیشباز او می رود و چون مهمان وارد شد دست او را گرفته در صدر اتاق جای می دهد و پس از تعارفات معمول از او پذیرایی می کند و می گوید: «اختیار با جنابعالی است، واقعاً منزل ما رامشرف فرمودید، راستی که وقتی خبر تشریف فرمایی جنابعالی را شنیدم، تمام رنج و اندوه خود را فراموش کردم. زیارت جنابعالی موجب سعادت بنده شد».

ایرانی در تنهایی غذا نمی خورد

۱۸۵۱- پولاک (ص ۹۷): هیچ چیز برای ایرانی غم انگیزتر از آن نیست که ناگزیر باشد غذای خود را در تنهایی بخورد. حتی در طبقات کم درآمد این مطلب مصداق دارد. ایرانی در خرج برای پذیرایی از مهمان اسراف می کند چنان که گاه مقدار غذایی که برای صد نفر کفایت می کند در مقابل معدودی مهمان می گذارد.

اندک سخنی از حکام و اشراف

ایران پژوهان گرچه برای حکام و اشراف دوران قاجاریان در برخورد های خصوصی خود محاسن و فضایی شایان قایل شده اند که تمامی جلوه هایی از عرف و اخلاق کلی ایرانی است، اما این تعریف ها هر چه باشد در برابر معایب و خودگرایی های آنان که خلاف عدالت اجتماعی بوده چندان چشم گیر نیست. (درباره رجال و دولت قاجاریان در کتاب دوم بعد از این مجلد مطالعه خواهید فرمود).

هدف از کسب مقام و ثروت

۱۸۰۰- ملکم. سرجان (ج ۲. ص ۳۱۲): در ایران هرگاه کسی به مقامی یا منصبی نایل آید، مردم مقصود کلی او را از این ترقی، کامیابی از لذات و شهوات می دانند.

در خصایص اشراف و مردم

۱۸۰۷- گاردان. ژنرال (ص ۱۶۱): اعیان و اشراف بسیار شهوت ران و عیاش اند و راحت و لهو و لعب را بر هر چیز دیگر ترجیح می دهند. خیلی زود با اشخاص و امور مهم آشنایی پیدا می کنند. جلال و شکوه ایشان در بیرون از خانه زیاد است ولی در داخل زندگی ایشان تجملی وجود ندارد و غالباً در صرفه جویی و جلوگیری از خرج خانگی، فوق العاده کوشا هستند. افراد در طبقه مردم یعنی ایلات و رعایا چابک و فعال اند و از آنچه معمولاً تصور می شود خیلی کم تر فاسدند ولی ثبات ایشان به ظاهر کم است. سکنه جلگه های نواحی میانی ایران از مردم دیگر استان های ایران لطیف طبع ترند.

ویژگی های زشت و زیبا

۱۸۶۰- واتسن (ص ۱۴): طبقات فقیر مردم ایران خیلی قانع و با ادب اند. توانگران به هموطنان گرسنه خود نان می رسانند. پدرهای خانواده قاعده برای همه بازماندگان خودخواه حلال زاده یا حرام زاده (شاید منظور فرزند از زن صیغه باشد) ارث متناسب می گذارند. انسان نمی تواند در میان ایرانیان زندگی کند و در نیابد که آن ها از بسیاری از آن صفاتی بی بهره اند که زندگی را نیک و مطلوب می سازد و ایشان همچنین بعض عادات و معایب دارند که در سرزمین های دیگر مایه عار بشر است.

هرگاه خواستید احمقی را از هستی ساقط کنید لباس های مجلل به او بپوشانید

۱۸۸۴- دیولافوا (ج ۲، ص ۱۸۷) می نویسد: یک ایرانی چه سر باز باشد یا خدمتکار، وقتی ثروتمند شود با وجود داشتن رفعت اجتماعی نسبت به سابق در شخصیت و خواسته های مبتذل و عوامانه او تغییر زیادی پیدا نمی شود.

سپس نویسنده از جوانی سخن می گوید که وارث میلیون ها ثروت پدر برکشیده اش شده بی آن که این گنج عظیم کم ترین تغییری در شخصیت او بدهد. او با حماقت تمام همه ثروت پدر را به تدریج برباد می دهد. به استانبول می رود، پس از شش ماه اقامت باز می گردد در حالی که دوازده زن زیبا و یک ماشین بستنی سازی و چند راس اسب انگلیسی با خود به همراه دارد. با ظل سلطان دوست می شود که با بزرگان هم وصلت کرده باشد. هر چند از گاه، مالی عظیم به ظل سلطان می دهد و از او لقب های دهان پرکن و حمایل ها و نشان های خیره کننده می گیرد.

آنگاه نویسنده از قول هوراس شاعر یونان باستان می گوید: «وقتی می خواهید احمقی را از هستی ساقط کنید، لباس های مجلل به او بپوشانید. چون مردی احمق لباس خوب در بر خود ببیند، به زودی صاحب بلند پروازی ها و خودنمایی های ارباب ها می شود. بدین روش این آقای احمق کار شریف و در خورد خود را که موجب رزق و روزی اش بوده تحقیر

می کند و پس از آن درآمد طبیعی خود را از دست می دهد و وسیله زندگی و خودنمایی را با قرض فراهم می آورد. در نتیجه، نزول پول او را از هستی ساقط می کند. سرانجام روزی می توانیم افسار او را در دست بگیریم و شمشیرش را برداریم». دیولافوا می گوید: «بالاخره ثروت آن جوان بی کفایت مصداق مثل هوراس را تکمیل می کند».

علل به چشم نخوردن دشمنی طبقاتی در ایران

خصلت وارستگی و پدرسالاری ایرانی، باز بودن درهای خانه های بیرونی به روی همه مردم و امکان هر از گاه دست یافتن بی نوایان به غذاهای عالی سفره داران، اتفاقات دینی و مساکن موقوفه، خودمانی بودن دارا و ندار، تسهیلات طبیعی ناشی از کم به مصرف رسیدن کالاهای طبیعی و مصنوعی در اثر تنگدستی عمومی که باعث ارزانی و فراوانی می گردد، فراوانی اغذیه ارزان مخصوص فقرا وضع زندگی را — صرف نظر از قحطی های گه گیر — برای مردم ضعیف و فقیر قابل تحمل می ساخته است.

بر سر سفره هر کس که رسید جا دارد

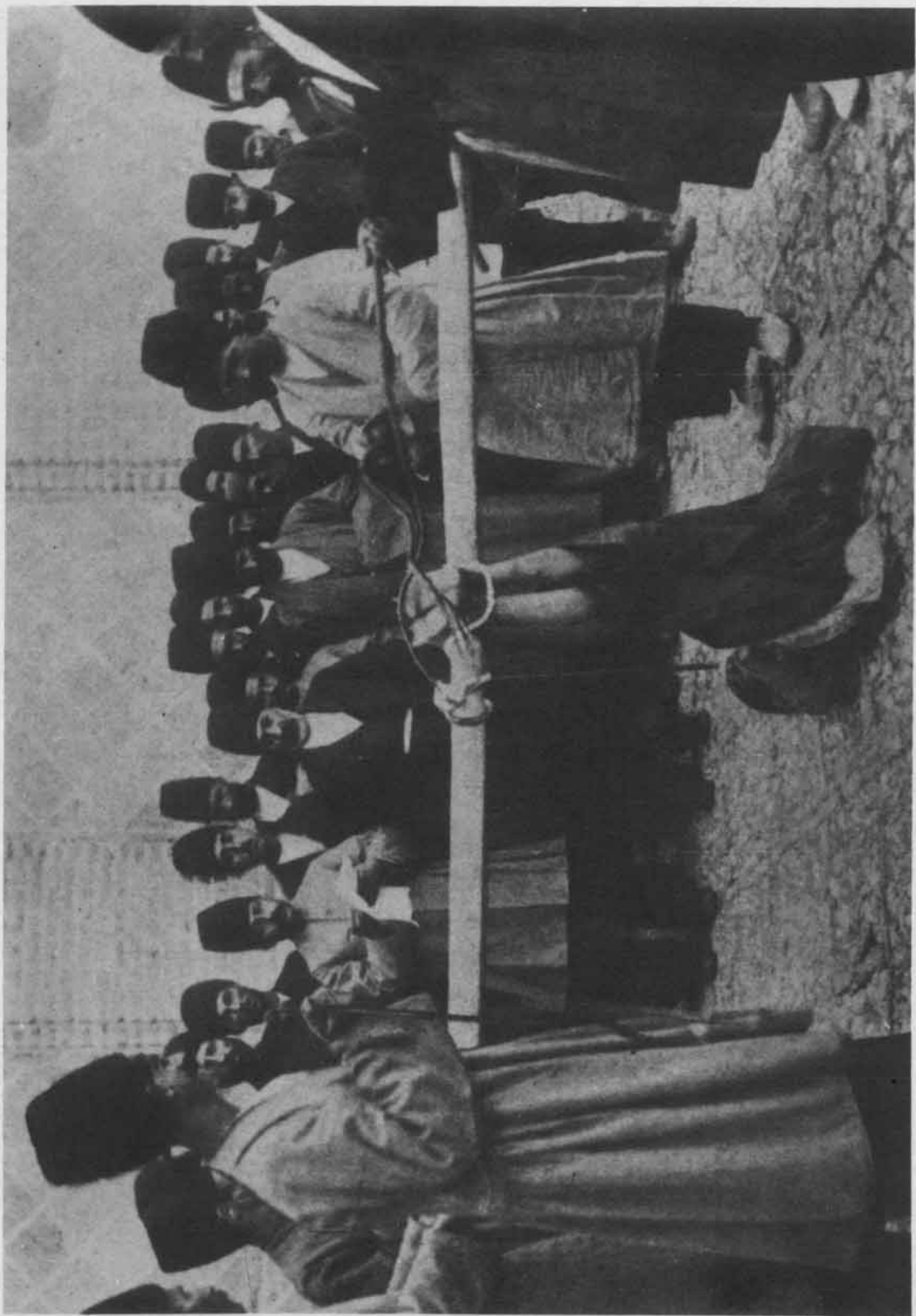
۱۸۰۰ — ملکم. سرجان (ج ۲. ص ۲۹۱): در ایران چون بزرگان و اشراف سفره گسترده، اگر هر آدمی ولو از پایین ترین طبقات بر آنان وارد شود با مهربانی او را در کنار خود بر سر سفره می نشاند و با او هم غذا می شوند.

همزیستی طبقاتی در ایران

۱۸۵۵ — گوینو. کنت. دو (ص ۴۳ و ۴۴) در کتاب سه سال در ایران می نویسد: یکی از نکاتی که مسافران اروپایی را در ایران قرین حیرت می نماید، این است که در این کشور بین طبقه غنی و فقیر کینه و دشمنی وجود ندارد. در اروپا دشمنی میان طبقه های پایین و بالا باعث انقلاب ها و خونریزی های زیاد شده و حال آن که در ایران طبقه های فقیر و غنی همزیستی دارند.

علت آن است که در ایران توانگران و طبقه بالا نسبت به طبقه فقیران و مردم بی نوا به نظر تحقیر نمی نگرند این است که معتقدند چون خدا ایشان را فقیر آفریده و این تقدیر خداوندی است باید برایشان رحمت آورد.

بی شک یکی از علل های همراهی و یاری توانگران از بی نوایان اصول تعالیم دین



اسلام است. به همین سبب است که هر ثروتمندی حتی در زمان حیات خود یک قسمت از دارایی خود را وقف مصارف نیازمندان می کند و برای امور خیریه بناها می سازد و در ایران کم تر ثروتمندی را پیدا می کنید که در سال یک قسمت از اموال خود را برای رفع احتیاجات نیازمندان به مصرف نرساند.

از علت های دیگر که سبب شده در ایران بین طبقه فقیر و غنی دعوایی وجود نداشته باشد این است که بر اثر نبودن مالیات ها و عوارض شهری، خرج زندگی در این کشور خیلی ارزان است، هر قدر هم که فقرای ایرانی نیازمند باشند، به واسطه ارزانی بهای انواع کالاهای مورد نیاز می توانند زندگی کنند و معاش خود را بگذرانند. در تهران که پایتخت ایران و گران ترین شهرهای کشور است یک خانواده که مرکب از یک شوهر و یک زن و دو فرزند باشد با روزی ده شاهی — به راحتی و با روزی یک قران با کمال خوشی زندگی می کند. (باید توجه داشت که مزد یک عمه در این زمان پانزده شاهی بوده است).

گوییندر (ص ۵۱ و ۵۲ و ۶۰) همچنین می گوید: با وجودی که در ایران سازمان های دولتی نیست، مردم به راحتی و بدون سروصدا زندگی می کنند و برخلاف ملت های غربی شورش نمی نمایند. علت این است که در ایران منافع طبقات مختلف با یکدیگر برخوردی نمی نماید و همان که گفته شد اختلاف طبقاتی در این کشور به صورت و به معنی غرب وجود ندارد.

در فرانسه هر سال صدها نفر از شدت ناداری خود کشی می کنند یا عموماً ناچارند برای فراهم آوردن لوازم زندگی و معاش روز و شب کار کنند ولی در ایران کسی از شدت فقر خود را نمی کشد و هیچ کس خود را ناچار نمی بیند که شب و روز کار کند و مزدی اندک بگیرد. زیرا ایرانی هر قدر هم مزد بگیرد با این فراوانی و ارزانی خواربار و مسکن دچار زحمت و ناامیدی نمی گردد.

۱۸۵۱ — پولاک (ص ۳۵): در ایران به هیچ روی تفاوت های «کاست»ی یا صنفی و همچنین اشرافیت قدیمی وجود ندارد.

دمکرات منشی ایرانیان

۱۸۰۶ — ژوبر. پ. آمده (ص ۱۹۳ و ۱۹۴): مردم ایران به دودسته تقسیم می شوند، یکی چادر نشینان هستند که در کوهستان ها به سر می برند یا بیابان ها را می پیمایند و دیگر مردمانی که در روستاها و شهرها باشند اند.

در ایران هرگز مانند مصر نیست که عربی بیابانگرد از حق ازدواج با یک فلاح محروم باشد یا چون مملوکی بمیرد از او نژادی بر جای نماند یا مثل قبلی نسطوری نیستند که از مارونیست بیزاری می جوید و همه طبقات مردم با هم دشمن اند و چه فیروز چه فرمانبردار

هیچ یک با هم نمی جوشند.

در ایران برعکس است، بادیه نشینان از این که شهرنشین شوند کسی بیزاری نشان نمی دهد. کشاورزان یک جانشین اگر دلشان بخواهد، نوع زندگی و رسوم گله داری ایلاتی را برای خود برمی گیرند.

مسلمانان به عیسویان که به دسته های کوچک در بخش های مختلف کشور پراکنده اند اهانت نمی کنند و احترام آنان را نگه می دارند. این واقعه کم رخ نمی دهد که یک پسر میرزای ساده با یک دختر شاهزاده همسر شود.

روش منفی براندازی فقر

۱۸۹۰- سایکس. سرپرسی (ص ۲۴۷): والی کرمان در صدد بود که به وسیله توزیع بلیط رایگان و تهیه نان برای بی نوایان، فقر و گرسنگی را از کرمان براندازد، ولی من پیشنهاد کردم که در ازای مبادرت به این اقدام، دست به جاده سازی بزند تا هم مردم بی کار بر سر کار بروند و هم کاری سودمند برای کشور انجام بگیرد.

والی (فرمانفرما) سرانجام به علت نبودن مهندس ناچار به همان روش خود رفتار کرد. او تمامی خوانین شهر را واداشت تا در این کار نیک شرکت کنند. پول های اعانه تحت نظر چند نفر درستکار بانهایت مراقبت به مصرف می رسید ولی بالاخره فقر و گرسنگی برنیفتاد و عده بی نوایان و گدایان چهار برابر افزایش یافت. زیرا خیرات و میراث و پول رایکان دادن، مردم را به ولگردی، بی کاری، گدامنشی تشویق نموده و آن هایی را هم که مایل به کسب و کار بودند، از تلاش و کوشش بازداشت.

غذای خوب مال خدمه، ارباب اگر بدخورد عیبی ندارد

۱۸۹۴- سایکس. ال. لا (ج ۱. ص ۱۴۹): ایرانیان اهمیت نمی دهند، به این که اگر ببینند صاحب دولتی خود غذایی فقیرانه می خورد اما چنانچه آن صاحب دولت به نوکران و خدمه خانگی خود خوراک ساده بدهد مردی فرومایه شناخته شده و در نظرها خوار و در بازار بدنام می شود.

خانم ال. لا همچنین در باره سفره داری ایرانیان می افزاید: در پذیرایی ها بعد از ناهار یا شام پی در پی فرمان می دهند: «جایی بیار»، «قلیان بیار». آنگاه روبه مهمان کرده از او می پرسند: «خوب، حال شما چه طور است؟» که این نشانه نهایت ابراز لطف و احترام به شخصیت مهمان است. از دیگر نشانه های یگانگی بین ایرانیان آن است که هیچ مابعی ندارد که به نوکرها و خدمتکاران یکدیگر فرمان بدهند و او را مامور انجام کاری بنمایند.

خوراک مردم فقیر

۱۸۵۱- پولاک (ص ۱۰۰ و ۱۰۱): در سال های فراوانی که قحطی نباشد، بزرگان به

قدری فراوان غذا می‌پزند که هر کس بخواهد بدون زحمت زیاد، از باقی مانده آن به اندازه کافی غذا به دست می‌آورد که شکم خود را سیر کند حتی برای سگ‌ها غذایی کافی به گوشه‌یی می‌ریزند. دل وروده (سیراب و شیردان) حیوانات ذبح شده از طرف طبقات متمکن تقریباً به صورت بلاعوض به مردم فقیر واگذار می‌شود که توسط طبّاخان در بازار به قیمتی نازل به مردم عرضه می‌شود. این طبّاخ‌ها کله، پاچه، جگر، جگر سفید و روده را به نام بریانی به بهایی بسیار ارزان به مردم می‌فروشد. برای صبحانه عدسی در دیگ‌های بزرگ می‌پزند و دیزی‌های کوچک نخود و سبزی و گوشت مصرف فراوان دارد. (نگاه کنید به عکس شماره ۱۴)

روش کلی زندگی و خصایص رنگارنگ

علل و عواملی که در چگونگی روش زندگی جوامع ایرانی دوره قاجاریان نقش تعیین کننده و اساسی داشته عبارت‌اند از: نوع جهان بینی، امر و نهی‌های دینی، استمرار آیین و عرف عمومی و فرهنگ تاریخی، دخالت دادن اغراض خصوصی و احساسات شخصی در روابط و مسایل اجتماعی و عکس‌العمل‌های غریزی غیر مدنی، حاکمیت نظام بدوی عشایری و چادرنشینی قاجاریان، نداشتن تامین مالی و جانی، نیاز به کسب قدرت و لزوم داشتن پشتیبان برای کسب تامین، عوامل بازدارنده حرکت و نوگرایی، باز شدن پای خارجی‌ان به کشور و رسیدن خبر ترقیات علمی و صنعتی فرنگیان به گوش ملت و مردم، طرز تربیت خانوادگی، نوع آموزش و پرورش و بالاخره شرایط و مناسبات اقتصادی کهنه حاکم که در مجموع بغرنجی شگفتی به وجود می‌آورد.

علت ولخرج و مسرف بودن

۱۸۰۰ — ملکم. سرجان (ج ۲. ص ۲۹۰ و ۳۱۹): چون ناپایداری جاه و مقام بر وزیران و بزرگان و فرمانروایان کشور آشکار است همیشه در خرج اسراف دارند. خانه‌های مجلل باغ‌ها با حوض‌های فواره‌دار و باغچه‌های آراسته می‌سازند، از اسب‌ها و لباس‌های فاخر استفاده می‌کنند، فرش‌های نفیس در خانه‌ها می‌گسترانند. زن‌های متعدد می‌گیرند. غذاهای معمول روزانه را با جمعیت می‌خورند. در اسراف بعضی چنان زیاده‌رو هستند که

در اخذ حریص اند.

تمامی درآمد را خرج لباس و خوراک کردن و فکر روز مبادا نبودن

۱۸۹۰- سایکس. سرپرسی (ص ۲۳۹): ایرانیان عموماً خوش محضر و مهمان نواز می باشند و به نظافت و پاکیزگی سر و وضع لباس خود کاملاً علاقه مندند. یک نفر ثروتمند ایرانی چندین دست لباس فاخر دارد که هر دست به طور متوسط ۵۰ پوند و کلاه پوست بره‌یی او ۵ پوند ارزش دارد.

ایرانیان از هر حیث به اهالی پنجاب که من چندین سال میان آن‌ها زندگی کرده‌ام، مزیت و رجحان دارند، زیرا گذشته از زیبایی چهره، وسایل خورد و خوراک و لباس ایشان نیز بهتر است.

افزون بر این ایرانیان نسبت به یکدیگر کاملاً با سخاوت و دست و دل باز هستند. در مثل نوکرهای پنجابی هیچ گاه به دلخواه خود به پاکیزه نگه داشتن لباس خود نمی پردازند و به اندازه‌ی به این امر بی توجهی نشان می دهند که مکرر باید به آن‌ها یادآوری کرد و تنها غایت آمال آن‌ها پول جمع کردن است. اما برعکس آن‌ها مستخدمین ایرانی هر چه پیدا می کنند به مصرف لباس و خوراک خود می رسانند و در ایران برعکس هندوستان بایستی به زور اندر ز آن‌ها را وادار به پس انداختن پول کرد، چرا که حتی در موقع مسافرت هم که «فوق العاده معاش» می گیرند باز مازاد حقوق ثابت خود را مصرف می کنند و به فکر روز مبادا نیستند.

خواستن دارایی تنها برای شادمانی - سعادت یعنی تن آسایی

۱۸۰۶- ژوبر. پ. آمده (ص ۲۴۶): در نظر ایرانیان و ترکان عثمانی سعادت یعنی تن آسایی و لذت یعنی درد نداشتن. آنان بی قید و ولخرج هستند. کشاورز به اندازه‌ی بذر افشانی می کند که کفاف نیاز سالیانه اش را بدهد و شهری جز ساختمانی موقتی برای خود نمی سازد. آن‌ها از دارایی تنها شادمانی می خواهند. پس هر کس هر کار انجام می دهد تنها آن نوع سود شخصی را در نظر دارد که نزدیک و بی واسطه باشد. هیچ کس به خود زحمت به دست آوردن اطلاعات کاملاً سوداگرانه (که متضمن آینده نگری مطابق نقشه و برنامه است) نمی دهد.

زننده ماندن یا نماندن برای آن‌ها تقریباً بی تفاوت است و شاید بتوان گفت که ترس آن‌ها از مرگ، کم تر از ترس دیگران (یعنی غربی‌ها) از رسوایی است.

وجود نداشتن نجابت اشرافی در تجارت

۱۸۰۶- ژوبر. (ص ۲۱۷ و ۲۱۸): ایرانیان بنا به ذوق و خوئی که دارند دوستار مسافرت هستند. آن‌ها سودجویان هوشیار در کارهای بازرگانی و خوش برخورد و خستگی

ناپذیراند که با عشق و شور روی به بازرگانی می آورند. تجارت در ایران سازمان ندارد و مخصوص یک طبقه نیست. بر طبق سنت هر کس مجاز است به حساب خودش هر چه می خواهد بخرد یا بفروشد، چون هیچ گونه نجابت اشرافی به معنای درست آن در این کشور نیست، از هر راه که بتوان پولدار شد همان شرافتمندانه است.

هیچ کس را نمی بینید که از فروش چیزی شرمندگی داشته باشد. اغلب دیده می شود که شاه نیز روی تختش معامله پارچه یا سنگ های گران بها می کند و چانه می زند.

سفیدی و لطافت رنگ پوست نشانه توانگری

۱۸۱۰— پاتینجر (ص ۱۶۷) که مامور انگلیس در بلوچستان بود می نویسد: در نظر مردم آسیا لطافت پوست حاکی از تنعم و آسایش است. علت این عقیده را نمی دانم مگر این که بگویم که پوست رؤسا و سرداران آن ها معمولاً لطیف تر از پوست عوام الناس است. شاید علت آن باشد که آنان از خود در برابر آفتاب و با نظافت و خوراک کافی مراقبت بیشتری به کار می گیرند. این طبقه ممتاز از پستی و بلندی های زندگی و آثار و عوامل آب و هوا در امان هستند و در ایام پیری هم کم تر در معرض آثار و عوامل طبیعت قرار می گیرند.

شکم گندگی نشانه تشخص

۱۸۳۰— استیوارت. کلنل. لیوت (ص ۱۲۷): در معرفی نوه حاجی حاتم، فرماندار خوی که به استقبال وی رفته می نویسد: او جوانی است هفده ساله، ساده لوح که کمرش از شانه هایش پهن تر است. البته این چنین شکم گنده بودن چون در ایران نشانه تشخص است از نظر مردم آن جا بسیار جالب و قابل تحسین است» کلنل استیوارت با این وصف در صفحه بعد کتاب خود اضافه می کند که این جوان چاق و شکم گنده در سوارکاری چابک و در تیراندازی ماهر و به هنگام شکار با فراست است.

در حال می نوشیدن اندیشیدن و در هوشیاری راه اعتدال گزیدن

۱۸۹۰— کرزن. جرج. ن. لرد (ج ۲. ص ۶۰۲): می در ایران از روزگاران کهن مایه حظ و عیش آن مردمی بوده است که طبعی خوش و با نشاط دارند. هرودوت هم گفته ایرانیان به صرف شراب نیک عادت دارند و در تایید این سخن می نویسد که ایشان (در آن روزگاران) راجع به کارهای مهم وقتی که در حال مستی اند به اندیشه می پردازند و بعد به هنگام هوشیاری راه میانه و اعتدال اختیاری می کنند و هرگاه تصادفاً جریان کار نادرست درآید باز به هنگام باده نوشی رشته بحث و کلام را پی می کنند.

ایرانی ها هنوز خیلی همان مردمان عهد باستان اند

۱۸۱۰— موریه. جیمز (ص ۸ و ۱۱): عادت اهل مشرق (ایران) تغییر بردار نیست و این سخن از گفته استاد بزرگوارم هم بر من یادگار است. اما هر قدر هم تغییر بردار نباشد همان

نیست که بوده است و برای حق ادای مطلب خود می گویم که مانند نقوش مسینه آلات است که هر قدر نیک نگاه داشته شود، باز از کثرت استعمال در یک جای آن فرسودگی و ساییدگی خواهد افتاد.

ولی در باب اخلاق و عادات و رسوم و آداب ایشان می توانم گفت که در دنیا مردمی مانند مردم ایران با مهر اخلاق دیرینه، مختوم (مهر کرده شده) و با فطرت آداب قدیمه مفسور نیست. حتی این صفت در صورت و سیمای ایشان نیز مشاهده می شود، چنان که از معاینه و مقایسه صورت اهالی امروز با صورت های متعدد در دیوار تخت جمشید چنان است که گویی هم امروز کنده اند. مدلل و مبرهن است که «این نان فطیر از آن خمیر است».

به آسانی تغییر شغل دادن

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۱۰۴): هیچ جا مثل ایران نیست که بتوان در آئی تغییر شغل داد. مهتر من از شغل جدید هیچ اطلاع نداشت با وجود این با اراده کامل و جدیت تمام به مهتری من تن در داد.

در رفتار و خلیات متضاد

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۱۹۱): پس از شرح بدجنسی های قاطرچی ها می نویسد: باید اعتراف کرد که اگر ایرانی ها بدی هایی دارند، در عوض، خوبی هایی هم دارند. در توکل، در قناعت، در حوصله، به خرج دادن بی نظیر هستند.

ایرانی در عین حال دارای فضایل خاص است

۱۸۵۱- پولاک (ص ۱۹): ایرانی در خوراک اعتدال و قناعت را رعایت می کند. در هر مقام باشد باز مقداری نان و پنیر و سبزی صحرایی او را راضی و خشنود می کند، ولی مشروب الکلی و ادویه محرکه را دوست دارد. به آسایش و آرامش دل بسته است، اما در اوضاع و احوال خاص، سخت کوش و خستگی ناپذیر می شود و می تواند گرما و سرما، گرسنگی و تشنگی را تحمل کند. سختی و شوربختی را با خون سردی کامل می پذیرد و بر خود هموار می کند.

پولاک (ص ۲۰) همچنین می نویسد: ایرانی از اصل مسلم «هیچ گاه حیرت مکن» پیروی می کند. یا هر گاه تحت تاثیر مزاج آتشین خود قرار گیرد، می داند چه کند که کسی در نیاید که او چه اندازه خودپسند است. وی شعرشناس است و ساز و آواز را خوش دارد، اما اغلب اندیشه را فدای کلمه و وزن می کند. شوخ طبع است و در اندیشه و رزی از منطق پیروی نمی کند.

ایرانی مدت های مدید شدیدترین فشارها را تحمل می کند ولی سرانجام با مشت محکم آن را درهم می شکند و باهتک حرمت از خانواده طرف طعم انتقام رابه وی می چشاند. همواره

از تقوی و عدالت دم می زند، نفرت خود را از ظلم و خودسری بیان می دارد، اما همین که دور به دست خودش افتاد جبار بی نظیری می شود و بدون اندیشه ملک و مال دیگران را غضب می کند.

ایرانی که از فردای خود تأمین ندارد، فقط و فقط در زمان حال زندگی می کند. روستایی به مقدار لازم از آن نوع درختان میوه می کارد که بتواند در اسرع وقت از ثمر آن بهره ور شود، هر کس نیز خانه خود را آن طور می سازد که تنها چند سال دوام کند. ایرانی باطناً ستمگر نیست. با حیوانات رفتاری نرم تر دارد تا با انسان. مشاهده مستمر ظلم و بی داد و خودسری از حس همدردی و رأفت او کاسته، بدین دلیل وی گوش به فرمان است تا دست به هر اقدام ظالمانه ای نزند و در عین حال مسئولیت اقدام و عمل خود را به گردن دیگری بیندازد. (این گفته ها ناشی از نگرش پولاک در دوره انحطاط اجتماعی قاجاریان است).

آب و سبزه از عوامل ایجاد سعادت جاودانی

۱۹۰۹- نیکیتین (ص ۱۳۳) پس از وصف مناظر سبز و خرم گیلان می نویسد: آب و سبزه در نظر ایرانی از عوامل ایجاد سعادت جاودانی به شمار می رود و با هیچ گونه زیبایی و منظره قابل مقایسه نیست. به همان اندازه که ما به یک چیز کم یاب که به زحمت آن را به دست آورده باشیم با لذت نگاه می کنیم، ایرانی هم ساعت ها با نگاه کردن به سبزه ها در کنار جویبار و سایه درختی به خوشبختی به سر می برد به همین سبب واژه فردوس از ایران باستان توسط زبان عبری به صورت پردیس به ما رسیده است. این باغ های بزرگ از زمان های بسیار قدیم در ایران ساخته می شده...

عادت به چاقو کشی

۱۸۹۴- دوراند (ص ۷۶): یکی از مستخدمین ما با یک بختیاری ستیزه کرد. این شخص آن قدر نادان بود که یکی از کوه نشینان وحشی را کتک زده بود. او می خواسته مرد بختیاری را با چاقو (آن هم در محل شان) زخمی کند.

در ایران مردان به حمل چاقو علاقه دارند. چاقو کشی گاه نتایجی وخیم به بار می آورد. یکی از آدم های ما در تهران به همین علت دچار درد سری سخت شد. یک روز که از قلهک به تهران می رفته الاغی از چارواداری می خواهد که او نمی دهد، این مرد هم با چاقو او را می زند، چنان که دیری نمی پاید که درمی گذرد.

عمومیت رسم استعمال حنا

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه. د (ص ۶۵۳): ایرانیان حنا به فراوانی به مصرف می رسانند. حتی بدن حیوانات خود را هم با حنا رنگ می کنند. در مثل ستون فقرات اسبان سفید را با حنا رنگ می زنند و با رنگ حنا علامت دست خود را در بدن حیوان باقی

می گذارند تا معلوم شود که این اسب به چه کس تعلق دارد. تمامی مردم از زن و مرد، به خصوص پیرمردان، حنای زیادی استعمال می کنند و ریش سفید را که بر وقار و احترام پیران می افزاید با حنا رنگ می کنند و انگشتان و کف دست و پا را نیز با حنا به رنگ قرمز در می آورند.

شگفت زده، با قاشق و چنگال غذا خوردن را تماشا کردن

۱۸۸۲- اورسل (ص ۴۵): در منجیل به هنگام ناهار خوردن ما، گروهی جلو مهمان خانه جمع شده بودند و با دقتی عجیب، حیرت زده، غذا خوردن ما را تماشا می کردند. چنگال بیش از هر چیز دیگر تعجب و کنجکاوی شان را برانگیخته بود. ظاهراً چنگال را یک ابزار عجیب و حتی خطرناک تصور می کردند، زیرا وقتی ما چنگال را به دهان نزدیک می کردیم، فریاد تعجب و وحشت از همه بر می آمد. در عین حال جوانان دهکده منجیل نیز از روی پشت بام های مجاور، ما را تماشا می کردند و متلک می پرانند.

مازندرانی ها و گیلانی ها

۱۸۳۰- رابینو. ه. ل (ص ۳۰): با این که بین مازندرانی ها و گیلانی ها تفاوت بسیار نیست، اما مازندرانی ها از لحاظ نژاد مردانه ترند. این آزان جهت است که قسمت عمده یی از مازندرانی ها موقع تابستان را در کوهستان ها به سر می برند و بار مالیاتی ایشان سبک تر است. مازندرانی ها در امانت و درستکاری چندان تعریفی ندارند و هوش و فطانت آن ها به اندازه گیلانی ها نیست در عوض از حیث جثه و بدن قوی ترند.

طبقات فقیر مردم مازندران بی نهایت نادانند و برحسب موازینی که ما داریم آن ها را باید نیمه متمدن شمرد. تعصب مردم در امور مذهبی زیاد است ولی این تعصب اکثر در باره مراسم و آداب مذهبی است و بسیاری از مردم آن نیز به مشروبات الکلی و تریاک علاقه دارند.

قلمرو زبان و مقام جهانی شعر و ادب پارسی (دّری)

چنانچه قرار باشد - اظهار نظر ها، ستایش های شرق شناسان و ادب پژوهان جهان در باره شعر و ادب پارسی در این جا بیاید به قول معروف از شرح کشاف و مثنوی هفتاد من در می گذرد. از جهان شمولی شعر و ادب ایران همین بس که شاهنامه فردوسی، دیوان حافظ، بوستان و گلستان و غزلیات سعدی به تمامی زبان های بزرگ دنیا ترجمه شده است.

در مثل مولف این کتاب، پنج جلد ترجمه شاهنامه فردوسی را آن هم به صورت نظم به زبان روسی و ترجمه ها و تحقیقاتی از این منظومه حماسی به آلمانی و انگلیسی و فرانسوی و عربی و همچنین ترجمه های متعددی از دیوان کامل حافظ به زبان انگلیسی دیده است و گوته حکیم و شاعر بزرگ قرن ۱۸ آلمان در برابر مقام آسمانی حافظ اظهار خاکساری نموده و معروفیت خیام که مظهر جهان بینی و اندیشه و حکمت و عرفان شرق شناخته شده بیش از آن است که نیازی به تعریف داشته باشد.

از شرقی ترین و دورترین موزه های شهرهای هندوستان، از کاشغر چین و سرزمین های خراسان شمالی و ماوراء سیحون و از این جا تا به بسفر «توپ قاپو موزه سی» اسلامبول به هر موزه که بروی می بینی انواع گوناگون کتب خطی شاهنامه، خمسه نظامی، دیوان ناصر خسرو مثنوی معنوی و دیوان های سعدی و حافظ و دیگر سخن سرايان حکیم دری زبان را در هر یک از این کشورها به عنوان خداوندان شعر و ادب و حکمت خود معرفی می کنند.

چون نقل و ذکر تمامی اظهار نظرها و لوبه اجمال هم در باره شاعران بزرگ دری سرای معروف جهان در این جا ممکن نیست فقط به آوردن نمونه مواردی از دیدگاه چند ایران پژوه از میان خداوندان منابع این کتاب بسنده می شود.

در مطالب زیر نخست نظر چند ایران پژوه در باره قلمرو زبان دری، سپس اظهار نظرهای چند تن دیگر از ایشان در باره چند شاعر بزرگ ایرانی دری سرای نقل می شود:

زبان پارسی (دری) قلمرو فرهنگی اقوام ایرانی

۱۸۸۲- اورسل (ص ۲۷۱) می نویسد: گستردگی دامنه زبان پارسی خیلی وسیع تر از مرزهای فعلی ایران است. زبان پارسی علاوه بر ایران، زبان ادبی قفقاز، ترکستان، افغانستان، بلوچستان و هندوستان است. از بغداد گرفته تا تبت کوچک و از حیدرآباد تا «سمینتوپولا تینسک Semintopolatinsk» همه جا زبان پارسی تعلیم و ترویج می شود. ادبیات وسیع و غنی این زبان در هر زمینه تجلی کرده، به خصوص در شعر به آخرین حد عظمت و قدرت فکری و ادبی ممکن رسیده است و هنوز هم آثاری ارزنده در این



زبان آفریده می شود. آخرین حماسه بزرگ زبان آریایی «جرج نامه» نام دارد که درباره انگلستان و هند سروده شده و به زبان پارسی است.

۱۸۵۱- پولاک (ص ۱۸۳): نه تنها در ایران، بلکه تقریباً تمامی فضلا و اهل علم در ترکستان، افغانستان، سیستان، بلوچستان و حتی هندوستان، زبان و اصطلاحات فارسی را در مکاتبات به کار می برند.

زبان فارسی بیش از همه با ژرمنی خویشاوندی دارد و این خود موجب آن است که آموختن زبان فارسی برای آلمانی ها خیلی آسان باشد.

۱۸۹۰- سایکس. سرپرسی (ص ۱۲): همانندی فارسی هندوستان به فارسی متداول ایران مثل زبان فرانسه رایج «استراتفورد» و پاریس است. اگرچه لغات و کلمات آن ها تفاوتی ندارد و فقط طرز ادای آن ها مختلف است، در حالی که فارسی رایج هندوستان تحریف شده زبانی است که در ایام نادرشاه شایع شده بود.

شیرین ترین زبان دنیا

۱۸۲۸- سولتیکف (ص ۷۰): چه کلماتی، مانند غسل از دهان آن ها بیرون می آید. زیرا زبان فارسی، شیرین ترین زبان دنیا است.

شوخی با زبان فارسی

۱۸۰۶- ژوبر. پ. امده (ص ۲۳۶) درباره شیوه نامه نویسی در دوره قاجاریان می نویسد: هیچ چیز به اندازه تعارفات ایرانیان متنوع و طرز حواله پرسی آنان عجیب و غریب نیست. هیچ چیز به اندازه سبک نامه نویسی آن ها مغلق نیست. اغلب در یک نامه بلند بالا به زحمت دو سطر مربوط به موضوع اصل نامه به چشم می خورد.

۱۸۹۴- دورانند (ص ۱۲) در ایران فعل خوردن به جای اغلب افعال به کار برده می شود. در مثل چنانچه شخصی به اسب سواری گردش می رود «هوا می خورد» و اگر حاکمی نادرست باشد «رشوه می خورد» و هرگاه از اسب سقوط کند «زمین می خورد» و هرگاه مجرم شناخته شود «چوب به کف پایش می خورد».

یگانه شاعر بزرگ ایران آرمان

۱۸۵۵- گوبینو. کنت. دو (ص ۹۹ تا ۱۰۲) در کتاب سه سال در ایران می نویسد: فردوسی یگانه شاعر بزرگ ایرانی است که دارای آرمان و خط مشی مخصوص به خود بود و عمر خود را وقف آرمان خود کرد. این مرد بزرگ گرچه به ظاهر برای دریافت شست هزار مثقال زر کار سترک خود را آغاز کرد (به تحقیق تاریخ شناسان اخیر چنین نبوده) ولی در معنی و باطن برای موضوع کار خود منظوری بسیار عالی داشت.

یکی از علت های بزرگی که فردوسی را به نظم شاهنامه برانگیخت این بود که در دوره

سلطنت غزنویان، امرای ترک به طبقات مختلف ایرانیان به دیده حقارت نگریسته و آنان را لایق پهلوانی و فرماندهی سپاه نمی دانستند (اما سیاستمداران و وزیران غزنوی همگی ایرانی بودند) و فرزندان ایرانی و آنانی که از نسل دهقانان یعنی پاک ترین نژاد آریایی بودند نمی توانستند فرماندهی سپاه را احراز کنند.

افتخارات تاریخی و نظامی ایران به کلی فراموش شده و هیچ کس از شاهنشاهان گذشته ایران یاد نمی کرد. این کاستی بر سخن سرای خراسان بسی گران آمد. علت بزرگ دیگر در برانگیختن فردوسی در سرودن شاهنامه آن بود که در زمان سلطنت غزنویان فقط امراء و طبقه با سواد و دانشمندان به زبان فارسی توجه داشتند و زبان ترکی طوری در ایران رایج شده بود که می رفت زبان عامه مردم گردد. از طرف دیگر دانشمندان ایرانی هم کتاب های علمی و تاریخی خود را به زبان عربی می نوشتند. از همه بدتر آن که خواجه حسن میمندی وزیر محمود غزنوی امریعی برای حکام ولایات صادر نمود که از این پس دستورها و احکام رسمی را به زبان عربی بنویسند.

فردوسی از مشاهده این آثار دریافت که حیات زبان فارسی در آستانه خطر نابودی قرار گرفته است. از این روی همان طور که خود گفته در صدد برآمد زبان فارسی را زنده کند و خدمتی به ملت و نیاکان و میهن خود بنماید. آنگاه برای رسیدن به این هدف به کتاب های «بندھشن» و «شهرهای ایران» (و دیگر تاریخ های گذشته) مراجعه کرد و آن ها را با قصه های محلی برابر در آورد و نام پهلوانانی را که در آن کتاب ها برده شده بود در شاهنامه آورد. تا آن جا که بایست بزرگی و شکوه ایرانیان را فراز آورد و درفش های سر بلندی این ملت را در برابر ترکان تورانی برافراشت. و از این در به آنان فهمانید که ایرانی پهلوان و بزرگ فرمانرواست و پدران این دهقانان که امروز به نظر نمی آیند پیشتر چند هزار سال بر جهان قدیم فرمانروایی می کردند و در جنگ ها سرآمد دلیران بودند.

در تمامی بخش های شاهنامه بزرگی و شکوه ایرانیان به چشم می خورد. بعد از «ایلیاد» همر شاعر یونانی شاهنامه بزرگترین شاهکار حماسی است که در تجلیل مفاخر ملتی سروده شده و حتی لحن حماسی شاهنامه به مراتب از ایلیاد «همر» موثرتر است.

(توضیح مولف: چنان که دانسته شده و این مولف نیز به مذاکره و مطالعه تحقیق کرده قهرمانان شاهنامه نه تنها در تنوع کارا کتر به مراتب از قهرمانان ایلیاد هم تپیک تر و واقعی ترند بلکه داستان ها و محتوای آن ها هم از نظر تکنیک و در برداشتن معانی حکمت آمیز از آن کتاب و هم از کتاب حماسی هندیان مهابهاراتا برتر و ارجمندتر است).

گویینو همچنین می نویسد: هیچ شاعری در جهان نتوانسته صحنه های جنگ را به مانند شاهنامه تصویر و مجسم نماید. اشعار فردوسی که وزنی حماسی و لحنی رزمی و دلیرانه

دارد بزودی آوازه‌ی بزرگ یافت و هنوز فردوسی درنگزشته بود که ایرانیان اشعار او را در حفظ داشتند و در کوچه‌ها و بازارها می‌خواندند.

دوبزرگ ترین

۱۸۷۸- آگورودنیکوف (ص ۱۴۴ تا ۱۴۶) در کتاب گذری به ایران و استان‌های ساحلی خزر، پس از وصف توس و آرامگاه فردوسی، از مقام این شاعر بزرگ ملی ایران و اثر جهانی او شاهنامه ستایش کرده است وی بخش افسانه‌ی دوره پیشدادیان سپس بخش پهلوانی دوره کیانیان را به شرح آورده و مآخذ آن‌ها را زنده اوستا دانسته است و بالاخره بخش تاریخی شاهنامه را نیز معرفی می‌کند. آگورودنیکوف در کتاب خود شاهنامه را بزرگ‌ترین اثر حماسی جهان و فردوسی را نیز همچنان در بزرگی همپایه آفریده خود وصف کرده است. دوباره خیام و حافظ

۱۸۵۵- گوبینو. کنت. دو (ص ۲۸۸) در کتاب افسانه‌های آسیای می‌نویسد: همه کس قادر به درک معانی و مفاهیم رباعیات خیام و غزلیات حافظ نیست. همچنان که لطایف و ظرایف سحرآمیز قلم لئونارد داوینچی یا رفاییل و آهنگ‌هایی که بتیرون ساخته است نمی‌تواند برای همه قابل درک باشد.

سعدی «هزارستان ایران»

۱۹۰۳- جکس. ویلیامز (ص ۳۸۳): گلستان سعدی به عنوان یک اثر ادبی، گنجینه‌ی از حکایات و حکم و امثال و پند و اندرز و اندیشه‌های شاعرانه است. بعضی از حکایات سعدی به راستی شگفت‌انگیز است. استعداد بی‌نظیر شاعری سعدی را در بوستان و دیوان قصاید و غزلیاتش که به راستی او را سزاوار لقب «هزارستان ایران» می‌سازد می‌توان مشاهده کرد.

۱۸۱۰- موریه. جیمز (مقاله از یک امریکایی در مجله یغما. سال ۲۴. تاریخ ۵ دی. ۱۳۵۰. ص ۵۹۲ به بعد) ضمن اظهار تاسف برای خرابی آرامگاه سعدی می‌نویسد: سنگ قبر سعدی وضع اسف‌انگیزی دارد و این احساس که نشانه یادبود کسی که نبوغش در افق آسیا هنوز شادمانی می‌آفریند به این روز افتاده نفرت‌آور است.

در ستایش سعدی و حافظ

همچنین در این مقاله آمده: از تاورینه، کرنی لوبدین گرفته تا جیمز موریه، سر ربرت کرپوتر، ج. س. باکینگام، اوژن فلاندن، گوبینو، س. ج. ولز، سر پرسی سایکس، ویلیام کروشی، برت برادلی، هرمان نورت و بسیاری دیگر از جهانگردان از نبوغ و بزرگی این دو شاعر ستایش کرده‌اند.

سعدی و حافظ افتخار آسیایی ها

۱۸۴۰- فلاندن. اورژن (ص ۲۷۲): سعدی و حافظ از شعرای بزرگ و عالی قدر ایران اند که نه تنها شیرازی ها و ایرانی ها، بلکه آسیایی ها همگی به وجود آن دو افتخار می کنند. عقیده این دو شاعر گویا مختلف بوده است. سعدی فیلسوف و حکیم و دانشمند به شکلی مخصوص شعر سروده و حافظ به شیوه دیگر که با هم فرق کلی دارند. ایرانیان اشعار حافظ را بیشتر دوست دارند زیرا که این شاعر از عشق و آرزوهای کلی انسانی سخن می گوید. بدین سبب پیروان و دوستداران فراوان دارد و غزلیات او در هر جا ورد زبان ها است. اکنون هم که بر مزار حافظ هستم می بینم نفوذ حافظ بیش از سعدی است. چون زائران مزار او به مراتب بیش از مزار سعدی هستند.

دو شاعر هریک منحصر به فرد

۱۸۹۰- کرزن. ج. ن. لرد (ج ۲. ص ۱۲۹): روی هم رفته، شکوه و برآندگی حومه شیراز به واسطه سروهای آزاد یا حوض ها و باغ و بوستان های آن نیست، بلکه از برکت تربت این دو شاعر نامی است.

ادبیات هیچ سرزمینی، دوتن شاعر مثل سعدی و حافظ که این همه از یکدیگر متمایز باشند و دو وجودی که تا این اندازه زیاد طریقت و حکمت متفاوت ایشان در ترکیب خصایص اخلاقی و روحیات هموطنان آن دو تاثیر نموده باشد پرورش نداده است. شاید از تاثیر نافذ سبک و مایه سخنوری حافظ، لااقل در اخلاق مردم است که برای او محبوبیتی خاص فراهم ساخته است.

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۲۵۴): پس از دیدن آرامگاه سعدی و حافظ در شیراز می نویسد: سعدی و حافظ هر دو از آوازه یی همانند برخوردارند.

گلستان و بوستان سعدی از لحاظ زیبایی اسلوب، گوناگونی مطالب، نیروی سخن آفرینی، روانی شعر، بدیع بودن تشبیهات، وجود اندرزها و مطالب اخلاقی و اجتماعی دوائر جاویدان زبان فارسی است. به احتمال قوی، دیوان سعدی در ایران بیش از هر کتاب خوانده می شود. با این همه مردم غزلیات حافظ را بیش از غزلیات سعدی دوست می دارند آن قدر که دیوان حافظ را بیش تر از آثار سعدی مطالعه می کنند.

شاعر شاعران و تاج برگزیده ادبیات جهان

۱۹۰۳- جکسن. ویلیامز (ص ۳۷۹): در شعر حافظ زیبایی لفظ، گیرایی سبک، سلاست شعر و بیان لطیف احساس، خواه در ذکر تغزلات عاشقانه خویش و خواه در شرح جذبۀ عارفانه عشق الهی در زیر تشبیهات و انتقادات مادی و اجتماعی پنهان است. حافظ را، حتی در مغرب زمین در ردیف شاعر شاعران و در برگزیده ادبیات جهان در

بالا ترین مرتبه قرار می دهند. حافظ شاعری پرکار بود. در ارزش شعری غزلیات و قصاید او هیچ جای بحث نیست، اما در باب تعبیر و تفسیر آن‌ها، چه در زمان حیاتش و چه اکنون اختلاف نظر بسیار است.

انقلاب ادبی حافظ در اروپا

۱۸۵۵- گوپینو- کنت. دو (ص ۱۰۲ تا ۱۰۸) در کتاب سه سال در ایران می نویسد: شهرت حافظ در اروپا خیلی زیادتر از فردوسی و حتی سعدی است. اروپاییان حتی در قرن هفدهم میلادی حافظ را می شناختند نخستین کسی که حافظ را به اروپاییان شناسانید یک جهانگرد ایتالیایی به نام «دلاوال» است. وی که در زمان شاه عباس کبیر به ایران آمد ضمن سفرنامه خود شرح حال حافظ و قسمتی از اشعار او را درج کرد و به اروپاییان شناسانید که حافظ یکی از بزرگترین غزل سرایان ایران است.

نیم قرن بعد یک نفر خاورشناس اطریشی که به زبان فارسی آشنا بود در صدد ترجمه دیوان حافظ برآمد ولی او نتوانست تمام دیوان حافظ را ترجمه کند. ولی در قرن هیجدهم چندتن از خاورشناسان به ترجمه تمامی غزلیات حافظ همت گماشتند و بعضی از آن‌ها تمامی غزلیات و بعضی قسمت‌هایی از آن را ترجمه کردند. معروف‌ترین مترجمین حافظ «ریشاردسون» انگلیسی است که در کالج زبان‌های شرقی فارسی را آموخت و مسافرتی هم به خاورزمین کرد. وی منتخبی از غزلیات حافظ را در سال ۱۷۷۴ در لندن منتشر کرد.

دومین مترجم معروف «بارون رزویسکی» که منتخبی از اشعار حافظ را همراه با رساله‌یی در سال ۱۷۷۰ انتشار داد. سومین «وهل» آلمانی است که در سال ۱۷۹۱ نیز منتخباتی از اشعار حافظ را به زبانی آلمانی منتشر کرد. چهارمین «جونز» انگلیسی است که مثل مترجمان پیشین منتخباتی در نیمه دوم قرن هیجدهم انتشار داد. و چندین تن دیگر نیز مثل آنان همان قدر کار کردند.

اما پس از آن که در سال ۱۷۹۱ دیوان حافظ در کلکته به زبان پارسی چاپ شد و نسخه‌های فراوان چاپ شده حافظ به اروپا برده شد مترجمین در صدد ترجمه‌هایی کامل و جدید از دیوان حافظ برآمدند. یک نفر خاورشناس اطریشی موسوم به «هامر» این دیوان را به طور کامل ترجمه کرد. گوته شاعر معروف آلمانی، پس از خواندن ترجمه آلمانی دیوان حافظ قسمتی از غزلیات او را در مجموعه اشعار خود به نام «دیوان شرقی» آورد و این سبب گردید که حافظ در اروپا شهرت بسیار پیدا کند و تمامی شاعران و ادیبان او را بشناسند.

بر اثر انتشار دیوان گوته که اقتباس از دیوان حافظ بود مکتب ادبی جدیدی در اروپا به وجود آمد که هنوز هم ادامه دارد. بسیاری از شعرای اروپا بر آن شدند که به سبک حافظ غزل بسرایند. از همه بهتر و جالب تر اشعاری است که کنت پلاتن شاعر آلمانی به عنوان

«آئینه حافظ» سروده و در تقلید سبک غزلیات خیلی خوب از عهده برآمد در حالی که بسیاری از دیگر شاعران در این کار درماندند و موفق نشدند.

حدود سال ۱۸۴۰ دیوان دیگری از حافظ در آلمان ترجمه گردید. نام این مترجم «دومر» بود. وی توانست جنبه های فلسفی و عرفانی غزلیات حافظ را به طور برجسته جلوه گر سازد. حدود سال ۱۸۶۰ هم یک آلمانی دیگر به نام «شوانوی» ترجمه تازه ای از دیوان کامل حافظ انتشار داد. شوانوی آلمانی اشعار حافظ را به نظم ترجمه کرد و این بهترین ترجمه از این دیوان بود. (توضیح: پس از این گزارشات گوینو باید افزود که ترجمه های دیگری هم در سال های ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ و در نیمه اول قرن بیستم و به ویژه ترجمه های تازه دیگری در دهه های اخیر شد. از جمله سه نفر مترجم مختلف انگلیسی که هر یک دیوان حافظ را مطابق ذوق و سلیقه خود ترجمه کرده اند. و در روسیه هم ترجمه هایی از دیوان حافظ شد).

عبید زاکانی، گنج شوخی

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۱۲۱): از جمله طنزسرایان ایران یکی نیز عبید زاکانی است که گفته های نغزبذله آمیز و حکایت های او در ایران شهرت بسیار دارد. یکی از خویشان عبید می گفت که وی حتی در بستر مرگ هم از بذله گویی دست برنمی داشت.

شعر و مردم

براون همچنین در جای دیگر می نویسد: ایرانی ها با اشعار سعدی و حافظ و قآنی در باغ ها و زیر سایه درختان سرگرم می شوند و تفریح می کنند و به آواز غزل می خوانند و به طرب می پردازند. ما تصور می کنیم که ایرانیان مردمی هستند گوشه گیر که زندگی را فقط با تفکر و فلسفه می گذرانند و نسبت به همه چیز بدبین هستند.

بدون شک این گونه ایرانیان وجود دارند و شماره آنان هم زیاد است. اما در برابر آنان بسیاری دیگر هم هستند که ذوق آنان همانند ما انگلیسی هاست و شوخی و مزاح با یکدیگر و سخنان خنده دار را دوست می دارند. ملت ایران همه گونه اشعار بلند و سنگین و ترانه را دوست دارند حتی آن شعرهای عامیانه ای که سرایندگان آن ها معلوم نیست.

نتیجه شعر و ادب، ادب است

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۱۶۸): یکی از صفات خوب و برجسته ایرانیان ادب است با ادب اند. آداب معاشرت را به خوبی می دانند. این ضرب المثل در میان ایرانیان مشهور است: «ادب مرد به زدولت اوست و ادب سرچشمه ثروت است».

جلوه‌های هنر ایرانی

با این که ایران پژوهان به طور کلی از استعداد و نبوغ ایرانی در آفرینش‌های هنری ستایش کرده‌اند ولی به موسیقی و نقاشی ایشان با آن تصویری که از هنرهای کلاسیک در حد عالی خود دارند از بالا نگریسته‌اند.

به احتمال زیاد موسیقی در دوران ساسانیان به پیشرفت درخشانی رسیده بود، چنان که در دربار خسرو پرویز موسیقی دان‌های نامدار و بزرگی همچون باربد، بامشاد، نکبسا و رامبد و دیگران در اوج کمال هنر بودند. اما در مجسمه سازی جز چند جلوه مثل مجسمه شاپور و نقش برجسته‌های تاق‌بستان موفقیتی به چشم نمی‌خورد و هنر نقاشی هم چندان جلوه‌ی ندارد.

بعد از اسلام، با وجود آن که عمل نقاشی، پیکر سازی و موسیقی حرام بود و امکان اظهار وجود نداشت باز با این وضع، هنر نقاشی به طور پنهانی و زیرکی خود رانگه داشت و راه‌هایی برای ادامه هستی خود گشود، از جمله به صورت‌های تذهیب، کاشی کاری، انداختن نقش‌های طبیعت و جلوه‌های انسانی در صفحات کتاب، روی قالی‌ها، پرده‌ها و روی کارهای دستی با خود تمرین و تجربه کرد تا در دوره صفویان با جمال و جلوه‌ی خاص سر از گریبان دیوار کاخ‌ها و روی تابلوها درآورد.

و موسیقی هم که با همان ردیف‌ها، تحریرها و دستگاه‌های پخته خود روی در پرده کشیده بود، در شبستان‌ها و در مجالس پنهانی بزم با سازهای خود با شعله‌های نغمات خود می‌سوخت و می‌ساخت یا به صورت آواز در تعزیه‌خوانی‌ها یا مراسم عزاداری و در مرثیه‌های روضه‌خوانی‌ها به طور آشکار گه گاه جلوه‌هایی می‌کرد. اما هنر ایرانی جوهر وی است که به زیرکی در محذور از راه‌هایی دیگر به تکاپور وی آورد و از چشمه‌هایی تازه جوشید. به قول حکیم نظامی:

پری و روتاب مستوری ندارد در اربندی، سراز روزن برآرد
قلب و روح هنر ایرانی در شعر تجلی کرد، بارقه‌های فروزنده دیگر
آن در جادوی کاشی کاری، در بلند رواق‌های مقرنس، در تذهیب، در

نقش سازی و رنگ بازی روی قالی و پارچه و دیگر کارهای دستی. در مطالب زیر ایران پژوهان در باره هنرهای هفتگانه ایرانی اظهار نظر نموده اند:

درباره موسیقی ایرانی

نوازندگی خوش آیند ولی همیشه یک سان

۱۸۰۰- ملکم. سرجان (ج ۲. ص ۲۷۷): موسیقی از علومی است که ایرانیان در آن پیشرفت نکرده اند. در ترکیب نغمه ها و هماهنگ ساختن صداها، ردیف هایی دارند و آوازا را دستگاه دستگاه می کنند، چنان که بعضی را غم انگیز، بعضی را نشاط آور و بعضی را محرک شهوت و برخ دیگر را رزمی و زاینده دلیری نام نهند. از ابزارهای موسیقی بسیار دارند. اغلب نوازه ساز و خواننده را با هم آرند. معروف است که ایرانیان موسیقی را از هندیان فرا گرفته اند. در هر صورت نمی توان گفت که در این علم از هندیان بهتراند. روش ساز نوازی شان خوش آیند است، لکن همیشه یک سان است و آن اختلاف الحان و تنوع نغمات و شعبات را که موجب مزید لذت است ندارد. (نگاه کنید به عکس شماره ۲۸ با انواع ساز ابزارهای ایرانی در دست یک گروه از نوازندگان هماهنگ زن ایرانی).

حد تشخیص ایرانی از موسیقی فرنگی

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۲. ص ۲۰۱): حاکم کاشان از من پرسید: این چیست؟ من گفتم: یکی از ساز ابزارهای موسیقی به نام «ارگ» است. آنگاه از من خواش کرد آهنگی با آن بنوازم. من از سرودها و آوازهای ایرانی اطلاع نداشتم. پس از قدری تامل و تفکر بالاخره آهنگی اروپایی را شروع به نواختن کردم.

حاکم برای آن که بهتر متوجه شود و بهتر لذت ببرد، کم کم از صندلی پایین خزید و چمباتمه روی زمین نشست. پس از آن که کمی گوش داد گفت: «این آهنگ بسیار خوب است ولی شما تمند می زنید. خواهش می کنم آن را کمی کندتر بنزید!». بنابراین من از قاعده خارج شده، به کندی آهنگ هایی بی ربط می زدم. ولی برعکس، دیدم نشاطی در او پیدا شد و مانند کودکان پی در پی سر را بالا و پایین می انداخت که علامت تحسین بود و میرزا و پیشخدمت هایش هم به تقلید از او سر تکان می دادند.

رقاصان چه کسانی هستند؟

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه. د. (ص ۳۰۰ و ۳۰۲): در ایران کسی در فکر یاد گرفتن رقص نیست و غیر از مطربان هیچ کس به تمرین رقص نمی پردازد. روزی یکی از اعیان

زادگان ایرانی، یک نفرارو پایی را دید که مشغول تمرین رقص است، ایرانی با کمال تعجب به او گفت: «شما چرا برای خودتان می رقصید؟ رقص باید برای سرگرم کردن دیگران برقصد».

بالین که ایرانیان به هنر رقص اهمیت نمی دهند، ولی در جشن های خصوصی و عمومی حتماً باید رقص هاشرکت داشته باشند و هیچ جشن بدون رقص و موسیقی برگزار نمی شود. در مجالس مردانه، پسران لباس زنانه می پوشند و می رقصند. اما رقص زنان فقط برای سرگم شدن در اندرون ها معمول است. رقصان غالباً پسر بچه های یتیم و بی کس هستند که مطربان آنان را نزد خود می آورند و از آنان نگاه داری می کنند و فن رقص به آن ها می آموزند. اینان از سن ده سالگی شروع به رقص می کنند تا ۱۷ الی ۱۸ سالگی به این کار ادامه می دهند.

پسران رقص، گیسوانی بلند دارند که روی شانه ها ریخته است و در موقع رقص لباس زنانه می پوشند چنان که با زنان اشتباه می شوند.

عیب بودن تارزدن برای طبقات عالی

۱۸۵۵— گوبینو. کنت. دو (ص ۲۳ و ۲۴) در کتاب سه سال در ایران پس از آن که می نویسد: «آخوند ملاعلی محمد یکی از ریاضی دان های معروف این دوره است که در موسیقی نظری (نه عملی) خیلی استاد است ولی هیچ یک از ساز ابراهای موسیقی را نمی نوازند». آنگاه به دنبال آن می افزاید: «به طور کلی در ایران آن هایی که تار می زنند و در موسیقی استاد هستند غیر از اشخاص طبقه اول و دوم اند. زیرا نجباء و اشراف ایرانی تار زدن را یک نوع عیب می دانند یا اقلأ باعث سبکی خود می شمارند.

در میان جوامع متوسط، معروف ترین نوازندگان و ساز او، تارعلی اکبر است. علی اکبر خیلی خوب تار می زند و من دیده ام ارو پایبانی که هیچ به موسیقی مشرق زمین توجه نداشته اند در موقع شنیدن ساز علی اکبر متأثر شده اند. ولی نظیر اینان اخلاقی مخصوص دارند. علی اکبر تند خلق است. باید خیلی اصرار کرد تا او را مجبور به تارزدن کرد.

هر کس در دسته موزیک برای خودنمایی یک جور ساز می زد

۱۸۴۰— فلاندن. اورژن (ص ۹۱) که در سال ۱۸۴۰ همراه هیئت سفارت فرانسه و سفیر آن کشور به تهران وارد شده، در وصف ناهماهنگ بودن نواهای موزیک تشریفات سلطنتی به احترام ورود ایشان می نویسد: از دور دیدیم مقدمات تشریفات در بار برای ورود ما به تهران فراهم گشته بود. دسته موزیک سلطنتی مشغول نواختن بود و هر یک از اعضای ارکستر می خواست در همان موقع نواختن از خود ابتکاری به خرج دهد. همگی در قیافه ما می نگریستند تا دریابند این ارکستر در ما چه تاثیری می کند با این که سعی داشتیم خود را

محفوظ نشان دهیم عاقبت دانستند که ما را خوش نیامده است. همین که مطربان خواستند نفس تازه کنند، سفیر از موقع استفاده کرد پیشکش به آن‌ها داد که ناچار شدند دیگر از نواختن دست بردارند.

کنسرت عجیب (نقاره)

۱۸۸۲ — اورسل (ص ۱۲۳): عصرها، میدان شاه تهران پر از جمعیت می شد که برای شنیدن کنسرتی عجیب به نام «موسیقی هزار ساله» که نوعی شامگاه شاهانه بود و احتمالاً مبنای آن از پادشاهان زرتشتی سرچشمه می گرفت سر و دست می شکستند.

یک ساعت و نیم پیش از غروب آفتاب یک دسته ارکستر نظامی با نی لیک‌ها و طبل‌ها در وسط میدان مستقر می شد. در همین موقع هم دسته‌یی دیگر مجهز به شیپورهایی با ابعاد بزرگ در جایگاه مخصوص (نقاره خانه) نیز جای می گرفت. آنگاه نواهایی مختلف در میدان شاه بلند می شد که طنین آن حتی در محلات دور دست هم شنیده می شد.

شروع آهنگ آرام و غم‌انگیز بود، رفته رفته اندوه‌ناک تر و دل‌خراش تر می شد تا این که در کمال غمباری و ناامیدی به پایان می رسید. طبل‌ها آهنگ عزا می نواختند، کرناها حق‌گریه می کردند، نی‌ها می نالیدند، شیپورها با غرشی عجیب می خروشیدند. همه این هیاهو و ناله‌های عجیب درست در آن لحظه‌یی که خورشید — نماد معروف ایران — پشت کوه البرز از چشم‌ها ناپدید می شد، خاموش گردید.

مطرب ورقاص در نقاره‌خانه!!

۱۸۸۳ — موزر. هنری (ص ۱۰۸): در بالای یکی از سردرهای میدان ارک تهران نقاره‌خانه‌یی برپاست که در آن جا در بامداد و شامگاه یک عده مطرب و ورقاص، طلوع و غروب خورشید را به شادی تمام اعلام می کنند. شاید این یکی از آداب پرستیدن آفتاب باشد که از آیین زرتشتی باقی مانده است.

ارکستر دل‌خراش حرم‌سرا

۱۸۴۰ — فلانندن. اوژن (ص ۶۹) که در تبریز بود می نویسد: شاه‌زاده ملک قاسم میرزا، مرا برای نشان دادن زن ایرانی، محرمانه دور از چشم اغیار به اندرون خود برد. در آن جا یک دسته موزیک به حضور ما رسیدند که ویژه حرم‌سرای شاه‌زاده بود. نوازش موزیک شروع شد. دوزن ورقاص که هریک در انگشتان زنگ‌هایی کوچک و قاشق‌هایی داشتند می رقصیدند و هماهنگ حرکات رقص، آن‌ها را با برهم زدن به صدا درمی آوردند به طوری که با سازهای موسیقی هم‌نوا در می آمد. یک ساز زن کور هم آن جا بود که با کمانچه‌یی ساخته شده از استخوان ماهی ساز می زد. این ساز ابزار دسته‌یی دراز با سه سیم دارد که در اثر کشیده شدن آرشه ابریشمی بر روی سیم‌ها از آن صدایی کمی دل‌خراش شنیده

می شود. یک زن مضراب نواز هم با مضربی فلزی چنگ می نواخت. زنی دیگر هم تنبک زن بود که با دودست ضرب می زد. یک زن دایره زنگی زن نیز با ساز و ضرب همنا می زد. چون رقص و ارکستر می خواست پایان یابد آهنگ نوازش قوت و شتابی تند گرفت چنان که رقصان را کاملاً گیج می کرد. اگرچه این رقص به نظر من تازه می آمد ولی مرا خوش نیامد. زیرا حرکات خشک و نامرتب بود. (نگاه کنید به تصویر شماره ۲۹، رقص های زنانه و بالانس).

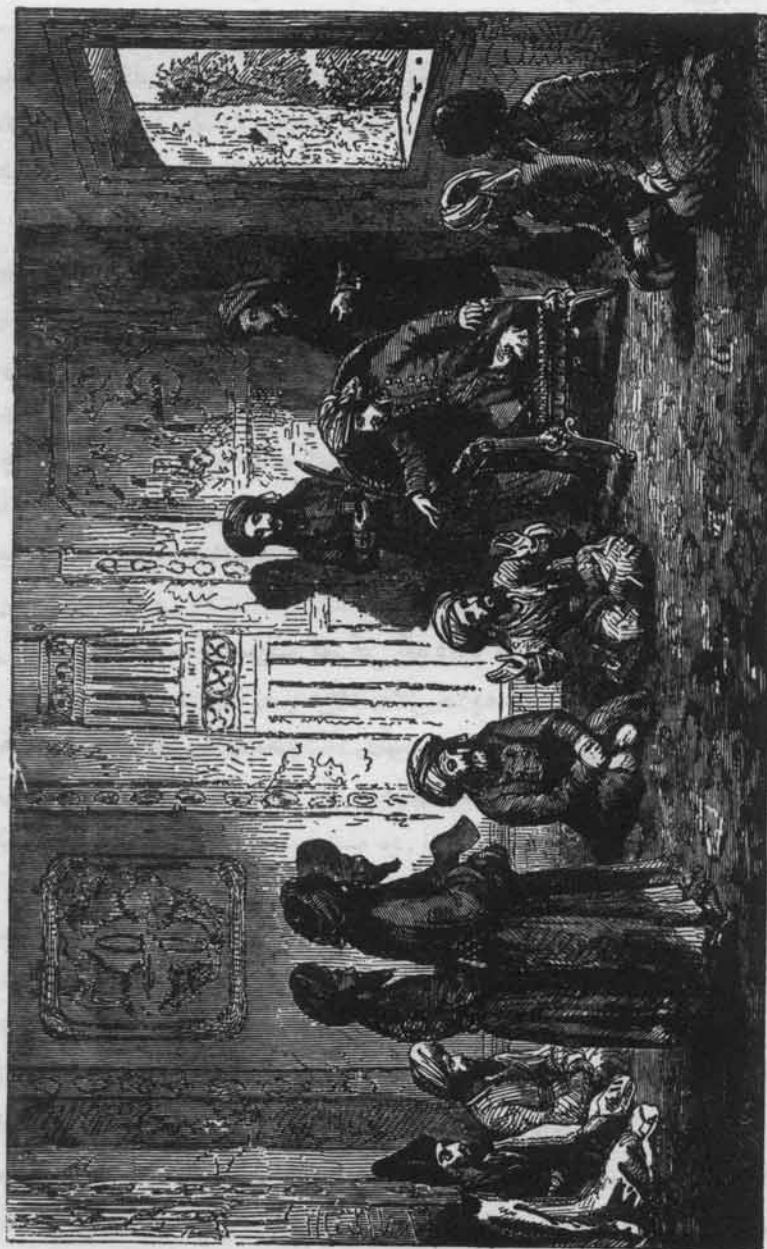
جادو شدن شترها تحت تاثیر نوای نی!!

۱۸۵۵ — گوبینو (ص ۹۰ و ۹۱) در کتاب نامه های ایرانی می نویسد: مجلس مهمانی بسیار مسرت بخش بود. گفتگوی فراوان پیرامون فواید موسیقی به میان آمد. لسان المک می گفت که اطلاعات او در موسیقی حد و حصر ندارد. وی همچنین گفت: «من مردی رامی شناختم که استعدادی عجیب در نواختن فلوت داشت. او در مدت هشت شبانه روز، شترها را تشنه و محبوس نگاه می داشت و روز هشتم آن ها را آزاد می کرد که چهار پایان بی چاره برای رفع عطش به طرف آب هجوم می بردند ولی در همان موقع آن مرد فلوت خود را برداشته مشغول نواختن می شد و شترها هم دوباره به محض شنیدن آواز فلوت از نوشیدن آب خودداری کرده و به جانب او می دویدند. بالاخره این کار تا هر قدر که نوازنده فلوت مایل بود پی در پی ادامه می یافت.

آواز آه! مامان! به صدا و صورت کودک که دارد گریه می کند

۱۸۴۰ — فلاندن. اورژن (ص ۶۱): وقتی ما به همراه سفیر فرانسه وارد خوی شدیم، شاهزاده ما را به قصر خود دعوت کرد و با غذاها، شیرینی ها و میوه های جالب ایرانی پذیرایی شاهانه بی از ما به عمل آورد. در میان مهمان داران ما شخصی بود به نام نظرعلی خان که پیش تر سفیر ایران در فرانسه بود. نظرعلی خان هم از ما پذیرایی شایانی کرد و می گفت: «هنگامی که در مقام سفارت در پاریس اقامت داشتم روش آشامیدن و خوردن را (مثل فرنگی ها) به خوبی یاد گرفتم».

نظرعلی خان این سفیر سابق ایران در فرانسه پی در پی جام شراب را بالا می کشید و از هر درسخن می گفت و حکایاتی برای ما نقل می کرد و تا جایی خوش خدمتی او گل کرد که خواست ما را از آواز خود محظوظ سازد و ناگهان باین جملات شروع به خواندن کرد: «آه! مامان!... به شما خواهم گفت...». این قطعه را تا پایان بخواند که حالت او کودک کی را به نظر می آورد که دارد گریه می کند. خواندن این قطعه را چندین دفعه از سر گرفت و هر دفعه تصور می کرد که منت بر ما نهاده، در صورتی که ما را پریشان و گوشمان را خسته کرده بود.



۱۷- از کتاب وامیری: یک شاه زاده محلی در هرات به وامیری می گوید: «قسم می خورم که تو یک نفر انگلیسی هستی»

موسیقی فرهنگی و موسیقی ایرانی، از نظر ایرانی

۱۸۵۱- پولاک (ص ۲۰۱): ایرانی ها از آموختن و اجرای آواز، موسیقی و رقص بسیار خوش شان می آید، اما عالی مقامان آنان به عنوان مردانی آزاده از پرداختن به این هنرها ابا دارند، فقط می خواهند با پرداخت پول از این هنرها که توسط دیگران اجرا می شود لذت ببرند. در جشن های عمومی، مسابقات دو، عروسی ها و غیره هنرمندانی را اجیر می کنند که با هنرنمایی های خود، مردم و مهمانان را سرگرم بدارند. آوازخوان ها، اغلب چند غزل از حافظ یا ابیاتی از فردوسی می خوانند که همه ترجیح «داد، بی داد، امان، امان» دارند. خوانندگان خوب بسیار معززند و دستمزد خوب دریافت می کنند. وقتی بخواهند از آواز خواننده یی به نحوی خاص تعریف کنند می گویند: «وقتی می خواند بلبل به روی شاخه می نشیند».

از سازهایی که آواز را همراهی می کند یک جور گیتار هست به نام تار و یک جور سیتار به نام کنتار. بهترین نوازنده تار در تهران، علی اکبر نام دارد. موسیقی اروپایی به طور کلی برای شرقی ها نامفهوم است و حتی منفور. این لطیفه که یک نفر شرقی، کوک کردن سازهای ارکستر را پیش درآمد یا «اورتور» می پندارد صد در صد صحیح است. من خود مردی محترم را دیدم که چون دید از برخورد انگشتانش با شستی های پیانو صدایی حاصل می شود غرق لذت و مسرت شده بود و می پنداشت که می تواند پیانو بنوازد. نتیجه آن که شنیدن هر اپرایی، ایرانی را کسل و ملول می کند در حالی که شنیدن الحان ملی ایرانی اشک از چشمانش سرازیر می سازد.

آواز شبیه گریه بادهان کج پوشیده در زیر صفحه یی کاغذ

۱۸۱۷- کوتز بونه، موریس. دو (ص ۷۷ و ۷۸): وقتی ما به همراه سفیر کبیر روسیه وارد ایروان شدیم، سردار به ملاقات ما آمد. برای ما مهمانی ترتیب دادند و سردار که در مهمانی مشروبات الکلی قوی نوشیده بود در آن حال دین خود را برترین دین و پیامبر اسلام را به عنوان بالاترین پیامبر خواند و کلی او راستایش کرد.

اندک اندک رقص ها وارد شدند. آلات طرب عبارت بود از یک تار، یک ویلن که سه سیم بیش تر نداشت و دو تنبک. آوازه خوانی با ایشان بود که با دهان کج و پوشیده در پشت صفحه یی کاغذ به همراهی ساز آواز می خواند. نوازندگان خوب رعایت ضرب و ردیف ها را می کردند ولی آوازشان شبیه گریه بود. سه نفر پسر بچه رقص، نقش زن را بازی می نمودند و جست و خیزهای فوق العاده می کردند. حرکتی هم از خود نشان می دادند که در آن خیلی مهارت به خرج می دادند. بدین شیوه که بدون این که دست یا سرشان به جایی اتکا داشته باشد در هوا معلق می زدند.

نمایش شهوت انگیز رقص پسران

۱۸۸۲- اورسل (ص ۲۰۸) پس از وصف مجلس بزمی در تهران می نویسد: این سه رقص مضحک حتی لباس دختران رقصه را بر تن کرده بودند. رقص آن‌ها در چند حرکت موزون شکم و پایین تنه خلاصه می شد، نمایش صامت Pantomime شهوت انگیزی که نیازی به هیچ تشریح و توضیحی ندارد. گاه نیز این بازیگران بی چشم و روی، پایین تنه خود را وقیحانه به این طرف و آن طرف می انداختند. خوشبختانه رقص آن‌ها که عجیب ولی زننده و شرم انگیز بود بیش از نیم ساعت طول نکشید. آن‌ها در آخر با چرخ‌های سریع به دور خود سر آدم را به دوار می آوردند و این آخرین هنرنمایی آن‌ها همه تماشاگران را سخت مجذوب نمود.

هنرنمایی‌های پسرک رقص

۱۹۲۵- نوردن. هرمان (ص ۱۰۳) در وصف هنرهای محلی فارس می نویسد: در «ده بید» دسته موزیک عبارت بود از دو طبل زن، یک نی لبک زن، یک تارزن و یک دایره زن. موزیک آهنگی یک نواخت می نواخت که در تمامی خاورمیانه شنیده می شود. رقص پسری دوازده ساله بود که حرکات رقص او به رقص‌های روسی شباهت داشت. همچنین وی در حرکات دیگر بازدن یک نعلبکی و استکانی بر هم که در دست داشت به سبک رقص‌های اسپانیولی از آهنگ موزیک پیروی می کرد. بعد استکان را روی پیشانی می گذاشت و به دور اتاق چرخ می زد و زانوهای را خم کرده و بر زمین می نشست و سر به دامان مهمانان می گذاشت، مهمانان هم در دهان او سکه می گذاشتند (نگاه کنید به عکس شماره ۳۱ رقص پسرکی با لباس دخترانه)

موسیقی وحشی و جگر خراش و گریه آور و رقص مشوم پسران

۱۸۲۸- سولتیکف (ص ۶۰): در میانه در خانه حاکم مهمان شدیم. صدای یک موسیقی وحشی از چادر میزبان ما به گوش می رسید، ما را مجبور نمودند به منزل او برویم. در آن جا شخصیت‌ها با کمال ابهت، رقص بسیار عجیبی را که به همراهی موسیقی بی مشوم و ناموزون انجام می شد تماشا می کردند.

رقاص‌ها دو پسر دوازده ساله الی سیزده ساله بودند که لباس زن به تن کرده و پاچین‌های بلند و گیسوان دراز داشتند. در دست آن‌ها قاشق‌هایی مسین بود که در حال رقص به آهنگ موزیک به هم می زدند، رقص آرام و سنگین آن‌ها گاه به طور غیر قابل تحملی سریع و وحشی می شد. رقصان به صدای موسیقی گریه آور و جگر خراش، به آهسته چرخیدن و انداختن سر به عقب پرداختند تا موی‌های خود را به موج اندازند. سپس بازوهای خود را به سوی بالا بلند کردند تا کمرشان نمایان شود.

گاه خم می شدند برای آن که زنگ های خود را نزدیک زمین به صدا درآورند، گاه زنگ ها را در حال زدن به گوش خود نزدیک می کردند. زمانی این کودکان رقص خود را با یک آواز شکوه آمیز و یک نواخت همراه می نمودند، پس از آن ناگهان و بدون واسطه، شروع به جهیدن می کردند و سر خود را تندتند تکان می دادند و فریادهای زاری می کشیدند و گیسوان دراز و لباس های آن ها بدون نظم به هر سومی رفت سازها هم به قوت صدای خود می افزودند.

رقص همراه با عملیات اکروباسی

۱۸۸۶- براون. ادوارد (ص ۲۶۵): در آن مجلس جشن شبانه در شیراز پسرکی رقص بود که بیش از ده-یازده سال نداشت و رقص او بیشتر جنبه های ورزش اکروباسی را داشت. با این که ایرانیان از تماشای رقص وی لذت می بردند من خوشم نمی آمد و حتی بعضی از حرکات او را برخلاف نزاکت می دیدم. لباس پسر رقص هم به لباس ورزشکاران اکروباسی بیش از لباس رقص شباهت داشت. او گیسوانی سیاه و بلند داشت. چون سرخود را از پشت خم می کرد، سرش تا نزدیک زمین می رسید.

این پسرک برای هنرنمایی بیشتر پایه یک گیلان شرابخواری را به دندان گرفت و بعد آهسته به آهنگ موسیقی رقص کنان، به نوبت جلوه های از مهمانان می ایستاد و پشت و کمر را خم می کرد به طوری که گیلان شراب که در وسط دندان های او بود تابه نزدیک لب هر مهمان می رسید. در این نمایش چیزی که تولید حیرت می کرد نرمی استخوان های کمر او بود که می توانست از پشت تا این اندازه خم شود. بعضی از مهمانان از این حرکت اکروباسی چنان به وجد می آمدند که پیشانی او را می بوسیدند.

براون (ص ۱۱۵) در همین کتاب باز می نویسد: شیرازیان بیش از تهرانیان به پسران رقص علاقه دارند. گاه خواننده دسته ارکستر نیز یک پسر است. در یکی از این مجلس ها که من بودم مهمانان از آواز پسر چنان شادمان شدند که همه از جا برخاستند و پیرامون آن پسر دایره یی به وجود آورده و شروع به رقص کردند و به هنگام رقص پی در پی به آهنگی خاص می گفتند: «بارک الله کوچولو... بارک الله کوچولو». این آهنگ و آن رقص دسته جمعی آن قدر ادامه داشت تا همه خسته شدند و از جنب وجوش افتادند.

رقاص پسر و عتري در عروسی

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۶۷۰): عروسی پسر کدخدای یکی از دهات شوشتر بود. از جمله رقص کوچک اندامی را تماشا کردیم که صورت زیبا و لباس قشنگ آستین بلندی به تن داشت. وقتی با آن لباس موج دار چرخ می زد مانند پروانه یی زیبا جلوه می کرد. گیسوان بلند پرچینی در اطراف سرش ریخته و جواهر زیادی زیب پیکر خود کرده بود و با عشو

وطنسازی دلربایی می کرد و هر کس او را به این آراستگی می دید ابداً فکر نمی کرد که پسر باشد.

بعد از رقص این پسرک، درویشی که با دو نفر میمون باز، از استان فارس آمده بودند به صحنه وارد شدند و دو میمون درشت خاکستری رنگ را به جست و خیز و بازی های سرگرم کننده واداشتند. (نگاه کنید به عکس شماره ۳۰ نوازندگان دوره گرد (عنتری ها) با میمون های دست آموز).

دیولافوا همچنین درجای دیگر کتاب خود درباره موسیقی خوزستانی در یک عروسی می نویسد: فریادهای دسته جمعی موسیقی طنین می اندازد و تنبک استوانه بی مخروطی شکلی صدا می کند و سازهای یک زهی خشمگینانه، صدای چرخ زنگ خورده گاری می دهند. پسرهای جوان با موهای بلند، دامن و رخت زنانه پوشیده و با قاشفک های فلزی که در دست به هم می زنند رقص شهوت انگیزی اجرا می کنند و روی پاشنه پای شان می چرخند. حرکات این رقاصان از ملاحظت بی بهره است و از این موسیقی گوش خراش هیچ نغمه بی منظم شنیده نمی شود.

موسیقی کردی

۱۸۰۶ — ژوبر. پ. آمده (ص ۶۸): موسیقی کردی با آن که ساده است از هنر عاری نیست و با حالت و اندوه آور است. آواز خوان کرد، صدای خود را یک نواخت می کشد و با تناسب از یک پرده به پرده دیگر می رود. او چند کلمه (از ترانه بی) بر زبان می راند و با آه کشی ها و گریه های خونینی آواز را قطع می کند و با فریادهای ترحم انگیز آن را پایان می دهد.

کردها به درستی و نرمی صدا خیلی کم تر از بلندی آن ارزش می گذارند و برای آن که آواز خوانی را بستانند می گویند که صدایش را از یک فرسنگ می توان شنید. در حقیقت آواز برای آنان هنگامی که در کوهستان ها سرگردانند وسیله بی است که نشان بدهند که آن ها کجا هستند.

موسیقی سوزمانی ها (طایفه بی از کولی ها)

۱۸۸۲ — اورسل (ص ۸۹ و ۹۰): همین که وارد اردوی سوزمانی ها که بیش از سی چادر نبود شدیم، مثل این که فیل دیده باشند همه ناگهان دور من حلقه زدند و فریاد می کشیدند: «فرنگی! فرنگی!». مردها و زن ها بی حجاب بودند و قیافه هایی خوش تراش داشتند. پیرمردی از سوزمانی ها مرا به چادری برد و سه دختر زیبا روی و نوازندگانی وارد شدند و شروع به رقص و زدن آهنگ کردند.

نوازندگان، آهنگ موزونی را به همراه آوازی که گویی از بیخ دماغ شان بیرون می آمد

شروع کردند. هماهنگ با ضرب موسیقی، دخترها با لطف خاصی رقصیدند و قدم‌های آن‌ها نمایشگر شادی، شوق و هیجان دو عاشقی بود که همدیگر را می‌جستند و باز می‌یافتند و عاشقانه دوست می‌داشتند. رقص ظریف و پراحساس بود به قدری خصوصیات اصیل داشت که نمی‌توان جزئیات آن را به این سادگی توصیف کرد. آهنگ موسیقی رفته رفته تندتر و پرهیجان‌تر شد و رقاصه‌ها به همان سرعت به دور خود می‌چرخیدند تا از پا درآمدند. در پایان به هر کدام پیشکشی در خوردی دادم. پس از دادن پیشکش به هریک از نوازندگان کولی، آن‌ها برای سپاس هریک با نغمه موسیقی ابیاتی در تعریف من خواندند و من در این ترانه‌ها «افتخار و گوهر تابان فرنگستان» لقب گرفته بودم و با خسرو و اسکندر مقایسه می‌شدم.

هنر نقاشی

نبود پرسپکتیو و اصول مهم تناسب اشکال

۱۸۰۰ — ملکم. سرجان (ج ۲. ص ۲۷۷): چنین می‌نماید که ایرانیان از سی صد سال پیش تا کنون بسیار کم ترقی کرده‌اند. به علت این که تصویرهایی که در سراهای سلطنتی اصفهان در عهد شاه عباس کبیر کشیده‌اند، مثل تصویرهای خوب استادان بزرگ این روزگار (زمان فتح علی شاه) است. رنگ خوب می‌سازند و غالب شبیه خوب می‌کشند و در دیگر مراتب این فن نیز بی‌سلیقه نیستند. اما هنوز از دور و نزدیک یا دور نماسازی (پرسپکتیو) اشیاء بر صفحه و اصول مهم و تناسب صور و اشکال که مدار نقاشی است آگاهی ندارند.

خلاصه آنچه در دوره پادشاهان بزرگ و کاردان اندوخته بودند، در دوره سلاطین جاهل قاجار بر باد رفت.

بی‌خبر بودن از علم مناظر و مرایا

۱۸۵۱ — پولاک (ص ۲۰۰): ایرانیان برای طراحی و نقاشی استعداد دارند، بسیاری از آن‌ها اگر درست تعلیم می‌دیدند به کارهایی مهم دست می‌یافتند. از عهده شبیه سازی به آسانی بر می‌آیند، اما کلاً از علم مناظر و مرایا بی‌خبر هستند، بدان حد که توانایی ندارند در زمینه منظره سازی تابلویی را که از نظر پرسپکتیو درست کشیده شده از اثری بی‌معنی تمیز دهند.

خود شاه (ناصرالدین)، خوب طراحی می‌کند، لااقل خیلی بهتر از اغلب هنرمندان دیگر ایرانی. وی یک نفر را با سمت «نقاش باشی» در خدمت دارد که اغلب به وی دستور

می دهد شبیه او را بکشد، اما چون حوصله زیاد نشستن و مدل شدن را ندارد معمولاً آن قدر صبر می کند تا نقاش کشیدن سبیل او را به اتمام برساند و بعد خود به تنهایی صورت را کامل کند. در مدت اقامت در ایران، شاه فرمان داد یک نگاری نقاشی مطابق آنچه در اروپا هست تاسیس کنند.

پولاک در جای دیگر کتاب خود (ص ۳۸۹) می نویسد: در اصفهان صنف نقاش خاصی وجود دارد که منحصرأ به نقاشی روی وسایل مقوایی، آینه های جیبی، دوات، پشت جلد کتاب و از این قبیل اشتغال دارد. این نقش های مینیاتوری گل ها، پیچک ها، گروه حیوان و انسان فوق العاده زیبا و طبیعی کشیده می شوند به استثنای مناظر و مرایا (پرسپکتیو) که ایرانیان نیز همچون چینی ها از قواعد آن تقریباً بی خبرند. با روغن جلای عالی که از سند روس، روغن بزرک و نفت تهیه می شود، روی این نقاشی ها را می پوشانند و دیگر این زنگ ها، شاد و سرزنده و تازه و درخشنده باقی می ماند.

تابلوهای نقاشی قهرمانان ایران در تبریز

۱۸۴۰ — فلاندن. اوژن (ص ۶۵): در تالار سلطنتی قصر شاه زاده ولیعهد در تبریز، تابلوهایی از جنگ های شاهان ایران با دشمنان کشور به چشم می خورد. همچنین تابلوهایی از قهرمانان نامی ایران در طرف راست و چپ تالار خود نمایی می کند. بدین ترتیب: تابلو شاه اسماعیل صفوی، تابلو رستم دلاور ایران، تابلو چنگیزخان، تابلو نادر شاه افشار که هر چهار از شجاعان ایران اند.

فلاندن در جای دیگر این کتاب (ص ۶۵ و ۶۷) می نویسد: از همان آغاز آشنایی با ایرانیان دانستم که به تمامی هنرها، به ویژه نقاشی علاقه تام دارند و بهترین نمونه نقاشی های شان در خانه ها و قصرها دیده می شود. در منزل شاه زاده ملک قاسم میرزا — که هفت زبان به خوبی می داند و از دانشمندان است از بهترین شاهکارهای نقاشان را مشاهده کردم. در شگفت هستم که در دو کشور همسایه (ایران و ترکیه عثمانی) چگونه اختلاف عادات و تناقص تا این اندازه دیده می شود که ایران تا این اندازه دوستدار نقاشی است در حالی که ترکیه عثمانی، بر عکس از آن نفرت دارد.

دوست داشتن رنگ آمیزی های متضاد

۱۸۱۷ — کوتر بوئه. موریس. دو (ص ۲۰۰): ایرانیان در صنعت نقاشی به اندازه چینیان ترقی نکرده اند، ولی هر دو ملت (چین و ایران) رنگ آمیزی های متضاد را دوست دارند. در ایران نسبت به تصویرهای اعیان و رجال همان احترامی را قابل اند که برای شاه. ژنرال سفیر روس وقتی تصویر اعلیحضرت فتح علی شاه را با طمطراق تمام به حضور شاهانه می برد، بزرگ و کوچک از احترام و فروتنی به آن تصویر خودداری نمی کردند.

رنگ کاری ایرانی ها انسان را به حیرت می اندازد

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۹۷) که در سال ۱۸۴۰ از تالار سلطنتی محمد شاه قاجار دیدن می کرد تابلوهای نقاشی آن جا را چنین وصف می کند: این تابلوها به بهترین طرز نقاشی شده است. اما دور نمای اشیاء و اشخاص خوب نیست ولیکن رنگ آمیزی شان انسان را به حیرت می اندازد. این رنگ ها ثابت اند و حالت برجستگی دارند و می رسانند که ایرانی ها نقاشانی ماهر و زبردست دارند.

ایرانی ها، علم مناظر (پرسپکتیو) را تحصیل نکرده و نیاموخته اند و نقاشی را بدون آموزش دیدن و پیش خود فرا گرفته اند، بدین جهت هم رعایت قواعد و حساب فواصل را نمی کنند. نقاشی را طبیعی می کشند و از اشیاء تقلید می کنند، بدون این که فواصل و عوامل اصلی را در نظر بگیرند. با این وصف در کارهای نقاشی استاد و قابل تمجیداند. اما هنگامی که تابلوهای کوچک را کنار گذاشته وارد مناظر بزرگ شوند، عیب های نقاشی شان که ناشی از کم علمی است ظاهر می شود، و ارج تابلوهای شان را از بین می برد.

باید اعتراف کرد و گفت با این که چنین ملتی با اروپا و صنایع آن خیلی کم رابطه دارد با این حال در بین نقاشی های آنان به ویژه در نگارستان (تهران) و اصفهان، ابتکاراتی خاص ابراز داشته اند. (نگاه کنید به تابلو نقاشی شماره ۱ حضرت سلیمان در بارگاه پر جلال و شکوه خود با حضور رستم و زنان و مردانی با لباس ایرانی)

آدم ها بدون اتکا در میان زمین و آسمان

۱۸۸۲- اورسل (ص ۱۹۲): بعد از چند صفحه شرح و وصفی که درباره نقاشی های کاخ نگارستان به دست داده می نویسد: این نقاشی ها پرسپکتیو ندارند، ولی در عوض قدرت رنگ آمیزی و مهارت در برجستگی تصاویر، نشان می دهد که اگر هم نقاش تحصیلات و مطالعات علمی در این زمینه ندارد ولی از استعداد سرشار هنری بی بهره نیست. اورسل در جای دیگر کتاب خود (ص ۱۵۲) باز در همین زمینه می نویسد: دیوارهای کاخ گلستان پوشیده از نقاشی هایی است که از لحاظ هنری ارزشی ندارد.

بیشتر این نقاشی ها نیز تصاویر سربازان مسلح را نشان می داد. لباس آن ها عبارت بود از کلاه های بخارایی مشکی، نیم تنه نظامی گلی رنگ، شلوارهای زرد. ولی این جنگجویان علی رغم سبیل های پر خاشاک و ابروان پر پشت که نقاش خیلی سعی کرده بود، بلکه یک قیافه خشن و رزمجوبه چهره خوب و درشت آن ها - که گلی رنگ و پف کرده بود- بدهد، این سربازان ظاهری دوست داشتنی و دل پذیر داشتند.

مضحک تر این که نقاش بی انصاف، برای این سربازان هیچ نقطه اتکایی رسم نکرده و آن ها را در میان زمین و آسمان آویزان نگه داشته بود در حالی که پاهای آن ها توی نوعی

کفش های براق و باریک و بلند به سوی زمین دراز شده بود، با این ناامیدی که ممکن نیست بتوانند بالاخره جای پای برای خود پیدا کنند.

جذابیت حیرت انگیز نقاشی های چهل ستون

۱۸۴۰ — فلاندن. اوژن (ص ۲۰۴): پس از وصف زیبایی جادویی چهل ستون اصفهان می گوید: نقاشی های چهل ستون چنان جذاب است که انسان را تبیل می کند تا جایی که هر کس علاقه می یابد چند ساعتی روی تخت لم بدهد و آن ها را تماشا کند. می توان گفت که این کاخ، آن قدر دل فریب است که اگر عاشقان بدان جا آیند، بکلی معشوق خود را فراموش می کنند. سپس فلاندن در باره بیرون این کاخ می نویسد: ما پس از تماشای انواع گل ها و باغچه های آراسته، فواره های حوض ها و زیبایی باغ از آن جا گذشته و در جلو بنا و در اشعه آفتاب چشمان ما از تماشای قطعات شیشه های رنگین که به شکل گل بودند سخت مات و خیره شد.

جادوی کاشی نگاری

بازتاب آبی نیلگون آسمان ایران در رنگ های لعابی

۱۹۲۵ — نوردن (ص ۴۲): رنگ آسمان ایران هرگز فراموش نمی شود و هر بیننده را در رؤیا فرومی برد. این رنگ آبی آسمان ایران در حد کمال است. تا کسی آن را تماشا نکرده باشد، از همه رنگ های آبی برداشت و استنباطی دیگر دارد.

صنعتگرانی که ظروف سفالی به رنگ آبی در ایران می سازند، بدون تردید در تمام مدت کار یک چشم بر آسمان دارند. از این روی است که می توانند رنگ آبی نیلگون آسمان ایران را در کمال استادی در ظرف ها منعکس سازند.

باقی مانده آخرین حد تکامل هنر ایرانی.

۱۸۸۲ — اورسل (ص ۷۵): در ستایش کاشی کاری های مسجد شاه قزوین می گوید: با وجود این که قسمت زیادی از کاشی های گنبد و دو مناره مسجد در حال فرو ریختن است، خوشبختانه، گلها و نقش شاخ و برگ رنگارنگ گیلویی ها — که با ذوق تحسین انگیزی روی شان کار شده — هنوز بی عیب مانده و برای آخرین حد تکامل هنر ایرانی در زمان سابق بهترین گواه به شمار می رود.

هر کاشی یک تابلو، برابر ارزش هر تابلو از هنرمندان غرب

۱۸۸۱ — دیولافوا (ج ۱. ص ۴۱۲): کاشی های مدرسه وکیل، هریک اگر از جای خود در بنا برداشته شود، به تنهایی یک تابلو زیبا و جداگانه است و شایستگی آن را دارد که در

کنار شاه کارهای نقاشی غربی جای بگیرد.

برتری زیاد کاشی‌های بناهای ایران بر هنر مشابه غربی

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱، ص ۱۴۹): بنای امام زاده یحیی در ورامین، در قرن دوازدهم میلادی ساخته شده است.

کاشی‌های ستاره‌ی و صلیبی که مقبره و محراب و دیوارهای این امام زاده را تزئین کرده‌اند دارای یک نوع اهمیت هنری و صنعتی ویژه هستند و به واسطه صفات و خصایص ممتازی که دارند به مراتب بر کاشی‌های بناهای اسپانیا و ایتالیا و حتی نقاشی‌های روی کاغذ برتری دارند.

کاشی‌های زرد بد نما در دوره انحطاط

۱۸۸۰- المانی: هانری. رنه. (ص ۷۵۹): ما از دروازه خراسان تهران وارد شهر شدیم. سر در این دروازه و حاشیه‌های آن با کاشی آذین شده است. اما این کاشی‌ها زرد رنگ است و جلوه کاشی‌های قدیمی را ندارد. دیدن این کاشی‌ها مسافر را به حیرت می‌اندازد که چرا اکنون صنعتگران ایرانی نسبت به کار خود بی‌قید شده‌اند و اسرار و رموزی را که نیاکان‌شان در ساختن کاشی‌های ظریف به کار می‌بستند فراموش کرده‌اند. روی هم رفته، این کاشی‌ها بسیار بد نما هستند و سلیقه و دقتی در ترکیب آن‌ها به کار نرفته است.

سقوط هنر در دوره قاجاریان

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱ ص ۱۵۷) که کاشی‌کاری‌ها و رنگ‌آمیزی‌های بغرنج آن‌ها را در بناهای پیش از قاجاریان، از کاشی و حتی نقاشی بناهای اسپانیا و ایتالیا برتر می‌داند درباره این هنر در دوره قاجاریان می‌نویسد: به دروازه تهران رسیدم که در بالای آن کاشی‌های نقاشی شده با رنگ‌های جلف و زننده جنگ‌های رستم را با دیوان شاخ دار و دم دار نمایش می‌داد. راستی چنین دروازه‌یی برای پایتختی مانند تهران که چند سالی است جمعیت آن روبرو افزایش گذاشته و اهمیت پیدا کرده شایسته نیست.

دیولافوا همچنین در جای دیگر کتاب خود (ج ۱ ص ۱۵۱) می‌افزاید: نقاشی‌های بدنه ساختمان‌ها و بناها کم کم وضع نقشه‌های برجسته را از دست می‌دهد. شیوه و صنعت تاریخی و قدیمی فراموش می‌شود. بالاخره کار به جایی رسیده که در کاخ‌های سلطنتی قاجاریان، نقاشی سربازان غیرطبیعی دیده می‌شود که نقاشی و رنگ‌آمیزی آنها بسیار خراب و بی‌تناسب است و (کاشی‌نگاری) صنعتی که سابق آن همه ارزش و ارج داشت و عالمی را خیره می‌کرد به کلی روبرو انحطاط و زوال رفته است.

شاهکارهای هنر معماری

همه زیبایی و شگفتی

۱۸۵۵- گوبینو کنت. دو (ص ۱۸) درباره آثار بناهای تخت جمشید و معماری کاخ های شیراز که از آن ها دیدن کرده بود در کتاب نامه های ایرانی می نویسد: شیطان هم از درک آن همه هنر و صنعت عاجز است. در این جاها پر از زیبایی و شگفتی های توصیف ناپذیر است.

شاهکارهای عظیم سرمشق استادان

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۲۶۵) که برای مطالعه و حفاری به تخت جمشید آمده بود می نویسد: یقین دارم که همگی سیاحان کاشف با من بر این عقیده اند که بناهای تخت جمشید در بین آثار باستانی تمامی عالم اهمیتی خاص دارد و هر کس به دیدن شان خیره و شگفت زده می گردد و از نگریستن و بررسی کاخ های تخت جمشید برای شان محقق می شود که ذره یی ناهنجاری یا عیب ندارد. هر جزء آن ها، آثار صنعتی بزرگ و سبکی بسیار مهم را به یاد می آورد. حجاران تخت جمشید مانند سنگ تراشان مصر یا هند تصویرهای عجیب و ترسناک ساخته اند.

سرانجام می گویم هر چه در تخت جمشید یافت می شود سرمشق استادان است، چه از حیث صنعت و ظرافت و هر چه تصور کنید مقامی بلند دارد. پس آنچه را که سنگ تراشان باستانی در این جا باقی گذاشته اند هر یک شاهکاری عظیم است.

این همه شکوه و جلال

۱۹۲۵- پرنو. موریس (ص ۸۵) درباره احساسات خود به هنگام تماشای تخت جمشید می نویسد: در این جاست که قرون و اعصار به کوتاهی دقایق و ساعات می گذرد. بدنه های سنگی از قبیل پلکان ها، ستون ها، درها و پنجره های قصرها هنوز سالم مانده و تمامی این سنگ ها با نقوش و برجستگی های خود که دارای وضوح و روشنی معجزه آسایی هستند جان دار به نظر می رسند. سنگ چخماق خاکستری که تراش آنها سخت است تصویرهایی را که صورتگران بردبار و باریک بین بدان سپرده اند همچنان حفظ کرده اند.

انسان در میان این همه عظمت و شکوه این دربار پر جلال خیال می کند که صور این اشخاص با نماد نیمه خدایی که شاهنشاهان ایران بودند در برابر او زنده شده و دوباره جان گرفته اند.

هنر ایرانی آموزنده تر است

۱۸۸۴- دیولافوا (ج ۲ ص ۱۴۰) پس از شرح جزئیات رنگ ها و حالات و حرکات

آهن‌گین نقش برجسته لعابی شیر معروف کاخ آپاداناى شوش مى نويسد: اين تصوير اعجاب آور در ميان حاشيه گل مينا با خط زنجيره‌يى قرار گرفته است. قلوه سنگ‌هاى ساختگى سرخ و خاکستري در زير حاشيه پايين ديده مى شود که موزاييك کم رنگى را تشکيل مى دهد.

وى بعد از توصيف‌هاى ديگر مى افزايد (ص ۱۴۲): اين است اثر هنرى رنگارنگى که از ميان زوال و خاموشى تپه‌هاى باستانى به دست آمده است. آيا مى توان آن را يک اثر هنرى خشن و ابتدائى دانست؟. در برابر احساس با عظمتى که الهام بخش استاد کاران باستانى بوده، سلیقه ما مردمانى که در زير آسمانى غمگين به دنيا آمده‌ايم تا چه اندازه ناچيز و بى رنگ است.

سپس ديولافوا در ستايش هنر طرح مجسمه‌هاى برجسته گارد جاو يدان شاهنشاهان هخامنشى شوش در همين کتاب (ج ۲. ص ۲۶۰) مى نويسد: چنان به نظر مى رسد که مجسمه سازان يونانى، نشان دادن برجستگى چين‌هاى پارچه را از هنرمندان ايرانى ياد گرفته اند.

با در نظر گرفتن تاريخ هنر تخت جمشيد و شوش که پس از ورود سپاهيان ايرانى به ايونى (در آسيای صغیر) و يونان شروع شده است، متوجه مى شويم که شباهت بين مجسمه‌هاى ايرانى و يونانى اتفاقى نيست ولى هنر ايرانى آموزنده تر است. چون آنچه را که از بى گانگان اقتباس کرده به قالب هنر مقدس ملّى به کار برده است.

ديولافوا در جاي ديگر همين کتاب باز در وصف طرح برجسته‌هاى سربازان جاو يدان کشف شده در شوش (ص ۲۶۲) مى گويد: سربازان جاو يدان داراي اندام و شکل زيبا هستند و رنگى قشنگ دارند. هنر سراميك سازى که در آن‌ها به کار رفته بى نهايت برتر از نقش برجسته «لوکاد لارويا» است که تا اين اندازه شهرت پيدا کرده است.

رنگ‌هاىي که در اين نقش برجسته‌ها به کار رفته عبارت است از: آبي، فيروزه‌يى، منگنز، زرد، سفيد و ارغوانى. اگر شما نزد آپولون هم هنرمند گشته باشيد آيا مى توانيد چنين شاه کارى با قدرت خارق العاده به وجود بياوريد؟

نظريه انتقادی بر ارزش هنرى حجاری‌هاى دوران ساسانيان

۱۸۹۰ — کرزن: جرج. ن. لرد (ج ۲. ص ۲۵۷): کاستى‌هاى آثار نقش رستم و نقش رجب از لحاظ تناسب و طراحي و پرداخت کار مشهود و نيك آشکار است. بى مهارتى و يک نواختى تصديق آور در مورد طرح و شکل و جزئيات تصاوير قابل انکار نيست، مگر صحنه جنگاوري سواره، باقى مايه خستگى و فاقد ذوق عالى است تا در بيننده هم موجب تعالى آثار و هم عامل حسن تاثير شود.

غیر از این کاستی ها، روی هم رفته، در آثار هنرمندان دوره ساسانی، ابتکار و اصالت نمایان و پیداست و نماینده آن است که به ارزش هنری آثار خود، توجه داشته اند و همچنین از این آثار معلوم است که شیوه کار را از نمونه های دوره هخامنشی که در زیر نظر ایشان بوده اقتباس نکرده، بلکه بر عکس کار آن ها ابتکار و نتیجه همان عصر و زمانه است و با آن که شاید تحت تاثیر آثار رومی که ایران در دوره اشکانیان با آن ارتباط وسیع یافته بود قرار گرفته باشد اصالت ایرانی خود را محفوظ داشته و به صورت کار و هنر رومی در نیامده است در صورتی که از جهات نگاره و لباس تابع نفوذ رومی گردیده است چنان که اثراتش به چشم می خورد. اما در آنچه مربوط به وجود پادشاه است که همه جا در میان صحنه قرار گرفته، آثار و علایم سادگی و حتی برازندگی نیک دیده می شود. از لحاظ پیکر و قامت شاهانه و اسب و لباس و همچنین اسلحه و ابزار، شاه وضعی را دارا ست که نشانه پیشرفت بسیار نسبت به آثار پیش از دوره ساسانیان به شمار می رود و این به نظر من بیش تر از آن جهت در خور اهمیت است که مربوط به دوره یی می شود که گویی هنری در اصل در آن جا نبوده است.

نظری دیگر در تمجید هنر حجاری های ساسانی به طور تجربی

۱۸۴۰ — فلاندن. اوژن (ص ۲۸۷ تا ۲۸۹) که در سال ۱۸۴۰ از آثار باستانی و شهر ساسانی شاه پور دیدن کرده در باره حجاری های آن جا چنین می نویسد: هر قدر بخواهیم از ظرافت، طبیعت، مهارت، شیوه سنگ تراشی و پیکر سازی بگویم کم گفته ام و تمامی تعریف های خود را در این سخن کوتاه خلاصه می کنم. این نقش ها بسیار طبیعی و استادانه حجاری شده، یعنی حجار هر چیز را مطابق وضع هر موضوع و شکل آن نمایش داده است. حجار تمامی افکار و تمایلات و استادی خود را در بخش بندی پیکرها و نقش ها به کار گرفته، منظره مهم این نقش قسمتی است که در جلو شاه قرار گرفته، جلو پای های شاه شخص به زانو در آمده (والرین) دستان خود را به سوی او بالا برده است. در جای دیگر حجار فیلی را با مهارت و استادی تراشیده چنان که بسیار طبیعی و یکی از قسمت های برجسته این نقش در آمده است.

اوژن فلاندن نیز در باره مجسمه شاپور در غار می نویسد: این مجسمه بسیار حجیم و بزرگ است طول سریک متر، پهنای سینه دو متر، درازای تنه از نوک سر تا کمر چهار متر روی هم رفته درازای قامت مجسمه حدود هفت هشت متر است.

(توضیح مولف در باره دو اظهار نظر بالا: فلاندن چون باستان شناس بوده با دید حرفه یی به هنر و صنعت حجاری صرف شرقی و به نقش سنگ های ساسانی نگاه کرده که در حد خود درست است ولی

اظهار نظر کرزن که ضمن هنرشناسی و جامعه شناسی، مورخ و مرد سیاسی فوق العاده و در سطح جهانی نیز بوده همراه با بررسی تحلیلی و ارزشیابی قیاسی و عمومی میان هنر شرق و غرب به عمل آمده که از جامعیت بیشتری برخوردار است).

جلوه هنر معماری موزون کهن ایران در مقبره سلطانیه

۱۸۸۱ — دیولانوا (ج ۱، ص ۹۳) پس از دیدن بنای عظیم مقبره سلطانیه زنجان می نویسد: عظمت بنا از زیر گنبد و از داخل بهتر نمایان است. تماشای این بنای عالی، تأثیری مخصوص دارد و انسان خود را در حضور یک شاه کار صنعتی بسیار بزرگ می بیند که اجزاء آن کاملاً با مجموع بنا هم آهنگ است. این تأثیر را نمی توان آن طور که باید و شاید به قلم آورد.

چون صاحب نظران با دقت و مطالعه به این مقبره نگاه کنند بی اختیار در برابر مهارت و هنرمندی معمار سازنده آن سر تعظیم فرود می آورند و خوب از این بنا آشکار است که معمار این بنا استادی ماهر و در فن خود بسیار متبحر بوده و قواعد و معلومات معماری موزون بسیار قدیمی ایرانی را خوب می دانسته است.

این بنا، با آجرهای مربع ساخته شده است. آجرهای داخلی رنگی کرم دارند مردم محلی عقیده دارند که سفیدی و ظرافت این آجرها به این علت است که خاک آن ها را با شیر غزالان خمیر کرده اند.

هزاره های محراب ها و سطح ستون ها از کاشی های موزاییک ستاره مانند محکوک پوشیده شده و از مینایی به رنگ آبی آسمانی ترصیع یافته و در نتیجه در روی آجرهای سفید برجستگی و درخشندگی خاص دارند. پوشش خارجی گنبد از کاشی های فیروزه ای مایل به رنگ آبی است.

۱۸۵۰ — استیوارت. کننل. لیوت (ص ۱۵۵): آرامگاه سلطان محمد خدا بنده در واقع یک بنای با شکوه است که قطر دایره محوطه آن ۱۰۰ پا و بلندی آن از زمین ۱۲۰ پا است و زیر گنبد آن با آجرهای کاشی لاکی خط نوشته آرایش شده، اما دیوار داخل بنا گچ کاری و کتیبه است و بدن بنا هشت ضلعی است.

درباره بناهای اصفهان

۱۸۴۰ — اوژن (ص ۱۳۳): در وصف هنر معماری و استادی ایرانیان در بناهای اصفهان می نویسد: قصرها و مسجدهای درخشان و آذین یافته از طلا و میناها، کاشی ها و مرمرهایش قریحه ذاتی ایرانیان را می رساند.

وی در جای دیگر کتاب خود (ص ۲۰۴) درباره چهل ستون می نویسد: چهل در ایران

به خود چهل اطلاق نمی شود بلکه هر جایی را که دارای ستون های زیاد باشد به نام چهل ستون می خوانند چهل ستون اصفهان که از شاه کارهای صنعتگران ایران است نمونه یی از این مورد است که بیست ستون دارد و عکس آن ها را هم در آب استخر مقابل بنا به حساب آورده و آن را چهل ستون می خوانند.

باز در (ص ۴۴۴) همین کتاب در این باره می نویسد: چهل ستون دل خواهی است و هر جا را که زیاد ستون داشته باشد چهل ستون می گویند.

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۲۸۸ و ۲۸۹): وسعت زیاد میدان نقش جهان و قرینه بودن ساختمان ها بی اندازه جالب توجه و قابل ملاحظه است. این امتیازات و خصایص که نتیجه ذوق و سلیقه معماران ایرانی است نه تنها این میدان را بر تمامی عمارات شرقی برتری داده بلکه از لحاظ سبقت در موقعی که ساخته شده در اروپا هم نظیر نداشته است.

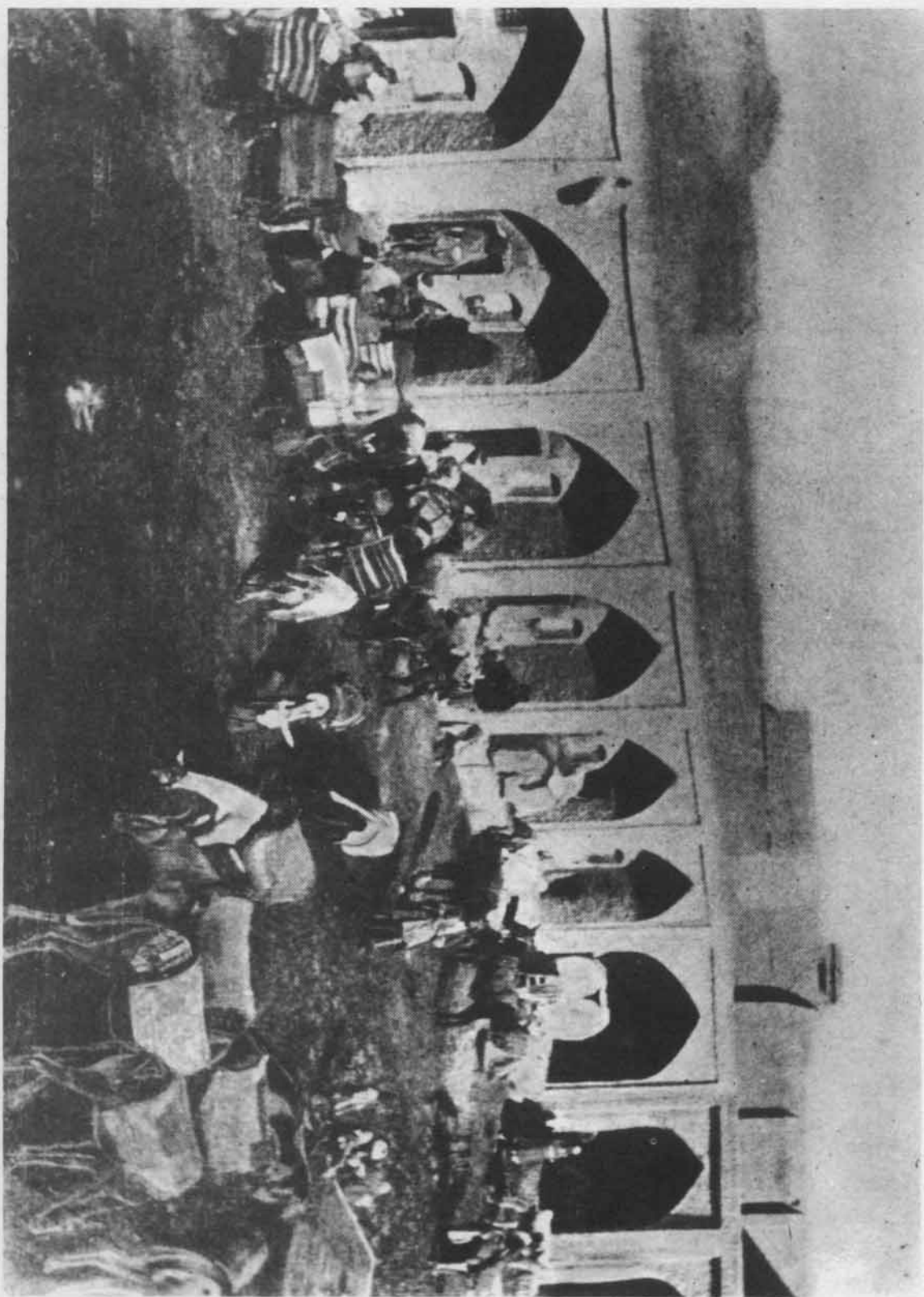
در برابر این شکوه و جلال بالضروره انسان از خود می پرسد که آیا روح معماران امپراتوری رم، قبل از دخول در وجود غریبان، در وجود معماران چهارباغ و بناهای میدان شاه حلول نکرده است؟ من می توانم با نهایت اطمینان بگویم که در دنیای متمدن امروز هیچ گونه بنایی وجود ندارد که بتواند از حیث وسعت و زیبایی و تقارن عمارت ها شایسته مقایسه با این میدان باشد. این عقیده شخصی من نیست، سایر اروپاییان هم که در فن معماری و مهندسی تخصص دارند با عقیده من همراه اند.

سیاحانی هم که از قرن هیجدهم به بعد به ایران آمده اند و این مجموعه ساختمان را دیده اند همه متفق القول هستند که در هیچ یک از شهرهای مهم اروپا مجموعه یی ساختمانی وجود ندارد که قابل مقایسه با میدان شاه اصفهان باشد.

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه. د (ص ۹۰۱): کاخ عالی قابو از جمله شاه کارهای ممتاز معماری جهان است.

۱۸۵۱- پولاک (ص ۵۳) درباره آرایش داخلی بناهای اصفهان می نویسد: دیوارهای داخلی این تالارها به ظرافت تمام آراسته است. من بسیاری از گچ بری های داخل بناهای اصفهان را دیده ام که از نظر زیبایی طرح و ظرافت کار حتی بر تصور و خیال آدم نیز پیشی می جوید.

۱۹۲۶- وست. ساکویل (ص ۲۷) درباره ریشه این هنرهای اصفهانی می نویسد: در روستای مبارک آباد اصفهان درودگری را دیدم که پیر مردی موقر بود با ریش رنگ شده با حنا به زردی نارنج. ما متوجه شدیم که او از تکه یی تخته گل هایی چوبی می برد که دقیقاً شبیه طرح برش همان گل سنگ های سر در و سردیوارهای تخت جمشید است.



تئاتر و نمایش

تئاتر بی فرجام

۱۸۸۲- اورسل (ص ۱۶۳): در دارالفنون از همان اول یک سالن هم برای نمایش تئاتر اختصاص داده بودند و در چند ماه اول گرما گرم علاقه‌مندان اروپایی و ایرانی چند نمایشنامه فرانسوی و حتی ایرانی را روی صحنه آوردند، ولی متأسفانه این بدعت جدید که آداب و سنت‌های قدیمی را نادیده می‌گرفت باعث شد که اجرای نمایش موقوف و آینده این هنر با خطر جدی مواجه گردد.

نمایش بی معنی و مسخره

۱۸۹۰- فووریه (ص ۱۸۲): در جشن آتش پزان شاه (ناصرالدین) در شهرستانک نمایشی مسخره با لباس‌های مضحک ترکی برگزار شد. بازی‌گری که خود را ترک کرده بود، برای این که خود را چاق بنماید چند نازبالش در زیر لباس خود گذاشته و آن قدر این کار را با بی احتیاطی انجام داده بود که سریکی از آن بالش‌ها از زیر لباس او دیده می‌شد. در این فاصله دوبر بچه که لباس دختر در بر کرده بودند به آهنگ شیپور و دایره و تنبک می‌رقصیدند. شاه از این مسخره‌بازی بی لطف بسیار کیف می‌کرد. بازی‌گران هم برای این که دوام کیف او را بیشتر کنند هر قدر ممکن می‌شد این نمایش را کش می‌دادند.

تعزیه

۱۸۹۰- فووریه (ص ۱۰۷) پزشک مخصوص ناصرالدین شاه همچنین درباره تعزیه هرساله تکیه دولت می‌نویسد: این نمایش فقط از لحاظ آن که برای من تازگی داشت اندکی خاطر مرا به خود مشغول کرد و گرنه لطف دیگر در خود نداشت. اما ناصرالدین شاه چنان به آن نمایش اظهار علاقه می‌نمود که گویی تا به حال آن را ندیده بود (در صورتی که بیش از چهل مرتبه آن را دیده بود). به خصوص وضع آرایش تکیه دولت را بسیار می‌ستود، ولی معلوم بود که خود تعزیه‌چندان در او موثر نیفتاده و اگر تظاهری در این باب می‌کند برای آن است که اطرافیان زیاد متوجه بی‌علاقه بودن او به اصل این تعزیه نشوند.

۱۸۴۰- فلانندن. اوژن (ص ۱۰۱) درباره تعزیه تکیه دولت که در سال ۱۸۴۰ آن را در تهران دیده می‌نویسد: این تعزیه‌ها از همان نمایش‌های مذهبی قرون وسطی است که در اروپا داده می‌شد.

در یکی از این تعزیه‌ها، منظره‌یی که مرا بیش‌تر جلب کرد جنگی است که بین پیروان علی (ع) و لشکر یزید در می‌گیرد. این منظره چنان اثر می‌کند که انسان به شک می‌افتد که نکند حقیقی باشد. در این منظره جنگجویان پیوسته به شدت حرکات خود افزوده،

کوشش و مجاهدت را به جایی می‌رسانند که گویی طرف باید کشته شود. در آخر هر صحنه نمایش، حادثه‌ی و خیم ولی در عین حال خنده‌آور روی می‌دهد یعنی عده‌ی با مشت پی در پی سخت به سینه کوبیده و در نتیجه سایرین را برانگیخته شور در جمعیت تماشاچی و بازی گران بر پا می‌نمایند. در اثر این هیجان سازی عده‌ی ضعیف می‌کنند و دیگران برای به جا آوردن حال آن‌ها شتاب نموده به خرابه‌ها می‌روند و کاه گل می‌آورند تا مریض‌ها را شفا دهند. پس از اندک مدتی مریض‌ها بدون هیچ درد و عارضه شفا می‌یابند.

از پرتو حمایت یک فرنگی به هنگام برگزاری این تعزیه از اولاد پیغمبر در مقابل یزید فرنگی‌ها محترم هستند.

۱۸۶۰- واتسن (ص ۲۳): بازی گران صحنه تعزیه تکیه دولت کار خود را به صورتی شگفت‌انگیز، درست و توأم با علاقه و احساسات انجام می‌دهند.

ورزش‌ها و بازی‌های ایرانی

صدور بازی چوگان از ایران به سراسر جهان

۱۹۲۵- نوردن (ص ۱۲۰): بازی چوگان از ایران به کشور چین برده شد و بعدها کشورهای ژاپن و تبت و هندوستان از این ورزش استقبال کردند. آوازه این ورزش اشرافی به امپراتوری بیزانس رسید. سپس انگلیس‌ها و هلندی‌ها که این بازی را در هندوستان دیده بودند آن را در کشورهای اروپا متداول کردند.

۱۸۹۰- رایت دنیس (ص ۹۰): سرپرسی سایکس که در سال ۱۸۹۷ از کرمان به تهران آمده بود، دو میل چوگان و چند توپ چوگان با خود همراه داشت تا بازی چوگان را که از ایران برخاسته بود - ولی از زمان یورش افغان‌ها متروک مانده بود - دوباره در این کشور بر پا کند. وی می‌نویسد: چند سال طول کشید تا خود ایرانی‌ها بازی چوگان را دوباره شروع کردند.

۱۸۸۰- المانی‌ها نری. رنه. د (ص ۱۹۹): به هر حال مدت دو یست سال می‌شود که این بازی گوی و چوگان منسوخ شده است. به استثنای ورزش باستانی که در زورخانه‌ها انجام می‌گیرد (فعلاً) ورزش دیگر در ایران معمول نیست. به خصوص کشتی‌گیری هنوز در میان پهلوانان رواج دارد.

ایرانی بالطبع متفکر است و حالتی فیلسوفانه دارد و کم‌تر به بازی‌های ورزشی که ما اروپاییان به آن علاقه مفرط داریم می‌پردازد. معهذاً در نقاشی‌های مینیاتوری قدیم،

صفحات زیادی تصویر هست که می‌رساند ایرانیان برای تمرینات جنگی و شکار به این بازی می‌پرداخته‌اند.

شطرنج و آس

۱۸۸۰- المانی (ص ۲۰۲): اعیان و اشراف ایرانی به بازی‌های نرد و شطرنج علاقه‌ی مخصوص دارند و برای گذراندن وقت به آن‌ها سرگرم می‌شوند. قدیم‌ترین ورق بازی آس است. این ورق‌ها به شکل مربع مستطیل و از عاج ساخته شده‌اند و در روی آن‌ها مینیاتورهای قشنگ با رنگ‌های طلایی نقاشی شده است. این ورق‌ها که پیش‌تر از عاج ساخته می‌شد اکنون به مقواهای نقاشی شده و رنگ و روغن زده تبدیل شده‌اند. این ورق‌ها پنج سری پنج ورقی‌اند که آن‌ها را، شاه، آس، بی‌بی، لکات و سرباز می‌گویند و هریک با رنگ آمیزی زمینه زرد یا سبز یا سرخ یا سیاه یا طلایی تشخیص داده می‌شوند.

پهلوانی و نقاشی قهوه‌خانه‌ی

هانری رنه المانی پس از شرح نقاشی جنگ رستم باد یوسفید بر سر در حمام‌های عمومی در وصف نمای یکی از قهوه‌خانه‌های بین راه نیشابور و مشهد می‌نویسد: ایرانیان نمایش تصویر پهلوانان و قهرمانان باستانی خود را بسیار دوست دارند. از جمله تصویرهایی از دو پهلوان بر روی سفیدی دیوار گچ کاری شده این قهوه‌خانه دیدیم که یکی کلاه خودی بر سر و گریزی در دست داشت که سر آن گرز به شکل کله گاو بود پهلوانی دیگر در کنار میزی روی صندلی شمشیر به کمر حمایل نشسته تصویر شده بود. این تصویرها به طرز قدیمی کشیده شده بود و افتخارات گذشته ایرانیان را به خاطر می‌آورد. عجب این که صاحب قهوه‌خانه دستور داده بود در کنار این آثار تصویری باستانی، لکوموتیوی را هم که دو واگن در دنبال داشت در این جا نمایش دهند.

ورزش پهلوانی و زورخانه

۱۹۰۹- نیکیتین (ص ۱۲۹): کشتی گرفتن مردان نیز در ایران شیوع دارد. این نوع ورزش تشکیلات دقیق و منظمی دارد و از زمان‌های بسیار دور در این کشور معمول بوده است. در شهرهای ایران ورزشگاه‌هایی وجود دارد که به آن‌ها زورخانه می‌گویند. در آن جاها ورزشکاران نظم و ترتیبی خاص دارند و باید مدتی تمرینات مقدماتی بکنند تا پهلوان بشوند. یعنی به اصطلاح خودشان باید زمان نوبه‌گی را در تحت تعلیمات استادان فن بگذارند و مانند سایر صنایع باید مدتی مراحل شاگردی را طی کنند، تا به درجه استادی برسند.

۱۸۹۰- فووریه (ص ۲۵۰): امروز (با حضور ناصرالدین شاه) سلام بود. پهلوانان تا

کمر لخت بودند و تنکه‌یی که به زانوی ایشان می‌رسید در پا داشتند. ما برای این که همه جا را خوب ببینیم در بالاخانه عمارت جا گرفتیم. ورزش با شنا روی تخته شنا شروع شد و بعد از آن بند بازی و کشتی گرفتن و میل گردانی (گوارگه) یکی بعد از دیگر به نمایش در آمد.

یک عده از این پهلوانان که عضلاتی نیرومند دارند و خوش اندام‌اند، این میل‌ها را در هوا نگاه می‌دارند و خود بریک لنگه پا می‌ایستند. ناصرالدین شاه از این قبیل نمایش‌ها لذت می‌برد. می‌توان گفت که لذت او در دیدن این منظره کم‌تر از لذتی که از نمایش‌های تکیه دولت می‌برد نیست. او که در تمام مدت سر پا ایستاده بود، در پایان نمایش دوچنگ اشرفی در میان پهلوانان پاشید و رفت.

۱۸۵۰— استیوارت (ص ۱۴۸): از دیدنی‌های جالب در شهر میانه (آذر بایجان) دیدن پنج پهلوان کشتی گیر بود که هر یک لنگی به دور کمر خود پیچیده بودند. آن‌ها برهنه بدن ورزش می‌کردند و تن و توشی بسیار نیرومند داشتند: هر کدام از آن‌ها، میل‌هایی سنگین را به دور بدن خود می‌گرداند (گوارگه می‌گرفت) سپس هر کدام به نوبت شروع به چرخیدن کردند و هنگام حرکات ورزشی موزون آن‌ها مرشد اشعاری عجیب همراه ضرب می‌خواند.

۱۸۸۴— اورسل (ص ۲۰۶): بعد از توصیف ساختمان و محوطه زورخانه‌یی با در کوتاه ورودی می‌نویسد: دوازده نفر پهلوان تا کمر لخت بودند و میل می‌گرفتند و با پرتاب میل‌ها به هوا میل بازی می‌کردند.

در پایان ورزش‌های گوناگون، دو پهلوان که فقط تنکه چرمی کوتاهی به پا داشتند و بدن خود را خوب چرب کرده بودند با هم کشتی گرفتند که مانند حرکات قسمت‌های اول نه چندان جالب و نه زیاد خسته کننده بود. بعد از آن کشتی گیرانی دیگر وارد گود شدند. ولی ما با اعتقاد کامل به زور بازوی این پهلوانان با خوشحالی زیاد زورخانه را ترک کردیم چون هوای آن جا واقعاً خفه کننده و از بوی عرق بدن پهلوانان غیر قابل تحمل بود.

بخش سوم

مشاغل

ومنش های شخصی و ویژگی های اجتماعی

در هر یک از گروه های شغلی

منش های شغلی

به طور معمول هر نوع شغل، نوع شخصیت و منش خاص (تیپ) هر کس را در گروه شغلی اش می سازد. در مثل منش شغلی یا نوع شخصیت کارمند دولت یا تاجر بازاری یا کارگر و برزگر نیز هر کدام در گروه شغلی خود شکل خاص خود را پیدا می کنند. در نتیجه از منش هر کس در هر گروه شغلی «تیپ» یا رفتار گرایی فردی خاصی متناسب با آن گروه شغلی و مغایر با گروه های شغلی اجتماعی دیگر به ظهور می رسد.

اغلب ایران پژوهان در کتاب های خود، هریک به هر مناسبت ضمن معرفی صاحب هر شغل منش و نوع و ویژگی های شخصی ناشی از آن شغل و گروه اجتماعی آن را نیز در وی بیان داشته اند. البته این تعریف ها از هر نوع گروه شغلی و صاحبان مشاغل هدف اصلی پژوهش گران خارجی نبوده بلکه آنچه در این باره نوشته اند هر یک مطالبی است که به طور اتفاقی و طی سر و کار یافتن بر خوردی با هر کدام از آن ها به دست آورده اند.

بنابراین چنانچه در این بخش تناسب مقدار مطالب در باره گروه های شغلی متفاوت است یا تمامی شغل ها هریک با نام و اوصاف خود آورده نشده از آن روی بوده که ایران پژوهان همین قدر در باره هر کدام از آنان در نوشته های خود مطلب به دست داده اند و چنان که معلوم است نام و وصف بعضی از شغل هایی را هم که با آن ها سر و کار پیدا نکرده اند نیاورده اند. به هر تقدیر آنچه در زیر به عرض می رسد تمامی آن چیزهایی است که ایشان کم و بیش هریک در کتاب های خود آورده اند.

ناگفته نماند که در آن دوره ها تعداد انواع مشاغل کم بوده چنان که حداکثر از پنجاه در نمی گذشته و نسبت تنوع آن ها در مقایسه با امروز در کشور ما که از هزار و در کشورهای پیشرفته غربی که از ده هزار نوع شغل در گذشته اختلافی بس شگفت دارد.

در ضمن یاد آوری می شود که شغل های مورد بحث در این بخش، از مشاغلی اند که در شهر یا در رابطه با آن معمول بوده اند و مشاغل

روستایی و عشایری که در دو بخش آینده در مباحث مربوط به خود
بیایند، در این زمره به قلم آورده نشده است.

گروه‌های شغلی متمدن ایران و گروه‌های شغلی نیمه وحشی و غیرمدنی آن.

۱۹۰۹- نیکیتین (ص ۴۲): مردم ایران چند طبقه اند. شهری‌ها (بطور کلی) تجار، سرمایه‌داران، پیشه‌وران، کسبه، فرهنگی‌ها، صنعتگران، کارگران، خدمتگزاران و ملاکین اراضی ساکن شهرها این‌ها مردمان اصیل و کهن و آرام و عاقل و با تأمل و صبور و متمدن ایران هستند و همه خارجی‌ان ایشان را متمدن خوانده‌اند.

اما همین ایران پژوهان یا خارجی‌ها، کوچ‌نشین‌ها یا چادرنشین‌ها را یا عشایر را نیمه وحشی و غیرمدنی یا بربری خوانده‌اند.

به خصوص همگی خارجی‌ها گفته‌اند مردم ایران دل‌سوز، مهربان، ملایم، خون‌سرد و آرام‌اند و اگر جنگ و آشوب‌ها و بی‌رحمی‌هایی در شهرها دیده شود از ناحیه همان آدم‌های نیمه وحشی عشایر یا مردم تربیت‌ناپذیر روستایی است.

درباره صفت تعدادی از گروه‌های شغلی

۱۸۱۰- موریه. جمیز (ص ۱۱۵) از قول حاجی بابای اصفهانی در موقع تفکر برای اتخاذ تصمیم جهت انتخاب شغلی تازه پس از، از دست دادن شغل سقایی می‌نویسد: خواستم میمونی یا خرسی بخرم و لوطی شوم دیدم تعلیم خرس و میمون خیلی زحمت و لوطی‌گری خیلی هنر و بی‌حیایی لازم دارد.

خواستم فالگیر شوم، دیدم فالگیر و رمال در مشهد از سگ بیش‌تر است و همان می‌خورند که مرغ خانگی می‌خورد خواستم باز دلاک شوم، دیدم که پای بند شهر غربت می‌شوم و مشهد جای ماندن نیست.

در تحصیل مقدمات شغل وارث بردن شغل از پدر

۱۹۲۵- نوردن (ص ۵۸): وقتی در بوشهر بچه هشت ساله شد به مدرسه فرستاده می‌شود. در مدرسه قسمتی از وقت طفل صرف خدمت به استاد می‌شود. ابتدا خواندن قرآن را می‌آموزند بدون آن که معنی آن را بفهمند و بعد داستان‌های کوچک را که به شعر درآمده از بر می‌کنند مثل داستان موش و گربه و زنبورک طلایی و از این قبیل. بعد اشعار حافظ را می‌خوانند.

اگر پدر طفل طلبه و آخوند باشد، طفل به خواندن اشعار و مرثیه‌های مختار و جمهری مشغول می‌شود که با واقعه عاشورا ارتباط دارد.

اگر پدر کودک اهل شعر و ادب باشد کودک باید گلستان و بوستان شیخ سعدی را بیاموزد.

چنانچه پدر کودک به تاریخ علاقه مند باشد پسر باید مجلدات ناسخ التواریخ را فرا گیرد و کودکانی هم که علاقه‌ی به خواندن و نوشتن ندارند به دنبال فرا گرفتن کسب و کار می‌روند و پیشه‌های نجاری، سنگ‌تراشی، کوزه‌گری و بافندگی را می‌آموزند و عده‌ی هم به دنبال هنرهای ظریفه می‌روند، بعضی هم باغبانی و فنون شکاریا ماهی‌گیری را یاد می‌گیرند، عده‌ی هم شاید دزدی و غارتگری را.

به هر حال سنت آن است که هر پسر حرفه پدر را بیاموزد تا روزی جانشین پدر گردد.

ستایش از رازهای پیشه‌ها و شگفتی‌های هنر معماری ایران

۱۸۸۰- المانی. هانری رنه (ص ۳۲۳ تا ۳۷۶) در مقدمه فصل صنعت در ایران می‌نویسد: ایرانیان در صنایع ابتکاری خاص دارند همچنین ایرانیان در صنایع و هنرهای زیبا پیش رفته و سنن باستانی خود را حفظ کرده‌اند.

مخ‌ها که نگاه بانان علوم و اسرار بودند، نسل به نسل در حفظ آن‌ها کوشیدند و با تمامی قوا از تحلیل و انحطاط آن جلوگیری نمودند و انتقال این رمزا و علوم پیوسته در این کشور وجود داشته و همیشه هم ادامه دارد.

استادان معمار اصول مقرنس کاری‌های زیبا و ظریف و رازهای ساختمان سقف‌ها و گنبد‌های بلند حیرت‌آور را که در پدید آوردن آن‌ها شجاعت و تهور بروز می‌دادند در هر نسل به فرزندان خود سپرده و آن فرزندان خلف هم در نگاه‌داری و حفظ این اسرار و رموز کوتاهی نکردند و در تکمیل آن‌ها کوشیدند و پیوسته در این فکر بودند که این اصول معماری موروثی منحصرأ به خود آن‌ها تعلق داشته باشد.

دانشمندان باستان شناس باختری مدت زمانی در این فکر بودند که معماران ایرانی از کجا و از چه راه این سبک‌های خوش‌نما و هم‌آهنگ‌ترینی را فرا گرفته‌اند. سرانجام پس از کنجکاوی‌های بسیار به این نتیجه رسیدند که به طور مسلم خود ایرانیان مبتکر این سبک بوده‌اند و این صنعتگران ماهر از مطالعات دقیق خود به خصوص از نمونه‌هایی که طبیعت در دست رس آن‌ها گذاشته بوده است به این ابتکارات نایل آمده‌اند.

ایرانیان به واسطه هوش ذاتی و ذوق ابتکاری خود توانسته‌اند آنچه را که طبیعت در دست رس آن‌ها گذاشته به صورتی شگفت‌آور تجسم دهند.

ظرافت و لطافت بی‌نظیری که این استادان قدیمی با مصالح گوناگون در شاه‌کارهای خود به وجود آورده‌اند بی‌اندازه حیرت‌آور است.

باستان‌شناسان دانشمند در مقابل هنرهای معماری و تزییناتی که با مهارت و تردستی

ایرانیان پدید آمده کاملاً مات و مبهوت می شوند و بی اختیار سرتعظیم فرود می آورند و هنرمندی آنان را ستایش می کنند.

پیشه های تولید فولاد و اسلحه سازی در اسرار

هانری رنه دالمانی همچنین درباره پیشه های تولید فولاد و اسلحه سازی در ایران (ص ۳۷۷) می نویسد: برای به دست آوردن فولاد خوب و آبدار در سابق در ایران عملیاتی ویژه انجام می دادند. در مثل پس از آن که شیئی مخصوص یک دفعه آهنگری می شد آن را مدت شش تا هفت روز در آب گرم می گذاشتند و دقت می کردند تا درجه حرارت آن همیشه یک سان باشد و تغییری در آن حاصل نشود (و شرح های دیگر دالمانی....)

برای صیقل دادن فولاد، ماده معدنی خاصی را در آب حل می کردند و آن را به وسیله پارچه یی گرما گرم در روی فولاد می مالیدند و پس از انجام اعمال لازم، آن را با آب می شستند. خلاصه، شیوه ساختن فولاد، روزگارانی در از جزء اسرار مخفی صنعتگران ایران بود که به هیچ روی بروز نمی دادند.

ایرانیان عشقی فراوان به انواع اسلحه دارند و صنعتگران را و می دارند که حتی المقدور طلا و نقره در آن ها به کار ببرند و با نقوش زیبا آن ها را آذین بدهند. بهترین نوع اسلحه در اصفهان و خراسان و کرمان و قزوین و شیراز ساخته می شود. به ویژه صنعتگران شیراز در ساختن شمشیر شهرتی دارند. شهر اصفهان صنعتگرانی قابل دارد که هر نوع سلاح را در کمال خوبی می سازند و تاکنون هیچ یک از شهرهای ایران نتوانسته است در صنعت با اصفهان برابری نماید.

ایستانی و نازایی صنعت های پیشه وری

۱۸۵۱- پولاک (ص ۳۹۱ و ۳۹۲): استادان پیشه ور که عموماً با فعالیت و پشتکار در بازارها کار می کنند کوششی در تکمیل پیشه خود نشان نمی دهند. بیشتر منظور آن ها از این همه تلاش شبانه روزی تامین معاش روزانه است. (امروزه) کار ایشان به تقلید از مصنوعات اروپایی محدود می شود، بدون این که قوه ابداع و اختراع خود را به کار اندازند.

پیشه وران در ابتدا کار خود را با شاگردی آغاز می کنند که به ماه های معدودی محدود می شود. پیشه ور جوان در جایی مستقر می شود، زن می گیرد پس از آن دیگر چون ماشینی خود کار سرگرم پیشه اش می شود تا نان خود و خانواده اش را در بیاورد.

پیشه وران کاشان و اصفهان از همکاران خود در دیگر شهرها با هوش ترند و بسیاری از آنان هم به سایر شهرها مهاجرت می کنند و در این شهرها است که با کسب و کار پردرآمد دچار انحطاط می گردند و در تن آسایی بقیه شرکت می کنند. ندیدم پیشه وری را که از نظر تمکن به بالاتر از حد متوسط ارتقاء یابد.

حکاکان تنها صنفی هستند که به حق می‌توانند ادعای استادی داشته باشند و بیش از همه در این میان زرگران و میناکاران شیراز قابل ذکراند. شاه دارای ظروف میناکاری به خصوص و قلیان‌های فوق‌العاده هنرمندانه است که همین اواخر آن‌ها را ساخته‌اند. همچنین تخت طاووس که چندی پیش مرمت شد کتیبه‌ها و اسلیمی‌های بسیار دل‌انگیزی را که با طلا و مینا فراهم شده است ارائه می‌دهد.

معمولاً صاحبان هر پیشه معین یک بازار یا راسته را به خود تخصیص می‌دهند که به نام آن‌ها نامیده می‌شود، مثل بازار کفاشان و بازار علاقه‌بندان و غیره. آزادی کامل کسب وجود دارد و هیچ اجبار صنفی در کار نیست. معه‌ذا استادان هر پیشه رئیسی برای خود برمی‌گزینند که موسوم است به باشی و او حفظ منافع عمومی آن صنف را متقبل می‌شود.

اتحادیه‌های اصناف و مسئولیت‌های رئیس هر صنف

۱۸۱۰- ملکم. سرجان (ج ۲، ص ۲۳۱): در هر شهر و شهرک معتبر پیشه‌وران بازرگانان، پیله‌وران، کسبه و کارگران از هر رسته رئیس یا سردهستی دارند که او را واسطه اصناف خوانند و به توسط وی امور صنف مربوط به او یا مربوط به فرمان دار شهر و کارگزاران حاکم انجام می‌پذیرد.

رئیس هر صنف را، صنف برمی‌گزیند و پادشاه به او منصب می‌دهد و بسیار کم پیش می‌آید که رئیس صنف از کاربر کنار شود، مگر این که خطایی بزرگ کرده باشد.

تشکیلات صنفی و صندوق مشترک و جریان پول

۱۸۸۲- اورسل (ص ۲۴۲): پیشه‌وران و تاجرها نظیر همکاران ارو پای خود جنسی را به قیمت ارزان می‌خرند و تاجایی که تیغ‌شان ببرد به قیمت گران می‌فروشند. بازرگانان و پیشه‌وران تشکیلات صنفی نیز دارند و کسی را به نمایندگی خود انتخاب می‌کنند تا به طور رسمی بین آن‌ها و مقامات دولتی واسطه باشد و برای این کار صندوقی مشترک نیز دارند که اعضای صنف هر یک به فراخور حال مبلغی به آن می‌پردازد.

تعداد نزول خواران بسیار کم است در کشور ایران که دولت نه وام می‌دهد و نه دارای سهام دولتی و بنگاه معاملات رسمی است همین چند نزول خوار در برابر وثیقه‌ی قابل اطمینان با بهره ۲۵ تا ۳۰ درصد وام می‌دهند. برخی سرمایه خود را در اختیار بعضی بازرگانان می‌گذارند و آنان این سرمایه را به کار انداخته سر موعد معین سود حاصله را می‌پردازند ولی همه این‌ها به نداری و فقر تظاهر می‌کنند تا چیزی از ثروت‌شان به کیسه مأموران دولت نرود.

ایران سرمنشاء بنیاد اصناف جهان و حقوق و تکیه‌گاه‌های اصناف آن.

۱۸۵۵- گوبینو. کنت. (دو ص ۳۴ و ۳۵) در کتاب سه سال در ایران می‌نویسد:

کسبه ایرانی به اصناف مختلف تقسیم می شوند و هر صنف دارای مجمع و رئیسی می باشد و در مواقع معین مجمع اصناف تشکیل می گردد و در خصوص مسایل مربوط به کسب خود تبادل نظر می نمایند.

از این حیث اصناف ایرانی شبیه به اصناف فرانسوی در زمان سلطنت «سن لویی» هستند. زیرا برای نخستین بار این سن لویی بود که سازمان اصناف را در فرانسه به وجود آورد.

لیکن باید دانست که سلاطین فرانسه خود مبتکر این بنیاد نبودند بلکه آن را از رومی های قدیم آموخته بودند و رومی های قدیم نیز به نوبه خود آن را از اهالی آسیا و به احتمال نزدیک از ایران فرا گرفتند. بدین سبب می توان گفت که سازمان اصناف از ایران به جاهای دیگر رفت و هنوز هم در ایران باقی است.

اصناف ایرانی نظیر بازرگانان از پرداخت مالیات بر درآمد معاف هستند و اصولاً گوش هیچ یک از اصناف ایرانی اسم چنین مالیاتی را نشنیده است و فقط عوارضی مختصر برای نظافت بازار می دهند که آن هم مبلغی ناچیز است. نقطه اتکاء اصناف در ایران به دو گروه اجتماعی است. اول به بازرگانان که عموماً اصناف برای آن ها کار می کنند به طوری که می توان گفت بازرگانان ایرانی ارباب طبقات اصناف هستند. دومین تکیه گاه کسبه علمای روحانی اند اینان چون همواره می خواهند در جامعه نفوذ کلمه داشته باشند با کمال میل و داوطلبانه حمایت طبقات مختلف اصناف را به عهده می گیرند تا آن ها را گرد خود جمع کنند.

در سایه این حمایت ها که از طرف بازرگانان و علمای روحانی می شود صنعتگر ایرانی با کمال راحتی زندگی می نماید و کسی نمی تواند به او زور بگوید.

منش های بازرگانان این بانکداران امین مردم

گویینو همچنین در این کتاب (ص ۳۰ تا ۳۴) می نویسد: بازرگانان و کسبه ایرانی مردمانی درستکار و امین اند و من در طول مدت اقامت خود در ایران از هیچ یک از آن ها تقلب ندیدم. یکی از علل درستکاری بازرگانان و کسبه ایرانی این است که برخلاف میرزاها سرنوشت شان وابسته به تصادف نیست بلکه زندگی ثابت و معینی دارند.

بازرگانان و کسبه ایرانی غالباً پسربعد از پدر شغل آبا و اجدادی را در دست می گیرند و کم اتفاق می افتد که فرزند کاسب، ثروت موروثی را بر باد بدهد، بلکه او هم چیزی بر آن افزوده برای پسر خود باقی می گذارد. زندگی این طبقه همواره آرام و بدون سرو صدا است و خودشان مردمانی میانه رو و بدون هوی و هوس و قانع هستند و چون می دانند اساس زندگی آن ها بسته به اعتمادی است که مردم به امانت داری آنها دارند می کوشند که هرگز

لطمه بی به حسن شهرت آن ها نخورد. نتیجه این می شود که ملت زیرک و با احتیاط و منزّه طلب و گاه بعض مردم دورنگ و بوقلمون صفت ایران با کمال اطمینان پول خود را به دست کسبه و تجار می سپارند که آن ها پول را به کار انداخته و به آن ها بهره بدهند و کسبه و تجار در ایران تقریباً کار صرافان بزرگ و بانک های اروپایی را انجام می دهند.

به این ترتیب همواره مقدار زیادی سرمایه در دست کسبه و بازرگانان ایرانی هست و به همین جهت کسبه و بازرگانان در نظر دولت خیلی قرب و منزلت دارند. و یژه آن که دولت ایران غالباً نیازمند پول است و در موقع احتیاج برای تهیه پول به بازرگانان مراجعه می کند، ولی کسبه و بازرگانان هم به سهولت به دولت پول نمی دهند، برای این که نمی توانند سرمایه بی را که متعلق به خودشان نیست بلکه به مردم تعلق دارد در خطر بیندازند لذا تا وقتی که وثیقه در بین نباشد در صندوق بازرگانان به روی دولت بسته است.

این وثیقه ها بر چند نوع است. گاه دولت برای دریافت پول، مالیات فلان شهر یا فلان ولایت را به وثیقه می گذارد و زمانی عواید گمرک یا جواهرات سلطنتی را به گرو می سپارد.

تجار ایرانی با رعایت بنیه اقتصادی و بازرگانی ایران خیلی ثروتمند هستند علت بزرگ این موضوع آن است که بازرگانان ایرانی بر خلاف بازرگانان اروپا مالیات بر درآمد نمی پردازند و نه تنها از این مالیات بلکه از صدها عوارض دیگر که پرداخت آن به تجار اروپایی تعلق می گیرد معاف هستند. در ایران هرگز مالیات بر درآمد نبوده و یگانه پولی که کاسب و تاجر پرداخت می نمایند کرایه دکان یا حجره او است که مبلغی ناچیز است.

در ایران بازرگانان و کسبه بر خلاف اروپا به طبقات تقسیم نشده اند و نیز نظیر بازرگانان اروپایی هر یک تجارتی مخصوص ندارند. در اروپا بازرگانی که تجارت چای دارد هرگز به تجارت قماش یا ابزارهای آهنی مبادرت نمی ورزد مگر این که به طور مطلق از تجارت چای چشم پوشیده به تجارت قماش بپردازد. لیکن در ایران تاجری که چای وارد می کند در عین حال قماش و ابزارهای آهنی و بلور و اجناس خرازی هم وارد می کند.

نتیجه این می شود که در ایران رقابت تجارتی نظیر اروپا وجود ندارد و در عین حال این موضوع کمک به ازدیاد ثروت تجاری می کند. زیرا هر بازرگان می تواند مطابق مقتضیات بازار هر نوع کالایی را که مایل باشد وارد کند و به معرض فروش بگذارد و به همین ترتیب درصد تولید کالای مختلف آزاد است.

بازرگانان ایرانی گرچه خیلی امین هستند لیکن برخلاف بازرگانان اروپایی خود را ملزم نمی دانند که یک حواله یا برات را در موقع معین بپردازند و اگر بازرگانی براتی را بلافاصله پس از رؤیت بپردازد این یک امر استثنایی است. در صورتی که در اروپا

بازرگانی که بلافاصله پس از رؤیت برات آن را نپردازد ورشکسته خوانده می شود و بلافاصله دادگاهی مخصوص تشکیل می گردد که به یک تعبیر دادگاه تسویه حساب است و به حساب اورسیدگی و اموال تجارتنی او را توقیف می کند.

در ایران هرگاه بدهکار قادر به پرداخت وام خود نباشد کم تر اتفاق می افتد که کسی متعرض او بشود و با این که قانون اجازه می دهد که اموال او را توقیف کنند، ولی طلبکار راضی به این کار نمی شود مگر این که خیال انتقام داشته باشد که در آن صورت نزد مردم بد نام خواهد شد و او را یک آدم ظالم خواهند شناخت.

راه حلی که در این گونه مواقع پیش گرفته می شود بر چند نوع است. یا طلبکار مدتی به بدهکار مهلت می دهد که بتواند بدهی خود را با بهره سابق خود بپردازد یا این که بدهکار مبلغی تهیه کرده و به طلبکار می پردازد و او هم از دیگر مطالبات خود گذشت کرده بدهکار را به قول ایرانیان حلال می نماید و این راه حل باعث حفظ آبروی بدهکار می شود و نیز به حسن شهرت و پاکی طینت طلبکار هم لطمه یی وارد نمی آورد.

یک روز در تهران بازرگانی را دیدم که به پول فرانسه هیجده هزار فرانک طلا به بازرگان دیگر داد و همین که طرف قبض نوشته و به بازرگان اول تسلیم نمود طلبکار خشمگین شده قبض را پاره کرد و گفت: «حاج آقا مگر شما آدم غیر امینی هستید که به من قبض می دهید؟!».

یک بار دیگر هنگامی که در تهران بودم یکی از بازرگانان همدان که به هیچ روی او را نمی شناختم و حتی نام او را هم نشنیده بودم مبلغ پنج هزار فرانک از سکه های قدیم ایران به وسیله یک چهارپادار برای من فرستاد و بعد معلوم شد که حتی از چهارپا دار حامل سکه ها هم رسید نگرفته و این موضوع نشان می دهد که او اعتمادی زیاد به امانت من و چهارپادار داشته و چون تا خود انسان امین نباشد دیگری را امین نمی داند.

یک بازرگان ایرانی در سطح تجارت خارجی

۱۹۰۷- و یلسن (ص ۴۰): در این مسافرت دریایی یک نفر بازرگان جوان ایرانی هم با من بود که تحصیلات خود را در انگلستان به پایان رسانیده بعداً در لندن رحل اقامت افکنده است. وی در رشته های مختلف تجارت دست دارد ولی به طور کلی بیش تر قماش و فاستونی انگلیسی به ایران فرستاده و از آن جا قالی به اروپا می رساند و در هر دو رشته سودی سرشار عاید او می شود. این بازرگان به چندین زبان آشنایی دارد و انگلستان را وطن دوم خود می داند و در توسعه امور بازرگانی ایران و انگلیس اقداماتی سودمند به عمل آورده است.

یک بازرگان زائر ایرانی

۱۸۸۳ — موزر (ص ۲۳۹): در بین راه خراسان به تهران با یک بازرگان تهرانی آشنا شدم که از زیارت مشهد باز می گشت. او چهار نفر زن در کجاوه به همراه داشت. زن ها قدری پلوسرد به من دادند.

منش ها و ویژگی های بازرگانان ایرانی

۱۸۵۱ — پولاک (ص ۳۹۲ و ۳۹۳): بازرگان ایرانی در زندگی خود سادگی را بسیار رعایت می کند. هرگاه ثروتی سرشار هم داشته باشد باز از تجمل می پرهیزد. زیرا هرگاه به تجمل رو کند از اعتبارش نزد همکاران کاسته می شود. بدون این که خدمه وی را مشایعت کنند در کوی و برزن راه می رود و فقط به داشتن یک زن اکتفا می ورزد. از آمد و شد با بزرگان دوری می جوید و فقط با همکاران و هم طبقه های خود آمد و شد دارد. با تبختر می گوید: «کاسبم کسب می کنم». سراسر روز را به کسب و کار مشغول است. ناهارش معمولاً نان است و پنیر با این همه علی رغم سادگی که در سر و وضع او مشهود است همه جا با احترام روبه رومی شود. وی در کار خود پای بند درستی و امانت است در حالی که از سودهای کلان و خارج از حد اعتدال هم روی گردان نیست.

بازرگانان هر چند محتاط و شکاک اند از دست زدن به کارهای بزرگ و خطیر نیز پروا ندارند. آنان نه تنها در سراسر آسیا یعنی چین، هندوستان، افغانستان، ترکستان و... پراکنده اند بلکه پایشان به عثمانی، روسیه و مصر نیز باز شده است. در همه جا به سرعت راه را از چاه تمیز می دهند و طریق استفاده را پیدا می کنند حکومت از آن ها برای پرداخت های داخل و خارج از کشور خود استفاده می کند. بزرگان کشور پول هایی را که از راه های باج گیری به دست آورده اند پنهانی به تجار می سپارند.

تاجر گربه

۱۸۸۱ — دیولافوا (ج ۱. ص ۳۴۰): در میان همراهان ما در کاروانی که از اصفهان به شیراز می رفت تاجر گربه یی بود که برای تجارت گربه مسافرتی به تبریز کرده و بیست گربه از آن جا به دست آورده و برای فروش به بمبئی می برد. وی مدت چند سال است که به این تجارت مشغول است و سود فراوانی عایدش گردیده است.

البته برای گربه که اخلاقی مخصوص دارد ششت روز مسافرت با کاروان و سیزده روز مسافرت با کشتی بسیار تحمل ناپذیر است، حق دارد که عصبانی و یاغی شود. اگر بازرگان گربه فروش، آن ها را با وسایل لازم تحت نظم و اطاعت در نیاورد ممکن نیست این حیوانات را که عادت به آزادی داشته اند بر قاطر بار کرده و در هندوستان به معرض فروش گذارد.

ترس از به کار انداختن سرمایه در راه صنعت

۱۹۲۵- پرنو. موریس (ص ۴۰): در ایران پیش رفت صنایع به مانع نبودن سرمایه برخورد می کند. چرا که ایرانی های ثروتمند پول های خود را در آن کارهای تجارتي که سودهای زود رس تری به دست آن ها می رساند به کار می اندازند یا این که دهات و املاک می خرند و بدین وسیله در برابر اسراف و ول خرجی خود یک نوع تامین آتیه فراهم می کنند. به کار نینداختن سرمایه ها از علل اساسی فقر عمومی

۱۸۱۷- کوتز بوئه. موریس. دو (ص ۱۸۸): خزاین پادشاه ایران را قیمت بی کران است. همچنین عده ای از اعیان و رجال ثروتی هنگفت دارند و حال آن که اکثر مردم در فقر و تهی دستی روزگاری می گذرانند با وجود چنین وضعی انتظاری دیگر نمی توان داشت. چرا که در ایران پول را به منفعت نمی دهند و سرمایه داران از سودهای مبادلات تجاری اساساً اطلاعی ندارند.

افزون بر این، قوانین جاریه کشوری و جنبه حفظ نزاکت به مردم اجازه نمی دهد که بانک های شخصی تاسیس کنند. بهره پول را ربا می دانند و در نتیجه عادت بر این جاری شده که سرمایه دارها تا آخر عمر از مایه می خورند و اگر بیش از آنچه حساب کرده اند عمر کنند سرمایه را خورده به بی چارگی می افتند. از این روی، همه از ترس این اخطار «مبادا که در دهر ایستی مصیبت بود پیری و نیستی»

تأمی توانند پول ذخیره می کنند. وزیران حتی القوه در اندیشه گرد آوردن مال اند و مطمئن نیستند که تا چه وقت بر سر کار خواهند بود.

علل اجتماعی و فلسفی روی نکردن و به کار نینداختن سرمایه

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه. د (ص ۱۱۶ تا ۱۱۸): در دنیا ملتی نیست که به اندازه ایرانی از نشان دادن سرمایه خود ترس داشته باشد و علت عمده آن هم این است که ثروتمندان از ترس ماموران دولتی مجبورند از روی نمودن سرمایه شان خودداری کنند. زیرا اگر سرمایه خود را روی کنند ماموران دولتی آن را به هر نیرنگ و اگر این که به نام وام هم باشد می گیرند در حالی که این وام هرگز ادا نخواهد شد.

علت دیگر هم این است که ایرانی دوست دارد و پای بند آن است که همیشه سرمایه اش در دست رس او باشد. اگر ذخیره نقدی داشته باشد آن را در لنگه جورابی که نه پشمی ریخته در زیر زمین یا زوایای مخفی خانه خود دفن می کند.

یک علت دیگر هم نداشتن امنیت قضایی است که ثروتمندان نمی توانند در این کشور شرکتی تشکیل دهند و سرمایه خود را به مصرف کارهای سودمند برسانند در نتیجه سرمایه ها را تبدیل به طلا و جواهر کرده و در زیر خاک پنهان می کنند و بسا پیش می آید که پس از



۱۹- لرد کرزن، کجاوه‌ها هنگام عزیمت از کاروان سرای

مرگ صاحب مال وراثت هم از جای دفن مال بی خبر مانده و به آن دست رسی پیدا نمی کنند.

ایرانی ها در امور اقتصادی و تشکیل شرکت ها استعدادی نشان نمی دهند. معاملات تجاری غالباً با گفتگوی زیاد ورد و بدل شدن تعارفات انجام می گیرد و عقیده دارند که نباید مانند اروپاییان بدون احتیاط لازمه و مطالعات زیاد سرمایه خود را به کار انداخت. دلایل ایرانیان در به کار انداختن سرمایه متکی بر تقدیرات است و معتقدند که در کارها نباید شتاب کرد و خداوند سرنوشت و مقدرات انسان را در روی زمین معین کرده است و دوره عمر دست خدا است و نه به کوشش ما طولانی می شود و باید به پیش آمدها و مقدرات راضی شد.

علت روبه شکست بودن تجارت خارجی

۱۸۶۰- واتسن (ص ۳۴): ایران چون در مقابل کالاهای صنعتی اروپا اجناس قابل عرضه به اندازه کافی ندارد به ناچار این کشور هر سال هر چه طلا و نقره دارد صرف جبران کم بود آن می کند. در نتیجه این کم بود مقداری فوق العاده زیاد فلزهای قیمتی که از سابق در ایران جمع شده بود همه به خارج رفته است.

به نظر بعضی از تجار اروپایی پول (طلا و نقره) به زودی آن قدر در ایران کم یاب می شود که واردات ناچار به قدر صادرات تقلیل خواهد یافت. اگر خداوند قوه دور اندیشی را به ایرانی ها عرضه می داشت به آسانی در می یافتند با این وضع که کارها سال به سال بدتر می شود چه آینده بی در انتظارشان است.

تجارت خارجی برای آزاد و برای ایرانی ممنوع

۱۸۸۸- دیولافوا (ج ۱، ص ۲۸۲ و ۲۸۳) در باره علت ندادن امکان به بازرگانان ایرانی برای صدور کالای خود به خارج و دادن این امکان به بازرگانان خارجی می نویسد: نمایندگان تجارتخانه های خارجی در همه جای ایران هستند و با استقلالی تام به معاملات می پردازند و نمی گذارند نتیجه محصولات ایران صرف توسعه صنایع داخلی شود. بدبختانه بازرگانان ایرانی چون نمی توانند از فروش محصولات قیمتی خود به طوری که باید بهره مند شوند یا به صدور آن ها به خارج مبادرت ورزند، ناچار می شوند مانند دلالان واسطه عمل کنند و محصولات ایرانی را مثل پنبه نه توسط خود برای صدور بلکه برای تجارتخانه های عمده خارجی تهیه کنند.

در میان هزاران علت که بازرگانان ایرانی را مجبور به دلالتی برای خارجی ها کرده از جمله این است که اگر بازرگان ایرانی بخواهد مستقیماً کالایی به خارج حمل کند جلو دروازه هر شهر داخلی مال التجاره اش توقیف می شود و برای آزاد کردن آن مجبور است

مبالغی به عنوان پیشکش به حکام و کارمندان گمرک و حتی به نوکران آن‌ها بدهد و چون تا آن زمان که بخواهد مال التجاره خود را از تمامی بندهای دروازه‌های هر شهر که در طی راه کاروان تجارتی واقع است عبور دهد سه یا چهار برابر قیمت تمامی مال التجاره خود به عنوان رشوه پرداخته است.

اما وضعیت بازرگانان اروپایی در ایران غیر از این است. آن‌ها در این کشور با پشتیبانی کنسول خود در نهایت استقلال به کار می‌پردازند. برای تمامی مال التجاره‌های خود آنچه را صادر یا آنچه را که وارد می‌کنند هر بار فقط یک دفعه گمرک می‌دهند که گمان می‌کنم نرخ گمرک آن نسبت به بهای اصلی مال التجاره صدی پنج باشد. آنگاه بدون برخورد با مانعی اجناس خود را به مقصد می‌رسانند و چون دارای چنین امتیازی هستند البته جنس خود را می‌توانند ارزان‌تر از جنس بازرگان ایرانی به معرض فروش در آورند.

خلاصه آن که این اوضاع از نقطه نظر اخلاقی و علمی و صنعتی بی‌نهایت اسف‌آور است و همین امتیاز دادن‌ها به بی‌گانگان موجب فقر و پریشانی اهالی بدبخت این مملکت را فراهم کرده است. این بی‌عدالتی از ناحیه حکام ظالم و حریص و پول‌پرست ناشی می‌شود که هیچ در فکر ملت و مملکت خود نیستند. از طرفی هم انحطاط صنعتی و تجارتی و علمی به قدری ایرانیان را بدبخت و پریشان کرده است که گویی در برابر تجارت و ثروت و دانش اروپائیان محکوم به زوال شده‌اند و از شدت فقر و پریشانی افکار آنان روی به پستی گذارده است.

تمامی صفات دلالی در هر ایرانی جمع است

۱۸۵۵- گوینو. کنت. دو (ص ۳۷ تا ۳۹) در کتاب سه سال در ایران می‌نویسد: من تصور می‌کنم که در هیچ یک از کشورهای جهان مردمی نباشند که مثل ایرانیان برای دلالی صلاحیت داشته باشند زیرا تمامی خصالی که باید یک دلال داشته باشد در ایرانی جمع است.

آدم دلال باید زیرک، موقع شناس و خوش صحبت، متملق و متقلب و روان شناس باشد و تمامی این صفات در ایرانیان جمع است. همان طور که ایرانی‌ها برای حرفه دلالی بیش از تمامی مردم جهان صلاحیت دارند همان طور هم کشور ایران برای دلالان ایرانی بهترین بازار معاملات است زیرا در ایران همه کس کم و بیش با دلال‌ها سروکار دارد و علت آن این است که هر کس کم و بیش مقروض است و دارایی خود را به گروهی گذارد.

وقتی بنده عرض می‌کنم «همه کس» تصور نکنید که اغراق می‌گویم، بلکه عین حقیقت است برای این که ناصرالدین شاه که اول شخص کشور است به وسیله دلال‌ها جواهر خود را به گروهی گذارد و زنان حرم سرای او نیز مانند شاه زینت آلات خود را گروهی

می گذارند و اعیان و اشراف ملک و باغ و خانه خود را برای تحصیل پول به وسیله دلال ها به گرومی دهند و زن و مرد طبقات متوسط نیز هریک به اندازه وسع خود مقروض هستند و اثاثه آن ها در گرو پول است.

من بارها از زبان ایرانیان شنیده ام که می گویند: «آقا این جنس را بخريد، هر وقت بخواهيد پول است». يعنی هر وقت بخواهيد می توانيد آن را گرو بگذاريد يا بفروشيد. یکی از شاه کارهای دلالان این است که طوری با ارباب رجوع خود گفتگو و رفتار می کنند که گویی منظور آن ها از دلالی صرفاً نوع پرستی و به راه انداختن کارهای مردم است و خدای ناخواسته به هیچ روی منظور استفاده ندارند.

غیر از دلالان حرفه‌یی « هر ایرانی هم بالفطره دلال است!! ».

۱۸۸۲- اورسل (ص ۲۴۲): در میان بازرگانان و نزول خواران تعداد زیادی واسطه و دلال وجود دارد، زیرا ظاهراً هیچ معامله‌یی بین دو طرف ذینفع بدون مداخله این «دلال» به نتیجه نمی رسد. کسی که می خواهد چیزی را بفروشد یا بخرد یا اجاره کند یا اجاره بدهد خود رأساً به این کار دست نمی زند بلکه متوسل به یکی از این واسطه ها می شود.

حرفه دلالی از حرفه های ساده و پرسود و بسیار باب طبع ایرانی ها است، چون ضمن اشتغال به آن می توانند به هر گونه زیرکی و حيله گری و نیرنگ بازی و فوت و فن هایی که در ضمير اغلب شان است دست بزنند. می گویند اصفهانی ها و شیرازی ها به علت کار کشتگی و زیرکی و دورنگی در دلالی شهرت شان از همه بیش تر است در حالی که اگر بررسی شود این سخنی بیش نیست، چون اصولاً هر ایرانی از صدر تا ذیل در حیطه عمل خود بالفطره دلال بوده یا هست یا خواهد بود. وزیر در مزایده یک ایالت، کارمند برای گرفتن یک پست، فرد بی سروپایی که دستش به هیچ عرب و عجمی بند نیست برای گرو گذاشتن لباس و کاسه و کوزه یا ماهی تابه.... خلاصه به سودی که از راه های دلالی یا حقه بازی عاید می شود مداخل نام نهاده اند. حتی خود شاه چنین مداخلی دارد. در برابر پیشکش از سر تقصیر مجرمین می گذرد یا القاب می دهد پول می گیرد.

دلالان حرفه‌یی استاد شیطان

همچنین اورسل در (ص ۱۳۵) می نویسد: این دلال ها کسانی هستند که شیطان هم شاگرد آن ها نمی شود. از جمله در مورد قالب کردن اشیاء عتیقه به اشخاص و غریبه ها و خارجی ها استاندند. اگر آدم از دست بازار گرمی و سوسه انگیز عتیقه فروشان در برود تازه به چنگ دلال های بی شمار می افتد. حتی برای قالب کردن یک جنس قلابی تادر خانه تا در هتل هم از سر آدم دست بر نمی دارند و می گویند: «این جعبه خاتم را تصادفاً پریروز خریده ام» آنگاه با قسم و آیه می خواهند به آدم به قبولانند که این جعبه متعلق به سوگلی فتح

علی شاه بوده است.

یا می شنوی: «این شمشیر قدیمی محققاً همان شمشیری است که نادر شاه با آن در نبرد کرنال گردن فلان راجه هندی را زده». یا می شنوی: «نقاشی های این جعبه کار نقاش معروف دربار شاه عباس است».

این دلالات بدجنس برای هیچ هزار بار سوگند دروغ یاد می کنند که «این تبرزین همان تبرزین مشهوری است که رستم آن را از دست پدر بزرگش گرفت و دیوسفید را با آن کشت» یا شمشیری که اخیراً در کاروان سرای حاجی رحیم خان رنگ و زنگ قدمت خورده «همان شمشیری است که رستم بخت برگشته با آن سر فرزند خود سهراب را بدون این که او را بشناسد از بدن جدا کرد».

عادت صراف به بریدن از کنار پول ها

۱۸۱۰- موریه. جیمز (ص ۲۹) از صراف می گوید که در بریدن از کنار در هم و دینار طلا و در جا زدن سکه تقلبی به جای سکه واقعی مضایقه نمی کرد در حالی که در سنن شرع و آداب دین دعوی پایداری داشت.

خل و دیوانه پنداشتن خریداران آثار عتیقه

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه. د (ص ۶۹۳): طرف عصر باز آنتیک فروشان به منزل ما هجوم آوردند و چند عدد خریدم. در اثنای معامله استکان های چای می آوردند که دست به دست می گشت و پافشاری می نمودند که ما هم بیاشامیم.

مستخدم ما که نامش علی بود با نظر استهزاء به ما می نگریست و ما را آدم های خل و دیوانه می پنداشت که با دادن پول زیاد این اشیاء کهنه و شکسته را خریداری می کردیم.

همکاری کسبه متقلب نانو با حکام دزد بر ضد مردم

۱۸۹۷- کاساکوفسکی (ص ۱۷۲): بعد از قحطی سال ۱۸۷۱-۱۸۷۲ عقلای قوم به شاه توصیه کردند که انبارهای غله دولتی تاسیس کند و اقلأً معادل مصرف شش ماه تهران گندم در این انبارها ذخیره نگهدارد.

همین کار را هم کردند. اما از آن جا که متصدیان انبارهای دولتی همه نوع تقلب و سوء استفاده معمول داشته یعنی خاک و هر نوع آشغال دیگر به گندم خالص مخلوط می کردند و از طرف دیگر حکام هم از نانوایان با عوارض مختلف دیگر پول های بی حساب می گرفتند، نانوایان هم شروع کردند به فروختن نان خراب و نان با کسر وزن.

زیان دهی دروغین کسبه قصاب

کاساکوفسکی در جای دیگر کتاب خود باز درباره دغلکاری کسبه به سخن ادامه می دهد و در (ص ۴۸) می نویسد: امسال بحران در بازار گوشت تهران افتاده است.

قصاب‌ها به دولت اعتراض دارند و می‌گویند دوازده هزار تومان به چوبدارها بدهکارند و دولت باید این مبلغ را به آن‌ها کمک بدهد تا به چوبدارها بپردازند و آن‌ها هم در مقابل گوسفند مصرفی تهران را در اختیار ایشان بگذارند. قصاب‌ها مدعی هستند که در زمستان گذشته کلی مقروض شده‌اند زیرا گوسفند را خیلی گران‌تر از قیمت فروش خریداری کرده‌اند به این امید که در بهار و تابستان چاله زیان را هموار کنند ولی دروغ می‌گفتند زیرا در زمستان هم گوشت را به قیمت‌های سرسام‌آور می‌فروختند. سرانجام صدر اعظم مجبور شد و دوازده هزار تومان از بانک وام گرفت و بدهی قصاب‌ها را به چوبدارها پرداخت.

دیانت قهوه‌چی

۱۸۸۰ — المانی. هانری. رنه. د (ص ۷۴۴) در باره این که چه طور یک قهوه‌چی دین خود را با سوگند دروغ فدای پول می‌کند می‌نویسد: همین که از قهوه‌خانه علی آباد بیرون آمدیم و خواستیم سوار ارابه شویم، قهوه‌چی نزد من آمد و در نهایت فروتنی از ما پول چای طلب کرد. چون گفتم علی نوکر ما — پول تو را پرداخته است به امام رضا سوگند خورد که نوکر شما چیزی به ما نداده است و پا فشاری در گرفتن پول داشت. من به قهوه‌چی گفتم: بیا برویم جلو ارابه از علی بپرسیم که آیا تو طلبکار هستی یا نه. اگر ثابت کردی که چیزی به تو نداده است من علاوه بر پول چای انعامی هم به تو خواهم داد». قهوه‌چی پس از شنیدن این پیشنهاد، خود را عقب کشید و چند دشنام به من داد و رفت.

ملاک‌های روستاها

۱۸۵۵ — گوبینو. کنت. دو (ص ۱۱۴) در کتاب سه سال در ایران می‌نویسد: گروه دیگری از ایرانیان که شغلی معین ندارند و از عایدی مرتب خود زندگی می‌کنند ملاک‌ها هستند که هریک مقداری آب و زمین دارند وضع رفتار این ملاک‌ها با رعیت‌ها به هیچ روی تابع مقررات قانون مدنی و اجتماعی نیست بلکه تابع مقرراتی خاص است که صدها سال است در ایران اجرا می‌شود و کم‌تر اتفاق افتاده که رعیت‌ها از مالک یا مالک از رعیت‌های خود شکایت کنند.

معماریها و چند سره خوردن و تیشه بند کردن‌های آن‌ها

۱۸۸۰ — المانی. هانری. رنه. د (ص ۱۴۷): در ایران مقاطعه کاری مانند اروپا وجود ندارد و در موقع ساختن ساختمان باید به معماران مراجعه کنند. معمار هم به محض این که مشغول ساختمان شد پیوسته در فکر پیدا کردن راه مداخل است. با سازندگان و فروشندگان مصالح می‌سازد و مبلغی از آن‌ها می‌گیرد و روزانه مبلغی هم از بناها و کارگرانی که به

کار می گمارد دریافت می کند.

غالباً صاحب ساختمان برای آنکه از دزدی معمار جلوگیری کند مباحثی بالای سر او می گمارد تا بر کارهای ساختمانی نظارت داشته باشد اما همان مباحث غالباً با معمار ساخته و هر دو به همدستی یکدیگر مشغول اختلاس می شوند.

تهیه مصالح هم زحمت دارد، زیرا مقدار آن کم و بهای آن هم بی ترتیب است و نرخ ثابت ندارد. لذا معمارها اغلب مصالح را در زمستان که ارزان تر است فراهم می کنند و در تابستان به کار می برند و معمار برای این که استفاده بی بیش تربرد در ساختن ساختمان شتابی نمی کند در نتیجه کارهای ساختمانی به کندی پیش می رود. بنا و کارگر هم مطیع استاد معمار هستند و باید به دستور او کار کنند.

مقنی ها

۱۸۸۴- دوران (ص ۳۶): مقنی ها زندگانی خطرناکی دارند. آن ها چون در کارها و ته جاه ها دور از چشم کار می کنند از زیر کار در رو هستند. باری یکی از رجال ایرانی به من گفت که یک دفعه به سرکشی کار مقنی های خانه خود رفتم دیدم که در اتاقک زیر بادگیر نشسته اند و مشغول ورق بازی هستند

وضع کار و زندگی کارگران

۱۸۶۰- واتسن (ص ۲۸ و ۲۹): وضع طبقه کارگر در ایران در استان های مختلف این کشور تا اندازه بی با هم تفاوت دارد. من سعی خواهم کرد وضع زندگی آن ها را در نواحی نزدیک شهر تهران شرح دهم.

کارگر یا برزگر این نواحی تقریباً هر نوع کار را به عهده می گیرد. در شهر به صورت عمله برای گل سازی یا حمل آجر یا اگر خواسته باشند برای کمک به باغبانی یا کشت در مزرعه آماده اند.

ساعت کار کارگر از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب همه روزه به استثنای جمعه است در حدود ساعت ده و نیم ساعت فاصله برای ناشتا است و از ساعت یک تا دو بعد از ظهر برای خوراک و ادای نماز و گاه نیز خوابی مختصر به کارگر اجازه استراحت می دهد. کارگران معمولاً تبیل وار کار می کنند و لازم است کسی ناظر کارشان باشد. کارگر برای هر روز کار در تهران مزدی معادل پنج و نیم تا یازده پنس - یازده شاهی تا یک قران - بسته به فصل های سال دریافت می دارد و در دهات به طور کلی بیش تر از تهران مزد می گیرد.

کارگر در زمستان غالباً بی کار است و در بهار مزدی کم نصیب او می شود ولی با شروع تابستان خواستاران کار او زیاد می شوند و در پاییز میزان مزد او به حد اعلا می رسد. آنگاه

معمولاً نصف یا سه چهارم مزد خود را به صبحانه و شام و ناهار و پوشاک اختصاص می دهد و باقی را اگر خرجی دیگر نداشته باشد برای زمستان پس انداز می کند یا برای زنش می فرستد.

کارگر ایرانی به طور کلی مردی عیال وار است. اگر ناچار باشد برای یافتن کاری از دهکده زادگاه خود به جایی دور برود معمولاً زنش را همراه نمی برد اگر زن او صاحب فرزند باشد برای کار از خانه بیرون نمی رود ولی اگر فرزند نداشته باشد غالباً در خانه مردی متشخص خدمتکار می شود.

زن یک کارگر ایرانی با آن که به ندرت در مزرعه به کار می پردازد تا حدودی قادر است در تحصیل نان خانواده به شوهر خود کمک برساند. می تواند به دوخت و دوز لباس و وصله کردن و شستن آن پردازد و می تواند وقت بی کاری را برای بافتن پارچه کتانی یا به کارهای دیگر صرف کند.

لباس زن کارگر و فرزندانش اگر داشته باشد به هیچ روی گران نیست. شوهرش فقط سالی یک دست لباس می پوشد، اجاره خانه‌یی که می پردازد خیلی سبک است.

ماده عمده غذایی کارگران نان است. همان جنسی که در تهران معمولاً به نرخ یک من هشت شاهی یا چهارپنس فروخته می شود. گوشت گاو ارزان و در زمستان فراوان است ولی در فصل‌های دیگر سال آن را نمی خورند. به طور کلی زحمتکشان شهرها و روستاهای ایران اگر قدرت خرید هر روزه گوشت را نداشته باشند، هفته‌یی سه یا چهار بار گوشت می خورند. در پاییز گوشت گوسفند را برای مصرف زمستانی نمک می زنند. از شیر، پنیر و برنج بهره کافی دارند. گوشت گوسفند معمولاً به قیمت گبروانه از دو—۲ تا —۳ سه پنس به فروش می رسد. در سال ۱۸۶۰ قیمت یک گبروانه گوشت پنج —۵ پنی معادل دو و نیم —۲¼ شاهی و مزد یک عمه یازده —۱۱ تا پانزده —۱۵ شاهی بوده است.

برنج بیش تر از هر جنس خوراکی دیگر مطلوب است. سبزی‌ها ارزان و از هر نوع فراوان است. انواع میوه از جمله انگور، توت، خربوزه، هندوانه در ماه‌های تابستان و پاییز به حد وفور و به قیمت بسیار ارزان فروخته می شود. انواع شربت و بستنی در دست رس فقیرترین مردم هست.

روی هم رفته وضع کارگر ایرانی از لحاظ خوراک در مقام مقایسه با وضع کارگران شهرها و روستاهای اکثر کشورها بسیار مساعد است.

مقایسه روش کار کارگر ایرانی با کارگر اروپایی

۱۸۵۵ — گوبینو. کنت. دو (ص ۳۵ و ۳۶ و ۳۷) در کتاب سه سال در ایران می نویسد: کارگر — یعنی افزارمند — و به عبارت دیگر کارگران صنعتی ایرانی همواره

مردمی لایق و با هوش و زحمتکش هستند. ولی طرز زحمت کشیدن آن‌ها مطابق روش مخصوص خودشان است.

بدین معنی که در اروپا یک کارگر همین که وارد کارخانه شده، مدت ۸ تا ۱۰ و بلکه ۱۲ ساعت بدون وقفه و با نهایت سرعت کار می‌کند چنان که می‌توان گفت از لحاظ کار شبیه به ماشین خویش می‌باشد. ولی کارگر ایرانی با طمأنینه کار می‌کند و هر روز به خصوص در روزهای تابستان ۵ تا ۶ ساعت به استراحت می‌پردازد و هرگز خود را ملزم نمی‌داند که در روز و در ساعت معین کار خود را تحویل بدهد.

کارگران اروپایی هر یک در کاری معین تخصص دارند به طوری که غیر از کار رشته خود از کار دیگر سر رشته ندارند. در مثل کارگری که در یکی از کارخانه‌های ساعت سازی سویس عقربه می‌سازد از ساختن چرخ دندانه دار آن عاجز است و فقط در ساختن عقربه مهارت دارد. ولیکن در ایران اصل تخصص بدین ترتیب وجود ندارد و در نتیجه کارگر ایرانی نمی‌تواند به سرعت کارگر اروپایی کار بکند و به مقدار زیاد مصنوع تولید کند ولی در عوض تفنن و ذوق او زیادتر از کارگر اروپایی است، زیرا انجام یک کار به خصوص در تمام مدت عمر، قریحه و استعداد او را از بین نبرده است.

در تمامی اروپا یک کارگر صنعتی حاضر نمی‌شود دست به کاری که بیرون از رشته تخصص اوست بزند ولی کارگر صنعتی ایران همواره با شغف مخصوصی از کارهای جدید صنعتی که تاکنون نکرده استقبال می‌کند و با مسرت مشغول کار می‌شود و خیلی زود منظور صاحب کار را درک نموده و آن را مطابق میل او به انجام می‌رساند.

یکی از کارهایی که کارگران ایرانی خیلی دوست می‌دارند این است که از روی نمونه کارهای اروپایی مصنوعات تهیه نمایند و من صندلی‌ها و میزها و پنجره‌ها و طارمی‌ها و اشکاف‌هایی را دیدم که عیناً همانند نمونه‌های اروپایی به دست کارگران ایرانی ساخته شده بود، در صورتی که این کارگران به هیچ روی سابقه‌ای در ساختن این گونه چیزها نداشتند.

در شیراز و اصفهان چاقوهایی می‌سازند که عیناً همانند چاقوهای انگلستان است و به قدری در ساختن این چاقوها مهارت دارند که شخص دچار حیرت می‌شود. به ویژه آن که واژه لندن هم روی تیغه چاقو کنده شده است. همچنین قفل سازی را دیدم که مهمیز سواری می‌ساخت که با وجود تازه کاری در این تولید هیچ دست کمی از مهمیزهای اروپایی نداشت.

ولی یک نکته هست و آن این که کارگر ایرانی به همان اندازه که خوش ذوق می‌باشد به همان نسبت نیز فاقد پشت کار است.

اگر تقلید از صنایع اروپایی مطرح باشد کارگر ایرانی دست به صناعی می زند که تقلید آن آسان باشد و گرنه صناعی که نیازمند زحمت و پشت کار است به هیچ روی مورد توجه کارگران ایرانی قرار نمی گیرد. به همین جهت است که با وجود ذوق و تفنن کارگر ایرانی تا کنون ماشین آلات در ایران ساخته نشده، زیرا ساختن ماشین نیازمند مداومت و پشت کار بسیاری است که کارگر ایرانی را خسته می کند.

نکته دیگر این است که شما اگر مزد کارگر ایرانی را جلوبدهید هرگز اطمینان نخواهید داشت که کار شما را در راس وعده تحویل بدهد و اصلاً ممکن است در نتیجه این عمل چون مزد خود را پیش خور کرده موضوع کار از بین برود.

سرشت و منش کارگران ایرانی

۱۸۸۴- دیولافوا (ج ۲ ص ۱۰۴ تا ۱۱۲) درباره ویژگی ها و خوی های کارگران حفاری شوش می نویسد: دو یست نفر کارگر گرفته ایم. این ها از طوایف مختلف مردم خوزستان هستند که سه دسته را تشکیل می دهند.

دسته اول دزفولی اند. آن ها مردمانی کوچک اندام، ضعیف و نزار، بدجنس و بی اطلاع هستند و مبتلا به امراض چرکی اند. زخم های شان را باند پیچیده اند. از جمجمه و سر و صورت شان می توان به آسانی تشخیص داد که این دزفولی ها آخرین بازماندگان طوایف خوزستان اند. این ها چون شهری و اهل دزفول اند از هوش و مهارت بی بهره نیستند.

احساسات شدید مذهبی این خوزستانی های کهن با بی رگی و ضعف نفس بسیار و فساد اخلاق آن ها تضاد زیاد دارد. با دیدن قلاب کمر بند یک سرباز، به لرزه می افتند. در برابر دیدن قیافه محیل یک فراش (پلیس دوره قاجاریان) حکومت، خود را پست و خوار می کنند. از میان هر صد نفر فقط شش نفر سواد خواندن دارند و دو نفرشان می توانند کوره خطی بنویسند. به فارسی محلی صحبت می کنند. لباس های کهنه و رنگ باخته آن ها، شاهد فقر و فلاکت بی حدشان است و همین فقر و فلاکت است که تا حدی علت ناتوانی جسمی و اخلاقی آن ها را روشن می کند.

در دزفول فقط مردها کار می کنند و روزانه هریک بیش از چند شاهی در آمد ندارند. در میان این مردم نباید انتظار راحتی و آسایش داشت. بدین جهت دزفولی ها بیش تر اوقات بی کار هستند و وقتی هم کار کنند اغلب به جای پول پس گردنی دریافت می کنند. محکوم هستند تمامی عمرشان نان جو بخورند و آب. گل آلود پاشامند.

این کارگران دزفولی روز بعد از هر تعطیل به سر کار خود بر می گردند و با خوش حالی برای ما هدیه می آورند. آن ها که کار کردن با تنبلی شان سازگار نیست داخل هر ترانه دسته دسته بی کار می نشینند و کودکی را برای مراقبت روی بلندی مشرف به ترانه

می گمارند تا به محض نزدیک شدن ما و دیدن کاسکت سفید ما به آن‌ها علامت بدهد یا فریاد بزند: «آمد». آنگاه آن‌ها در جا برخاسته و بیل و کلنگ‌ها را برداشته و سرگرم کار می‌شوند.

این کارگران نمی‌توانند ما را گول بزنند چون به آن‌ها که نزدیک می‌شویم می‌بینیم عرق به تن‌شان ننشسته و پوست خشک آن‌ها نشان می‌دهد که کار نمی‌کرده‌اند. این شیطان‌های بی‌چاره آن قدر ضعیف هستند و آن قدر بد تغذیه شده‌اند و آن قدر آب گل آلود رودخانه را آشامیده‌اند که پس از جا به جا کردن ده بیل خاک عرق می‌شوند. آن‌ها هنوز معنی عرق کردن را که تمدن اروپا به عنوان کلمه مقدس به کار می‌برد نمی‌دانند.

کارگران دسته دوم لرها هستند که در کارگاه دیگر قلعه جدا از دزفولی‌ها کار می‌کنند. لرها که معمولاً به زراعت و گله‌داری می‌پردازند بسیار قوی‌هیكل و دارای استخوان بندی محکم هستند کشت گندم آن‌ها را مجبور می‌کند که فصلی کار کنند. دیدن جمجمه و بینی ظریف و چشمان سیاه و درشت آن‌ها، انسان را به یاد نژاد پارسی، فاتحان آریایی این سرزمین می‌اندازد.

آن‌ها برخلاف دزفولی‌ها که شب‌ها در مقبره دانیال می‌خوابند محلی برای زندگی خود به نام «کپر» درست کرده‌اند در واقع آن‌ها هم یک کمپ واقعی در اطراف چادرهای سفید ما ایجاد کرده‌اند. لرها بهتر از دزفولی‌ها غذا می‌خورند. هر روز مستخدم پیر کپر‌ها را می‌بینیم که با تجمل و تشریفات پلوتیه می‌کند. سپس از قبيله تخم مرغ و مرغ و بره می‌رسد.

این لرها نسبت به دزفولی‌ها خیلی اختلاف دارند. برخلاف آن‌ها رفتاری پر غرور و اشرافی دارند. بدون آن‌که درباره آن‌ها بی‌هوده غلوشود باید گفت مردمانی بسیار شجاع هستند و در دزدیدن گاو و گوسفند مهارت دارند ولی در عین حال از اقتدار حکومت می‌ترسند به قدری بی‌اطلاع هستند که رئیس لره‌های کارگر به زحمت مهرار بابش را می‌شناسد لرها مثل دیگر قبایل کوچ نشین احساسات مذهبی بسیار آرامی دارند. یکتا پرست ولی خرافاتی‌اند. زمینه ادراک‌شان را با اعتقادات و افکار واهی پر می‌کنند.

با این همه، همان دزفولی‌های بد طینت و ضعیف‌البینه بهترین گروه کارگران ما را تشکیل می‌دهند و این لره‌های عظیم‌الجثه که روح‌شان هم مثل جسم‌شان سنگین است آن قدر ناشی هستند که به نظر می‌رسد دو دست چپ دارند. هر چه پیدا می‌کنند می‌شکنند و بدون توجه تمامی علامات با ارزش را خراب می‌کنند کارشان را بسیار بد انجام می‌دهند. کارگران دسته سوم عرب‌ها هستند. عرب‌ها هوش و ذکاوت‌شان از لرها کم‌تر است.

قیافه‌شان جدی و پر جرأت می‌نماید. با حالتی اشرافی دروغ می‌گویند، دزدی می‌کنند و به طور اسرار آمیز در برابر هر کدام از این صفات زشت خود خصلتی نیکو دارند. در قلب و روح‌شان پیوسته احساساتی ضد و نقیض با هم مخلوط می‌شود. در وجود آنان شدت عمل در غارتگری با احترام به میهمان، روحیه نهب و دزدی با بخشش و همچنین ستمگری با سخاوت و گذشت توأم است.

اعراب در خورد و خوراک از دزفولی‌ها قانع‌ترند حتی نان هم به همراه خود نمی‌آورند. غذای آن‌ها عبارت از چند دانه خرما است که با علف‌های داخل شکاف‌های تپه مخلوط می‌کنند و می‌خورند.

این قوم طی چند هزار سال هیچ تغییر نکرده‌اند و هیچ نژادی به اندازه عرب‌ها عقب نیفتاده و از زندگی متمدن بی‌بهره نیست. در میان آن‌ها از دانش و ادبیات و کتاب‌خبری نیست. فقط شب‌ها در کنار آتشی که برای روشنایی می‌افروزند پیر مردان قصه می‌گویند. بالاخره همین نویسنده بعد از شرح این اوصاف به این نتیجه می‌رسد (ج ۲، ص ۱۳۷) و می‌نویسد که «کسی نمی‌تواند باور کند که اعتماد مردم ایران را چه آسان می‌توان جلب کرد. مدت سه هفته است که کسی با کار نکردن مخفیانه ما را فریب نمی‌دهد و کسی از زیر کار در نمی‌رود. کارگران در بین خودشان از درستکاری ما صحبت می‌کنند...»

بروز احساسات هموطن پرستی کارگران

اما همین کارگران به انگیزه احساسات میهن پرستی و هموطن دوستی وقتی سر پرست میسیون فرانسوی یکی از آنان را به اتهام دزدیدن تکه‌یی از آثار عتیقه‌زدانی می‌کند همگی از کار کردن که برای شان جنبه حیاتی داشته چشم پوشیده و به بهای گرسنگی زن و فرزندان خود اعتصاب و شورش می‌کنند.

دیولافوا در این باره (ج ۲، ص ۲۴۷) می‌نویسد: مارسل دستور داد: «ژان ماری!، مسعود!، دست‌های این مرد را ببندید و او را به زندان بیندازید و به او غذا هم ندهید تا اعتراف کند».

روز دیگر بدون حادثه گذشت ولی موقع پرداخت مزد کارگران دزفولی‌ها آزادی محمد را خواستند پس از آن که تقاضای آنان به شدت رد شد دسته جمعی به مقبره دانیال رفتند و در آن جا علیه ما دسته بندی کردند و تمام شب صداهای غیر عادی می‌شنیدیم. صبح از دویست و پنجاه کارگر حتی یک نفر هم برای گرفتن بیل و کلنگ نیامد و تمامی کارگاه‌ها خالی ماند. یک ساعت بعد واسطه‌ها پیدا شدند و مارسل ناچار شد کارگر متهم را از زندان آزاد کند و حتی اجازه دهد به سر کار خود برگردد.

حکیم باشی ها و پزشکی عامیانه

۱۸۵۱- پولاک (ص ۳۹۶ تا ۴۱۲) پزشک مخصوص ناصر الدین شاه می نویسد: طبیب های ایرانی که حکیم هم به آن ها می گویند خیال می کنند علم مداوایی را در اختیار دارند. این ها اصلاً نمی دانند که اطلاعات مختصر طبی آن ها چیزی نیست جز تصویر مسخ شده یی از علم امراض جالینوسی که آن را هم به طور قالبی نه محتوایی به عاریت گرفته اند. تمامی معلومات دارو شناسی این افراد اغلب محدود می شود به این که اسم چند داروی (علفی) را که درد که هر عطاری هست بدانند.

ایرانیان توقع دارند که هر کس ادعای داشتن سواد دارد باید از علوم طبی هم مطلع باشد همچنین که قیمت اسب و شال را نیز باید بدانند. این ها که با خواندن چند کتاب طبی ذهن شان مغشوش شده تصور می کنند که حق دارند در موارد بیماری اعضای هر خانواده اظهار نظر کنند و به معالجه پردازند و دارو تجویز کنند.

طبیب هایی هم هستند در جامه درویش، سید و ملا نمای دعا نویس که مردم عادی را با ادعای این که از مروارید، یاقوت، مرجان و زمرد داروهای قوت باه و به اصطلاح قوت کمر تهیه می کنند می چایند و به آن ها معجون هایی به عنوان اصل، تربت، مهره و طلسم به قیمت های گزاف می فروشند.

نسخه ها را از دکان های عطاران می خرند. عطاری به همراه قند، قهوه، ادویه و چای- ارسیک، جوزالقی، زنگ مس و تریاک- را هم می فروشد. خوشبختانه حکیم باشی ها اغلب داروهای گیاهی بی زیان تجویز می کنند. صاحب دکان هم می داند چگونه مشتری خود را خرسند نگاه دارد. هرگاه که عطاری نتواند نسخه را بخواند یا اگر جنسی بخواهند که او حاضر نداشته باشد خودش چیز دیگری را به دل خواه در عوض آن می دهد. می گویند در بازار اصفهان کسی پیشاب خرس خواست، عطاری رفت در پستوی دکان و چند لحظه بعد شیشه پر از مایعی را آورد و به مشتری دارد. مشتری فریاد بر آورد: «پیف، این پیشاب که گرم گرم است...»

هرگاه بیمار تحت معالجه طبیبی بمیرد، نه تنها طبیب حق ادعای هیچ دست مزدی ندارد بلکه گناه مرگ بیمار را مستقیماً به عهده او می دانند. زیرا به این عقیده اند که اگر طبیب دخالت نمی کرد بیمار هرگز نمی مرد. لذا همین که حال هر مریض رو به وخامت می گذارد طبیب ها خود را کنار کشیده و ناپدید می شوند.

جنگ حکیم باشی با پزشکی علمی

۱۸۱۰- موریه. جیمز (ص ۱۹۱ تا ۱۹۴) از قول حکیم باشی در بار سلطنتی که به حاجی بابا گله می کند می نویسد: «حاجی می دانی که این روزها از فرنگستان ایلچی به

ایران آمده است و حکیمی به همراه اوست. این حکیم کافر در این شهر روی شهرت بنا کرده بیمارانش را به طرزی خاص مداوا می کند یک صندوق دوا و درمان که ما هیچ اسم آن ها را نمی دانیم به همراه آورده است و ادعاهای چند می کند که تا حال کسی در ایران ندیده و نشینده است. برخلاف رای جالینوس و بوعلی حرارت و برودت و رطوبت و ویسنت را نه در امزجه قبول دارد و نه در ادویه. جیوه را به عنوان مبرد به کار می برد. در استسقای طبلی وزقی شکم را دریده، اخراج میوه و ریاح می کند. از همه بدتر با غده‌یی که از جگر گاو می گیرند آبله می کوبند هیچ آدم با گاو پیوند می شود؟

تاثیر دواهای این حکیم کافر در شفا دادن همگان باید از اعمال ارواح خبیثه باشد. چون ارواح خبیثه دشمن حق اند آلت دست مردمان ناحق می شوند که یکی از آن ارواح خبیثه در زیر فرمان این کافر است.

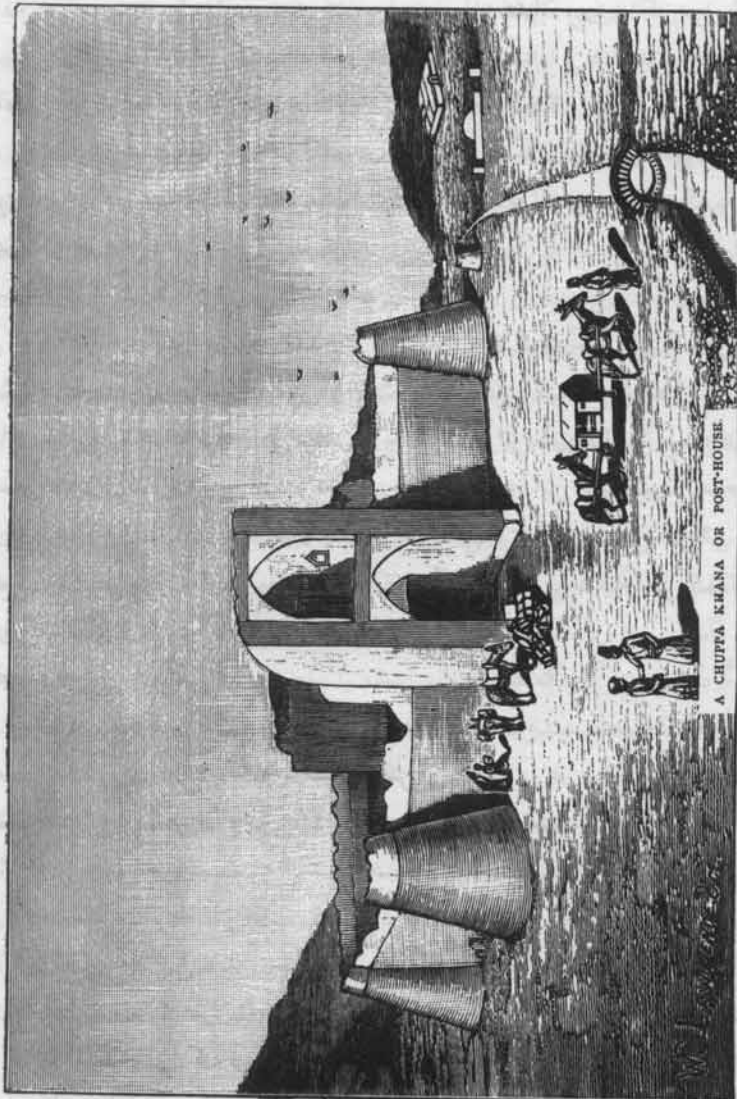
کیمیاگری؟ کندوکاو در بی راهه علم

۱۸۰۰- ملکم. سر. جان (ج ۲. ص ۲۷۲): علم به آن روش که امروز در فرنگستان پیش می رود، در ایران به راه دیگر است. علم مخفی کیمیا هنوز اهالی مشرق را مثل هزار سال پیش هم چنان فریب می دهد. کیمیاگران ایرانی در پنهانی آزمایش می کنند تا مبادا کسی به راز کارشان پی ببرد و همین پرده که بر روی این کار کشیده اند خود باعث جلب توجه مردم نادان است. یا به عبارت دیگر مایه تحصیل معاش جمعی او باش و کلاش است که بارها مردم پول دار و زود باور را در دام کشیده و به عناوین گوناگون از این راه دارایی شان را از دست آنان ربوده اند.

منجم و فن شعبده آمیز او

۱۸۰۰- ملکم. سرجان (ج ۲. ص ۲۹۴): هر منجم هم مثل هر مورخ و شاعر که اندکی معروف شده باشد در هر مجلس راه دارد. در هر مجمع شاه زادگان و بزرگان به منجم ها هم مثل شاعران و مورخان احترام می کنند و صحبت آنان را غنیمت می دانند، زیرا ایشان در حین صحبت به انشاء اخبار و انشاد اشعار هم تفریح می کنند و هم تعلیم می دهند.

آگاهی اندکی از نجوم کافی است تا شخص ایرانی مدعی این علم شود چنان که ارتفاع آفتاب را از اسطرلاب معلوم کند و نام سیارگان را با بیوت و هبوط و صعودشان بداند. در ایران اشخاصی که وسعتی دارند کاری بدون رجوع به ستارگان نمی کنند. در مثل در انجام کاری یا شروع سفری یا پوشیدن لباسی نو باید ساعت دید و رای منجم را پرسید. همگی مردم ایران از پایین ترین تا بالا ترین مرتبه به این فن شعبده آمیز اعتقاد دارند. لکن بسیاری از منجمان خود اعتقاد به آنچه خود می گویند ندارند، بلکه این هنر را مایه



۲۰- از کتاب ویلزسی. جی. نمای بیرونی یک چاپارخانه و در جلو آن تخت روانی که میان دو قاطر به مال بند بسته شده و مخصوص حمل زنان است.

تحصیل معاش کرده‌اند.

شاعران

سرجان ملکم همچنین در همین جلد و صفحه می نویسد: جامعه شعرا از منجمان بیشتر تملق می گویند و کم تر بهره و نان می برند. معدودی از این جامعه از بخت و اقبال بهره‌یی دارند ولی بیشتر در فقر به سر می برند.

هر کس که اندک نوشت و خوانی می داند، اگر تنبلی را بر زحمت ترجیح بدهد می تواند نام شاعر بر خود گزارده و هر کس دیگر هم که بتواند یک دو قافیه بپردازد شاعر شناخته شده و مورد توجه واقع می شود و در نهایت نانی را به راحت می خورد.

آسانی تحصیل و وضع مدارس در ایران سبب شده است که لشکری از طلاب شعر پیدا شده‌اند که عمر بی فایده‌شان را در تنبلی و بیکاری و فقر و بی‌نوایی می گذرانند و اصفهان و شیراز از این قبیل شاعران بسیار دارد و غالب به سبب زیادی طلاب شعر اصفهان و شیراز است که اطراف ایران از گدا موج می زند و همه کمین نشسته‌اند تا سر راه هر کس را که سرو وضعی قابل احترام دارد بگیرند و شعری در مدح او بگویند و پولی بگیرند.

دانشمند متجدد

۱۸۸۲- اورسل (ص ۱۶۶): صنیع الدوله سر دبیر روزنامه «اطلاع» در ایران که عضو رسمی انجمن جغرافیای فرانسه نیز بود از این که به چند زبان تسلط کامل داشت و دانشمندی کم نظیر به شمار می آمد سخت به خود می بالید.

از حق نباید گذشت دانش این شخص حتی اگر در مقیاس اروپایی هم ارزیابی شود، ارزنده و قابل احترام بود. این محقق برجسته علاقه داشت در روزنامه خود بحث های مفصل و مشروح علمی را منتشر کند ولی...

دانشمندی با ادعای او

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۴۱۱): او نزد من آمد و شروع به صحبت کرد و گفت: «اگر شما می خواهید حضرت آدم را ببینید من حضرت آدم هستم، اگر شما می خواهید نوح را ببینید من نوح هستم. اگر می خواهید ابراهیم، بعد موسی سپس عیسی را ببینید من ابراهیم و موسی و عیسی هستم».

من گفتم: «اگر بخواهم خدا را ببینم چه چطور؟».

او بی درنگ پاسخ داد: «من خود خدا هستم. برای این که هر چه در جهان هست همان «او» است یعنی «خدا» است.

آنگاه در صدد پریشی در باره روح بر آمدم و خواستم بدانم نظر او در باره روح چیست؟ و روح بشری پس از مرگ و سرانجام چه خواهد شد؟ او گفت: «همان طور که یک شمع

به وسیله شمع دیگر روشن می شود، یک روح هم به وسیله روح دیگر به وجود می آید و هر گاه شمع دوم که از شمع اول روشن شده بگوید که من شمع اول هستم سخنی به سزا گفته زیرا که شعله حیات از شمع اول به او منتقل گردیده است.

«فیلسوف» مرید ارسطو و ابوعلی سینا

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۲۶۵): در آن مجلس مرد دستار به سری به من معرفی کردند که فیلسوف است و گفته می شد که در فلسفه الهی دست دارد. این فیلسوف مرا به باد سوالات گرفت از قبیل این که چه کتاب هایی خوانده ام، نزد کدام استادان تحصیل کرده ام. میزان تحصیلات من چیست؟ سپس در صدد سوالاتی برآمد که در قرن های گذشته در اروپا مورد توجه بود ولی امروز دیگر اعتبار خود را از دست داده است. او می خواست بداند چه قدر معلومات دارم.

هنگامی که می خواست درباره «اتم» از من پرسش هایی بکند خوش بختانه یک پسر رقاص و یک مطرب با آلت طرب وارد اتاق شدند و من از باز پرسری رها شدم.

پس از شروع ساز و آواز و رقص این فیلسوف چنان شیفته رقص و موسیقی شد که دیگر مرا فراموش کرد. دست و پای او به آهنگ موسیقی تکان می خورد و در نوشیدن شراب نیز دست کوتاهی نمی کرد. هنگام به پایان رسیدن مجلس مهمانی و خدا حافظی فیلسوف مرید ارسطو و ابن سینا چنان مست شده بود که کف اتاق افتاد و نتوانست از جا برخیزد و این وضع رفتار او هیچ مناسبتی با شخصیت میهمانان و مقام مجلس پذیرایی و شخصیت خود وی نداشت.

این را هم بگویم که من در ایران فقط همین یک بار چنین صحنه ای دیدم و در غیر از آن جا ندیدم کسی آن چنان مست بشود.

دلاک سلمانی (آرایشگر دوره گرد)

۱۸۸۰- المانی. هانری رنه. د (ص ۷۴۴): مردی مسافر را دیدم که برای اصلاح موی سر و ریش خود به دلاک یا آرایشگر مراجعه کرد. دلاک لنگی قرمز دور گردن او پیچید و مشغول اصلاح ریش او شد.

این دلاک بر همکاران اروپایی خود این امتیاز را داشت که تمامی لوازم کار خود را به کمر بندی چرمی که دور کمر داشت آویخته بود. قیچی و تیغ دلاکی و دیگر لوازم او هر یک در غلاف های چرمی مخصوص جای داشت.

دلاک ابتدا با قمقمه، آبی در دست خود ریخت و زیر چانه مشتری را خوب مالش داد. پس از مالش با تیغ، زیر چانه او را تراشید سپس با قیچی ریش او را اصلاح کرد. چون کارش تمام شد آینه ای کوچک از جیب خود در آورد و به مشتری داد تا صورت و ریش خود

را ببینند. مشتری هم با فرستادن صلوات روی خود را در آینه دید و چند شاهی به او داد. (نگاه کنید به عکس شماره ۱۰. دلاک دوره گرد (سلمانی) در حال تراشیدن سر مشتری در بازار).

دلاک سلمانی = دندان کش، بچه ختنه کن و رگ زن

۱۸۸۰- المانی، هانری. رنه. د(ص ۸۱۷): از اصناف کسبه بازاریکی هم دلاکان هستند که کارشان رونقی دارد و در انتظار محترم هستند. دکان‌های آن‌ها کاملاً تمیز و دیوارهای آن با گچ سفید شده است بر دیوارها پارچه‌هایی سفید به میخ آویخته‌اند که از جمله دلاک در موقع اصلاح سر و صورت مشتری یکی از آن‌ها را به گردن او می‌بندد. مقداری زیاد تیغ و نشتر (اسباب رگ زنی) و مقراض (قیچی جراحی) و کلبتین و لوازم ختنه و شانه‌های چوبی که شکل مدور دارد و با نقشه‌های زیبا منبت کاری شده در دکان جلب نظر می‌کند.

دلاک حمام موی تراش، حنابند، کیسه کش و مشتال‌چی

هانری رنه دالمانی در ادامه تعریف شغل دلاکی می‌نویسد: نخست مردان در خزینه آب گرم داخل می‌شوند و پس از مدتی بیرون آمده روی سنگ فرش کف حمام دراز می‌کشند. پس از آن دلاک می‌آید و با طاس مقداری آب گرم روی بدن آن‌ها می‌ریزد و بعد دلاک سر مشتری را روی زانوی خود گذاشته ریش و سبیل او را حنا می‌بندد. مشتری باید مدتی بخوابد تا حنا رنگ خود را پس بدهد. مدتی که گذشت دلاک دوباره به سر وقت او می‌آید و ریش و سبیل او را می‌شوید و بدن او را مشت مال می‌دهد. سپس با کیسه‌یی خشن بدن مشتری را کیسه می‌کشد. آنگاه که کیسه کشی تمام شد چندین بار بدن او را لیف و صابون می‌زند و چون این عملیات انجام یافت مشتری دوباره وارد خزینه می‌شود و خود را در آب گرم می‌شوید و هر وقت که میل کرد از خزینه بیرون می‌آید. در این وقت دلاک می‌آید و سه لنگ خشک برای او می‌آورد. مشتری لنگ‌تر را از خود جدا کرده و یک لنگ خشک به کمر می‌بندد و یکی هم روی شانه می‌اندازد و سومی را دور سر می‌پیچد و وارد سربینه می‌شود و شاگرد حمامی او را مشتال می‌کند.

سی و سه چشمه کار دلاکی

۱۸۱۰- موریه. جیمز (ص ۳۱): از قول حاجی بابا می‌نویسد: چون به شانزده سالگی رسیدم به دشواری تشخیص می‌توانستند داد که در تیغ رانی چیره‌ترم تا در سخن دانی. در عالم تیغ رانی گذشته از نرم تراشی سر و موزون نهادن خط و یک سان زدن مورچه پی و پاک برداشتن زیر ابرو و خوب پاک کردن گوش و سایر آرایش در بیرون از حمام، همچنین در میان حمام نیز در مشت مال، کیسه کشی، قولنج شکنی، لیف و صابون که در مشرق

متداول است کسی مثل من استاد نبود و درسی و سه چشمه کار دلاکی به سر آمده بودم. وقتی که دست و پای مشتری را شتر بند می کردم و وارونه می انداختم و پشت و پهلویش را به باد شاپاشاپ سیلی و مشت می گرفتم قرچ قرچ بند بندشان شنیدنی و دست پنجه من دیدنی بود.

دلاک و حمام در نیشابور

۱۸۸۱- آگورودنیکوف در کتاب خود سرزمین آفتاب (ص ۱۴۵) می نویسد: در بازار شاهرود، در مدخل حمام با دلاک حمام که لنگی به کمر بسته و بدنش عریان بود روبه رو شدیم. در مدخل حمام دو نفر آرایشگر با لوازم آماده اصلاح سر و صورت و دیگر کارهای دلاکی دیده می شد. در شاهرود آرایشگاهی به چشم نمی خورد ظاهراً ایشان برای جلب مشتری به بازار و اغلب به حمام ها می روند. در واقع تمامی کارهای مسلمانان برای ما غیر قابل درک و اسرار آمیز است زیرا ورود ما نامسلمانان به حمام ها، مسجدها، غسل گاه ها و جاهای مقدس غیر ممکن بود.

شغل سقایی و زوار

۱۸۱۰- موریه. جیمز (ص ۱۰۸) از قول حاجی بابای اصفهانی می نویسد: قاطرچی از روی نصیحت به من گفت: توجوانی و زبان باز و خوش آواز. تودر این جا مشهد شغل سقایی پیشه کن. زوار که به مشهد می آیند برای اجر و ثواب می آیند، برای نجات از دوزخ و وصول به بهشت از هیچ چیز روی گردان نیستند. تویا و به یاد لب لب تشنه کربلا آب بفروش. اما زنهار که در ظاهر عملت فی سبیل الله باشد ولی در باطن تاپول نگیری قطره ای آب به کسی ندهی. چون کسی آب نوشید به چاپلوسی و با عبارت های آبدار بگو: نوش جان، عافیت، گوارا باشد. لب تشنه کربلا از شفاعت سیرایت سازد. از دست بریده عباس بن علی جام شفاعت بنوشی.... اما آوازت را چنان بلند بر آرتا هر کس بشنود، ولطفه ها و نکته ها چنان گوی که همه کس بخندند و شعرها چنان خوان که همه را خوش آید.

سادگی و صاف درونی زواران را ببین که با آن همه ترس و بیم ترکمانان از دیار دور دست خرج های گزاف می کنند و به زیارت می آیند. تهر چه می گویی به نام خدا و پیغمبر بگو دیگر کار مدار. من چند وقت پیش از این در همین جا همین کار را کردم و از پول سقایی یک قطار قاطر خریدم و اکنون اینم که می بینی». (نگاه کنید به عکس شماره ۸- سقا. مرد آب فروش دوره گرد)

دود غلیان فروشی و حرام زادگی های این شغل

۱۸۱۰- موریه. جیمز (ص ۱۱۵) نیز به نقل از حاجی بابا می گوید: تدارک دود غلیان فروشی را دیدم غلیانی چند از قلاب های کمر آویختم، قوطی بی برای نهادن سر غلیان در

پیش روی، مطهره‌یی پر از آب در پهلوی، قُبلی برای تنباکوبردوش، آتش دانی بردست آویزان و انبرهای متعدد بدین سوی و آن سوی. پنج قسم تنباکو خریدم طبسی، شیرازی، و شوشتری، کاشی و اصفهانی.

در ترکیب و ترتیب تنباکوبا حسن و خاشاک و افزایش و آمیزش با برگ درخت و گیاه مهارتی داشتم و از خدا و خلق شرمی نداشتم. چهار قسم هم مشتری پیدا کردم. اعالی، اواسط، اسافل، اراذل. اعالی را تنباکوخالص، اواسط را نیم مخلوط و اسافل را تمام مخلوط و اراذل را خس و خاشاک یک دست می‌دادم و می‌کشیدند و از هریک فراخور حال شان بهای مختلف می‌گرفتم.

جارچی به جای وسایل ارتباط جمعی امروز

۱۸۵۵- گوبینو(ص ۶۴) در کتاب سه سال در ایران می‌نویسد: جارچی کسی است که هر چند از گاه از گوشه بازار و خیابان نمایان می‌شود و آخرین احکام حکومت را به آگاهی مردم می‌رساند. زیرا در ایران چون اغلب مردم بی‌سواد هستند و داشتن سواد مختص علمای مذهبی و میرزاها است دولت هرگز به وسیله آگاهی یا روزنامه‌ها که وجود خارجی ندارند احکام و تصمیمات خود را به اطلاع مردم نمی‌رساند بلکه به وسیله همین جارچی‌ها با صدای بلند مقررات و احکام جدید حکومت را به گوش مردم می‌کشد. در ایران عده‌یی زیاد جارچی هست که مقرری مخصوص دارند و کارشان این است که احکام دولت را در بازارهای هر شهر و هر جای دیگر به اطلاع مردم برسانند.

چاپارخانه‌دار: «بفرمایید، قابلی ندارد. اما...».

۱۸۸۲- اورسل (ص ۵۱): موقع عزیمت مسافر از چاپارخانه، آن‌طور که رسم است صاحب چاپارخانه با گردن کج و فروتنی بسیار به ما گفت: «قابلی ندارد! اما هر چه مرحمت فرمودند بسته به آقای و سخاوت مسافران محترم است» بعد دست خود را به امید گرفتن یک کیسه پول به طرف ما دراز کرد.

ما پرسیدیم چه قدر باید داد. او خدا و محمد و علی را به شهادت طلبید و حساب سازی کرد. اما من چهارقران به او دادم و او گفت: «این مبلغ خیلی کم است». من گفتم: «این دو برابر مبلغی است که از مسافران ایرانی می‌گیری دروغگو!». اصلاً توجه حق داری که پول زیادی از مردم بگیری؟ مگر خودت نگفتی هر چه دادید، بسته به آقای و سخاوت صاحب است؟». (نگاه کنید به تصویر شماره ۲۰. نمای بیرونی یک چاپارخانه).

کاروان باشی و احتکار مقدس آب

۱۸۵۰- وامبری (ص ۱۵۴): در صحرای وسیع آسیای میانه کاروان ما می‌رفت. آب مشک‌ها و آب ذخیره تمامی کاروانیان تمام شده بود. چند روز بود حیوان و انسان خود را

تشنه به امید رسیدن به برکه‌یی، چاهی، چشمه‌یی به پیش می کشیدند. دیگر رمق حرکت برای کسی نمانده بود. همه از عطش در حال مرگ بودند.

ناگهان دیدم همه دور کاروان باشی جمع شده‌اند می گویند: «آب، آب» و این کلمه سحرآمیز مرا دوباره به حال آورد. دیدم کاروان باشی به هر نفر دو گیلان از آن آب خوردن‌هایی می داد که آرزویش را داشتم.

آن مرد نیک سرشت بعداً به ما گفت سال‌ها است که به تجربه آموخته، برای گذر از صحرا مخفیانه مقدار نسبتاً زیادی آب ذخیره می کند تا در مواقع سخت و به خطر افتادن جان‌ها در بین همراهان توزیع کند و ثوابی بزرگ به شمار می آید. زیرا یک ضرب المثل محلی به صراحت می گوید: هر کس در صحرا ولو یک قطره آب به کسی بدهد که از تشنگی زجر می کشد گناهان صد سال او آمرزیده می شود».

ارابه‌چی‌ها

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه. د(ص ۷۲۸) در وصف طرز غذا خوردن و رفتار اربه‌چی‌های میان راه شاهرود به تهران می نویسد: اربه‌چی‌های ما که یک تغار ماست را در شکم خود خالی کرده بودند بی حس و سست شده بودند و شتابی در حرکت نداشتند ولی ما آن‌ها را مجبور به حرکت کردیم.

ساربان‌ها بلدهای پهن دشت ایران و شتر(*)

۱۹۰۵- هدین. سون (ص ۲۰۳) در وصف ساربان خود می گوید: بینی حبیب الله از تیغ چاقو شکاف برداشته و نشان می دهد که او پیش ترها با مردم زد و خورد می کرده است. او کارش را به خوبی انجام می داد و به هیچ روی نمی گذاشت که ذره‌یی از حرکت شترها کم بشود. او وقتی در پیش شترها است در قالب خودش است. مثل یک دالفین در میان شترها راه می رود، می جهد، پشتک می زند. وقتی که شترها به صورت اوتف می کنند حتی یک بار پیشانی خود را به هم نمی کشد. شترها در دست‌های او مثل بره‌اند. هرگاه حبیب مثل مار فش فش می کند، پیچ پیچ می کند و سوت می کشد و با دست و پایش حرف می زند شترها فوراً او را می فهمند.

هدین درباره این ساربان‌ها (ص ۲۷۳) می نویسد: آدم به اطلاعات وسیع این ساربان‌ها از این بیابان‌ها غبطه می خورد. آن‌ها مسافت زیادی را تا قلب ایران کاملاً می شناسند و می توانند در تاریکی مطلق شب راه بین همدان تا سبزوار را طی بکنند و در

ه‌آنوقت‌ها شتر، کار کامیون و وسایط نقلیه سنگین امروزی را می کرد و غلات، میوه، سوخت و مایحتاج دیگر از روستاها به شهرها می آورد.

ضمن چاه‌های آب را بیابند. آن‌ها حتی نام تمامی کوه‌های کوچک و آبشخورهای کوچک را می‌شناسند نام‌هایی که این محل‌ها از صدها سال به این سوداشته‌اند.

وی در وصف ساربان دیگر خود نیز (ص ۳۹۳) گوید: پدر و برادر وزن و پسر پنج ساله غلام حسین ساربان مادر «خور» (از شهرهای کویری) زندگی می‌کردند و تمامی خانواده او در سه اتاق کوچک به سر می‌بردند که دیوارهایش از گل و سقف آن هم به شکل کندوی زنبور بود که از گل ساخته شده بود. او وقتی پس از بازگشت از سفرهایی دور و دراز، به خور زادگاه خود وارد و با خانواده‌اش روبه‌رو شد هیچ هیجانی از خود نشان نداد.

او مثل یک پرنده مهاجر در حال حرکت به خانواده‌اش سلام کرد، بعد از چند روز هم دوباره آن‌ها را بدون کوچک‌ترین ناراحتی ترک گفت. قلب یک ساربان ایرانی برای احساسات ظریف محلی ندارد. او نمی‌تواند دوست داشته باشد و در خود احساس شوق بکند. این طرز از زندگی باید از جهاتی مناسب و راحت باشد.

قاطرچی‌ها و چهارپایان مسافرکش (*)

۱۸۴۰- لیارد (ص ۳۰۳): قاطرچی‌ها و مکاری‌ها (کرایه دهندگان قاطر و شتر و الاغ) به دزد بودن معروف هستند. هر چه دست‌شان می‌افتاد می‌ربودند. هرگاه صاحب اموال عارض می‌شد آن‌ها را سیاست می‌کردند اما باز از دزدی دست بر نمی‌داشتند.

۱۸۸۴- دوراند (ص ۱۱)- این خانم درباره سفر خود به غرب ایران می‌نویسد: گذر ما از راهی تنگ افتاد قاطر‌ها دچار اغتشاش شدند. قاطرچی‌ها فریاد زنان به هم دشنام می‌دادند و به هرسومی دویدند.

قاطرچی‌ها در بار کشتی به هم نارو می‌زدند. از جمله یکی از آن‌ها برای آن که قاطرش از زور زدن و تن فرسایی در امان باشد روی قاطر خود که حیوانی پر توان بود فقط یک جعبه حلبی بار کرده بود که این نیرنگ را سرپرست قاطرچی‌ها فهمید و جار و جنجالی عظیم بر پا شد. این قاطرچی‌ها همیشه در صدد انجام چنین مودی‌گری‌هایی هستند. در موقع‌های دعوا با یک دیگر رکیک‌ترین دشنام‌ها را بر زبان می‌رانند. روی هم رفته حرکات‌شان سرگرم‌کننده بود. (نگاه کنید به عکس شماره ۲۲. یک قاطرچی در کاروان‌راهی شیراز).

دوراند درباره قاطرچی‌ها در (ص ۱۶ و ۱۸) می‌افزاید: این قاطرچی‌ها بیابانگرد زاده شده‌اند و علاقه‌مندند که از شهر دوری‌گزینند. آنان در تمامی راه‌ها پیاده به پیش می‌تازند

• قاطر و الاغ هم در آن وقت‌ها به جای اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌های امروزی وسیله نقلیه عمومی مسافرت بین شهرها و روستاها یا هر جای دور دیگر بود.

فقط گاه زمانی کوتاه برای رفع خستگی روی الاغ کوچک بی نوایی سوار می شوند و با این حالت پاهای شان روی زمین کشیده می شود. هیچ گاه آنان را نمی توان دید که در حال غرولند و نزاع نباشند. هیچ گاه خسته نمی شوند.

دوراند باز در (ص ۵۷) می نویسد: قاطرچی ها مردمی قوی بنیه اند و به وسایل تجملی زندگی به دیده تمسخر می نگرند. قاطرچی ها در بیابان دایره وار می خوابند و پاهای شان را به طرف دایره دراز می کنند». دوراند در (ص ۱۸۳) نیز می افزاید: قاطرچی ها در مواقع بروز پیش آمدها و ضایعات بی تفاوت اند و به صورتی غیر عادی خون سردی نشان می دهند.

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱، ص ۳۱): قاطرچی ها برای آن که چند تومانی بیشتر به چنگ آورند، در راه سفر، حرکات و رفتاری مخصوص دارند و اسباب دردسر مسافران را فراهم می آورند و پی در پی به عنوان مساعده یا به بهانه دیگر مطالبه پول می کنند. چون به قدر کفایت پول گرفتند ممکن است مسافران را در بیابان سرگردان گذارده بروند. همچنین دیولافوا می نویسد: به من سفارش شده بود پول قاطرچی ها را تا پیش از رسیدن به مقصد یعنی جز در آخر محل ندهم.

۱۸۸۰- براون: ادوارد (ص ۱۵۲): تا آن جا که من آزمایش کرده ام چهار پاداران ایران هنگام مسافرت خوش اخلاق و خون گرم و زحمت کش هستند ولی پیش از شروع به مسافرت سخت گیر و اهمال کار و سهل انگارند. تا موقعی که مشغول مذاکره درباره عقد قرار داد هستند بر سر هر چیز ایراد می گیرند و یک روز توقف خارج از برنامه، در یک شهر یا قصبه را یک امر خارق العاده و خطرناک از لحاظ زیاد شدن هزینه علیق چهار پایان جلوه می دهند و برای یک من بار اضافی چانه می زنند. اما بعد از مذاکرات مفصل وقتی که قرار داد بسته شد و پیش کرایه پرداخت گردید روز حرکت فرا می رسد ولی از صبح تا ظهر اثری از چهار پادار و مال های او نمی بینید و گویی وی به کلی فراموش کرده که امروز باید حرکت کند. در صورتی که هنگام دریافت پیش کرایه می گفت که روز اول باید در طلوع آفتاب حرکت کرد.

ولی همین آدم سخت گیر و سهل انگار و اهمال کار به محض این که وارد جاده شد و آبادی شهر ناپدید گردید گویی تغییر ماهیت می دهد و مردی دیگر می شود. دیگر اثر بدخلقی در او نیست و در راه با شما صحبت می کند و انواع حکایات را برای شما بیان می نماید و چیزهای تماشایی وسط راه را که بدون توضیح او به نظر شما نمی رسد به نظرتان می رساند. به طور کلی این چهار پاداران زندگی دشواری دارند اگر گاه از آن ها کج خلقی هایی دیده می شود باید از آن ها چشم پوشی کرد.

۱۷۹۱- جونز سرهارفورد (ص ۴۶): «تاجر گفت قاطرچی در خدمت او قابل اعتماد

است. او مردی است بسیار با وفا، درست کار، با هوش». و خود جونز هم بعداً این خصایص قاطرچی مورد وصف را تایید می کند. (نگاه کنید به عکس شماره ۲۳. یک بازرگان ثروتمند با مال التجاره سنگین خود در سفر کاروان).

لوطی ها، طفیلی های چاقوکش و باج بگیر

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۳۳۴): لوطی ها از افراد مردم آزار هستند. هرگاه دست شان برسد ضعیفان و به خصوص اقلیت های مذهبی را کتک می زنند و در مواقع آشوب اموال آنان را می برند. آنان زود آلت دست واقع شده و دست به کشتن و آشوب می زنند.

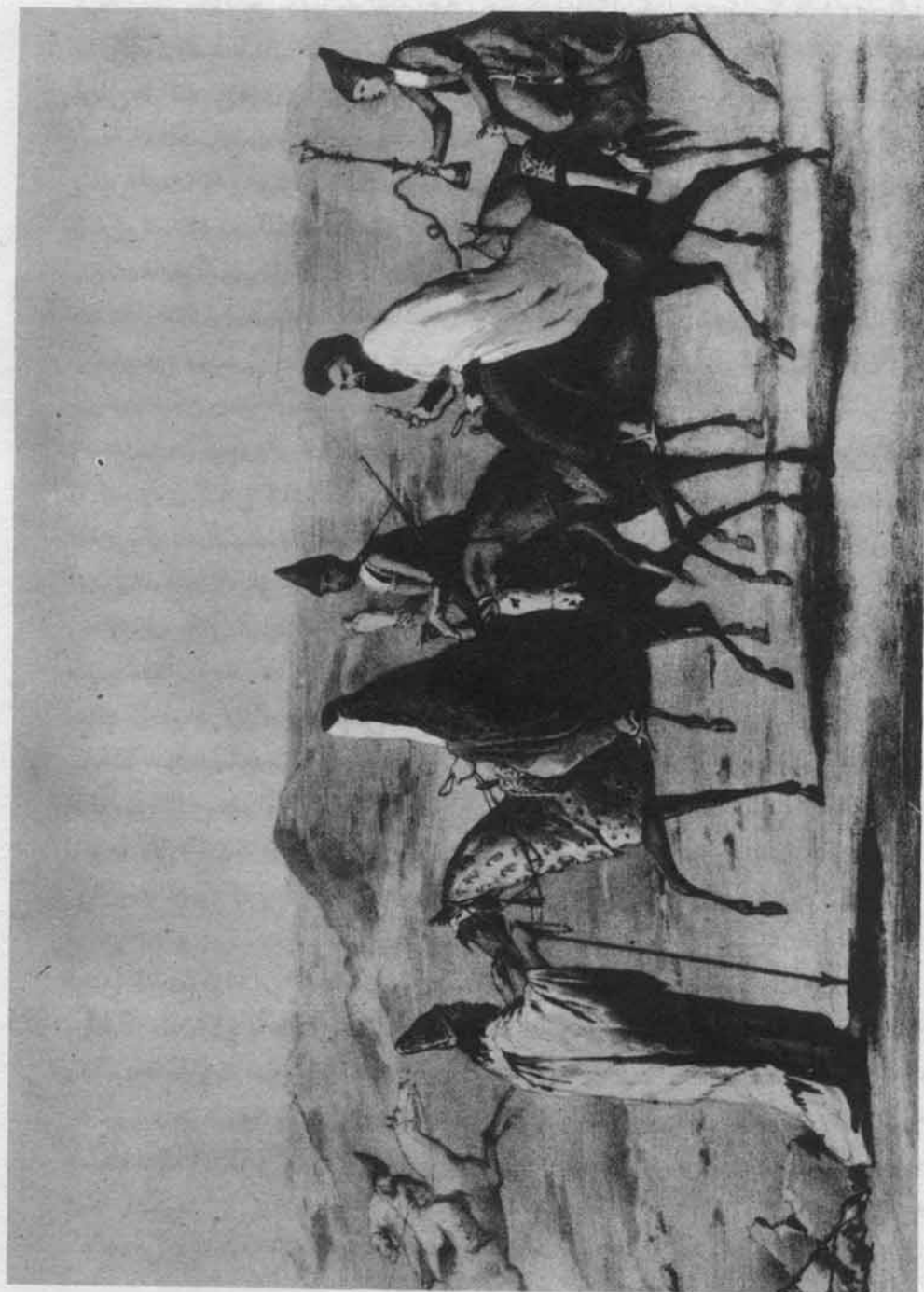
۱۸۵۵- گوبینو. کنت. دو (ص ۵۴) لوطی ها در ایران به یک تعبیر جزو طبقه او باش هستند. اما دزدی در میان این جماعت ننگی بزرگ است، منتهی چون لوطی ها عموماً کار و کاسبی معینی ندارند نظیر موجودات طفیلی از نتیجه جیب و درآمد دیگران زندگی می کنند لیکن در این عمل گردن کلفتی را وسیله قرار می دهند.

شما در کوچه ها و خیابان های تهران غالباً به این گروه بر می خورید که عرق چین خود را کج روی گوش گذاشته و دست را روی قبضه شمشیر کوتاه خود- که ایرانی ها به آن قمه می گویند- نهاده و زمانی مست و گاه هوشیار مشغول قدم زدن هستند و از سرپای وجود آنان نشانه های لاابالی گری و بی فکری و بی اعتنایی به بزرگ و کوچک نمایان است.

روزی یکی از این لوطی ها به نام رجب را که آدم کشته بود برای گرفتن عفو از شاه به سبزه میدان بردند. شاه و تمامی رجال کشوری در بالا و مردمان دورا دور در میدان ایستاده بودند رجب در دادگاه محکوم به اعدام شده بود. بعضی از رجال که به رجب علاقه مند بودند، خون بهای مقتول را که آدمی بی چاره بود به کسان فقیرش پرداخته و نزد شاه هم شفاعت کرده و عفو او را گرفته بودند و قرار بود موقع اجرای حکم اعدام شاه فرمان عفو رجب را بدهد ولی رجب از این قضیه خبر نداشت.

رجب همین که وارد میدان شد و شاه را در آن بالا و جمعیت را در میدان دید گمان کرد می خواهند او را بکشند. آنگاه اول پدر و مادر خود و سپس هر کس را که در میدان بود به باد فحش گرفت. او به این بسنده نکرده چون چشمش به شاه افتاد به صدای بلند به او هم شروع به دشنام دادن کرد به طوری که تمامی فحش ها به گوش شاه رسید. در نتیجه عفو صادر نشد و رجب به مجازات خود رسید.

گوبینو همچنین (ص ۱۱۰) می نویسد: در هر یک از شهرهای ایران یک عده لوطی هستند که کارشان گوش بری، جیب بری، خنجر کشی و بدمستی است و دولت باید جلو آن ها را بگیرد.



۲۱- از کتاب الکسیس سولتیکف: قلیان کشیدن در ضمن سفر

لوطی های تهران

۱۸۸۲— اورسل (ص ۱۴۲—۱۴۵): در ورای جمعیتی که با شتاب تمام در بازارهای تهران می لوند، روی پشت بام های بازار، در محله های پست و دورد که های کم مایگان و پیشه وران، یک گروه از مردم به خصوص، در تلاش معاش هستند که بررسی و مطالعه نحوه زندگی آنها برای ما بسیار جالب تواند بود. ولی متأسفانه از احتیاط به دور است اگر کسی دست تنها یا بی اسلحه میان آن ها برود.

این جا در واقع دارالعیبیه تهران است. در کنار گدایانی که برای جلب ترحم دیگران به روی بدن خود زخم هایی دل خراش ایجاد کرده اند و تریاکی ها و بنگی ها در یک دنیای هپروت سیر می کنند و دایم چرت می زنند، عرق خورها بابتی های عرق به جان هم می افتند یا با رفتارهایی مستانه همدیگر را در آغوش گرم می کشند کمی آن سوتر قماربازها سربیک ورق تقلبی دعوا راه انداخته اند و کم مانده است که با قمه شکم یک دیگر را پاره کنند. در سوی دیگر هم امردا به رقص هایی منافی عفت تن داده که سخت طرف توجه «لوطی» هاست.

لوطی یعنی مردی که هیچ نوع شغل معین و ثابتی ندارد. او در کلاه برداری بسیار ماهر است. از آن بدتر حتی گاه باج بگیر و زورگوی حرفه ای است. هر چه به دست می آورد بدون این که چیزی از آن را پس انداز کند بی درنگ همه را خرج این و آن می کند. لوطی در زندگی فقط یک هدف دارد. یعنی فقط به خاطر دلش زندگی می کند. یک جور لوطی هم هست که با چشم بندی و تردستی زندگی می کند.

لوطی غلام حسین معروف

اورسل می نویسد: من با یکی از این لوطی های معروف به نام «لوطی غلام حسین» آشنا شدم که خوب فرانسه حرف می زد. گویا پیش تر معلم سرخانه یکی از اعیان معروف شهر بود. ولی در اندرون خانه، حین ارتکاب به یک جرم نابخشودنی غافلگیر و به قراری که می گفت به کیفر فاش شدن این راز بزرگ به چندین ضرر به شلاق و یک سال زندان محکوم شده بود.

لوطی غلام حسین پس از رهایی از زندان ناچار عطای معلمی را که آب و نانی ندارد به لقایش می بخشد و روی به حرفه تردستی و چشم بندی می آورد. دیری نمی گذرد که در فن سحر و افسون و جادو جمیل استاد می شود. به طوری که خودش تعریف می کرد چرخ زندگی اش با رفتن از شهری به شهر دیگر و بریدن گوش خلق الله هر طور بود می گشت.

روزی که ما افتخار آشنایی با این مرد جالب را پیدا کردیم نمی دانم چرا دوباره به

زندان افتاده بود که تازه از زندان مرخص شده بود. وقتی که «او یلین» به اصفهان می‌رفت او را به عنوان مترجم به همراه خود برد. گویا به هر شهر که لوطی غلام حسین رسیده بود معلوم شده بود که با کلیه خوانین و امرا و بزرگان آن شهرها آشنایی نزدیک دارد. حتی او یلین توانسته بود تحت حمایت این مرد عجیب از مسجد قم دیدن کند. من به خوانندگان کتاب توصیه می‌کنم اگر روزی گذارشان به تهران افتاد حتماً از آشنا شدن با این مرد کم نظیر غفلت نکنند.

خرافات صاحب اختیار مطلق

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۳۲۶): در شیراز لوطی‌ها چند آشوب برپا کردند. شاه زاده فرهاد میرزا خواست آن‌ها را توقیف کند ولی به حرم شاه چراغ پناه برده، بست نشستند. دو نفر سرباز را هم که می‌خواستند جلویست نشستن آن‌ها را بگیرند کشتند. شاه زاده دیگر نتوانست کاری بکند. انسان از این رسم‌ها به حیرت می‌افتد که مانع اجرای عدالت و مجازات تبه کاران می‌شود و قدرت و قضاوت هم عاجز می‌ماند. در این مملکت خرافات صاحب اختیار مطلق است، و این پیش آمدها سستی و ناتوانی حکومت ایران را نشان می‌دهد که هیچ مرجعی در واقع قدرت قضایی و اراده ندارد.

معرکه گیران و نقالان

۱۸۱۰- موریه. جیمز (ص ۱۴۰) از قول حاجی بابای اصفهانی می‌نویسد: شغل نقالی و معرکه گیری پیشه کردم و به میان مردم افتادم. در اول کار ناشی بودم. مردم نقل‌های مرا گوش می‌کردند، اما دست آخر از زیر بار دادن شیئی الهه در می‌رفتند. اما رفته رفته چکیده کار شدم و تلافی همه زبان‌ها کردم. بدین ترتیب که در گرما گرم قصه گفتن، یعنی سر بزنگاه قصه از ادامه قصه خودداری می‌کردم و می‌گفتم:

«حضرات! هر که را مهر علی بردل است نرود و دست به جیب کند». چون همه ناچار دست به جیب می‌کردند، آنگاه می‌گفتم: «هر که دست بریده عباس بن علی را دوست دارد چیزی از جیب بیرون آورد» که می‌آوردند. سپس می‌گفتم: «هر که ولد الزنا نیست آنچه را از جیب در آورده به میان معرکه اندازد». کم آدم بود نیندازد. بدین شیوه هر روز مبالغی می‌اندوختم.

قصه خوانان یا نقالان، بازیگران یک نفره نقش‌ها

۱۸۰۰- ملکم. سر. جان (ج ۲ ص ۲۸۲): ایرانیان اسباب تفریح و تماشا بسیار دارند لکن به مانند اروپا نیست. از جمله آن‌ها قصه خوانی و نقالی است که شخص شاه هم دارد. نقال‌های ایرانی به هنگام توصیف قصه، در همان حال تمامی حالات و صفات و ویژگی‌های درونی و برونی قهرمانان را از خود نشان می‌دهند. چنان که با نمایش حرکات

و رفتار و دادن تغییر در صدا و آواز به مناسبت حالات هر یک از اشخاص مورد وصف داستان— مثل خشم، شکیبایی، تامل و خرد ورزی، ابراز عشق و سرور یا اندوه و نمایش رفتار شاهان و گدایان و نشان دادن حالات چاکری، عاشق و معشوقی، فرمان دهی و فرمان برداری— می توان دید که این همه هنر در یک شخص واحد جمع است. امروزه (سال ۱۸۰۰) درویش صفر شیرازی در ایران همه جا و نزد همه کس در این کار شهرت و افتخار دارد. (نگاه کنید به عکس شماره ۳۱ در آخر کتاب).

لوده ها

۱۸۱۰— دیولافوا (ج ۱. ص ۱۵۵): ایرانیان بر عکس اعراب عموماً تفریح طلب اند. بزرگان و اشراف یک یا دو نفر ندیم دارند که در مواقع مخصوص برای آن ها به لودگی و مسخرگی می پردازند و آن ها را سرگرم می کنند و می خندانند. شاه و زنان حرم او نیز از این سرگرمی ها دارند و گاه برای دیدن حرکات خنده آور لوده ها و شبنم مطایبات ندیم ها حاضر می شوند.

۱۸۰۶— ژوبر. پ آمده (ص ۲۳۹): لوده ها بیش تر در خدمت طبقات اعیانی هستند و می کوشند که با حکایت های خنده آور و مسخره بزرگان را بخندانند و با لطیف، گویی های زننده، شوخی هایی نسبت به دشمن ارباب خانه بکنند. گاه لوده به بازی گری بر می خیزد و تقلید در می آورد و صدا و ادا و رفتار آن کسی را که به مسخره گرفته نمایش می دهد. گاه با لهجه یی غریب که به گوش ناخوشایند است، به طور جدی شوخی های کم و بیش با روحی از بر می خواند که نیش دار و رنجاننده بوده و اغلب اوقات عاری از معنی ادب و عفت و ذوق است. این بازی گر ها بی گفتگو در سطح پایین تری از دلچک های بزرگان ارو پا هستند که پیش از این ها شاهان و اربابان نزد خود نگه می داشتند.

نوکران، وسیله تجمل

۱۸۵۱— پولاک (ص ۶۶ تا ۱۷۱): نوکران و غلامان، پادوها و خواجه ها مانند قالی، اسب و لباس و دیگر وسایل زینتی از جمله وسایل شکوه و جلال و تشخیص ایرانیان به شمار می آیند. تعداد آنان در خانه ثروتمندان از تصویری که ما در ارو پا از خدمه داریم سخت فراتر می رود. از نوکران در امور خانه کم تر استفاده می شود و فقط آن ها را برای تجمل نگاه می دارند. آن ها ارباب خود را به هنگامی که سواره در شهر به دنبال کاری می رود همراهی می کنند. عده یی از نوکر ها جفت جفت جلواسب حرکت می کنند، بعضی دیگر که محرم ترند در پهلوی ارباب قدم بر می دارند و عقبه که مسلح به تفنگ هستند از دنبال می آیند. هر چه تعداد نوکر ها بیش تر باشد نشانه تشخیص و مقام بیش تر ارباب آن ها است. با فریادهای «بروید! برو!» هر که را که از روبه رو می آید از راه ارباب می رانند.

نوکر ایرانی به خصوص در انجام دادن کارهای خانه از خود تنبلی و سستی نشان می‌دهد. طبقات نوکر در خانه‌های بزرگان ایران عبارتند از: ۱- پیش خدمت‌ها که ورود مهمانان را اطلاع داده و از آن‌ها پذیرایی می‌کنند. ۲- فراش‌ها که مامور برپا کردن چادرها و گستردن فرش‌ها و آوردن هیزم و... هستند ۳- غلام‌ها که فرمان‌ها را از مقامی به مقام دیگر می‌رسانند. ۴- آشپزها ۵- قهوه‌چی‌ها ۶- میرآخورها ۷- غلام بچه‌ها که مامور و رابط بیرونی و اندرونی اند ۸- قاپوچی‌ها که در بان و ناظر به رفت و آمدهای میان بیرونی و اندرونی اند ۹- قراول‌ها که مسلح‌اند و برای تشخیص ارباب در کوچه و بازار و خیابان به دنبال اسب اوتند و سبک می‌روند.

رابطه انسانی میان آقا و نوکر در ایران

۱۸۸۰- المانی هانری. رنه. د (ص ۲۴۰ تا ۲۴۲): وضع نوکران ایرانی با وضع خدمتگزاران ما تفاوتی کلی دارد. در ایران مخارج خوراک و پوشاک آن‌ها به عهده ارباب است و نوکران در معاملات و خرید و فروش ارباب هم حق العمل برمی‌دارند. چنان‌که هر گاه بازرگانان یا دلالان، فرش یا ظروف چینی یا دیگر از انواع اسباب منزل را به ارباب بفروشند حق العملی هم به نوکر اومی دهند و غالباً این نوع معاملات در اثر مداخلات نوکرها بدون اشکال به پایان نمی‌رسد.

رسم دیگر که در کشور ما و در نظر ما تعجب آور جلوه می‌کند این است که هرگاه کسی به توسط نوکر هدیه‌یی برای دوست خود بفرستد گیرنده مجبور است که مبلغی به رسم انعام به نوکر بدهد که گاه مقدار مبلغ آن به مراتب بیش از بهای هدیه است. لباس نوکران مقرب نیز مانند لباس ارباب است. چنان‌که برای یک نفر بیگانه تشخیص آن دو از یک دیگر دشوار است. فقط از شیوه گفتار و رفتار آن‌ها باید دریافت که ارباب کدام و نوکر کدام است.

نوکران اغلب مودب و دست به سینه در برابر ارباب می‌ایستند و دست‌ها را در آستین خود مخفی می‌کنند. این مستخدمین تقریباً از اعضای لاینفک خانه شمرده می‌شوند و غالباً در صحبت‌های میان ارباب و مهمان مداخله می‌کنند و صاحب خانه به وسیله همین نوکران از اخبار و وقایع بازار آگاه می‌شود.

بزرگان و اعیان کشور، خود را در تنبیه و حتی کشتن نوکران ذی حق می‌دانند ولی کم‌تر اتفاق می‌افتد که آزاری به آن‌ها برسانند بلکه اغلب با مهربانی و دل‌سوزی با آن‌ها رفتار می‌کنند و کودکان آن‌ها را با کودکان خود به تحصیل و می‌دارند.

غلامان سیاه‌علاقه‌یی مخصوص به اربابان خود دارند با این که می‌توانند پولی زیاد از در آمد خود ذخیره کرده و آزادی خود را بخرند معهذا راضی به این کار نمی‌شوند یا حاضر

نمی شوند خانه‌یی را که چندین سال در آن خدمت کرده‌اند ترک کنند. هرگاه کنیزی سیاه از ارباب خود کودکی بیاورد آزاد می شود و کودکان آن کنیز سیاه نیز با دیگر کودکان ارباب تربیت یافته و آموزش می بینند و مانند آن‌ها از ارث پدری بهره‌مند می گردند. چنانچه این کودک پسر باشد می تواند پس از بلوغ با هر زن ایرانی سفید پوست ازدواج کند. زیرا در آمیزی خون سیاه و سفید نزد ایرانیان از معایب به شمار نمی رود. هانری. رنه دالمانی نیز در (ص ۷۳۶) می نویسد: نوکری که واسطه معامله صورت نگرفته ما در خرید عتیقه‌ها بود به ما اطمینان داد که «من حق الزحمه نمی خواهم. فقط این تفنگ سه تیری را که همراه دارید به عنوان یادگار به من هدیه کنید متشکر خواهم شد».

شاطر، پیاده تیز گام همراه اسب آقا

۱۸۴۰- لیارد (ص ۲۳۸) در باره شاطران که از نوکرانی هستند که در شهر با چماق و اسلحه به همراه اسب یا قاطر ارباب می دوند و گاه اگر از شاطران در بار باشند خود مقامی شامخ دارند می نویسد: به همراه کاروانی از اصفهان به چهار محال بختیاری می رفتم شاطر باشی را دیدم. او یکی از اشخاص بی کار و بی عار و از هر دانش محروم و متکبر و از خود راضی است که در حقیقت در ایران از این نوع اشخاص بسیار است. او سوار بر یک قاطر قوی هیکل بود و داشت غلیان می کشید و نوکرش هم سوار بر قاطری دیگر بود و غلیان او را در دست داشت. (نگاه کنید به تصویر شماره ۲۱. قلیان کشیدن در ضمن سفر).

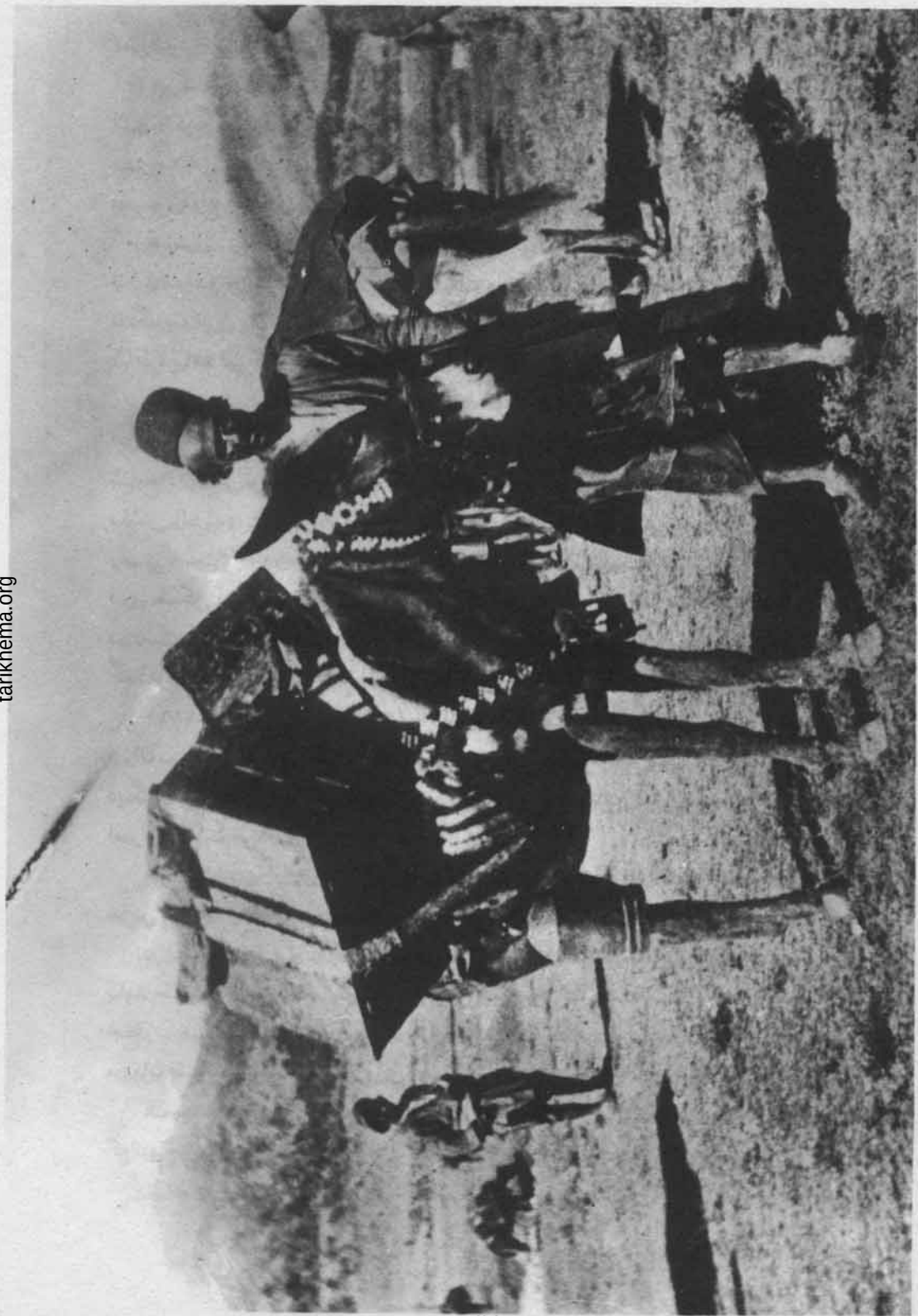
گداها، اغلب آنچه را که ندارند اراده کافی است

۱۸۶۰- واتسن (ص ۳۱، ۳۳): افزون بر دراویش، گدایانی فراوان در تمامی شهرهای ایران دیده می شوند. خیلی از گداها که مردانی سالم هستند خود را به کوری می زنند تا دیگران را متاثر سازند. آن‌ها آنچه را که می خواهند مثل پول، با چرب زبانی و فریاد و اصرار به دست می آورند.

هیچ ساعت از روز، هیچ روزی از هفته نیست که به نظر گداها مناسبت یا موجهی خاص برای طلب اعانه و خیرات از مردم نداشته باشد.

در نظر گداها هیچ گونه شبهه‌یی نیست که فقری که شب جمعه مطالبه صدقه می کند باید حقیقتاً برسد. گداها، چاپلوسی هم عموماً نثار رهگذران می کنند. نوکر را خان خطاب می کنند به شخص به ظاهر آراسته شاه زاده خطاب می کنند. کار عمده رفع حوائج مردمان فقیر فقط وابسته به نوع پروری خصوصی است.

همچنین واتسن می نویسد: به عقیده من بیش تر گدایان ایران افرادی با استعداد هستند که تنها چیزی را که ندارند اراده کافی برای امکان فراهم کردن نان خودشان است.



۲۲- اف. سی. فریس لایت: یک قاطرچی در کاروان راهی شیراز

بخش چهارم

شهرهای ایران
با تعریف ساخت و بافت

و شرح ویژگی های مردم آنها
اوصاف ساختمان اماکن، خانه ها و انواع ااثاثه زندگی

توضیحاتی درباره شهرهای ایران و مردم آن

بناها و خانه‌های سرزمین ایران، اگر چه کم و بیش به علت شرایط ناهمگون جغرافیایی در بعض نواحی کشور با هم تفاوت‌هایی دارند ولی به طور کلی تمامی برابر شیوه ایرانی ساخته شده‌اند. خانه‌ها با اتاق‌ها و شکل درها و آراستگی دیوارها، شکل حیاط‌ها، بیرونی، اندرونی، هشتی، دالان و در ورودی تقریباً با یکدیگر در همه جا همانند اند.

بافت و شکل شهرها با کوچه‌ها، بازارها، خیابان‌های درختی با میدان‌ها و میدانگاهی‌ها و دیوارهایی که نمای خانه‌ها را روبه‌تو پشت آن‌ها را روبه‌بیرون درآورده نیز تمامی به هم شبیه‌اند.

و مردم این شهرها اگر چه تفاوت‌هایی با برخی طبایع محلی از خود بروز می‌دهند ولی همگی از لحاظ فرهنگ، خصایص تاریخی، دین، آداب و رسوم و گوهر ذاتی با هم یگانه‌اند.

همه مهمان نوازند، وطن پرستند، قهرمانان تاریخ میهن خود را دوست دارند، به آگاهی و دانش حریص‌اند، احساسات مذهبی و ملی مشترکی دارند. همه عیدهای ملی و مذهبی را با شور و علاقه با هم جشن می‌گیرند و مراسم سوگواری مذهبی یا خانوادگی خود را همانند برگزار می‌کنند.

اگر مردم بعض شهرها به خست معروف‌اند به خاطر وضع تجاری و تولیدی و کسب و کار و پیشه آن‌ها است که حساب‌گر و میانه‌رو هستند. چنانچه بعضی ترسویا محافظه کار تلقی شده‌اند برای غنای شهر و رفاه مردم آن است که از به خطر انداختن دارایی یا شخص خودشان که مسئولیت‌ها و ملاحظات در قبال یکدیگر دارند پرهیز

می کنند، چرا که زندگی شان همچون جوامع عشایری بر پشت اسب و مواجهه با خطر رویا رویی ها به هنگام کوچ نیست.

مردم بعض نواحی در اثر زندگی نسل اندر نسل در شهرها بغرنج و زیرک شده اند و مردم بعض جاهای دیگر به علت ماندگی در شهرک های مرکز روستاها محدود و ساده اند. بعضی ها در شهرهای مقدس زیارتی یا مذهبی طبعاً متعصب و بعضی هم به اقتضای شرایط کار محلی یا نوع فعالیت در جوامع عشایری و روستایی کم قیدترند که در نتیجه، این تفاوت ها در میان خودشان باعث کوک کردن مضمون هایی طنز آمیز برای شوخی کردن آن ها با یکدیگر شده است.

در خور توجه!

در این بخش از کتاب، هر شهر و مردم آن چون به قلم ایران پژوهان، ایرانی شناخته شده و ایشان آن ها را با نشان و ویژگی های ایرانی توصیف و معرفی کرده اند در هر جا که هست به طور طبیعی در داخل مرزهای فرهنگی و تاریخی ایران به شمار می آید. این مولف هم چون شهرهای ایرانی را به قلم خارجیان در این جا منعکس می کند، لزوماً آن ها را همچنان در این تالیف آورده است.

این جاها، سرزمین ها و شهرهایی است که تاریخ هزاران سال است آن ها را ایران شناخته و ایران پژوهان و ارباب سفرنامه ها و حتی ماموران سیاسی پنهان و آشکار خارجی هم به هنگام سیاحت، آن جاها را با بازارها، مسجدها، حمام ها، کاروان سراها، فرهنگ مشابه تاریخی، آتشیگاه های کهن، و ویژگی بناها و بافت شهر سرزمین ایران دیده و ایران خوانده اند با همان نژاد و قلمرو فرهنگی و تاریخی و مشخصاتی که در بخش نخست از نظر گذشت.

این نخستین بار نیست که اقوام ایرانی به طور موقت در این سوی و آن سوی یکدیگر مرزبند سیاسی و حکومتی شده اند. تاریخ کشور ما در هزار و چند صد سال گذشته بارها از این شکاف ها دیده است.

خواجه نظام الملک توسی در قرن پنجم هجری که مثل خاندان برمک و خاندان سهل و خاندان ابن عمید در مقام وزارت بر ایران سلطنت سیاسی داشت اجرت حمل افراد و محمولات همراه خود از جیحون را با کشتی از آن روی به انطاکیه شام حواله می دهد که به

سلطان وقت بگوید من توانسته‌ام ایران را به مرزهای خود در زمان ساسانیان برگردانم.

او مزد کشتی بانان را از جیحون به همان جا حواله داد که چون اردشیر پاپکان به شاهنشاهی ایران رسید پیش از هر کار رفت تا رومی‌ها را از آن جا (انطاکیه) بیرون راند و گفت پاسداری آسیا با ایران و آسیایی‌ها است. (سرپرسی سایکس. تاریخ ایران. ج ۱ ص ۵۳۸).

مرزهای ایران که تا پایان ساسانیان شناخته شده و معلوم است. از بعد اسلام هم طاهریان، سامانیان و صفاریان مرزهای شرقی و سپس آل بویه و وزیران و دولت مردان عهد سلجوقی مرزهای غربی ایران را رقم زده‌اند و بالاخره صفویان، افشاریان و قاجاریان تا زمان فتح علی شاه کوشیده‌اند از همان مرزهای تاریخی دفاع و پاسداری کنند.

ایران پژوهان، ارباب سفرنامه‌ها و ماموران سیاسی پنهان و آشکارای خارجی هم با علم به این سوابق حقوقی ملت ایران و مشاهدات عینی خود در هر ناحیه بوده که الحق در داخل مرزهای تاریخی و فرهنگی این سرزمین با هر شهر ایرانی و مردم ایرانی سرو کار یافته‌اند آن جاها را همچون شهرهای دیگر ایران، ایرانی شناخته و ایرانی به قلم آورده‌اند.

دریغ باشد وقتی که خارجیان، حقوق تاریخی و قومی ملت ایران را در آن سوی شکاف‌های سیاسی می‌شناسد، مولف این کتاب آن را نادیده بگیرد و سرزمین و شهرهایی را که آنان ایران و ایرانی معرفی و توصیف کرده‌اند در جرگه شهرهای ایران در تالیف نیاورد. عمر دنیا دراز است و گوهر ذاتی ملت ایران پایدار و این تغییرات شکاف‌هایی سیاسی صوری و موقتی است.

مطالب این بخش را با عنوان آذربایجان آغاز می‌کنیم که در متون کهن آمده در آغاز شهر آذربایجان را ایران گشنسب، سپاهید آذربایجان ساخت. سرزمینی که تاریخ آن را سر ایران شناخته است. گرچه بعضی دیرین‌شناسان و تاریخ دانان بلخ و خوارزم را «ایرانویچ» دانسته‌اند، اما بسیاری هم آذربایجان را صاحب این نام می‌دانند که خاستگاه زرتشت و جای گاه آتش نخست آذر گشنسب

در باکواست که تا چندی پیش فروزان بود. سپس به دنبال مطلب بالا چند مورد از خصال عالی انسانی ایرانی در مقدمه این بخش آورده می شود که محتوای آن ها نمودار آن است که ایران پژوهان به هنگام سفر و حضر و کار و اقامت در این سرزمین در هر جا با چه ملتی سرو کار پیدا می کرده اند.

آذربایجان، سر ایران

۱۸۱۰- در ویل (ص ۱۱ و ۱۲): آذربایجان طی تاریخ کهن ایران، اغلب میدان جنگ بوده، از این روی مردمان آن جنگجوتر از دیگر اهالی ایران اند. آذربایجان هر بار به هنگام جنگ به تنهایی برابر تمامی دیگر مناطق امپراتوری ایران لشکر بسیج می کند. واحدهای نظامی ارتش منظم ایران را غالباً سر بازان آذربایجانی تشکیل می دهند. تبریز، ارومیه، خوی، مراغه، مرند، ایروان، نخجوان، اهر، اردبیل و میانه مهم ترین شهرهای استان آذربایجان است.

ارومیه

۱۹۰۳- جکس (ص ۱۲۲): در شمال شرقی شهر ارومیه، مردم غاری را نشان می دهند و می گویند که زرتشت در آن زیسته است.

پیرزنی که ازیس انداز تخم مرغ فروشی پل ساخت.

۱۸۳۰- رابینو (ص ۳۶): در توصیف راه سفر خود از رشت به کوچصفهان می نویسد: به «کیشه دمرده» رسیدیم. این نام به گویش گیلکی یعنی عروس مرده و حکایت آن این است که وقتی عروس جوانی را به خانه داماد می بردند در آن نقطه (از رودخانه) غرق شد». سپس رابینو در معرفی کسی که بانی زدن پلی بر این رودخانه شده می نویسد: بعد از ورود که لاله رود هم خوانده می شود، از «مرغانه پورد» یعنی پل تخم مرغ عبور کردیم و نقل کردند، پیرزنی که قسمت عمده عمر خود را در آن جا تخم مرغ فروشی داشت از پس انداز مختصر خود آن پل را ساخت.

گویش مازندرانی از زبان های قدیم پارسی

۱۸۳۰- رابینو (ص ۳۳): سکنه استان مازندران عموماً به گویش مازندرانی که یکی از زبان های قدیم فارسی است سخن می گویند. در تنکابن به گویش محلی گیلکی صحبت می کنند اما در شهرها زبان های محلی به اصل خود برگشته و مردم فارسی حرف می زنند.

انسانیت و مهمان نوازی در خوی

۱۸۰۶- ژوبر. پ. آمده (ص ۱۱۸) سفیر ناپلئون در دربار فتح علی شاه که هنگام عبور

از ترکیه رنج‌ها برده و سختی‌ها کشیده بود نخستین بر خورد ایرانیان را با خود در شهرخوی چنین شرح می‌دهد: «حسین خان حاکم خوی مرا با ادب پذیرفت و خیلی به من توجه کرد. شاید که بدبختی‌های مرا حس کرده بود. حاکم پس از آن که مرا پهلوی خود نشانده به من گفت: «در این سرزمین مهمان نواز همه رنج‌ها و بدی‌هایی را که پیش مردمانی آدم کش در میان عثمانی‌ها دیده‌ی فراموش کن. شما در میان ما خود را در میهنی تازه می‌یابید. هر کس را که ببینید از برادران شما هستند. این ابراندو از پیشانی خود دور کن. نیرویی را که از دست داده‌ی دوباره به دست آور. شما که ما را دوست خود می‌شمارید اعتقادی نیک در باره ایرانیان پیدا می‌کنید».

شیوه پذیرایی از مهمان

۱۷۹۱- جونز. سرهارفورد (ص ۲۰): در ورود من هر دو صاحب خانه و میزبان به پا خاستند. عطر دانی آوردند که در آن عود می‌سوخت و فضا را عطر آگین می‌کرد سپس قلیانی بلور و همچنین قهوه‌ی جلومن گذاشتند. بعد نوبت میوه و بستنی رسید و شیرینی‌ها که در ظرف‌های قیمتی گذاشته بودند.

حدود ساعت نه شب شام آوردند. قطعاتی دراز از چیت‌های بندر ماسوله (سفره) در جلو ما پهن کردند و مجمعه‌های پر نقش و نگار و جلا یافته‌ی به روی چیت‌ها نهادند. در هر مجمعه سه سینی گرد بزرگ مسین گذاشتند. در سینی اول سه نوع پلوبا گوشت و سبزی وجود داشت. در سینی دوم سه نوع گوناگون کباب و گوشت‌های سرخ شده و در سینی سوم سه نوع نوشابه.

اضافه کنم که در دو سینی اول نعلبکی‌های کوچک شامل انواع ادویه، چاشنی، نمک و فلفل بود. برای من به جای سینی مسین سینی نقره تعیین شده بود. در این گونه مهمانی‌ها بعد از این که آفتابه لگن را برای شستشوی دست دور چرخاندند، میزبان با گفتن «بسم الله» شروع خوردن غذا را اعلان می‌کند و هنگامی که متوجه شد مهمانان دست از غذا کشیده‌اند با ادای جمله «زیاد کن» علامت بر چیدن سفره را به پیش خدمت‌ها می‌دهد و بلافاصله «الحمد لله» می‌گوید. سپس برای هر مهمان آب داغ و صابون آورده می‌شود و بار دیگر قلیان‌ها را پیش می‌آورند. بعد هم آواز و موسیقی.

بعد از بر چیدن بساط شام بار دیگر اتاق را با عطر عود آکنده. برای هر مهمان شیشه‌های کوچک گلاب آوردند و این یکی از با شکوه‌ترین شام‌هایی بود که من تا آن روز در طول اقامت در ایران خورده بودم.

استقبال مردم بلوچستان از والی (استان دار) اعزامی از مرکز

۱۸۹۰- سایکس. سرپرسی (ص ۱۷۲) در شرح تشریفات ورود والی به بمپور می نویسد: چون فرمانفرما به بمپور رسید اهالی محل استقبالی شایان از او نمودند. علاوه بر شلیک توپ صدای هلهله اهالی به آسمان می رفت. زن های بلوچ به افتخار ورود والی غریو شادی کشیده، دست افشانی و پای کوبی می کردند. در مهمانی برای شام همه گونه وسایل پذیرایی آن هم به طرز اروپایی با انواع مشروبات حاضر کرده بودند.

کلیاتی درباره شهرها

پیش از آن که اظهار نظرهای ایران پژوهان درباره هر شهر به صورت جداگانه آورده شود لازم است برای به دست دادن شمایی کلی به طور مقدمه درباره وضع شهرها و بازارها و مسکن و خانه ها و حمام ها و کتابخانه و باغ نیز از قول ایشان سخن رود. اما آنچه در این شمایی کلی بیش از هر چیز به چشم می خورد خرابی شهرها و خرابی بناهای تاریخی و کاخ ها در دوره قاجاریان است که خارجیان هنگام دیدن کردن از هر جا می شنوند: «اول آباد بود، خراب شد»، «خراب شد!»، «خراب شد!».

«خراب شد!»

۱۸۹۴- دوراند (ص ۱۱۲) همچون بسیاری از جهانگردان و ایران پژوهان دوره قاجاریان در کتاب خود پس از توصیف هر ساختمان و هر شهر و هر پل و هر کاروان سرای و جاده ترجیع بندی دارد که آن «خراب شد!» است. یعنی هر چه می بیند روزگاری آباد بوده ولی در دوره قاجاریان نه فقط روبرو آبادی نرفته بلکه خراب هم شده است. از جمله می نویسد: هنوز قسمت عمده پل زیبای رودخانه شوشتر پابرجاست و فقط یکی - دوتاق آن فروریخته است. در این مورد باز هم، همان جمله معروف «خراب شد» صادق است.

روبه ویرانی نهادن بناهای تاریخی هنری

۱۸۲۴- R.C.M. (ص ۱۶۶) می نویسد: در ایران به حفاظت آثار و بناهای تاریخی اعتنایی ندارند و تمامی روبه ویرانی است. حفاظت آثار و بناهای تاریخی هنری از همان آغاز قاجاریه مورد بی اعتنایی بوده و از ویران شدن آن ها جلوگیری نمی کردند. از جمله این



A WEALTHY MERCHANT WITH HIS HEAVILY LADEN CARAVAN

۲۳- فریس لایت: یک بازرگان ثروتمند با مال التجاره سنگین خود در سفر کاروان

جهانگرد پس از دیدن کاخ نگارستان می نویسد: من می بینم که بناهای سلطنتی مثل کاخ نگارستان پیش از این که ساختمان آن پایان پذیرد روبه ویرانی گذاشته است.

خرابی در همه جا به چشم می خورد

۱۸۵۱- پولاک (ص ۴۶ و ۴۷): ایرانی تمام کردن و کامل کردن را خوش ندارد، تنها در پی ایجاد چیز تازه است و آنچه را قدیمی است با مسامحه و بی اعتنائی به دست نابودی می سپارد و حتی از پرداخت مبلغی جزئی برای مرمت خرابی های اندک هم پرهیز دارد. در مثل کاخی را که محمد شاه در عباس آباد ساخت و بدرود جهان گفت از آن نگاه داری نکردند و ویران شد و مصالح ساختمانی آن را کشیدند و بردند. همین اصل در اصفهان نیز که مقربشین شاهان صفوی بود به کار بسته شد و کاخ هایی با عظمت که به سبکی بسیار دل پسند ساخته شده بود، به خاطر غارت مصالح ساختمانی آن منهدم گردید یا به دست ویرانگر تقدیر سپرده شد. حتی کاروان سراهای با شکوهی که شاه عباس کبیر در سراسر کشور ساخته بود و بسیاری از پل های گران بها روبه ویرانی نهاده است.

از بناها حفاظت نمی شود

۱۸۸۲- موزر (ص ۲۳۳): عیبی که در بناهای ایرانی دیده می شود از آنجا ناشی است که اگر ساختمانی به وضع ممتاز بنا نمایند و آن را به آذین و نقش بیاریند، از آن ساختمان مواظبت نکرده، رفته رفته آن بنا روی به خرابی می گذارد علت عدم مواظبت از این گونه ساختمان ها آن است که صاحب آن بنا، بعد از مدتی از دیدن آن بنا سیر می شود. از این روی بیشترین بناها روی به ویرانی می گذارد بدون آن که شخص به فکر مرمت آن بیفتد.

تاراج شاهکارهای صنعت معماری اصفهان

۱۸۸۰- المانی. هنری. رنه. د. (۹۰۲ تا ۹۰۶): ظل سلطان بسیاری از کاخ های عالی و شاهکارهای ممتاز اصفهان را که موجب حیرت جهانیان بود نابود کرده است.

در واقع آخرین سال های حکومت ظل سلطان در اصفهان به منزله توفان و ویرانی زایی بود، زیرا او که با به شاهی رسیدن برادرش مظفرالدین شاه امید سلطنت خود را از دست رفته می دید به تلافی، بیش تر این شاه کارهای برجسته را که در دنیا بی نظیر بود خراب کرده و مصالح آن ها را فروخت. از آن همه کاخ های گوناگون که شاردن در اصفهان دیده و شرح مبسوطی در باره هر کدام از آن ها در سفر نامه خود به قلم آورده اکنون جز دوسه بنای خراب چیزی باقی نمانده و تقریباً بیست و پنج الی سی سال می شود که تمامی را ظل سلطان ویران کرده است.

این شاه زاده در سنی به حکومت اصفهان منصوب شد که در آن سن کودکان عموماً در فکر بازی و سرگرمی هستند ولی او در همان خردسالی به وظیفه مهم خود پی برد و توانست

با کوشش و رفتار جابرا نه و مجازات های سخت در قلمرو حکومتی خود امنیتی برقرار کند. یکی از علل طولانی شدن دوره حکومت و محبوبیت او در بار قاجار این بود که مالیات را به قوه قهریه وصول می کرد و به طور مرتب به تهران می فرستاد. ظل سلطان در غارت و تعدی به اموال مردم تنها نبود بلکه پسران و عمال او هم در آزار رساندن به مردم و گرفتن دارایی آن ها فرو گزار نمی کردند.

ظل سلطان بعد از آن که برادرش تاج گذاری کرد و امید او از رسیدن به سلطنت تبدیل به نا امیدی شد درنده خوئی در او سر برداشت و با شهر اصفهان مانند کشوری فتح شده معامله کرد. یعنی تمامی یادگارهای صفویان و بناهای با شکوه و کاخ های این پایتخت قدیمی را که معرف شکوه و عظمت گذشته ایران بود به کلی ویران کرد و مصالح آن ها را فروخت و مساجد و دیگر بناهای عمومی را هم که نتوانست ویران کند به سارقین آثار عتیقه تسلیم کرد تا کاشی های نفیس و ظریف و دیگر تزیینات آن ها را کنده به خارجیان بفروشد.

چگونه بناهای تاریخی مشهد نیز به غارت رفت

هانری رنه د المانی همچنین در جای دیگر کتاب خود (ص ۷۹۶) می نویسد: یکی از کارکنان دولتی خراسان می خواست خواهر خود را به شوهر بدهد ولی پولی نداشت تا سامان (جهان) برای او فراهم کند. در چاره این دشوار به این اندیشه افتاد که کاشی های سردر یک شاهکار تاریخی مشهد را بردارد و بفروشد برای انجام این مقصود به همراهی چند نفر از کسان خود به آن بنا رفت و تمامی کاشی های نفیس سردر و سقف آن را کند و در همان حوالی در آب انباری پنهان کرد.

نابود شدن آثار هنری این بنای تاریخی هیچ کس را متأثر نکرد. این کارمند پس از مدتی تمامی آن کاشی ها را از آن آب انبار در آورد و چون چندی گذشت تمامی آن ها را با صندوق مخفیانه به اروپا فرستاده به فروش رسانید. متأسفانه چندان نگذشت که دیگران هم از او در این تبه کاری سرمشق گرفتند و همه دست اندر کار غارت این شاهکارهای مهم تاریخی شدند و آنچه کاشی های نفیس در این بناها بود تمامی را به وسایل گوناگون به اروپا فرستادند و اکنون چنانچه کسی بخواهد این کاشی های نفیس را ببیند باید به اروپا برود، زیرا که نمونه های این صنعت نفیس و گران بها دیگر در ایران یافت نمی شود.

شهر با بناها، خانه ها، بازارها و...

وجوه مشخصه شهرها در طرح همانند آن ها

۱۹۰۸- سایکس ال لا (ج ۲ ص ۸۸): هریک از شهرهای ایران صورتی و یژه خود

دارد که آن را از دیگر شهرها متمایز می سازد. در مثل میدان شاه و مسجد شاه و منارجنبان در اصفهان و ارک تبریز در این شهر، کاروان سرای بزرگ و مسجد آقا بابا در کاشان و گنبد طلا در قم هر کدام وجه مشخصه این شهرها از یکدیگراند. افزون بر این، شهرهای ایران کم و بیش — با کوچه هایی باریک و پر خم و پیچ که در هر جا در میان دودیوار گلی در بر گرفته شده اند و از هر سوبه بازاری یا میدانی منتهی می شوند — طرحی همانند و زیبا دارند.

اصول شهرسازی و بناها

۱۸۱۰ — در وویل (ص ۶۹ و ۷۰): اصول شهرسازی در مشرق زمین با اروپا تفاوتی بسیار دارد، به خصوص در ایران که دست رسی به سنگ چندان آسان نیست. نما و ظاهر شهرهای ایران شبیه یکدیگر بوده و در مجموع با خانه هایی ناهماهنگ و نامنظم تشکیل شده است. خانه های بزرگ و کوچک بدون رعایت نظم و ترتیب کنار هم ساخته شده به طوری که روی هر کدام از آن ها به سمتی متوجه است.

بنای خانه ها معمولاً از خشت خام و گل ساخته می شود. برخی از دولت مندان در ساختن بناها از آجر و سنگ و ملاط آهک استفاده می کنند، اما چنین بناهایی در سراسر ایران محدود است.

در ایران بنای خانه ها با سرعتی شگفت آور و باور نکردنی انجام می گیرد. در مثل ساختمان خانه یی که صبح شروع به بنای آن شده شب هنگام به پایان می رسد. البته غیر از سقف اتاق که از این سرعت عمل مستثنی است. پشت بام به شکل تراس ساخته می شود، از این روی تکمیل آن به مدتی وقت احتیاج دارد. تابستان ها، روی پشت بام یا تراس که دور آن دیوار کشیده اند می خوابند.

بتاها در موقع کار، به آهنگی خاص خوانندگی کرده و هر کدام از مصالح ساختمانی مورد استعمال را با آوازی مخصوص از کارگران می طلبند.

شهرها نیز کم و بیش مستحکم است و روستاها نیز همچنین، ولی حصارهای شهرها منظم تر و تعداد برج های آن بیش تر است. فاصله برج ها از یکدیگر نصف برد گلوله تفنگ بوده و غالباً خندق هایی پهن و عمیق پای حصارهای شهرها دیده می شود.

ارگ

۱۸۸۲ — اورسل (ص ۱۴۸): محل سکونت شاه که ارگ نامیده می شود هیچ گونه شباهتی به کاخ های پادشاهان اروپایی ندارد. عنوان جامع ارگ، در واقع شهری مخصوص را در بر می گیرد که به وسیله دیواری سرتا سری از دورا دور محصور شده است. پیش تر، برای اطمینان بیشتر دور بیرونی حصار ارگ نیز خندقی کنده و چند فروند توپ آن جا گذاشته بودند. ارگ دارای کاخ هایی متعدد است که شاه به تناوب در یکی از آن ها

سکونت می‌کند. محل اقامت شاهزاده‌ها، خاندان سلطنتی و بعضی وزارت خانه‌ها و دارالفنون در ارگ است. حتی در ورودی قسمت غربی اداره تلگراف خانه مرکزی و سفارت روس در ارگ شاهی باز می‌شود.

مسکن و خانه، مصالح ساختمانی، وضع اتاق و سامان آن

۱۸۵۱- پولاک (ص ۴۵ تا ۵۹): ایرانی‌ها به محض آن که به مقام و قدرت و ثروتی برسند منزل جدیدی می‌سازند و آن را به طور غیر معقول و بی هدف توسعه می‌بخشند. ایرانی‌ها از ساختن و توسعه دادن لذت می‌برند چون نودولتی خانه بزرگی برای خود ساخت، دور تا دور خانه او را افراد قوم و قبیله و بستگان و اعضای طایفه و از آن‌ها پایین‌تر نوکران و مراجعان وی می‌گیرند به طوری که پس از مدتی کوتاه آن مجموعه به محله‌ای از شهر تبدیل می‌شود. بدین ترتیب در هر جا با ساخته شدن خانه نودولتی قسمت‌های مختلف شهر در مدتی کوتاه پر از سکنه و آبادی می‌شود و همگان این محله‌ها را جاهای مرغوب می‌دانند.

مصالح یا ماده ساختمانی اغلب از خشت است. اگر این خشت‌ها را خوب بزنند و در برابر آفتاب به طور شایسته‌ای بخشکانند گاه باعث هزاران سال مقاومت ساختمان می‌شود. اما در این دوره (قاجاریان) دیگر در تولید خشت‌های خوب و مقاوم به خود زحمت نمی‌دهند در نتیجه خشت سست عنصر شده و در ساختمان‌ها دوام نمی‌آورد و بناها ناپایدار می‌گردد. آجر از مصالح ساختمانی است که در اثر کمبود هیزم و کم دقتی در پختن، درون بنا در برابر رطوبت بسیار کم دوام است. سنگ‌های تیشه نخورده که در پی ساختمان‌ها به کار می‌برند تاثیر چندانی در پایدار ماندن بنا ندارد. البته این سست و بی پایه و بی دوام ساختن خانه‌ها علت عقیدتی دارد که می‌گویند: «خانه را برای روز قیامت که نمی‌سازند».

انواع در، از دولنگه تشکیل می‌شود که آن‌ها را با نقوش هندسی، تصاویر پرندگان و حیوانات دیگر به زیبایی نقاشی کرده‌اند. درهانه بالولا بلکه به روی پاشنه می‌چرخند نه با قفل و بست بلکه با چفت زنجیری و کلونی بسته می‌شود. از این گذشته در طول روز بستن در معمول نیست حتی پنجره‌ها را هم نمی‌بندند و این در نظر ارو پاییان عجیب می‌نماید. اگر چه درها بسته هم باشد با وجود سوراخ‌ها و شکاف‌هایی که در و پنجره‌ها دارند اثری چندان در هوای اتاق ندارد. ایرانی آن سرمای سخت را ناراحتی زود گذری می‌داند و با تقبل خرج برای آن خود را به زحمت نمی‌اندازد.

البته در این زمان ایرانی (دوره ناصرالدین شاه) گاه به تقلید ارو پاییان چند صندلی فراهم می‌کند اما هرگز آن‌ها را مورد استفاده قرار نمی‌دهد. تاقچه‌هایی که در دیوار تعبیه کرده‌اند کار قفسه و اشکاف را می‌کند. رخت و لباس‌ها را در بقچه می‌پیچند و در یخدان

نگه داری می کنند.

در هر خانه نزدیک غروب آفتاب همه ساکنان خانه اگر هوا گرم باشد چه زن چه مرد به پشت بام می روند از این روی قانون مقرر داشته که هر خانه برای محفوظ ماندن از نگاه‌های کنجکاو دیگران باید دیواری بلند و حایل داشته باشد و همچنین به شدت منع شده که کسی به بام دیگری سرک بکشد.

خانه‌های ارمنستان

۱۸۷۱- کوتزبوئه. موریس. دو (ص ۷۰) ضمن شرح سیاحت خود در ارمنستان می نویسد: خانه‌های ایران منحصر به چند اتاق روبه شمال است که یک بدنه آن به یک پنجره بزرگ اختصاص دارد. این پنجره (ارسی) که تمام روز باز و بسته می شود با شیشه‌های رنگارنگ آذین شده است. اتاق‌ها عموماً تاقچه زیاد دارد که در خانه بی‌نویان ساده و در خانه توانگران به نقاشی و طلاکاری مزین است. بخاری عموماً روبه روی پنجره ساخته می شود. توانگران کف اتاق خود را سنگ فرش کرده قالی روی آن می گسترانند ولی بی‌نویان روفرشی بی بیش ندارند. ایرانیان عموماً کفش خود را دم در کنده وارد اتاق می شوند و چهارزانو روی زمین می نشینند و برای صرف غذا روی زمین سفره می اندازند.

سی صد سال عدم تغییر در وضع خانه‌ها

۱۸۰۰- ملکم. سرجان (ج ۲. ص ۲۷۸) که در زمان فتح علی شاه به ایران آمده در باره بی تفاوت و بی کمال ماندن وضع خانه‌ها از سی صد سال پیش تا آن زمان می نویسد: از زمان اعتلای دولت صفویه تا به حال که قریب سی صد سال است، اوضاع داخلی خانه‌ها در ایران تقریباً به همان روش و وضع مانده است.

خانه‌های بزرگ پیوسته به باغ

۱۹۲۵- راس. سرد نیس (ص ۹): اکثر خانه‌های ایران پست و کوتاه و عاری از جذابیت و جلوه است و اما در گوشه و کنار هم قصرها مسجدی با ابهت و وقار دیده می شود. در ایران مسجدهای زیبا فراوان است.

هر خانه بزرگ به باغی پیوسته است که باید گفت مایه دلربایی و زیبایی ایران همانا باغچه‌های این خانه‌های بزرگ است که روی به خارج در معرض تماشای عموم قرار گرفته و تمامی یک نقش و آرایش دارند. عشق ایرانیان به باغچه و باغ در فصل بهار تقریباً به حد پرستش می رسد. اگر چه استعداد و ذوق ایرانیان در درک لطافت مناظر طبیعت قابل ستایش است ولی من تصور نمی کنم ایرانیان آن قدر که از دورنمای دل فریب یک باغچه لذت می برند از دیدن فضا‌های گسترده ببرند.

عادت به زود زودخانه عوض کردن

۱۹۲۵— پرنو. موريس (ص ۴۹): ایرانیان در هر خانه که می سازند برای مدت زیاد زندگی نکرده، آن را ترک و به خانه یی جدید نقل مکان می کنند. من بازرگانی را می شناسم که هر کدام در مدت کم تر از بیست سال سه چهار خانه ساخته اند. همین که در خانه جدید سکنی می کنند، خانه قدیمی را بی آن که زحمت اتمام ساختمان آن را به خود بدهند ترک می کنند تغییر خانه هم در ایران زیاد مشکل نیست، چرا که سامان (اثاثه) خانه ایرانیان عبارت از چند تکه فرش و چند رختدان است که حمال ها به آسانی آن ها را از هر کوچه به کوچه دیگر منتقل می کنند.

شهرهای پشت روی ایران

۱۸۴۰— فلاندن. اوژن (ص ۲۰۹) ضمن توصیف اصفهان می نویسد: در عموم شهرهای ایران خیابان ها تنگ است. تنها در اصفهان چندین خیابان وسیع دیده می شود که با وجود فراخی بسیار محزون و غم انگیزاند، زیرا دو طرف این خیابان ها را دیوارهای بلند یک نواخت بدون پنجره مستور می دارند. در ورودی خانه ها همه پست و تمامی زیبایی منازل رو به درون شان است.

(توضیح مولف: نظر بسیار دیگر از ایران پژوهان چنان که در چند مورد پیش تر هم نقل شد به همین پشت به رو بودن شهرها است که نما و زیبایی خانه ها با ایوان و آرایش پیشانی ساختمان، رو به داخل منزل و پشت آن ها که با دیواری بلند خاکستری کاه گلی یا آجری بالا رفته روی به بیرون — کوچه یا خیابان — است و در نتیجه همه جا شهر از دید خارجی ها پشت روی و ملال انگیز می نموده است). همچنین فلاندن می نویسد که هریک از در ورودی خانه ها چنان است که نمی شود به درون خانه پی برد. بعضی پست و کوتاه و برخی فراخ و بزرگ، خلاصه بر حسب قدرت مالی مالک ساخته شده اند. اگر بخواهند به ثروت یا بی نوایی یک نفر ایرانی پی ببرند از سر در خانه اش تشخیص می دهند. این نشانه که دولت مندان با آن از فقیران و بزرگان از دون همتان مشخص می شوند باعث شده که عده یی از دولت مندان برای گول زدن دیگران سر در ورودی خانه خود را بسیار پست و محقر بسازند تا اولاً از انتظار و حرف مردم دور مانده، ثانیاً کم تر مد نظر عمال دولتی و حکومت قرار گیرند.

بیرونی و اندرونی

اوژن فلاندن در توصیف شهر اصفهان در ادامه سخن خود می نویسد: برای این که از وضع داخلی خانه های ایرانیان هم گفتگویی شده باشد، وضع یکی از خانه های متوسط را جهت شما شرح میدهم همین که از در وارد خانه می شوند، ابتدا حیاطی وسیع در جلوه دیده

می شود که نهال ها و درختان متعدد در آن کاشته شده است. در وسط حیاط حوضی کوچک قرار دارد. این حیاط را بیرونی می گویند که آقای خانه برای ملاقات اشخاص خارجی یا نوکران خود بدان آمده، دید و باز دید می کند.

معمولاً هر خانه از قسمت هایی چند تشکیل شده: بیرونی شامل قسمت هایی است از جمله قسمتی به نام دیوان خانه که ساختمان آن نفیس و درهایش تمامی روبه حیاط باز می شود. جاهای دیگر بنای بیرونی (با اتاق های متعدد) در دو طرف بیرونی یا پشت دیوان خانه و کوچک تر از آن هستند این جاها در بیرونی محلی برای مهمانان خصوصی است و همچنین محل سکونت خدمتکاران و قهوه خانه منزل هم در آن جا است که با جای و قلیان و شربت و غیره از واردین پذیرایی می شود.

در عقب این ساختمان خانه یی دیگر است که کاملاً مستور و پنهان از نظر خارجی ها ساخته شده که محل زنان و بچه ها است و این خانه را اندرونی می گویند. پس معلوم شد منزل ایرانی از دو قسمت تشکیل می شود: بیرونی یا محلی که خارجی ها می توانند به آن وارد شوند و دیگر اندرونی که هیچ کس جز اهل خانواده حق ورود بدان را ندارند. بنای ساختمان این خانه ها با بیرونی و اندرونی عموماً یک طبقه است و بنا بر عادت رسم ندارند دو طبقه بسازند. از این رو هر شهر وسعت آن زیاد شده به طوری که قابل مقایسه با شهرهای ما نیست.

نمونه یی از خانه های تجار ایرانی در شیراز

۱۷۹۱- جونز سرهارفورد (ص ۲۰) درباره چگونگی خانه حاج یوسف از بازرگانان شیراز می نویسد: نمای بیرونی خانه او مانند خانه همه تجار کهنه می نمود و به وسیله در ورودی کوتاه و دالان های تودرتو و باریک و بی قواره به داخل راه داشت. پس از گذشتن از یک هشتی کوچک که جهت استفاده پیش خدمت و چاق کردن قلیان و چیدن کفش های مهمانان به کار می رفت داخل اتاق پذیرایی شدیم.

اندازه این اتاق متوسط بود، لیکن در داخل و اطراف آن همه چیز از آسایش کامل سخن می گفت: نمدها به کنار، آنچه در آن جا بود از بهترین جنس بود. نمد تخت از بهترین و کلفت ترین نوع و فرش ها همه از نفیس ترین قالی های طبرس، روکش دیوارها همه از ظریف ترین کچ کاری ها و گوشه های سقف همه از درخشان ترین نوع گچ بری زینت یافته بود.

منبت کاری ها و شیشه های رنگی ارسی ها (درهای کشویی در جهت بالا) جلوه بسیار زیبایی داشتند. درها به چوب های گوناگون مزین شده بودند. پنجره ها نمای همیشگی اتاق های ایرانی را داشت و روبه باغچه های گل و فواره های آب باز می شد.



A VILLAGE SANTON.

۲۴- بنجامین: یک قلندر خاکساری روستا گرد سوار بر گاو میش

اندک بودن سامان (اثاثه) زندگی ایرانیان

۱۸۱۰- در ویل (ص ۹۸): سامان (اثاثه) زندگی خانه های ایرانیان از هر طبقه اجتماعی به قدری محدود و اندک است که به زحمت می توان به آن سامان (اثاثه) خانه گفت. در ایران از میز و صندلی و کاناپه و کمد و انواع پرده و آینه های گوناگون قدی و تخت خواب و غیره خبری نیست، قالی و نمدها زینت و سامانی است که به چشم می خورد.

مردم ایران سکونت در خانه یی را که برای دیگری ساخته شده بدشکون می دانند. حتی از سکونت در خانه پدری هم خود داری می کنند و اغلب آن را، چندان به حال خود می گذارند تا به ویرانه یی مبدل شود. هر مرد ایرانی به محض این که در صدد تشکیل خانواده بر آید نخست برای خود خانه یی می سازد. ساختن خانه در ایران بیش از پانزده روز طول نمی کشد. حتی اگر مردی چندین زن هم داشته باشد، ساختن منزل اندرونی برای حرم سرا نیز بیش از این مدت وقت نمی گیرد. زیرا خانه های ایرانی با اتاق های هم کف که نیمه زیرزمین اند ساده و عبارت از چند اتاق و انبار و آشپزخانه است. رخت خواب ایرانیان منحصر به چند نازبالش و لحاف ارزان قیمت است، با این حال بعد از فرش و نمدها قسمت مهم سامان خانه را تشکیل می دهد.

در اتاق ها جز چند جعبه (صندوق) که جواهرات گران بها را در آن ها می نهند و سماور و فنجان و قنداق و آینه یی که جزو جهاز زن است چیزی به چشم نمی خورد. وسایل آشپزخانه ایرانیان نیز بسیار محدود و از چند دیگ برای پختن آش و پلو و دیگر ظروف در این خصوص تجاوز نمی کند.

بازارها

بازار اصفهان بزرگ ترین بازارها

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۲۶۱): من در شهرهای بزرگ اسلامبول، تهران، کاشان یا جاهای دیگر چنین جمعیتی ندیده بودم. بازار اصفهان قشنگ ترین بازارهای شرقی است. اشیاء آنتیک در آن جا زیاد دیده می شود. خلاصه آن که این بازار موزه خوبی است. اما نباید به خیال خرید آن ها افتاد، چون تجار ارزش واقعی آن ها را خوب می دانند.

بازار اصفهان منظره نشاط آوری دارد. هلوهای درشت پر آب مانند کوهی روی هم انباشته و لیموهای شیرین روی هم هرمی شکل چیده شده، خر بوزه، هندوانه، خیار راه عبور را بسته است. آفتاب از شیشه های بزرگ دریچه های سقف با جلوه یی خاص در بازار

می تابد. (نگاه کنید به عکس شماره ۴).

بازار تهران مرکز تجارت ایران

۱۸۸۰ — المانی. هانری. رنه. د(ص ۷۹۱): بازار تهران که مرکز تجارت شهر است سقفی بلند دارد و به واسطه روزه‌هایی که در آن سقف است کمی روشن می شود. در نزدیکی بازار حوضی بزرگ بود که مسلمانی در آن غسل می کرد و اعتنایی به عابرین نداشت. بازار زرگران هم تماشایی است. در این بازار تقریباً پنجاه دکان زرگری در کنار هم ردیف شده‌اند و صاحب هر دکان موقرانه در پشت جعبه آینه خود نشسته است. در این جعبه‌ها همه چیز طلا است از قبیل قلاب روبند زنان، زنجیر، حلقه، گوشواره، انگشتری، قاب قرآن که تمامی ساخت همان دکان است. خرید این چیزها به علت چانه زدن‌ها و کم و زیاد شدن قیمت‌ها به آسانی انجام نمی گیرد.

رسته بازارهای صنفی

۱۸۴۰ — فلاندن. اوژن (ص ۲۰۸ و ۲۰۹): در بازارهای مشرق زمین معمول است که اهل هر صنف حرفه‌یی در یک راسته جمع باشند. در مثل پارچه فروشان بازاری جداگانه برای خود دارند و اصناف دیگر هم هر یک راسته‌یی مثل: بازار خیاط‌ها، بازار کفاش‌ها، بازار تفنگ سازها، بازار زرگرها، بازار قنادها...

در این بازارها در بعضی جاهادری بزرگ دیده می شود که مدخل کاروان سرائی است کاروان سراها هم مانند هر رسته بازار هر کدام برای کاری معین است. در بعضی ادویه فروش‌ها، در بعضی بلور فروش‌ها، در بعضی ابریشم فروش‌ها و خلاصه فلز فروش‌ها و

این بازاری‌ها

۱۸۸۰ — المانی. هانری. رنه. د(ص ۶۹۲): هر بازار به صنف مخصوصی از نمد مالان، نجاران، خراطان، آهنگران، سراجان اختصاص دارد.

کسبه فروشنده مانند عنکبوتی که در میان تار خود قرار گرفته باشد، چهارزانو در جلو دکان نشسته و چشم به راه‌اند که مشتری بیاید و با خون سردی او را فریب دهند و کیسه او را خالی کنند به خصوص اگر مشتری غیر مسلمان باشد هر قدر بیش تر جیب او را خالی کنند به ثواب مقرون تر است.

در بازار آهنگران اسلحه سازی با علامت اروپایی

۱۸۸۰ — المانی. هانری. رنه. د(ص ۶۹۱): روشنایی که از روزه سقف بازارها به درون می تابد اثری خاص در بیننده دارد و سایه روشنی تولید می کند که خالی از تماشا نیست. اما بازار آهنگران تماشایی دیگر دارد. در این بازار کارگرانی دیده می شوند که مانند

قهرمانان افسانه‌یی نیمی از بدن را عریان کرده و پیش بندی چرمی به کمر بسته و پتک‌هایی را پی در پی به روی آهن گذاخته فرود می‌آورند شگفت آن که چندین کارگر در آن واحد در کار کوبیدن آهن هستند و هیچ یک در فرو کوبیدن پتک خطایی نمی‌کنند در میان کار از ضربات پتک‌ها جرقه‌هایی فراوان از آهن به هر سو پراکنده می‌گردد.

آهنگران به ساختن لوازم زراعت و صنعت از قیل بیل و کلنگ و تیشه و غیره مشغول اند روشنایی دکان آهنگری هم که از دود سیاه شده از راه روزنه‌یی است که در سقف آن قرار دارد. در آویختن روشنایی و تاریکی در این دکان‌ها اثری خاص در بیننده دارد و شبیه است به تاثیر نوری که از شیشه‌های کهنه کلیساهای قرون وسطی به درون می‌تابد.

و این ایران پژوه همچنین در باره بازار آهنگران و اسلحه سازان اصفهان (ص ۹۳۶) می‌نویسد: هنگامه‌یی بر پا ساخته‌اند که گوش خارجی‌ان تاب شنیدن آن را ندارد. اینان به وسیله چکش و سندان، از آهن چیزهایی از اشکال جانوران از قیل خرگوش، قرقاول و شتر می‌سازند و با مفتول‌های سیم و زر آن‌ها را آذین می‌دهند. از این ساخته‌های ایرانی، به اندازه‌یی در بازارهای اروپا وارد شده که دیگر چندان خریداری ندارد.

در این بازار افزون بر اسلحه و زره و کلاه خود و سپر و غیره که به طرز قدیم می‌سازند و تجار آن‌ها را به کشورهای خارج صادر می‌کنند جالب‌تر از همه جایی است که صنعت گران مشغول ساختن تفنگ هستند، تفنگ‌هایی به شکل تفنگ مارتینی می‌سازند که فوق‌العاده محکم و خوش ترکیب است و تعجب در این است که روی این اسلحه‌های ظریف دست ساز علامت‌های اروپایی می‌گذارند تا خریداران زیادی پیدا کنند.

بازار مرکز بخش اخبار

۱۹۰۹ — نیکیتین (ص ۵۰): بازارهای ایران مرکز تجارت و در عین حال دوایر سیاسی است. اخبار در بازار زودتر از همه جا پخش می‌شود. در همین بازار است که بر حسب تصادف جنبش و اعتراض نسبت به حکام ظالم و طماع یا علل دیگر صورت می‌گیرد. در بارومتر سیاسی ایران، بستن بازار علامت منتهی درجه توفان است.

اوزان، برابری ارزش‌های پولی، مزد و قیمت‌ها

آنچه در این یادداشت درباره اوزان، برابری ارزش‌های پولی و قیمت‌ها آمده آگاهی‌هایی است که می‌تواند با مشخص شدن سال هر مورد برای ترقی قیمت‌ها و تورم و از دست شدن ارزش قبلی واحدهای پولی ملاک قرار بگیرد.

(۱، خروار = ۱۰۰ من)، (۱، من = ۱۰۰۰ مثقال)، (۱، مثقال طلا = یک تومان)، (۱۰،

تومان = ۱۰۰ قران)، (۱۰ تومان = ۸۰ فرانک) در سال ۱۸۸۱، دیولافول — ج ۱. ص ۷۰ —



- (۱، تومان = ۷/۵ فرانک) در سال ۱۸۸۳، موزر. هنری — ص ۲۱۰.
 (۱۲۰/۰۰۰ لیبه = ۱۶۰/۰۰۰ تومان) در سال ۱۸۰۰، ملکم سرجان. ص
 (۱، تومان = ۱، پوند استرلینگ)، (۶۴ قران = ۵/۷ دلار) در سال ۱۸۱۰. پاتینجر
 (۹۷۵ تومان = ۳۴۰ مارک) در سال ۱۹۰۵. سون هدین.
 (۱، تومان = ۱، دلار) در سال ۱۹۲۵، نوردن. هرمان. ص ۷۱.

* * *

- (۱، گیسروانکبه گوشت = ۵ پنی = ۲/۵ شاهی) و (مزدیک عمله ۱۵ شاهی) در سال ۱۸۶۰. واتسن. — ص ۲۹.
 (۷، کیلوآرد = ۶ شاهی) و (۱۲ تخم مرغ = ۲ شاهی) و (مزد کارگر ۱۵ شاهی).
 (۱، مرغ = ۱۲ شاهی) و (یک، گوسفند = ۴ ریال = ۴ قران).
 (خر بوزه به وزن ۶ کیلو و یک لنگه گیوه = سه شاهی) در سال ۱۸۸۱. دیولافوا — ج ۱. ص ۳۳۶.

کاروان سراهای بازارها

۱۸۱۰ — در ویل (ص ۷۵): درباره کاروان سراهای درون بازارهای هر شهر می نویسد: کاروان سرای بنایی است چهار گوش، با دکان های متعدد که سوداگران بی گانه کالا های خود را در آن دکان ها گذاشته و با پرداخت حقوقی معین به داروغه ها، به خرید و فروش می پردازند.

ضمناً هر کاروان سرای اتاق هایی برای سکونت مسافران، اصطبل هایی برای اسبان و آغل هایی برای جای دادن اشتران دارد.

کاروان سراهای در میان بازار ساخته شده و خود هم جزیی از بازار به شمار می رود که در عین حال اهمیتی بزرگ دارد. زیرا برخی از آن ها، سالیانه عایداتی عظیم نصیب صاحبان خود می کنند. کاروان سراهای را اشراف و دولت مندان ساخته و آن ها را بین خود خرید و فروش می کنند. برای ساختن کاروان سرای باید محل مناسب و سرمایه یی کافی در دست داشت. در ضمن برای شروع به این کار باید اجازه یی مخصوص کسب کرد.

صاحبان کاروان سراهای، غالباً یکی از غلامان یا نوکران خود را به عنوان مباشر تعیین می کنند حساب و کتاب و دخل و خرج کاروان سراها در دست مباشران است ولی اینان به ندرت رعایت امانت را می کنند.

این کاروان سراهای محل برخورد افراد ملت های مختلف، به خصوص عده یی زیاد از یهودیان است. در ایران نیز مانند اغلب نقاط جهان سر رشته کار و کسب و تجارت در دست یهودیان است.

کاروان‌سرای‌ها و خدمات عمومی دیگر آب انبارها، پل‌ها، مسجدها، یخچال‌ها حمام‌ها وباغ‌های تفریحی

«همه‌اش یادگار شاه عباس کبیر است

۱۸۹۰— فوروریه (ص ۷۵): اگر از هریک از عوام ایران نام بانی هر کاروان‌سرای را بپرسید جواب می‌دهد «شاه عباس» زیرا که پیش ایشان هر کار مفید و عظیم از شاه عباس است و افسانه‌یی میان ایشان شایع است که شاه عباس ۹۹۹ کاروان‌سرای ساخته است. راست است که شاه عباس با نظر بلندی که داشته در همه جا راه‌ها ساخته، کاروان‌سرای‌ها و پل‌ها بنا کرده ولی پیش از او هم در ایران نظایر این بناها بسیار بوده است. از این که شکل پل‌ها و کاروان‌سرای‌ها به یکدیگر شبیه است نباید چنین تصور کرد که تمامی آن‌ها از شاه عباس است. چنان که پل قزل اوزن از نوه اوشاه صفی و کاروان‌سرای جمال آباد ساخته امیر دیوان شاه عباس دوم و کاروان‌سرای سرچم از بناهای وزیر سلطان ابوسعید در سه قرن پیش از شاه عباس است.

مانند قلعه‌های جنگی

۱۸۸۰— براون. ادوارد (ص ۱۶۳): به محض این که آن کاروان‌سرای زیبا و محکم و وسیع را دیدم فهمیدم که از آثار صفویه است به عقیده چهارپاداران در تاریخ ایران فقط دو دوره سعادت و خوشی فرمانروا بوده است، یکی در دوره فریدون و دیگر در دوره شاه عباس و کاروانیان تمامی بناها و آثار صفوی را از شاه عباس می‌دانند.

با این که کاروان‌سرای‌ها از عصر صفوی تاکنون تعمیر نشده و درها و پنجره‌های اولیه آن مدتی مدید است که از بین رفته، با این وجود انسان شیفته استحکام بنا و زیبایی نقشه و فکر دور نگر زمامداران دوره صفوی می‌شود. برخی از این کاروان‌سرای‌ها به قدری بزرگ است که می‌تواند هزارها مسافر را در خود جای دهد. این کاروان‌سرای‌ها مانند یک قلعه جنگی می‌تواند در برابر حمله احتمالی راه‌زنان پایداری کند. (نگاه کنید به عکس شماره ۱۸. حیاط یک کاروان‌سرای در میان راه بیابان).

به همان اندازه که برای اتاق‌ها و آب انبارها دقت به کار رفته، برای اصطبل هم دقت کرده‌اند تا وسیع و هوا دار باشد. تمامی با آجرهای بزرگ و خیلی محکم ساخته شده است. نقشه داخلی کاروان‌سرای و تاریخ آن از دیرباز

۱۸۸۱— دیولانفوا (ج ۱. ص ۱۹۳): کاروان‌سرای نصر آباد از بناهای بسیار خوب و

محوطه آن وسیع و به شکل چهارضلعی منظم است. در اطراف حیاط اتاق‌هایی دارد و در عقب آن‌ها طویله‌هایی متعدد ساخته شده است. در زیر اتاق‌ها زیرزمین‌هایی است که مسافران می‌توانند در روزهای گرم تابستان در آن‌ها به سربزند و در وسط حیاط کاروان سرای هم سکویی وسیع است که آن را تخت می‌گویند و دو متر از زمین بلندی دارد و اطراف آن خندقی است پر از آب تا جانوران گزنده نتوانند از آن عبور کرده به بالای سکو بیایند.

مسافران با نردبان بالای سکوی بلند می‌روند و نردبان را بالا می‌کشند و شب را آن‌جا به سر می‌برند و این احتیاط برای این است که در نواحی کاشان و خود شهر عقرب فراوان و زهرش کشنده است.

دیولافوا همچنین می‌نویسد: از زمان‌های بسیار قدیم این گونه کاروان سراها در طول راه‌ها وجود داشته است. هرودوت می‌نویسد از شوش تا سارد توقف گاه‌هایی برای مسافران در راه ساخته شده است ولی من (دیولافوا) تصور می‌کنم که این منازل در تمامی راه‌های ایران وجود داشته است، تا مسافران و سپاهیان بتوانند مسافرت کنند.

خدمت رایگان به مسافران بناهای عام المنفعه و موقوفه

دیولافوا در جای دیگر کتاب خود (ج ۱. ص ۳۵ و ۳۶) می‌نویسد: بعضی از پادشاهان نیکوکار که ترقی ایران را در نظر داشتند در تمامی شاه راه‌های کشور کاروان سرای‌هایی ساخته‌اند، چنان که شاه عباس کبیر ۹۹۹ کاروان سرای محکم و آب انبارهای متعدد در تمامی شاه راه‌های کشور خود ساخته و بدین روش ارتباط میان قسمت‌های مهم کشور پهناور خود را سریع و آسان کرده است.

همچنین اغلب بناهایی که در ایران برای استفاده عمومی ساخته شده، متمولین و مقامات عالی رتبه دولتی برای ثواب و اجر اخروی می‌سازند، حتی پل‌هایی که بر روی رودخانه‌ها می‌بینید با این نوع پول‌های خیریه ساخته شده است.

کاروان سرای‌ها، آب انبارها، پل‌ها، مسجدها موقوفاتی دارند که از درآمد آن اداره می‌شوند. انسان وقتی می‌بیند که کاروان سرای دار که از کاروان سرای نگهداری می‌کند و بدون توقع پول و به رایگان به کاروانیان خدمت می‌کند و صبح‌ها و عصرها درهای منزل‌ها را باز می‌کند و می‌بندد و دستورات مسافران را مثل نوکر انجام می‌دهد تعجب می‌کند. بعد در می‌یابد که او از موقوفات ماهیانه می‌گیرد.

به مانند شهر

۱۸۸۰ — المانی. هانری. رنه. د(ص ۷۰۹) در وصف کاروان سرای میان دشت، در بین سبزوار و شاهرود می‌نویسد: این کاروان سرای بزرگ‌ترین مسافرخانه‌یی است که در

راه مشهد به تهران دیده می شود که از سه حیاط تشکیل یافته و به وسیله راه روهایی باهم پیوند دارند. (نگاه کنید به عکس شماره ۱۹. کجاوه ها هنگام عزیمت از کاروان سرای) هر سه این حیاط ها دارای اتاق هایی متعدد است که در هر یک از اتاق ها ۵ تا ۶ نفر می توانند استراحت کنند و هم وسیله پختن غذا داشته باشند. این کاروان سرای مانند شهر است. دکان قصابی، دکان نانوانی دارد، به محض این که جمعیتی زیاد در آن وارد شد قصاب یکی از گوسفندان را که در حیاط می گردند گرفته و فوراً سر می برد.

چند نفر دلاک و پینه دوز هم برای تراشیدن سر زوار و تعمیر کردن پاپوش های آنان در آن جا هستند. دکان سراجی هم برای مرمت کردن زین و یراق اسبان موجود است. خلاصه، مسافر هر چه بخواهد می تواند در این جا برای خود فراهم کند. نرخ غذاها و خوراکی ها در این جاها به طور محسوسی از جاهای دیگر گران تر است و پولی زیاد با حساب سازی از مردم می گیرند.

خدمات بانیان خیر

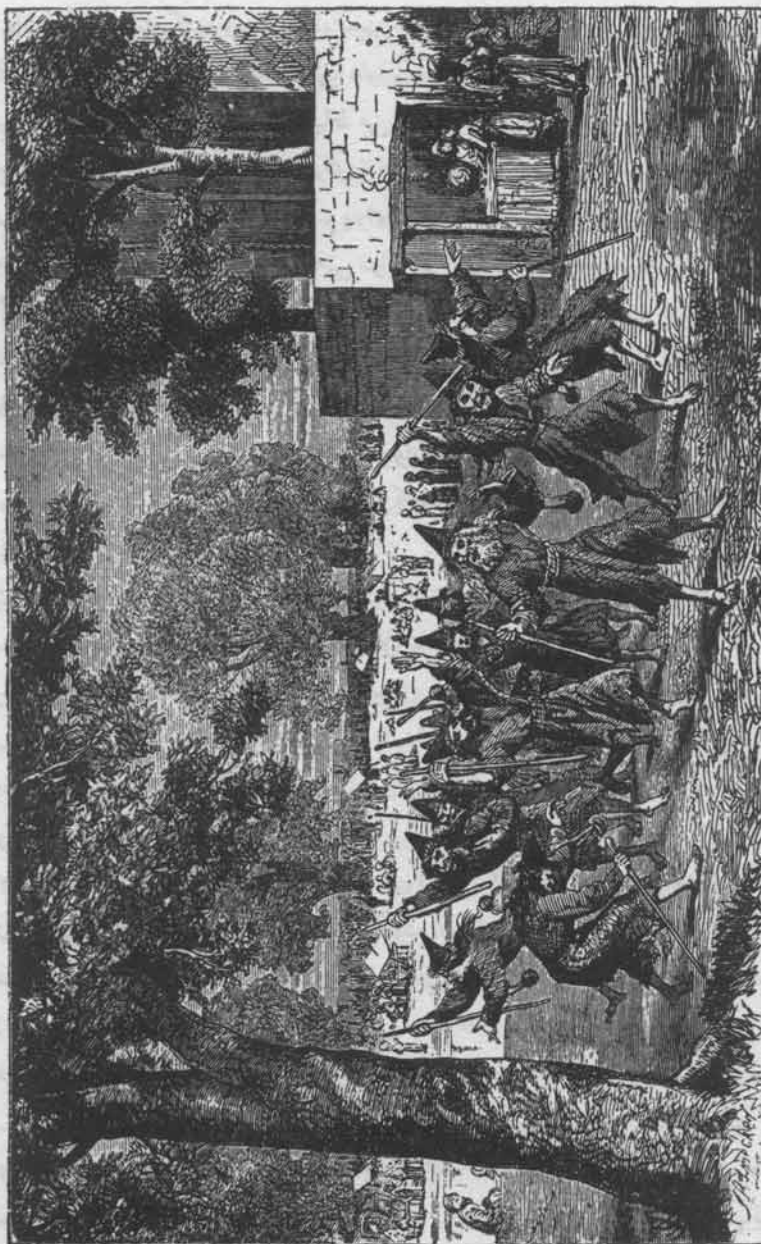
۱۸۱۰- در ویل (ص ۷۵ و ۷۶): کاروان سراهای سر راه و بیابان ها و مسافری با کاروان سرای های درون شهر از حیث سبک معماری و ساختمان و موارد استفاده تفاوتی آشکار دارند.

شاه عباس کبیر کاروان سراهای مسافری زیبای فراوانی در سراسر کشور بنا کرده بود ولی این کاروان سراها بعد از صفویه روی به ویرانی نهاد و چون ایرانیان دیگر توجهی به تعمیر و مرمت بناها ندارند بی گمان تا چند سال دیگر حتی اثری از آن ها باقی نمی ماند. با این حال هنوز برخی از متمکنین و اشخاص نیکو کار، گاه و بی گاه در مراکز عبور و مرور مسافران کاروان سراهایی بنا می کنند.

چاپارخانه و طرح بنای آن

۱۸۸۲- اورسل (ص ۳۲): در همه جای ایران ساختمان چاپارخانه ها تقریباً یک سان است. یک بنای گلی، یک حیاط چهار گوش در کنار آن. در ورودی چاپارخانه به جاده باز می شود و سر در آن به شکل گنبدی بیضی مانند است که بر فراز آن «بالا خانه» بی قرار دارد.

در دو طرف در ورودی به چاپارخانه اتاق هایی ساخته شده که هر کدام دری یک لنگه دارد. پنجره های اتاق های آن شیشه ندارد و به حیاط داخلی باز می شود. جنب چاپارخانه انباری هم هست که برای ذخیره علوفه و چهار پایان است و نیز طویله یی بزرگ که اسب ها در آن استراحت می کنند. اتاق های طبقه بالا برای مسافران راحت تر از طبقه پایین است. (نگاه کنید به تصویر شماره ۲۰ نمای بیرونی یک چاپارخانه)



۲۵- از کتاب وامبری: دراویش نقش بندی در حال سماع در بخارا

راه دولتی قاجاری

۱۸۹۰- فووریه (ص ۹۴) در وصف راه قزوین به تهران می نویسد: برای آن که کسی ملتفت ساختمان سرسری این راه بشود هیچ لازم نیست که مهندس باشد، زیرا که یک عده عمله فقط خار و خاشاک زمین را بر چیده و در دو طرف آن شیبی نسبتاً عمیق کنده و مقداری خاک و شن هم در چاله ها ریخته و آن ها را به این صورت تسطیح نموده اند. این راه چون تازه ساخته شده بسیار خوش منظره و هموار است و کالسکه بدون تکان از آن می گذرد، لیکن جای شک است که بتواند حتی از آسیب های سیل و باران یک زمستان بر جای بماند. ناصرالدین شاه به این راه می نازد و می گفت که یک میلیون خرج آن شده است و نمی دانست که اگر آن را چنان که باید بسازند، صد میلیون هم بیشتر خرج برمی دارد.

یخ در تابستان

۱۸۱۷- کوتز بوئه. موریس. دو (ص ۱۸۳) که همراه سفیر روسیه به ایران آمده بود با کمال تعجب می نویسد: ایرانیان در گرم ترین روزهای تابستان یخ دارند، در صورتی که من ابداً یخچال در کشور ایشان ندیدم. خدا می داند برای نگه داری آن چه می کنند!

یخچال

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۷۵): تهیه یخ بسیار آسان است و با زحمتی کم به دست می آید. در زمستان گودال هایی کم عمق را که با دیوارهایی بلند احاطه شده پر از آب می کنند تا شب یخ ببندد. صبح کارگران این یخ را شکسته و قطعات آن را در زیر زمین هایی مسقف می ریزند و برای تابستان ذخیره می کنند و با این که بهای یخ بسیار ناچیز است صاحب هر یخچال هر ساله استفاده کلانی از آن می برد.

نسبت مستقیم میان تعداد مسجدها و حمام ها و عده جمعیت هر شهر

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۴۲) که در تاریخ یاد شده به ایران آمده بود می نویسد: در ایران تعداد مسجدها و حمام های هر شهر با عده جمعیت آن نسبت مستقیم دارد. هر قدر تعداد حمام و مسجد زیادتر باشد جمعیت آن بیشتر است و از روی شماره آن دو می توان تعداد جمعیت هر شهر را حدس زد.

یک حمام عمومی در مشهد

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه. د (ص ۶۲۳) در باره یکی از حمام های عمومی مشهد می نویسد: روی سر در این حمام نقاشی جنگ رستم نامدار با دیو سفید مغلوب شده نگاه ها را به خود جلب می کند. معمولاً روی سردر تمامی حمام های عمومی این نقش هست. علامت دیگری هم برای جلب نظر ها به حمام وجود دارد که آن لنگ های قرمز است که

آن‌ها را از بیرون حمام به بدنه دیوار ردیف به هم بسته و آویخته‌اند. حمام‌های عمومی غالباً کثیف است و واجبی زیادی برای ستردن موی بدن در آن به کار می‌رود. در روی آب خزینه‌ها موها مانند خس و خاشاک‌ی که به روی آب دریا دیده می‌شود، در سطح آب موج می‌زند و اغلب به بدن اشخاص دیگر می‌چسبد. آب خزینه را خالی نمی‌کنند و فقط در فاصله هشت تا ده روز آبی تازه در آن می‌اندازند و کف صابون و مواد کثیف آن را می‌گیرند.

اشخاص ثروتمند از رفتن به چنین حمام‌ها خودداری می‌کنند. برخی از این حمام‌های عمومی در اوقاتی معین به مردان یا زنان اختصاص دارد ولی حمام‌های دیگری هم هست که فقط به مردان اختصاص دارد.

باشگاه و میعادگاه عقیف‌ترین مردم دنیا

۱۸۱۰- در ویل (ص ۵۹ تا ۶۳): گرمابه‌ها در سراسر مشرق زمین نه تنها به منزله دستگاہی تجملی بلکه به مثابه وسایل ضروری زندگی است. زیرا علاوه بر شرایط خاص آب و هوا که وجود گرمابه‌ها را ضروری می‌سازد اهالی مشرق زمین فقط با استفاده از حمام می‌توانند نظافت خویش را تامین کنند.

با این همه ایرانیان بسیار دیر به دیر یعنی فقط هر ماه یک بار پیراهن تن خود را عوض کرده و از زن و مرد همه با شلوار به رخت خواب می‌روند.

به نظر من، ایرانیان عقیف‌ترین مردم روی زمین‌اند. از این روی پیش از آن که کاملاً برهنه شوند پارچه کرباسی مخصوصی به پایین تنه خود- از کمر تا زانو- می‌بندند.

گرمابه عمومی، محل ملاقات و دیدار افراد طبقات متوسط ایرانی است. بی‌گانگان (مسلمان) و بازرگانان غالباً برای آشنایی با هم یا گفتگو درباره انجام معاملات به حمام می‌روند. همه کس در حمام چیق و قلیان کشیده یا قهوه می‌نوشد. ایرانیان گاه حتی ساعت‌ها وقت خود را در حمام می‌گذرانند تا خبری داده یا خبری گرفته و آن‌ها را به نقاط دیگر نقل کنند.

فایده‌های حمام از نظر سلامتی و رابطه آن با زندگی دینی

۱۸۵۱- پولاک (ص ۶۷): حمام‌های تهران از نظر جلال و شکوه سنگ مرمرها و ستون‌ها و همچنین از نظر جاداری و وسعت از گرمابه‌های اصفهان عقب‌تر است. این حمام‌ها که نیمی از آن‌ها در زیرزمین قرار دارد از نظر نمای خارج، با نقاشی‌های بد بازاری تزیین شده است که معمولاً تصویری غول‌ها و کشتی‌گیران یا صحنه‌های نبرد رستم را مجسم می‌سازد.

پولاک در (ص ۲۴۴) باز درباره گرمابه‌ها می‌نویسد: حمام با زندگی دینی ایرانیان در

ارتباط نزدیک است. زیرا هم بر اثر مقاربت، عادت ماهانه، زاییدن، و هم بر اثر هر نوع بیماری مانند خون، چرک و تماس با مردار و سگ و غیره که به حکم دین نجس شمرده می شود برای پاک شدن باید به حمام رفت». پولاک نیز در (ص ۲۴۷) می افزاید که حمام ایرانی بدن را به بهترین وجه تمیز می کند. در رفع خستگی، مداوای دردهای مفصلی و روماتیسمی کمکی موثر است.

حمام برای بسیاری از زنان مرکز تجمع است تا در آن جا به گفتگو و اختلاط بپردازند و تازه ترین روی داده های شهر را با هم در میان بگذارند. زن ها اغلب نصف روز را در آن جا به سر می آورند، شربت می خورند یا با ساز و آواز وقت را می گذرانند. رسم خال کوبیدن در حمام به روی چانه، گردن، سینه رواج دارد.

حمام بخار ایران سر منشاء حمام های سونای دنیا

۱۹۲۵— نوردن. هرمان (ص ۷۱): در شهر کازرون از لذت شستشودر حمام های عمومی برخوردار شدم. حمام بخار ایرانی یکی از هدایایی است که از طرف ایران به دنیای غرب داده شده است.

وسایل و تشکیلات حمام عمومی کازرون عیناً مانند حمام های بخار ترکی در شهرهای اروپایی بود، با این تفاوت که در کازرون سکوهای کاشی بیرون (سربینه) حمام با نمدی که از پشم شتر تهیه می شود مفروش است. در قسمت بخار حمام ساربان، قاطرچی، تاجر معتبر در کنار هم می نشینند و اختلاف طبقاتی مطرح نیست و گاه هم به نشانه دوستی، دستی محکم نیز بر پشت یکدیگر می زنند.

نمونه یی از مجلل ترین کتابخانه ها در شیراز

۱۷۹۱— جوزر. سرهار فورد (ص ۳۸): کتابخانه میرزا حسین در شیراز حدود دو یست و پنجاه هزار روپیه خرج آن شده است. این کتاب ها چه کتاب هایی بود!!، با نادرترین و نفیس ترین روکش ها و زیباترین خط ها و تذهیب هایی که امکان تصورش می رفت. جلد برخی از آن ها از ورق های نازک طلا همراه با مینا کاری فراوان و جواهر نشان از جواهرات کوچک که به طور پراکنده روی آن ها نشاندۀ بودند. سایر جلد ها از نوعی مقوای روغنی جلا یافته، منقش به نقش های رنگین و رنگ های درخشانی بودند که ایرانیان در آفریدن آن ها بسیار ماهرند.

برای این که خواننده غربی تصویری از نفاست و کم یابی این کتاب ها داشته باشد برای آگاهی او می گویم که در میان این کتاب ها شاهنامه یی بود متعلق به سلطان محمود غزنوی که در آن حواشی و یادداشت هایی گوناگون دیده می شد که می گفتند شاید از زبان خود فردوسی نقل شده است.

جوئز در باره خریدن و بردن بسیاری از این کتاب‌های نفیس در زمانی که شهر شیراز در شرف افتادن به دست آغا محمد خان بود نیز می‌نویسد: من حدود ۷۵۵ جلد از گران‌بها ترین و کم‌یاب‌ترین و جواهرنشان‌ترین و طلا کاری شده‌ترین و هنرمندانه‌ترین آن‌ها را خریداری و از ایران خارج کردم.

جُزّه، پل معلق نقاله (تلسکی)

۱۸۴۰— لیارد (ص ۲۱۹) درباره نوعی پل معلق نقاله در هوا در نواحی بختیاری به نام «جُزّه» که دو کوه را در بالای یک دره یا رودخانه برای عبور انسان به هم پیوند می‌داد می‌نویسد: در بالای اکثر رودخانه‌ها که از میان دو کوه می‌گذرد، خصوصاً بالای رود کارون، در قدیم سنگ سینه دو کوه برابر هم را از این سوی و آن سوی روبه روی هم سوراخ کرده و بندی (ریسمانی) را از یک سر به یک سوراخ بسته و دیگر سر را به سوراخ سینه کوه برابری تا ریسمان در هوا بالای دره خوب کشیده شود. آن‌گاه چوب دو شاخه شکلی را از زیر آن ریسمان، می‌بستند تا معلق بماند. سپس کسی که می‌خواست از این سر کوه به سوی دیگر برود روی طنابی که زیر دو شاخه بود می‌نشست مثل این که در تاب نشسته باشد. در این وقت سر ریسمانی را که وسط آن به بالای دو شاخه بسته شده بود از طرف مقابل می‌کشیدند و آن کسی را که سوار جُزّه بود از این سوی بالای کوه به سوی دیگر منتقل می‌کردند. سه تا از این جره‌های سخت جُزّه (وقف) امام زاده سلطان ابراهیم فرزند حضرت امام موسی کاظم (ع) است که سالی چند هزار نفر زن و مرد به وسیله جُزّه‌ها به زیارت می‌روند و راهش منحصر از بالای رودخانه است. (نگاه کنید به تصویر شماره ۳۸).

باغ

۱۸۴۰— فلاندن. اوژن (ص ۲۲۵): ایرانیان به باغ بسیار علاقه دارند. معیاد گاه شان بیش‌تر در باغ است که در آن اسباب انواع تفریحات و خوشگذرانی‌ها را فراهم می‌سازند و همچنین در باغ است که بیش‌تر وقت خود را با خواندن حکایت‌ها و شعرهای شعرای نامی مشغول می‌دارند.

۱۸۵۱— پولاک (ص ۷۵): ایرانی که به کم بود گل و گیاه و نقصان درخت در دشت عادت کرده است از دیدن جوی آب روان به وجد می‌آید و در کنار آن جوی زیر درخت بیدی یا سپیداری، سایه‌یی پیدا می‌کند تا بتواند در آن جا لقمه نانش را بخورد و به هنگام تابستان شب‌ها اطراق کند. حتی هر گاه وی در زمین محصوریی چند درخت جنگلی یا میوه یا چند بوته گل سرخ ببیند فوراً آن باغ را رشک بهشت و روح افزا می‌شمارد.

۱۸۱۷— کوتز بوئه. موریس دو (ص ۸۸): اروپاییان ایران را بهشت روی زمین می‌دانند و ایرانیان نیز وطن خود را رشک بهشت می‌شمارند. ولی ما با این که در نیمه فصل

بهار از سرحد بین ایران و نخجوان می گذشتیم نه گل دیدیم و نه چمنی.
گورستان

۱۸۵۰- استیوارت. لیوت (ص ۱۵۰): گورستان ها در ایران در مقایسه با ترکیه خیلی ساده و فرو افتاده و بدون تمایز و بدون آراستگی است. از جمله در تبریز قبرها با آجر ساخته شده و بلندی آن ها از سطح زمین به قد یک آجر است ولی در روستاها قبرها که هم سطح با زمین است با قطعات سنگ مشخص می شود.

علت از بین رفتن گزهای کویر

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۳۲۰): از حاشیه کویر می گذشتیم. به چند بیشه کوچک که از درخت های گز تشکیل شده بود رسیدیم. یکی از محلی ها می گفت که در قدیم بیشه های زیادتری از گز در اطراف جاده بود ولی به فرمان حاکم تمامی آن ها را قطع کردند. زیرا دزدان و راه زنان در بیشه های گز پنهان می شدند و ناگهان به مسافران حمله می کردند و اموال آنان را به غارت می بردند.

کویر و اسرار آن

۱۹۰۵- هدین. سون (ص ۲۳۶): «کویر مانند دریایی است که ما با قدم هایی بلند به ساحل آن نزدیک می شویم». و باز در (ص ۲۴۰) می گوید: «چون حتی وقتی که ساحل کویر خیلی خشک است زمین آن چنان نرم است که آدم با هر قدمی که بر می دارد فرو می رود، بنابراین کویر از جهاتی شباهت به یک دریای زیر زمینی ماسک دار دارد. این دریا پر است از موادی که آب، از اطراف کویر آورده است. کویر دریایی است که در آن گل ولای بیشتر از آب است.

هدین در ادامه این وصف (ص ۲۵۴) می گوید: سطح کویر در مواقع خشکی مداوم و قشری سخت مقاوم دارد، اما در عین حال عبور از آن با یک کاروان بزرگ خیلی خطرناک است زیرا هرگاه ممکن است قشر زمین به ناگهان به زیر پای کاروان بشکند و همه کاروان غرق شود. و باز در (ص ۲۵۹) گوید: در کویر جز بوته های خشک صحرایی و گز و طاق گیاهی دیگری به چشم نمی خورد. نه شهری دیده می شود، نه دهکده ای و جز چندین چوپان انسانی دیگر دیده نمی شود.

همچنین در (ص ۲۷۳) می نویسد: وقتی آدم وسط کویر است اگر باران یا برف بیارد می بیند همه جا گل می شود. خاک نمک دار مثل یخ لغزان می شود و شترها نمی توانند ده قدم دیگر بردارند و زمین نخورند» و در (ص ۳۰۵) گوید: خود ایرانی ها در جندق این احساس را دارند که در ساحل دریا زندگی می کنند. بنا به روایت کویر در زمان انوشیروان دریاچه ای بزرگ بوده است.

هدین باز در (ص ۳۱۶) گوید: وقتی در کویر برف می بارد، اتفاق می افتد آدم و شتر یا از سرما خشک می شوند یا در کویر فرو می روند» و بالاخره در (ص ۵۲۵) می نویسد: ترکیب درصد خاک کویر عبارتند از: ۵۰ درصد شن، ۱۶/۷ درصد آهک اسیدی، ۶/۱ درصد اکسید آهن، ۵/۳ درصد نمک معمولی، ۲/۵ درصد بوره اسیدی و ۲/۱ درصد خاک رس.

شهرهای ایران و مردم آن

آمل، شهر آهن و آهنگران

۱۸۰۶ — ژوبر. پ. امده (ص ۳۴۸ و ۳۴۹): شهر آمل تقریباً سه هزار خانه دارد و خانه ها در محوطه یی فراخ در میان درختان پراکنده اند. خیلی کارگر آهنگر در آمل به چشم می خورد. در پیرامون آمل است که معدن های آهن مازندان را استخراج می کنند. بیش تر کوره ها و کارگاه های آهنگری در حدود نور و بر روی رود هراز و شعبه های آن گرد آمده اند. اکنون می بینیم این استخراج چگونه صورت می گیرد.

دو خانواده با هم در جنگلی که به رودخانه نزدیک باشد مستقر می شوند. آن ها یک تنور خیلی زمخت می سازند و به آن یک دم آهنگری نیز نصب می کنند. در کنار آن هم یک انبار بزرگ سفالی برای زغال درست می کنند پس از آن که این ساختمان خشک شد همه به گرد آوردن سنگ هایی آهنی می پردازند. سنگ ها را آب می کنند. در هر بار ریخته گری تقریباً شانزده کتال سنگ به کار می برند تا یک کتال آهن از آن به دست آید که می گویند خیلی خوب است و هر بار این عمل بیست و چهار ساعت به طول می کشد و آهن به تکه هایی که وزن هر کدام آن ها به شش تا هشت لیور می رسد از هم جدا می شود. تعداد این کوره های آهنگری و کارگاه های آن به سی تا می رسد. آهن های مازندان را به بغداد، موصل تا دمشق می برند.

اراک

۱۸۹۰ — فووریه (ص ۲۶۸): شهر سلطان آباد (اراک) هم مانند دیگر شهرهای ایران کوچه هایی دارد تنگ و غالباً کثیف و دیوارهایی از خشت و گل و تیره رنگ که خانه ها در پشت آن ها واقع شده و بازاری دارد که از این سر تا به آن سر شهر را به دو نیمه تقسیم می کند.

استرabad (گرگان)

۱۸۳۰- رابینو (ص ۱۱۰): شرق استرabad اقامتگاه ترک‌های گرلی است و اما در غرب استرabad قسمت عمده اهالی تاجیک اند و تمامی سکنه شیعه هستند به غیر از ترکمن‌ها که مذهب تسنن دارند. جاده شاه عباس که از سراسر این ایالت می‌گذرد هنوز محل رفت و آمد چهارپاداران بین بندرگز و استرabad است. اهالی این ناحیه خوش صورت و مصلح و در چوب تراشی ماهراند و با این که مانند افراد بی‌باک کوهستان نیستند باز در شجاعت و جنگجویی شهرت دارند.

۱۸۶۰- مکنزی (ص ۱۹۰): شهر استرabad مرتفع است و شکلی نامرتب دارد. پیرامون آن خندق و با دیواری کنگره دار از گل احاطه شده است و برج‌های آن کاشی کاری شده و به فاصله‌هایی از هم قرار دارند محیط آن ۵ کیلومتر است.

صورت چند کتیبه در گیلان و مازنداران و استرabad که معرف ویژگی‌های ملی ایرانی است

صورت کتیبه‌یی در مسجد استرabad

رابینو (ص ۲۳۶): در زمان دولت و سلطنت خسرو گیتی‌ستان، شاهنشاه ایران و هندو ترکستان و توران (نادر شاه) تعمیر این مسجد نمود. اقل عبادالله حاجی قربان آقای ناظر نواب عالی جاه محمد حسین خان قاجار، بیگلربیگی (استان دار) دارالمؤمنین استرabad. امید از فیوضات ابدی و دولت سرمدی بهره‌مند و با نصیب به رب العباد فی تاریخ غره‌ی قعدة الحرام. سنه ۱۱۵۷. نقل کتیبه‌های زیر نیز از رابینو در کتاب مازندان و استرabad (ص ۲۴۱ تا ۲۶۲).

صورت کتیبه سنگی در مدرسه محمد تقی خان در استرabad

آن پروشرع نسبی، آن رهرو دین وصی کرده یکی مدرس پیا، زانسان که نپذیرد خلل چون دست معمار قضا، از قدرتش گیرد پناه زان پای وهم کارکن، در فکرش گردید شل گفتم مگر خلد است این، گفتا خرد با قهر و کین پاسخ خطا گشتی کزا، خلد است در کسب حل صورت کتیبه تکیه محله نعل بندان استرabad

این قصر نیلگون که دم از خلد می‌زند روزی که کشته شد، چو سلطان نینوا این تکیه که شورش او عرش می‌رود از ناله‌های زار محبان کربلا طاق و رواق همچو سپهرش بدین سیاه از دود آه شام اسیران کربلا این قصر زنگار که گشته سیاه رنگ از آتش یزید لعین، آن سگ سیاه



این تکیه گشت باعث بانی گریه هم
صورت کتیبه سنگی در مسجد کاظم بیگی در بار فروش (بابل)
 چون هست ذره پرور سلطان کربلا

محمد خان آن سرور نیکبخت
 همان مظهر عز و شأن و شرف
 چونوشیروان شد به او عدل ختم
 بر آمد ز فیض سحاب عطاش
 نهال امید خواص و عوام
 نموده نهالی که در وصف او
 خرد خوانده ثانی بیت الحرام
 ز اقبال بانی و الطاف حق
 چه در ملک و دین یافت عز تمام
 خرد بر حسین گفت و تاریخ شد
 شود ثانی کعبه حق بنام
چند سطر از صورت کتیبه سنگی در مسجد دیگر بار فروش

قصر خیر را بانی، کاخ جود را معمار
 قبله خردمندان، کعبه نکو کاران
 ملک و عقل را حاکم، شهر و شرع را رونق
 نور بخش هفت انجم، شمع بزم بر ایوان
 صبح گلشن دولت، مهر مشرق قاجار
 گلبن حلاوت راه، نیک بوم محمد خان
 با دل صفا پرور، طرح مسجدی افکند
 کز شکوه او شد نیک، راه خیر بر کیوان
 معبدی که هر طاقش، جفت گنبد گردان
 مسجدی که محرابش، ز شک ازفری خوبان
 شد چو این بنا بر پا، از توجه بانی
 سر بر آسمان کردن، گشت خلق را ایمان

صورت کتیبه سنگ در مسجد جامع بار فروش

در روزگاری همایون که دست ستم در زنجیر عدل بسته بود بفرمان پادشاه جم خدم
 محمد شاه قاجار عالی جاه، فضل علی خان، خان حاکم مازندران شد. اجاره خبازی را
 بخشید (به مسجد) هر کس مطالبه نماید به لعن ابدی گرفتار شود. مشقه محمد تقی .

از کتیبه یی بر دیوار کاروان سرای در بار فروش

خوش است باده گلرنگ با کباب شکاری
 ز دست ساقی گل چهره در کنار بخاری

۱۱۴۰

صورت کتیبه یی سنگی در مسجد و مدرسه حاجی محمد خان در رشت

در زمان خسرو دین پرور آموزگار
 در قران فرخ و کیهان خدای روزگار
 آسمان داد و دین فتح علی شه آن که کرد
 داد و دین را استوار، از یاری پروردگار
 پاک دین حاجی محمد خان که آمد از ازل
 نیک روی، نیک خوی و نیک کار
 دست او دلکش سحابی، آفتاب آن را مطر
 بخت او فرخ همایی، آسمان آن را مطار
 چون بود از بهر فردوسش ثواب
 چون بود در راه یزدانش نثار اندر نثار
 این همایون مدرسه، وین نغمه مسجد توأمان
 بهر علم و بهر ایمان کرد در رشت استوار

صورت کتیبه سنگی در مسجد اکبریه لاهیجان

به عهد فتح علی شاه، شهریار عجم
 شهنشهی که پی خاکبوس درگه او
 حریم حرمت او را همال می جستم
 فکنده شمسه چترش چو بر زمین پرتو
 زمین درگه او هست بوسه گاه ملوک
 سپهر جاه، علی اکبر آن که از نامش
 به حکم خسرو عادل به شهر لاهیجان
 بنا نهاد چنان مدرس و چنان مسجد
 چه مدرس آمده خاکش چو عنبر سارا
 فروغ دانش لقمان در آن بود مضمهر
 اصفهان بعد از صفویان به دوره قاجاریان

طراز افسر کاووس و زیب مستد جم
 قد سپهر، زبدو وجود آمده خم
 فتاده و هم در اندیشه حریم حرم
 گشاده رایست عدلش در زمان پرچم
 رواق حضرت او گشت سجده گاه امم
 بود غللو و بزرگی ممهد و محکم
 فراز مسند فرماندهی نهاد قدم
 که این مدینه علم است و آن حریم حرم
 چه مسجد آمده، آبش چو کوثر زمزم
 هوای روضه رضوان بود در آن مدغم

۱۹۲۸- ریچارد. فورد (ص ۲۱ و ۳۱): اصفهان برخلاف اکثر شهرهای ایران چندین آثار تاریخی از گذشته خود دارد تا به مسافران خارجی نشان بدهد. هر کدام از بناهای تاریخی اصفهان سرگذشتی مخصوص به خود را برای گفتن دارد.

۱۸۴۸- چریکف (ص ۷۰): سابق براین معروف بود اصفهان نصف جهان است یعنی نظربه جلالت و عظمت اوضاع قدیم آن، لکن حالا این مسأله در حق اصفهان غلط مشهور است. زیرا شکوه و جلالتی که در آن وقت وجود داشت به علل و اسبابی بود ولی حالا هم عظمت و شکوه آن را می توان حمل بر این نمود که به واسطه باغات و میوه جات و فراوانی بعضی چیزها بوده باشد.

۱۹۲۵- پرنو (ص ۸۰): هر پایه پل الله وردی خان مزین به باغچه یی است و هر باغچه قهوه خانه یی کوچک دارد. من به یکی از این قهوه خانه ها داخل شدم. هیچ مشتری نبود که جلو او یک گلدان کاشی آبی رنگ نگذاشته باشند و در قفس هایی که بر دیوار آویزان بود پرندگانی نغمه سرایی می کردند.

۱۸۴۰- فلاندن: اوژن (ص ۱۱۲): در اصفهان چون به هر ناحیه پا می گذاشتم آن جا را خراب و ویران می دیدم، سخت به حیرت می افتادم.

فلاندن در اظهار نظر بالا اصفهان را در مقایسه با آن تصویری که شاردن از عظمت و شکوه این شهر از زمان صفویان به دست داده و بران خوانده ولی در جای دیگر (ص ۱۳۲) موجودی آن را در دوره قاجاریان چنین توصیف می کند: بدون اغراق اصفهان یکی از بزرگ ترین شهرهای عالی است که بیش از چهل کیلومتر محیط دارد. این محوطه حاوی

محلله‌ها، دهستان‌ها، قصرها و باغات است که بعضی آباد و بقیه ویران و غیر مسکون هستند. وسعت آن باعث شده که شهرتی عظیم یابد از این روی به غلو گویند: «اصفهان نصف جهان است».

از جمعیت شش صد هزار نفری دو یست سال پیش، اکنون در حدود صد هزار نفر باقی مانده است. چرا که بیش از پنج ششم خانه‌ها یعنی حدود ۸۵ درصد خانه‌ها امروز ویران و خالی از سکنه است ولی هنوز این شهر دارای تزیینات بسیار است و بازارهای وسیع و از طرف طول یعنی از طرف شمال به جنوب یکی از عمده‌ترین و طولانی‌ترین بازارهای آسیا است. قصرها و مسجدهای درخشان با آذین‌های طلا و میناها، کاشی‌ها و مرمرهای قریحه ذاتی ایرانیان را می‌رسانند. گرچه شاه عباس کبیر در مصرف طلا اسراف کرده اما این می‌رساند که نهضتی در صنایع به نفع ملت ایران ایجاد کرده تا فکر مردم را عوض و ایران را آباد سازد.

فلاندن درباره محوطه پشت عالی قاپو (ص ۱۳۷) می‌نویسد: این کاخ بیش‌تر به شهری شباهت دارد. در واقع چند قصر و عده بی‌شماری منزل اند که با باغ‌های وسیع از هم مجزا شده است.

میوه‌های اصفهان

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۲۶۳): درباره میوه‌های اصفهان می‌نویسد: میوه‌های اصفهان به نوبه خود قابل توصیف جداگانه است، به قدری معطر و شیرین و لطیف و پر آب و خوش طعم است که می‌توان آن‌ها را بهترین میوه‌های جهان خواند. شاخه‌های درختان این شهر در زیر بار سنگین میوه زیاد خم شده و به زمین رسیده است.

در تناقضات بازار اصفهان

۱۹۲۵- پرنو. موریس (ص ۷۰): در این بازارها اختلاطی از نظم، بی‌نظمی، فعالیت، تنبلی، فراوانی نعمت و خست اقتصادی حکم فرما است.

خوی‌های منفی اصفهانی‌ها

۱۸۹۰- کرزن. جرج. ن. لرد (ج ۲. ص ۵۴): اصفهانی‌ها در میان هموطنان خود شهرتی چندان مطلوب ندارند و برخی از آنان به جبن و بدخواهی شهرت یافته‌اند و از دروغ و ناراستی پروا نمی‌کنند. اصفهانی‌ها بیش از اندازه نسبت به شهر خود و خودشان در غرور افتاده‌اند. خست و خشک دستی آن‌ها در کسب و معاش با این حکایت مبالغه آمیز تا اندازه‌ی فاش می‌شود که کاسب اصفهانی پنیرش را در شیشه می‌ریزد و نان خود را بر بدنه شیشه می‌مالد تا لذید شود. اصفهانی‌ها افزون بر جبن و ترس به آشوب‌گری نیز شهرت یافته‌اند.

لوطی های اصفهان را به حق شریترین افراد فتنه انگیز می شمارند.

۱۸۸۰— براون. ادوارد (ص ۱۸۴): در اصفهان مردم برخلاف تهرانی ها نسبت به خارجیانی بی اعتنا هستند ولی از حیث وضع و قیافه جالب توجه اند. صفت مشخصه اصفهانی ها صرفه جویی فوق العاده آن ها است. در تهران و سایر نقاط ایران وقتی می خواهند بگویند فلان بسیار صرفه جو است می گویند: «مانند یک بازرگان اصفهانی است».

منظره عمومی اصفهان

۱۹۰۰— لوتی. پیر (ص ۱۶۱): به محض این که از خیابان ها خارج و راه را کج کردیم معلوم شد دلگیری و فشار خرابه ها در انتظار ما بوده است. ناگهان مانند شیراز خود را در پیچ و خم کوچه های خلوت و در میان دیوارهای بلند بدون پنجره که کثافات و لاشه ها و سگ های مرده روی زمین افتاده اند می بینیم همه کوچه ها خلوت و حزن آور و خراب است، در هر طرف از شکاف دیوارها خانه ها پیدا است. این خانه ها برای جفدها و اموات مناسب است. درها، دیوارها متحد الشکل و کهنه اند.

پیر لوتی مسجد شاه آن زمان را چنین وصف می کند: اما عجب خرابی شومی در بنا مشهود است. به زودی این مسجد عالی نابود خواهد شد. مردم این جا از اعیان و اشراف تا مردم توجهی به این تباهی محیط و آثار گذشتگان و هنر ملی خود ندارند.

و درباره چهل ستون (ص ۱۸۸) می نویسد: در صورتی که بیست ستون بیش تر ندارد ولی ایرانی ها عکس بیست ستون دیگر را هم که مدت چند قرن است پیوسته در حوض جلو عمارت منعکس شده به حساب می آورند این کاخ در برابر چشمان ما، مانند خطوط و زیبایی معماری های هخامنشی عجیب به نظر می رسد.

و باز در (ص ۱۹۴) اضافه می کند: امروز صبح هنگامی که در خیابان می رفتم بسیاری از الاغ ها را که یخ بارشان بود دیدم. به خانه کفش فروشی رفتم. او به من قول داده است که در مقابل گرفتن پولی مرا از دیواری بالا برده سه نفر از زن های اصفهانی را به من نشان بدهد. از این روی در موقع مقرر از دیواری بالا رفتیم. در باغی در خانه مجاور زن هایی را دیدم که مشغول چیدن گل بودند این زن ها قیچی هایی بزرگ در دست داشتند، با آن ها گل ها را چیده در سبدها جای می دادند تا برای تهیه عطر و گلاب ببرند.

منارجنبان و «علت بسیار ساده جنیدن آن»

۱۸۸۰— المانی. هانری. رنه. د (ص ۸۹۲): بنای مقبره شیخ عبدالله در محل منارجنبان اصفهان به شکل مکعب مستطیل در ایوانی واقع شده که در دو طرف آن دو مناره کوتاه دیده می شود که آن ها را منارجنبان می گویند. بنای این مقبره مستطیل شکل با ایوان، با کاشی های ستاره مانند که به رنگ آبی و سبز هستند آذین شده است.

دو نفر جوان نیرومند دهکده از پله‌های باریک منار بالا رفتند و با شدت منارها را به حرکت و تکان در آوردند. تماشای جنبش منارها چندان جالب توجه نبود و جای افسوس است که برای چنین تماشایی بی ارزش موجبات انهدام یک بنای قدیمی را فراهم می‌کنند.

ساکتین دهکده حرکت این مناره‌های کوتاه را حمل بر اعجاز می‌کنند و معتقدند که این بنا در روی حفره‌یی پر از جیوه قرار دارد. به همین جهت است که منار حرکت می‌کند و تمام بنا را به حرکت در می‌آورد.

دلیل جنبش این منارها بسیار ساده است. نظریه این که این بنا کهنه و فرسوده شده و چوب‌هایی هم که در ساختمان آن به کار رفته حالت ارتجاعی پیدا کرده در نتیجه منارها با فشار زیاد به جنبش در می‌آید و اگر در حرکت دادن آن‌ها افراط کنند ممکن است موجبات خرابی این بنای قدیمی را فراهم سازند.

تصویری از سینه‌زنی و مراسم عزاداری تاسوعای محرم در قمشه اصفهان

۱۹۰۰- لوتی، پیر (ص ۱۴۷ تا ۱۵۰): مردم همه، بیش تر سینه می‌زنند. زن‌ها در حجاب همه در پشت بام‌های اطراف جمع شده و روی ایوان‌ها و دیوارهای لرزان ایستاده‌اند.

دایره مردم تنگ‌تر می‌شود. یک نوع حرکات آمیخته با جست و خیز شروع می‌شود. ناگهان هریک دست به شانه دیگری گذاشته دایره وار به گردش در می‌آیند و با دست راست سینه می‌زنند. رنج و اندوه عزاداری پیوسته روی به افزایش است. بعضی به قدری از خود بی‌خود شده‌اند که دل انسان به حال آن‌ها می‌سوزد.

چشم بعضی سینه‌زنان با کمال زیبایی جلوه می‌کند عضلات سینه زنان به آخرین درجه فعالیت رسیده و چشمان‌شان برافروخته شده مانند آن است که در حال قتل یا شهادت هستند. آهنگ‌های موثر و صداهای خشن گرفته از این توده پریشان آمیخته با یکدیگر خارج می‌شود. عرق و قطره‌های خون روی بدن بعضی‌شان جاری است. گرد و غبار از زمین بلند شده است.

در مسجدها هزاران مردم با هم آه و زاری می‌کنند و از دور صدای آن‌ها شبیه هیاهوی دریا شنیده می‌شود. به دسته‌هایی از مردم سینه زن که از هر سو می‌آیند برخورد می‌کنیم. این مردم از مسجد بزرگ که مرکز اصلی عزاداری است با فریاد و زاری بیرون می‌آیند. آنان هم هرده یا بیست یا سی نفر دست یکدیگر را گرفته در حالی که سرشان متمایل به عقب است به هیچ جا نگاه نمی‌کنند می‌دوند. سفیدی چشم‌شان دیده می‌شود. مردمک چشم‌شان به اندازه‌یی بالا رفته که گمان می‌رود زیرپیشانی گم شده است. دهان‌ها که

دایم باز وبسته می شود صدای ناله از آن‌ها بیرون می آید. پی در پی به سینه می زنند «حسن، حسین! حسن، حسین!».

صداها، آواز طبل را در خود گم می کنند. مردانی سر برهنه در میان گیسوان خود (با قمه) شکافی خون آلود ایجاد کرده و عرق و قطره‌های خون روی شانه‌ها جاری است. درجایی روضه می خوانند، همه چنان که سخنانی باور نکردنی می شنوند اظهار تعجب می کنند با وجودی که هر کدام هزار دفعه این سخنان و مطالب را شنیده اند. گویا زبان حال شان چنین است». آنگاه پیرلوتی از خود می پرسد: «آیا آنچه گوش‌های من می شنود باور کردنی است، آیا واقعاً چنین چیزهایی ممکن است؟».

اهواز

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۶۷۲): اهواز که در دوره ساسانیان شهری بزرگ و آباد بود، اکنون بیش از سی خانه خراب (سال ۱۸۸۱) و سی صد نفر سکنه ندارد که همه فقیراند.

۱۸۹۴- دوراند (ص ۱۱۵): اهواز که مهم‌ترین مرکز تجارت در غرب ایران است شهری عجیب است. از اهواز خاطره خوبی ندارم، زیرا این شهر به نظم محیط کوچک و کثیفی آمده ولی از قرار معلوم موقعیت تجارتی آن در حال پیشرفت است.

ایروان (نماینده ایران)

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۱۸) در موقع ورود به قفقاز می نویسد: اگر چه ما اکنون در کشور شاهنشاهی ایران مسافرت می کنیم ولی هنوز به سر حد سیاسی آن نرسیده‌ایم زیرا که رب النوع جنگ ماوراء قفقاز را به دست روس‌ها انداخته ولی اگر متوجه زبان و لباس ساکنین ایروان شویم و بناها و بازارها را در نظر آوریم کشور ایران در مقابل چشم ما مجسم می شود.

منظره شهر ایروان شادی انگیز و بسی خرمی افزاست. خانه‌ها اغلب دارای مهتابی‌های زیاست که با باغ‌های با صفا احاطه شده‌اند.

گنبد‌های با شکوه مسجدهای شیعه و دیوارهای سفید خانه‌ها نیمه ارو پای و شکوفه‌های درختان جلوه‌ی خاص دارند هرگاه از گنبد‌های شیروانی چند کلیسای روسی صرف نظر کنیم می بینیم همه چیز ایرانی است و مادر ایران هستیم.

شهر نقش‌های رستم و گنبد‌های آبی

۱۹۰۳- جکسن. ویلیامز (ص ۳۴ و ۳۵): ایروان از نظر خصایص کلی، شهری است شرقی نه غربی. مهم‌ترین بناهای تاریخی این شهر متعلق به دوران فرمانروایی ایرانیان است. مسجدها با گنبد‌های کاشی، کاخ‌های فرمان‌داران و سرداران ایرانی و نقش‌های

رستم و سهراب و فرامرز و رستم و باغ‌های ایرانی نمودار شهری شرقی است.
 ۱۹۰۸- فووریه (ص ۳۷): بازار ایروان شبیه بازار تفلیس است. به یقین بازارهای دیگری هم که در شهرهای ایران خواهیم دید از همین نوع خواهد بود و از جهت وضع ساختمان و بساط فروش با آنچه این جا دیده‌ایم تفاوتی نخواهد داشت.
ایروان غوطه‌ور در جشن‌های عید نوروز

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱- ص ۲۳): بازارهای ایروان پر هیاهو و جنجال بود. دکان‌هایی در دو طرف بازار سر پوشیده در کنار هم ردیف بودند و تجار دوزانو در هر دکان نشسته و اگر مشتری نداشتند دانه‌های تسبیح کهربایی را با انگشتان خود تندتر می‌گرداندند. این تسبیح برای این تجار بازار دو کار می‌کند. یکی آن که در محاسبات معاملات تجارتي مانند چرتکه به کار می‌رود و دیگر آن که در خواندن اوراد و اذکار از آنان استفاده می‌شود. صرافان و کاسب‌های دوره گرد با فریادهای دل خراش کالاهای خود را عرضه می‌کنند.

دیولافوا، پس از وصف مفصل بازارها و معاملات و دکان‌های کبابی و کاشی کاری‌های مسجدها و شرح وضع مردم می‌نویسد: آن روز چون شب شد اهالی شروع به آتش بازی کردند و موشک‌های زیادی از حیاط و بام خانه‌ها به هوا می‌رفت. اشخاص بسیار موقر هم از پریدن روی شعله‌های آتش لذت می‌بردند. از هر طرف فریادهای شادی بلند بود. به طوری که می‌گفتند جشن نوروز، یعنی اول سال ایران می‌باشد. سرچشمه این جشن سالیانه مربوط به زمان‌های بسیار دور تاریخ ایران است.

خجاری‌های تخت جمشید فرمانداران و بزرگانی را نشان می‌دهد که در این جشن بزرگ ملی در حضور شاهنشاهان هخامنشی پیشکش‌هایی از دست آوردهای زمینی و فرآورده‌های صنعتی نفیس دستی می‌آورده‌اند. ایرانیان به قدری به این جشن ابراز علاقه می‌کنند که من تصور نمی‌کنم که هیچ گاه از ایران رخت بر بندد به ویژه آن که جشن نوروز در آغاز بهترین فصل سال است.

درویش ایروانی

۱۸۱۷- کوتز بوئه. موریس. (دو ص ۸۸): جوانی در نزدیکی ایروان به اردوی ما آمد که نخست او را دیوانه پنداشتیم ولی بعد فهمیدیم درویش است. لباسی عجیب و پوست گوسفندی روی آن در بر کرده بود چپق و کشکولی به دستش بود. فریادهایی عجیب از دل بیرون می‌داد. می‌گفتند او صدقه نمی‌خواهد ولی می‌گیرد این درویش از پیروان عقیده‌ی است که تمام عمر در هوای آزاد گشته و زیر سقف نمی‌روند (نگاه کنید به عکس شماره ۲۶).

ایزد خواست آشیانه عقاب

۱۹۲۵- پرنو. موریس (ص ۸۱) در باره ایزد خواست از توابع آباده در استان فارس می نویسد: مانند آشیانه عقابی که در بالای دیواری از سنگ آو یزان باشد به نظر می رسد. دری قدیمی که برج و باروی آن هنوز پیداست بر تنگه مسلط بود و از گذرگاه بین فارس و عراق (عجم) مراقبت می کرد.
لنگه گیوه به جای سنگ ترازو

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۳۳۵): مردم ایزد خواست چالهایی یا آبرویی برای مستراح ها نمی کنند، تمامی فضولات را در کوچه می ریزند (مثل خیلی از محلات و حومه اصفهان در آن زمان). پس از این که فضولات خشک شد از تکه های آن تپه یی نوک تیز درست می کنند و چون سر آن به بام خانه ها رسید با کلنگ به آن حمله ور می شوند و برای حاصل خیز کردن زمین آن ها را بار الاغ کرده می برند.

نان ایزد خواست در خوبی شهرتی پیدا کرده است. در ایران سه چیز ضرب المثل است که عبارتند از شراب خلر شیراز، نان ایزد خواست و سومی زن کرمان.

امروز صبح وقتی نوکران من مشغول خریدن خر بوزه بودند، چون وزن آن مقداری سنگین تر بود جالیز بان خود را به زحمت نینداخت و لنگه گیوه خود را در ترازو انداخت تا آن را میزان بکشد. یکی از افراد ما از او پرسید: «وزن گیوه چه قدر است؟» او جواب داد: «یک چهار یک».

باکو (پرستشگاه آذر آذریان)

۱۸۹۰- فووریه (ص ۳۱۶): باکو که به ایران تعلق داشته یکی از قدیمی ترین معابد زرتشتی و پیش آذریان شهری مقدس بوده است. چون خاک آن به آسانی قابل برافروختن آتش است پیروان آیین مزدیسنا به خوبی می توانستند آیین های خود را در آن جا برگزار کنند. به همین علت بایستی تعداد آتشگاه های آن زیاد بوده باشد. هنوز هم نزدیک سورا خانه در شمال شرقی باکو پرستشگاهی برای آتش هست.

آتشگاه سوراخانه را که تا این اواخر موبدی اداره می کرد خوب نگاه داشته اند. محراب آن در وسط حیاطی مربع شکل است و دورا دور آن یعنی داخل دیوارهای دندانه دار حصار، حجراتی ساخته شده است

محراب آتشگاه بنایی است چهار گوش و هر دیوار آن مدخلی بیضوی شکل دارد و از آن جا می توان به طرف تشتی که در داخل محراب قرار داده شده و آتش جاویدان در آن می سوخته راه یافت.

امروز محراب این آتشگاه خالی و آتش آن خاموش است و دیگر شعله از ستون ها سر بر

نمی کشد و این آتشگاه ضمیمه یکی از کارخانجات نفت شده است. در موقع عبور از کوچه های باکو باید حواس خود را خیلی جمع کرد تا در منجلات های نفت که از لوله های فراوان بیرون می زند نیفتاد.

در اطراف باکو تقریباً در همه جا، چاه نفت هست. بعضی اوقات در موقع حفر چاه وقتی که به معدن می رسند، نفت چنان به قوت فوران می زند که آلات حفر چاه را به خارج پرتاب می کند.

بخارا، «یاد یار مهربان»

۱۸۵۰- وامبری. آرمینیوس (ص ۲۲۱ تا ۲۵۷): در بخارا زبان فارسی متداول است و خون ایرانی در عروق مردم بخارا جریان دارد.

بخارای شریف از حیث نامرتب بودن کوچه و خیابان و خرابی عمارت ها از کوچک ترین قصبای ایران هم پست تر است. قشری عظیم از گرد و خاک منظره شهر را به صورت فلاکت باری در آورده است. با این وجود وقتی برای اولین بار این همه جمعیت را در بازار بزرگ آن دیدم بسیار تعجب کردم.

بازارهای بخارا، جلوه و شکوه بازارهای تهران و اصفهان و تبریز را ندارد و در میان جمعیت متحرک شهر از همه بیشتر نوع ایرانی به چشم می خورد. سرهای ایرانی ها ظریف و بر حسب این که اصیل به دنیا آمده اند یا ملا و کاسب یا عمله یا نوکر باشند عمامه سفید یا آبی بر سر می گذارند. بخارا بازار کتاب فروشی هایی دارد که مرکب از بیست و شش دکان است. کتاب های چاپی در این جا (حدود سال ۱۸۵۰) بسیار کم یاب است ولی در عوض گنجینه هایی از کتب خطی، چه در دکان ها و چه در کتاب فروشی ها یافتیم که مامستشرقین قدر و قیمت خارج از وصف برای آن ها قایل هستیم.

در سفره مردم بخارا نان عالی و گوشت آب پز و چای و انواع میوه بیش تر دیده می شود. تیمچه های مال التجاره در رسته بازار با حوض های کاشی بزرگ مرکز خرید و فروش های عمده جمعیت معامله کنندگان است.

در هر طرف در زیر درختان، نقال ها، درویش ها و ملاها تک تک شرح پهلوانی های جنگاوران نامی و شجاعت های پیغمبران را به نظم و به نثر می خوانند و بازیگران از آن ها تقلید می کنند. در محل دیگر دراویش نقش بندی را دیدم که دسته هفتگی خود را تشکیل داده رژه می روند. منظره رقص دسته جمعی آن ها که سرود و شعر هم می خواندند، هیچ گاه از خاطرم فراموش نمی شود. (نگاه کنید به تصویر شماره ۲۵)

بروجرد

۱۸۹۰- فووریه (ص ۲۷۴): بروجرد شهری بزرگ است که ۲۰/۰۰۰ نفر جمعیت

دارد، ولی کثافت آن از حد گذشته و به محض این که از حصار آن داخل شدید غیر از خرابه و کثافت چیز دیگر نمی بینید. تمامی کوچه ها کج و معوج و بازارهای تنگ و تاریک آن هم به همین حال است. از هر جا هر جور بوی گند به مشام می رسد. چاله مستراح غالب خانه ها به طرف کوچه باز است و در وسط شهر چاه فضولات بزرگی است که تمامی کثافت ها به آن جا می رود. خدا دانا است که آیا تاکنون چیزی از آن برداشته شده یا نه. آفتاب هم نمی تواند با حرارت تند خود همه چیز را از بین ببرد.

بلا و امیرآن و تعریف سرشت اجتماعی بلوچ ها

۱۸۱۰- پاتینجر (ص ۱۳ و ۱۴) در وصف امیر شهر بلا در بلوچستان شرقی می نویسد: جم در این ملاقات خود را مردی اخمو و مشتاق کسب اطلاعات نشان می داد. اوسیمایی بسیار روشن دارد و به فارسی روان و خوب صحبت می کند. او روی یک بالش که از پارچه سفید مستور بود نشسته و عاری از هر چه جواهر یا آرایش یا لباس زینتی بود. عمامه یی بر سر و ارخالقی بر تن داشت و شمشیر و سپرش را هم روی قالی گذاشته بود. در این شرفیابی جم پرسید آیا فرانسوی ها و انگلیسی ها شبیه هم هستند؟ آیا وسعت نیروی دریایی انگلیس خیلی زیاد است؟

جم از توضیحات ما در پاسخ به پرسش های خود متحیر بود و به دو نفر هندویی که در بار عام او حضور داشتند درباره راست بودن گفته های ما توسل جست و هندوها به او اطمینان دادند که ما گرافه گویی نکرده ایم. جم با این وجود، سر خود را به علامت دیر باوری تکان داد و گفت: شما اظهار داشتید که کشتی هایی دارید که هر کدام ۱۰۰ توپ و ۱۰۰۰ نفر سرنشین حمل می کند. این عمل غیر ممکن است! آب و غذای این جمعیت را چگونه تامین می کنید؟ اگر چنین باشد پس سرنشینان دوچنین کشتی قادرند تا بر سراسر کشور من تسلط یابند.

پاتینجر همچنین در تعریف خصایص و خوی های بلوچ های منطقه شهر بلا و تبعه جم (ص ۲۳) می نویسد: رحمت خان و یارانش که از طرف جم امیر شهر بلا، ما به او سپرده شدیم تا راهنما و محافظ ما در سفر باشد مردی بود مهمان نواز، بی تزویر که در عین حال روح غارتگری و درنده خویی هم بر سرشت او حاکم است و مانند سایر افراد بلوچ این صفات جزو سرشت ذاتی و اجتماعی وی پرورش یافته است. رحمت خان مکرر به ریش خود سوگند خورد که اگر سعی می کردیم بدون او به پیشرفت خود در سرزمین «برنج» ادامه دهیم، تمامی افراد ما را نابود می کرد.

رحمت خان از این که ما را بخشیده است از ته دل خندید و خوش حال بود که با وی به شهر بلا باز خواهیم گشت. گرچه قصد جم، امیر شهر بلا، از سپردن ما به رحمت خان

تأمین سلامتی و رفع خطر از ما بود، ولی از این که چنین فرد وحشی و درنده خویی را برای حفاظت ما، مامور کرده بود، ناراحت شدیم.

پاتینجر در باره مهمان نوازی مردم چادر نشین بلوچستان (ص ۳۲) می نویسد: مهمان داری و مهمان نوازی همراه با محبت و صمیمیت آن ها که انتظار پاداشی نداشتند به حدی بود که حتی ما را موظف می کرد از این مردم به ظاهر وحشی و چوپان و نامتمدن سپاسگزاری و قدرانی کنیم. استخوان بندی خانه چادری آن ها از چند چوب نازک خم شده تشکیل می گردید و در واقع سقف آن هلالی بود که بر روی آن نوعی پارچه پشمی و مویی زبر دست بافت کشیده بودند.

و در باره خصایص دیگرشان (ص ۶۵ و ۶۹) می گوید: از طرف دیگر بلوچ ها طبیعتاً بسیار راحت طلب اند. در صورتی که به کاری نپردازند تمام روز را به لم دادن و رفتن از گدانی (چادری) به گدانی دیگر می گذرانند. عده بی بسیار از آن ها به عادت زیان بار جویدن بنگ و افیون معتادند ولی هرگز ندیده و نشنیده ایم که بلوچی مشروب مسکر آور آشامیده یا الکلی باشد چیلیم (نوعی قلیان) می کشند و قمار می کنند.

تفریح ها و سرگرمی های بلوچ ها از آن نوعی است که باید در میان مردم غیر متمدن وجود داشته باشد. با اشتیاقی فراوان به ورزش ها و مسابقات صحرایی مایل اند. بیش تر وقت آن ها در تیراندازی، شکار و مسابقات اسب دوانی یا شتر دوانی می گذرد. تیراندازی، تمرین چماق زنی یا چوب بازی، کشتی گیری، شمشیر بازی و نیزه افکنی از جمله تفریحات معمول و باب طبع بلوچ ها است.

بلخ و مزار شریف علی (ع)

۱۸۵۰- و امبری (ص ۳۰۶): به بلخ رفتیم. می گویند بقایای پیکر علی (ع) در مزار شریف بلخ به خاک سپرده شده است. از این جهت مؤمنین با کمال میل به زیارت آن میروند. مورخین این طور نقل می کنند که مرقد معجز نشان «شاه مردان علی» — این اسمی دیگر است که به مزار داده اند و در زمان سلطان سنجر کشف شده که شرح آن بدین قرار است:

چون شهر بلخ مستور از خرابه بود تصور می کردند گنج هایی از زمان «دیوها در آن مدفون است لذا به فرمان سنجر شروع به حفاری کردند و سنگی بسیار زیبا و سفید از زیر خاک بیرون آوردند که کتیبه زیر بر آن حک شده بود:

«این است مرقد علی پسر ابوطالب، پهلوان شجاع و مونس پیغمبر». در مزار شریف گل های سرخ خوش بویی می روید و خرافات پرستی این عقیده را به وجود آورده که جز در زمین «مزار» از این گل ها نمی توان کاشت.

بم

۱۸۱۰- پاتینجر (ص ۲۲۹): قلاع و استحکامات این شهر به قدری مستحکم است که شاید در تمامی ایران بی نظیر باشد. این قلاع در جاهای بلند واقع شده. ارک در بالاترین نقطه و محلی که شهر ساخته شده واقع گردیده است و محوطه داخلی آن تمامی قصر فرمان دار را تشکیل می دهد و ساختمان هایش در اشغال فرمان داری می باشد.

در سال های اخیر (۱۸۰۰) شهرت بم نزد ایرانیان افزایش یافته است. زیرا در این جا بود که لطف علی خان دستگیر و تسلیم آقا محمد خان شد و به قتل رسید. در این نقطه تا این ساعت مناری که از کله هواداران لطف علی خان ساخته شده بر پا می باشد.

بمپور

۱۸۱۰- پاتینجر (ص ۱۹۸): بمپور کوچک و بسیار بد ساخته شده است. روزگاری دیواری گلی و کوتاه آن را محصور می کرد که به تناوب بر آن برج هایی کوتاه ساخته بودند ولی در حال حاضر همه آن ها در شرف نابودی است. چون نخستانی در آن وجود ندارد و کشت و کاری هم در حوالی ده مقدور نیست منظره ده رقت آور بوده، از آثاری چارگی و بدبختی پر می باشد. خانه رئیس یا قلعه و ارک بالای توده خاکی عظیم و خارق العاده بنا گردیده است. مردم بمپور از بلوچ های رخشانی هستند که در واقع طایفه ی عمده است اگر چه در میان طایفه نارویی ها از نظر ثروت وعده مقام اول را ندارند.

بندر انزلی، مهمترین بندر بی شهر

۱۹۱۸- راولینسن (ص ۶۸): در تمامی خط ساحلی دریای خزر بندر انزلی - قازیان، تنها بندریا به عبارت دیگر مهم ترین بندر ایران است که در این جا موقعیت ممتاز و یژه یی دارد. ولی با این وجود این بندر آن قدر نیست که بتوان آن را شهری به حساب آورد.

۱۸۸۲- اورسل (ص ۱۱): بندر انزلی شهری نیست که از لحاظ داشتن جاهای دیدنی و جالب، غنی باشد. به نظر من غیر از فانوس دریایی و جایگاه سلطنتی جایی دیگر نیست که زحمت دیدنش ارزش داشته باشد.

۱۹۱۰- مامونتوف (ص ۱۴): بندر انزلی با مخارج نسبتاً کمی به یک بندر مناسب تجارتی تبدیل می شود که به واسطه اهمیت ترانزیتی آن بر آبادی اش افزوده خواهد شد. در انزلی پیر بازار محلی کوچک است که شوسه رشت به تهران از آن جا شروع می شود. گل و بوی گند و ازدحام حمالان و درشکه چیان و نزاع آن ها در یک دقیقه می توانست حتی مسافر با تجربه را گیج کند.

بندر بوشهر، بندر بی لنگرگاه و شهر مرض کرم رسته

۱۹۰۵- ویلیامز. کراوشی (ص ۵): شرایط ناراحت کننده بندر بوشهر دست کم دو

عامل اند. یکی وضع آب و هوا و دیگر کم ظرفیتی بندر. علت نخست به طور کلی از وضع آب و هوای خلیج ناشی می شود که در زمستان قابل تحمل و در تابستان ها طاقت فرسا است. علت دیگر کوچکی بندر است که مثل تمامی بندرهای دیگر ایران استعداد پذیرش کناره گرفتن کشتی های بزرگ را ندارد و باید کشتی بیش از یک مایل دور بایستد و مسافران خود را به وسیله قایق به ساحل برساند.

۱۹۰۰- لوتی. پیر (ص ۷): بندر بوشهر را می توان شهر اندوه و مرگ نامید و ساختمان های این شهر در حال خراب شدن است.

۱۸۴۸- چریکف (ص ۸): شهر بوشهر در اطراف خود حصاری محکم دارد که اهالی شهر را از یورش دشمن محافظت می کند. رویه بالای این حصارها وسیع است و بر آن پاسگاه های نگهبانی برای حفظ و پاسداری شهر بنا شده است.

۱۹۲۵- نوردن (ص ۲۵): بوشهر شباهت زیادی با دیگر شهرهای ایران ندارد. حتی از لحاظ آثار تاریخی فقیر به نظر می آید. جز چند آتشکده که از زمان زرتشت بر جای مانده است آثار قدیمی دیگری در این شهر دیده نمی شود.

۱۸۸۱- دیولافوا (ج. ص ۵۰۳): من هرگز شهری به این کثیفی ندیده ام. میدان ها پر از قبرهای کم عمق است و کوچه ها پر از کثافات حیوانی و نباتی است. چاه مستراح ها عموماً در کوچه ها واقع و روی آن ها باز است. این وضع ناپسند در تمامی شهرهای شرقی دیده می شود ولی در این شهر به مراتب بدتر از شهرهای دیگر است.

نظر به این که فقط طبقه های بالایی ساختمان خانه ها مسکونی است و لوله فاضل آب ندارد ساکنان خانه ها مدفوع خود و سایر کثافات را از ناودان در کوچه می ریزند و عابرین باید با زحمت و احتیاط از وسط آن عبور کنند و عابرین بسی خوشوقت می شوند که این کثافات به سر و روی شان نریزد خلاصه وضع بهداشت بوشهر خراب و تاسف آور است.

دیولافوا در جای دیگر همین کتاب (ج ۱. ص ۴۹۹) می نویسد: به ما توصیه کرده اند که هیچ گاه لب به آب بوشهر ننزید. زیرا علاوه بر این که فاسد و زیان بار است دارای کرمی نیز هست شبیه کرم های «گینه» به محض آن که وارد در معده شد به زودی رشد می کند و در طول ماهیچه های بدن به راه می افتد پس از آن که باعث درد ورنج تحمل ناپذیری می گردد عاقبت از پوست بدن سر در می آورد. معالجه آن نزد بومیان آسان است ولی حوصله یی زیاد لازم دارد. همین که کرم از بدن سر در آورد، جلد را شکافه سر آن را با سنباق به قرقره یی وصل می کنند و هر روز قرقره را کمی می چرخانند تا به آن بیچد. پس از مدتی به ترتیب کرم از بدن خارج می شود.

اروپائیان و طبقه توانگر بوشهر هیچ گاه از آب بوشهر مصرف نمی کنند لذا از این بلا در

امان هستند. آن‌ها آب آشامیدنی خود را از بصره یا محمره (خرم شهر) با قایق‌های دو طبقه وارد می‌کنند.

۱۸۴۰— فلاندن. اوژن (ص ۲۹۶ تا ۲۹۹): از یکی از دروازه‌های شهر از وسط دو تویی که قنّاق‌های‌شان شکسته و از کار افتاده گذشتیم. عده‌یی تفنگ‌چی از این دروازه پاسداری می‌کردند پس از ورود به شهر میدانی کوچک در جلو ظاهر می‌شود که چند کلبه از درخت خرما در آن ساخته‌اند. از آن جا به کوچه‌های تنگ مخروبه وارد شدیم. بوشهر، بندری بسیار بد است و لنگرگاهی ندارد. ساحل دریا پست است کشتی نمی‌تواند در آن لنگر بیندازد. عده جمعیت شهر در اثر وبا و طاعون کم شده که می‌توان گفت سه چهارم جمعیت آن از بین رفته است امروزه معاملات و معاهدات تجارتی بوشهر محدود شده و انگلیس‌ها بسیاری از صنایع دستی و ماشینی خود را به آن جا می‌آورند. بیش‌تر مال التجاره‌ها از این بندر وارد و خارج می‌گردند، مثل غلات، تنباکو، حبوبات، قالی. در سابق در سواحل این بندر صید مروارید می‌شد و درآمدی زیاد داشت.

بندر عباس

۱۸۸۴— دیولافوا (ج ۲. ص ۳۵): بندر عباس با شهرهای دیگر ایران که من در سفر اول دیدم ابداً تفاوتی ندارد. خانه‌های تازه ساز، با بناهای مخروبه مخلوط شده، گل و خاکروبه زمین ناهموار کوچه‌ها را پوشانده است. بازارها با راه کثیفی که به آن‌ها منتهی می‌شود تضاد بسیار دارد.

در زیر سایه بان‌های مندرس، خوار بار فروش‌ها کله قندها را ردیف چیده یا از سر آویخته و آن‌ها را با کاغذهای نقره‌یی پوشانده‌اند. کوزه‌های زنجبیل با لعاب فیروزه‌یی‌شان، ادویه سبز و آبی با سینی‌های پر از شیرینی، کمی دورتر یک کارخانه قند ریزی ساده دیده می‌شود. درویش‌ها، سربازان ژنده پوش و میمون‌هایی که به قلاده بسته شده‌اند این جا و آن جا دیده می‌شوند. در جاهایی ساختمان‌هایی برپا است که با قلوه سنگ بنا شده، بناهای دیگر به شکل هرم است.

تاشکند

۱۸۸۳— موزر. هنری (ص ۴۷ و ۴۸): اهل مشرق زمین بیشتر در بازارها زندگی می‌کنند. بازار عبارت از فضایی وسیع است. در حقیقت مانند شهری است که در میان شهر دیگر بنا شده باشد. سقف این بازارها از نی پوشیده شده تا آفتاب و گرما در بازار سرایت نکند. زمین بازار را پیاپی آب پاشی می‌کنند و آدم وقتی داخل بازار می‌شود یک نوع فرج به اودست می‌دهد. ازدحام در بازار زیاد است.

برای آن که بتوانیم از بازار تاشکند بگذریم به پلیس اطلاع دادیم. پلیس با فریادهای

«کورباش دورباش» آمد. از وضع این پلیس چنین برمی آمد که باید لوطی باشد. از قراری که به ما گفتند او در سابق دزد و راه زن بوده است. از وقتی که به ریاست پلیس تاشکند منصوب گردیده، از با استعدادترین و قابل ترین رفقای خود را هم به اداره پلیس آورده است. این پلیس ها خیلی تماشا داشتند. لباس آن ها، شلوار گشاد چرمین یراق دار و کلاه پوستی بلند آن ها و...»

تبریز با نام زرتشت و قصه رستم

۱۹۰۳- جکسن (ص ۶۹): تبریز در ناحیه یی واقع شده است که از نظر تاریخی با نام زرتشت سروکار دارد.

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱، ص ۴۵): در مدخل پل تبریز عده یی از روستاییان جمع شده، نقالی برای آن ها نقل می گفت. نقال تبریز به دست داشت و با آن قیافه مهیب و حرکات و اشارات مخصوص به خود، جنگ ها و دلاوری های رستم معروف پهلوان دلیر ایران را برای آن ها شرح می داد. نقال به قدری تند سخنرانی می کرد که من فقط صدای او را می شنیدم و حرکات و اشارات او را می دیدم.

تبریز مرکز جهان

۱۸۰۶- ژوبر. پ. آمده (ص ۱۲۴): ایرانیان هنوز گمان می کنند که تبریز مرکز جهان است، در حالی که با همه وسعت و اهمیت بازرگانی که دارد فقط دومین شهر ایران به شما رمی رود. دروازه های تبریز با کاشی های رنگارنگ زینت یافته و دور شهر دیوارهایی بلند با برج و بار و دارد.

۱۸۰۷- بن تان (ص): شهر تبریز و آذربایجان قسمتی از مملکت قدیم ماد است. تبریز از لحاظ وسعت و تجارت، دومین شهر بزرگ ایران است و جمعیت آن امروزه بیش از صد هزار نفر نیست. خانه های تبریز مانند همه شهرهای ایران از خشت خام ساخته شده است. معمولاً سقف خانه ها کوتاه و کوچه ها تنگ است و نصف خانه ها در زیر زمین قرار و نصف دیگر آن از زمین بیرون است. به غیر از در ورودی خانه ها که به بیرون باز می گردد، بقیه درها و روزنه ها رو به داخل عمارت گشوده می شوند ظاهر خانه های ایرانی غم انگیز است.

۱۸۱۷- کوتزبونه. موریس. دو (ص ۱۰۸ و ۱۱۷): دور نمای شهر تبریز چیزی فوق العاده ندارد. تمامی عبارت از درخت و دیوارهایی مرتفع است که خانه ها را در وسط خود پنهان داشته است. این شهر بی نهایت کثیف است. بازار آن که از بهترین جاهای ایران به شمار می رود عبارت از دالان های تنگ و طولی است که با حصیر پوشیده شده و طرفین آن دکان ساخته اند.

در اطراف بازار تیمچه‌هایی دیده می‌شود که به مغازه‌های سنگی وسیعی منتهی می‌گردد. این بازارها پر است از آدم بی‌کار و پر است از اسب و حمال که همه به هم تنه می‌زنند.

اهمیت ویژه نقش تبریزیان در سرنوشت ایران

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۷۵): جمعیت تبریز در زمان شاردن (دوره صفویان) پانصد هزار نفر بود ولی اکنون به یک صد و پنجاه هزار نفر تقلیل یافته است. نقشی که تبریزیان در ایران بازی می‌کنند اهمیتی ویژه در سرنوشت این کشور دارد.

جمعیت و وسعت و دور نما

۱۸۹۰- فووریه (ص ۵۱): تبریز شهری بزرگ است، صد و پنجاه هزار نفر جمعیت دارد، ولی بنا به روایات مردم، این شهر پیش‌تر خیلی سکنه داشته است. به من گفتند برای پیمودن در ازای تبریز از یک سر به سر دیگر به پای پیاده سه ساعت وقت لازم است اما اگر اقل فاصله بین دو طرف پهنای آن را بگیرند کم‌تر از دو ساعت طی آن ممکن نیست.

رفتار اجتماعی تبریزیان

۱۹۰۳- جکسن (ص ۶۷) بعد از معاشرت با مردم تبریز می‌نویسد: وقتی سرگرم گردش در شهر بودم نکته‌هایی درباره آداب و معاشرت در محل که بسیار جذاب و جالب و آمیخته با تعارفات فراوان است آموختم. پیدا است که ایرانیان مردمانی اجتماعی می‌باشند. در معاشرت بی‌نهایت مودب‌اند. قاموس آداب ایرانی سرشار است از عبارات مودبانه و اصطلاحاتی که در تعارفات و احوال‌پرسی به کار می‌برند.

«سلام» آنان عبارت از مقداری ثنا و درود است که به مهمان نثار می‌کنند و مقدمه‌یی نفز و دلکش است که پیش از گفتگو آغاز می‌گردد. در پذیرایی‌ها با بیانی گرم و نرم و پراز نکته سنجی گفتگومی‌کنند. این‌ها، همان چیزهایی است که هرودوت درباره خلقیات ایرانیان عهد باستان نوشته است.

تفلیس (شهر باستانی ایران)

۱۹۰۳- جکسن (ص ۲۶ و ۲۸): کوچه‌های پر پیچ و خم، محله‌های مردم بومی، دهانه بازارها، رهگذرهای پراز دحامی که بین غرفه‌ها و حجره‌ها قرار دارد نشان می‌دهد که تفلیس کاملاً شرقی است.

از نظر ما غربیان جلوه‌های ارو پایی تفلیس جلایی ندارد بلکه جنبه‌های شرقی این شهر و آثار آن که حکایت از تمدنی قدیم‌تر دارد دل‌انگیز است. دژها، باروها، پل‌هایی که بر رودخانه کورا یا کوروش بسته‌اند، قنات‌ها، بازارها... هنوز یزدانیان یا یزدانیان که وارث کیش باستانی ایران هستند، در آن شهر زیست می‌کنند.



۲۸- ویلز. سی. جی: یک دسته از نوازندگان ایرانی با انواع سازاندار

زنان چادری و روبه دیوار گرجی

۱۸۱۷ کوتز بوئه (ص ۳۶): زنان در حمام مخصوص به خود، به سیاه کردن موهای سر و ابرو و قرمز کردن ناخن‌ها (با حنا) مشغول می‌شوند که در نتیجه با صورت سفید و موی مشکی شبیه عروسک‌هایی می‌گردند که روز عید نوئل در آلمان به بچه‌ها داده می‌شود. ممکن نیست زنی از خانه خارج شود مگر این که سرپای خود را در چادر سیاه پوشیده باشد و تنها جایی را که می‌گذارند دیده شود همان ابروان است که مصنوعاً سیاه می‌کنند. اگر زنی در کوچه‌ها به یک یا چند مرد روبه رو در آید و راه هم به قدر کافی پهن نباشد که بتواند از آن بگذرد، آن قدر روبه دیوار می‌ایستد تا مردی که از روبه رومی آمده بگذرد.

شبهات آداب زنان ارمنی تفلیس با زنان مسلمان

۱۸۲۸ — سولتیکف (ص ۴۵): زنان جوان ارمنی در دهکده‌ها با چادرهای ضخیم پوشیده شده‌اند. چنانچه مردی را ببینند به عجله فرار می‌کنند. زیرا برای این عیسویانی که به عادات مسلمانان درآمده‌اند حضور زن بی حجاب در انتظار گناه محسوب می‌شود. تا دختری شوهر نکرده مجبور است سکوت اختیار کند و حتی الامکان با علامات و اشارات بیان مطلب نماید و فقط زن پس از وضع حمل اول می‌تواند با پدر و مادر شوهر خود سخن بگوید. (نگاه کنید به تصویر شماره ۳۵).

تهران، شهر بی‌رودخانه و مولد بیماری‌های کشنده

۱۸۹۰ — کرزن. جرج. ن. لرد (ج ۱. ص ۳۳۵): تهران چون شهری فاقد رودخانه جغرافیایی است برای پایتخت مناسب نیست. افزون بر این موقعیت تهران که در گودی دشت فرو گسترده قرار گرفته، باعث تولید بیماری‌های مالاریا و تیفوئید می‌شود و به خصوص که وضعیت تهران از نظر بهداشتی برای سلامتی زیان بار است. (نگاه کنید به عکس شماره ۶).

۱۸۵۰ — وامبری (ص ۱۷): وارد دروازه تهران که شدید، خروشترو قاطر با، بارگاه و بارجو و بسته‌های کالاهای اروپایی یا بومی از هر سو با بی نظمی پیش می‌رفتند. در طول بازار حرکت کردم و در میان جمعیت انبوه که ضربت چماق و حتی شمشیر بین‌شان رد و بدل می‌شد ولی زود یکدیگر را می‌بخشیدند، بدون آن که آسیبی مهم به من برسد گذشتم. ۱۸۲۴ — R.C.M. (ص ۱۶۹): تهران انباشته‌یی از خانه‌های گلی است. پر از خرابه و قبرستان ولی با این حال خیلی فعال است اطراف آن را دهستان‌ها و باغ‌ها فرا گرفته‌اند. خیابان‌های آن باریک و کثیف است. خانه‌ها اغلب فقیرانه‌اند. البته خانه‌های تمیز و نو نیز دیده می‌شود.

۱۸۰۶ — ژوبر. پ. امده (ص ۲۵۴): برج و باروی تهران به نظر من خیلی متوسط آمد

و هیچ گونه ساختمانی که بتوان آن را با بناهای اصفهان سنجید در آن نبود. کاخ ها و باغ های شاه خیلی وسیع است ولی خانه های بزرگان کشور هیچ گونه نمایی ندارد. ایرانیان خیلی بیشتر به اندرون خانه علاقه منداند و به آرایش بیرون آن توجهی ندارند. ساختمان های قصر قاجار با زینت های با شکوه آرایش یافته و در آن جا اسلیمی هایی می بینم که در کمال ظرافت نقاشی کرده اند.

۱۸۹۰— فوریه (ص ۱۴۴): بناهای تهران همه خشت و گل است. دیوارها و بام ها را با کاه گل ضخیم می اندایند و اگر همه اش آجر به کار ببرند بر اثر حدت آفتاب تابستانی از هم متلاشی می شود. در حال حاضر که باران های زمستانی شروع به ریزش کرده، سقف ها و دیوارهای پوسیده، غالباً فرو می ریزد، بچه ها و حیوانات را زیر آوار می گیرد. اصطبل ها خراب می شود و پاره یی از قسمت های سقف بازارها بر سر دکان دارها پایین می آید و تلفات بسیار وارد می سازد.

۱۸۲۴— R.C.M. (ص ۱۶۷): در اثر باران های شدید در تهران بعضی خانه ها خراب شد و پنج تا شش نفر جان خود را در اثر این حوادث از دست دادند.

۱۸۵۰— استیوارت. لیوت (ص ۱۷۷): خیابان های تهران کم عرض اند و از خیابان های تبریز گودال و چاله بیش تر دارند. بازارهای تهران، با بازارهای خوی (که به نظر استیوارت زیباترین بازارهای ایران است. ص ۱۳۰) قابل مقایسه نیستند. در بعضی جاها پله هایی دیدم که به زیرزمین سرازیر و ادامه داشت و تا به محوطه یی که در وسط آن حوضی کاشی و باد گیر داشت منتهی می شد.

در خیابان های شهر، درختان فرج بخش یک اندازه و هم شکل در دو طرف صف کشیده اند.

تهران، شهر پست روی

۱۹۱۰— مامونتوف (ص ۲۶ تا ۳۱): تهران در ارو پاییان تأثیری غریب می کند. به استثنای یکی دو میدان و پنج — شش خیابان بقیه کوچه ها نمونه یی از یک ده بزرگ را نشان می دهد که اصلاً شبیه به شهری که لایق داشتن نام پایتخت ایران باشد نیست. (نگاه کنید به عکس شماره ۶).

بدبختی و بی چارگی شهرهای آسیا در آن است که اهالی آن ها خیلی درهم زندگی می کنند. تمامی خانه ها و باغ ها که غالباً درون آن ها خیلی زیبا است (بدون آن که نمای آن ها روی به بیرون باشد) بادپواری چینه یی و گلی محصور (و رو به اندرون) است در بیرون از پشت دیوارها فقط سر شاخه های بلند درختان پیدا است که رهگذر غوطه و در گرد و خاک را خشمگین می کند. چنانچه این خانه ها به جای این دیوارها، نرده کشی می شد تهران

یکی از شهرهای با سر و صورت دنیا می توانست به شمار آید. خانه ها در سبزه غرق است. هر خانه حوضی دارد که از اغلب آن ها آب فواره می زند. کوچه ها در میان دیوارهای بلند خانه ها واقع و مثل یک دالان دراز به نظر می رسد. علت پشت روی خانه ساختن ایرانیان این است که می ترسند مرد بی گانه یی به اندرون آن ها راه بیابد.

از دیگر سونبودن امنیت و نظم و ترتیب کامل عمومی اقتضا می کند که خانه ها به قلعه یا حصاری کوچک مبدل گردد، بدین ترتیب به جای آن که نمای خانه ها به سوی بیرون باشد به سوی درون نما شده (و در مجموع شهر پشت روی می شود) به ندرت از پشت دیوارهای یک شکل کاه گلی بلند کوچه ها یا خیابان ها خانه هایی پیدا می شوند که نمای عمارت آن ها روی به بیرون باشد. این گونه عمارت های روی به بیرون تهران هم یا متعلق به ارو پائیان است یا ادارت دولتی یا خصوصی است که در آن جای دارند.

از میان خیابان های تهران که وجود دکان دارانی در آن ها حاکی از آبادی آن است فقط میدان توپخانه و میدان بهارستان و بازار می تواند توجه مسافران خارجی را جلب کند.

بام بیش تر خانه ها هموار و مسطح است (از مشخصات دیگر پشت روی بودن تهران آن که) تمامی پنجره های عمارت ها (و درها و نمای ایوان دار آن ها) روی به داخل خانه ها و باغ ها باز شده با ایوانی که نرده یی استوار در جلو دارد. درهای آمد و شد روبه بیرون خانه ها زیبایی و ظرافت صنعتی ندارد و همه چیز آن ها ظاهر سازی و بی روح است.

تهران در تابستان به علت هوای گرم و خفه خود خالی می شود. تمامی متمولین به دامنه کوه البرز که در سه — چهار فرسنگی تهران واقع شده به ییلاق می روند. در روسیه ییلاق عبارت است از محل سکونت موقتی ولی در ایران بر عکس نشستگاه متمولین است که بیشتر سال را آن جا می گذرانند چنان که در آغاز اردی بهشت به آن جا رفته و در مهر ماه بر می گردند.

خانه های تهران برای زندگی ارو پاییان ناراحتی زا و نامناسب است. اتاق ها بدون نقشه درست، بنا می گردد. چنان که غالباً سقف ها پایین می آید. خشت هایی که برای بالا بردن دیوار به کار می برند ناپخته است. غالباً دیوارها از بالا تا پایین شکاف بر می دارد. کف اتاق ها یا از تخته سنگ یا خاکی است. اتاق ها با قالی یا نمذ فرش شده، دیوارهای اتاق ها تاقچه هایی چند دارد و هنوز نقاشی دیوار در ایران معمول نیست.

بهترین چیزی که در خانه های تهران یافت می شود یکی زیرزمین است که از حرارت سوزان آفتاب و گرمای روز می توان به آن جا پناه برد و دیگر باغ و حوض و جوی روان است.

بارها من به خانه ایرانیان رفته و هر بار هم از درآمیختگی سلیقه شرقی ها با ارو پای ها در

تعجب شدم. چنان که در کنار قالیچه بسیار نفیس تابلو معمولی فرانسوی و ساعت برنزا، روی پیش بخاری دیده می‌شود. قصر شاه ظاهر بسیار زیبایی دارد، باغ آن بزرگ و فواره‌هایی از آن تا ارتفاع بلند می‌جهد. قصر از چیزهای بی‌مصرف اروپایی که شاهان قاجار از آن جا همراه خود آورده‌اند پر است.

برخی از خیابان‌ها درختانی کهن دارد که ریشه‌های آن‌ها از جوی‌های دوسوی خیابان آب می‌خورد این خیابان‌ها همانند بولوار و بهترین خیابان‌ها به حساب می‌آید. تقریباً تمامی مهمان‌خانه‌های تهران و بانک روس و انگلیس و ترکیه و بلژیک و مغازه‌های اروپایی در یکی از این خیابان‌ها قرار دارد.

آب شهر فراوان است ولی تقریباً تمام آن به مصرف آبیاری باغ‌ها می‌رسد و برای آب پاشی خیابان‌ها چیزی باقی نمی‌ماند. حق توزیع آب‌ها متعلق به «میراب» است که مستخدم مخصوص است و آب را از او می‌خرند و از روی ساعت و روز حق مزبور مشخص می‌شود. معمولاً هفتگی دوروز از جویی که در کوچه است به هر خانه آب باز می‌کنند و آنچه از ظرفیت حوض و آب انبار اضافه بیاید از سر حوض لب ریز شده تحت نظر صاحب خانه یا باغبان‌ها به باغچه‌ها تقسیم می‌شود.

مکان‌های عمومی از قبیل تئاتر و قهوه‌خانه‌های عالی و رستوران در تهران نیست. عمارت زیبا و قابل تماشا کم است. فقط قصر شاه و مسجد سپهسالار و بقیه‌خانه‌ها هم که در پشت دیوارها (در این شهر پشت روی) پنهان است و نمی‌توان آن‌ها را دید. هر چه فاضل آب و کشف ناشی از شستشو است از خانه‌ها به کوچه می‌ریزند. نقش سنگ و گربه در جوی‌های روی باز افتاده همه جا را بوی گند فرا گرفته است.

بازار تهران، محل بخش شایعات و اکاذیب و یک کلاغ چهل درست کردن

۱۸۸۳- اورسل (ص ۹۷): اولین چشم انداز شهر، پس از پشت سر گذاشتن آن همه دشت‌های خشک و بی‌حاصل منظره‌ی جالب نبود که چشمان خسته ما را نوازش دهد. در محله‌های مختلف تهران کوچه‌ها به قدری به هم شبیه‌اند که آدم یکی را به جای دیگری می‌پنداشت.

و اورسل باز در (ص ۱۳۶) می‌نویسد: بازار تهران گردشگاهی مناسب برای بی‌کاره‌ها و وعده‌گاه و جای ملاقات انواع و اقسام مردمی بود که آن جا همدیگر را می‌دیدند تا کارهای دولت را ارزش‌یابی کنند و از اخبار دست اول روز اطلاعاتی به دست آورند یا شایعات و اکاذیبی که دهان به دهان در شهر می‌گردد و یک کلاغ چهل کلاغ می‌شود از همان جا نشر دهند.

نه فقط هر رسته بازار تهران به پیشه و کسبی اختصاص دارد بلکه رسته بازارهایی یا

کاروان سرای‌هایی هم برای دکان‌های صاحبان ادیان خارجی مثل یهودی‌ها، زرتشتی‌ها یا ارمنی‌ها وجود دارد. بالای سر در اغلب دکان‌ها تصاویری از صحنه‌های داستان‌های شاهنامه نقاشی شده تا معلوم باشد که این‌ها همه از نژاد اصیل ایرانی هستند. (نگاه کنید به عکس شماره ۳ دروازه شرقی تهران).

۱۸۹۰— کرزن. جرج. ن. لرد (ج. ۱. ص ۳۳۰): بازاربخش خیلی زیاد و چشم‌گیری از بخش قدیمی شهر تهران را اشغال کرده است.

۱۸۵۵— گوینو. کنت. دو (ص ۶۲ تا ۶۴) در کتاب سه سال در ایران درباره بازارهای تهران می‌نویسد: این بازارها که در فصل زمستان گرم و در تابستان خنک است، محل اجتماع قسمتی عظیم از سکنه شهر می‌باشد. کسبه چهارزانویا دوزانوروی قالی‌هایی که در دکان و حجره خود گسترده‌اند نشسته و کالای خود را با سلیقه مخصوصی که ما مغرب‌زمینی‌ها از آن‌ها تقلید نموده و سپس تکمیل کرده‌ایم چیده‌اند و گاهی عابری را دعوت می‌نمایند که از آنان کالا خریداری کنند.

انواع و اقسام مردم به سوی بازارها حرکت می‌کنند و مشغول خرید می‌شوند. قسمتی از این خریداران زن هستند که به خصوص در بازار کفاش‌ها و بزارها زیادتر از جاهای دیگر دیده می‌شوند. (نگاه کنید به عکس شماره ۴).

لوطی‌ها در حالی که کلاه را کج گذاشته و دست را روی قمه نهاده‌اند از میان زن‌ها و مردها حرکت می‌کنند. فروشنده‌گان میوه و کره و پنیر و آجیل کالای خود را روی الاغ‌های زیبا و سفید بار کرده با نواهای گوناگون آواز می‌خوانند و در طی آواز محاسن کالای خود را از وسط بازار به گوش راه‌گذرها می‌رسانند، و آب به دهان آن‌ها می‌اندازند. در این میان نابینایان و گدایان شعرهایی به آهنگ‌های مختلف می‌خوانند.

در میان جمعیت راه‌گذر در برابر دکان‌های بزاری و کفاشی سیاست بافان شهر، آن‌هایی که خود را با اطلاع معرفی می‌نمایند، در دکان‌ها و حجره‌ها درباره مسایل دولتی و کشوری صحبت می‌کنند و وقایع شب گذشته و خصوصاً اتفاقات حرم سرای ناصرالدین شاه را که خوش مزه‌تر از صحبت‌های دیگر است برای یکدیگر حکایت می‌نمایند و از فلان تصمیم که از طرف دولت اتخاذ شده انتقاد می‌کنند. «پول می‌گیرند و قرض می‌کنند.»

ناشناخته بودن شب نشینی در تهران

۱۸۲۸— سولتیکف (ص ۸۳) تهران دوره محمد شاه را چنین وصف می‌کند: یک نفر بیگانه، محروم از مصاحبت بانوان و محروم از تمامی تفریحات شهرهای اروپا نمی‌داند زندگی خود را در تهران چگونه بگذراند.

۱۸۸۰— المانی. هانری. رنه. د (ص ۷۹۵): حجاب و گوشه‌گیری زنان ایرانی و حضور

نیافتن آنان در اجتماعات ملال آور است. به خصوص که اگر یک اروپایی با یک زن بومی سر و کار پیدا کند مرتکب جنایت بسیار موحشی شده است. اگر چنین عملی نامشروع اتفاق افتد بسا می شود که مرد و زن هر دو به قتل می رسند.

در این شهر غم آور شب نشینی کاملاً ناشناس است. سر ساعت ۹ شب هر کس باید در خانه خود باشد. اگر بعد از آن ساعت کسی در کوچه و خیابان دیده شود فراش باشی (پلیس) او را دستگیر و به نزد داروغه می برد تا به اجبار تا صبح در داروغه خانه بماند و پس از دیدن سختی و پرداخت جریمه رهایی یابد.

تهران، شهر آشفته حال و درهم ساخته شده

۱۹۰۵ — هدین. سون (ص ۱۴۹): از دور هیکل شهر بزرگ، مظهر سقوط و نابودی پیدا می شود. شهری که در آن کوچک ترین نشانه‌ی از یک نیروی جذب کننده کلاسیک وجود ندارد. تهران شهر آشفته‌گی است، مجتمعی از خانه‌های درهم و برهم و یک نواخت با بام‌های مسطح و در و پنجره‌هایی که به طرف حیاط خانه‌ها گشوده می شود. شهر به هم ریخته‌یی که محل سکونت ۲۰۰/۰۰۰ شیعه است. مثل انبوه مورچه‌هایی که در آن‌ها برخلاف معمول عجله‌یی به چشم نمی خورد.

دور شهر دیواری تقریباً به درد نخور یا پنج دروازه و یک خندق خشک دارد. در شهر در میان خانه‌های ساده رعیت، این جا و آن جا، کاخ‌های شاه و شاه‌زادگان و ثروتمندان با ساختمانی ناقص و عظمتی بی معنی قرار دارد که کاملاً با شاه کارهای اصیل و محکم و با سلیقه هنر معماری که شاهنشاهان ایرانی در گذشته ساخته‌اند متفاوت است. چند مسجد شهر را از حالت یک نواختی خارج می کند. اما این مسجدها چشم را با کاشی‌های جذاب نوازش نمی دهد.

هدین همچنین (ص ۴۳۸) می نویسد: خلاصه تهران شهری است که در آن مشرق زمین تنبل و بی تفاوت به خواب می رود و تحت تاثیر داروی بی هوشی غرب چرت می زند.

تهران در فرق سگ‌های ولگرد و گر گرفته

۱۸۸۲ — اورسل (ص ۱۱۹): در محله‌های خلوت تهران سگ‌هایی بی شمار — که بر خلاف اسلامبول هیچ مورد علاقه مردم نیستند — زندگی می کنند. این سگ‌ها در پای دیوارها خزیده و بیشترین وقت خود را در عالم چرت به سر می برند، فقط گاه که رهگذر حیوان دوستی تکه نانی جلوشان می اندازد چرت شان را پاره می کند.

هر کوچه در انحصار دسته‌هایی از سگ‌ها است که یکدیگر را می شناسند و سگ‌های غریبه را به محدوده خود راه نمی دهند. سگ‌های سرگردان این شهر که محله‌یی ندارند برای دفاع از حقوق خود یا برای فرا چنگ آوردن قطعه استخوانی، حتی برای تصاحب یک ماده

سگ در جنگ و ستیز دایمی به سر می‌برند و همه‌شان از این جنگ‌ها نشان‌هایی افتخار آمیز با خود دارند، مثل چشم‌های کور، پاهای لنگ، دم و گوش‌های کنده شده. این سگ‌ها از فرط بدبختی اغلب گرفتار بیماری نفرت انگیز گر گرفتگی هستند که تمامی جسم نحیف حیوان را می‌خورد. آنگاه این سگ‌ها با چنین بیماری چندی آوری در پلیدی‌ها غلت می‌خورند چنان‌اند که نمی‌توان نگاه‌شان کرد.

۱۸۵۱- پولاک (ص ۴۰۴): در دوره‌های پیش از قاجار نظارتی پلیسی بر بازار و اماکن عمومی برقرار بود، اما در این دوره در شهرهای ایران سگان و شغالان کار پلیس بهداشتی را بر عهده دارند و حیواناتی را که کشته و به خیابان انداخته شده‌اند تا صبح طوری می‌خورند که سوای استخوان چیزی از آن‌ها نمی‌ماند در غیر این صورت هوا از عفونت لاشه‌ها به کلی آلوده می‌شد.

پولاک همچنین (ص ۶۵) می‌نویسد: در تهران تپه‌های کوچکی از کثافت در هر جا عفونی و حشتناک پخش می‌کند که از آن‌ها تب‌ها و بیماری‌های کشنده‌ی ایجاد می‌شود. خجند با فارسی تاجیکی خالص تر از فارسی بخارایی

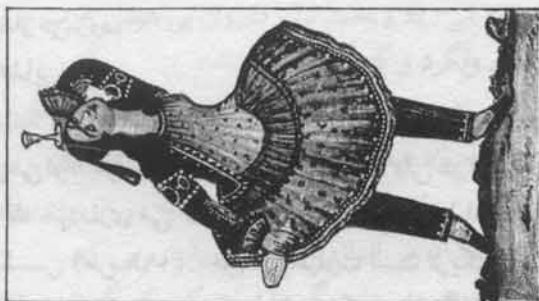
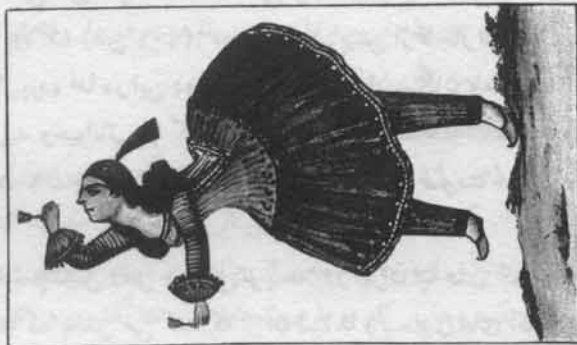
۱۸۵۰- وامبری (ص ۴۷۷): تاجیک‌ها که اجتماع‌شان متراکم تر است - برخلاف ازبک‌ها و ترکمن‌ها- دارای شهرهای بزرگ و دهاتی آباد هستند. از جمله به ترتیب شهر «خجند» و شهرک «ولقنداز» و «قزاقوز» تمامی یک جامسکن این نژاد قدیمی ایرانی است و می‌گویند «نمنگان»، «اندیگان» و «مرگلان» که سه مرکز پرجمعیت است نیز به تاجیک‌های خجند تعلق دارد.

خصیصه ملی تاجیک‌های خجند نسبت به هم نژادان بخارایی خود چندان برتری ندارد. فقط زبان فارسی آنان از زبان فارسی بخارایی خالص‌تر است و به لهجه رودکی بخارایی سخن می‌گویند. پس از خجند، در درجه اول تاشکند است که یکی از مهم‌ترین شهرهای آسیای میانه به شمار می‌رود.

خرم‌آباد، شهر عشایر زده

۱۸۹۴- دوران (ص ۱۶۹): شهری خوش منظره است و در موقعیت جالب قرار گرفته است. این شهر می‌تواند فوق‌العاده غنی و ثروتمند شود ولی در اثر تاخت و تاز لرها در ادوار گذشته از کشت غله خودداری می‌کنند. در نتیجه زمین‌های اطراف شهر بایر مانده است.

۱۹۱۴- ویلسن (ص ۱۹۸): خرم‌آباد عبارت است از یک ناحیه ویرانه که مردم آن بویی از تمدن به مشام‌شان نرسیده است و با این که در روزگاران پیشین این حوالی عموماً آباد بوده اکنون اغلب قنات‌ها روبه ویرانی نهاده و سکنه دهات خانه و زندگی خود را ترک گفته و به اطراف متواری شده‌اند. خانه‌ها و باغ‌های اکثر دهات و قصبات خالی از



FEMALE DANCERS AND EQUILIBRISTS.
(From a Native Drawing.)

۲۹- از کتاب ویلزسی. جی: رقص های زنانه (از نقش تصویرهای ایرانی)

سکنه است و عده‌ی معدود هم که باقی مانده‌اند مدام مورد تاخت و تاز و غارت لره‌ای وحشی واقع می‌شوند.

هرج و مرج و ناامنی و عدم نظم و آرامش یکی از بلاهای خانمان براندازی است که (در این زمان) مردم این مملکت دچار آن گردیده‌اند. تا زمانی که برای بازگرداندن نظم و آرامش و استقرار امنیت اقدامی به عمل نیاید مردم ایران روی آسایش و خوشبختی نخواهند دید.

خوقند

۱۸۸۳— موزر. هنری (ص ۳۷): در معرفی و وصف زندگی مردم آسیای میانه به ویژه خوقند یا کوکند می‌نویسد: در خوقند ملا، زیاد است چنان که از هشتاد هزار نفر جمعیت این شهر، شش هزار نفر آن ملا و طلاب هستند. در هیچ جای مشرق زمین تعصب مسلمان‌ها به قدر این ممالک (آسیای میانه) نیست. در حقیقت تعصب آن‌ها ظلم حقیقی است.

خوی، شهر مردمان نجیب و دارنده زیباترین بازارها

۱۸۵۰— استیوارت. لیوت (ص ۱۲۹): خوی با دو حصار گلین محصور است که استحکامات دفاعی شهر را تشکیل می‌دهد و هر دو هم به طور تاسف آوری فرسوده است. همچنین بیش‌تر خانه‌های مسکونی هم از گل ساخته شده، ولی بعضی را هم دیدم که با آجر ساخته بودند.

آنگاه استیوارت در (ص ۱۳۰) از ساس‌های زهر آگین یا غریب‌گزی این شهر یاد می‌کند و بعد می‌گوید: بازار خوی بعد از بازار شیراز زیباترین بازارهای ایران است که بنای آن از آجر ساخته شده، با گنبدهایی که بر سر آن‌ها روزنه‌هایی برای آفتاب‌گیری زده‌اند.

۱۸۴۰— فلاندن. اوژن (ص ۵۹): خوی مانند شهری بزرگ به نظر جلوه کرد. در جلو ما حصار بلند کنگره داری هویدا شد. وارد شهر شدیم. همه خانه‌ها پست و با سطح زمین مساوی هستند. مسجدهای این شهر بر عکس مسجدهای ترکیه مناره ندارد. گنبدها کمی از سقف خانه‌ها بلندتر است. در بناها آجر کم‌تر به کار رفته و کوچه‌ها همانند و یک‌سان‌اند هیچ پنجره از منازل به کوچه باز نمی‌شود (تا زن‌ها سر به کوچه‌ها نکنند). جمعیت خوی به بیست و پنج هزار نفر می‌رسد.

۱۸۰۶— ژوبر. پ. آمده (ص ۱۱۷): خوی شهری کهن نیست. دژهای منظم دارد. در آن جا خانه‌های با شکوه و مسجد زیاد به چشم نمی‌خورد ولی به کوچه‌های آن درختان سایه افکنده و در آن جا کاروان‌سرای زیبا هست که مخصوص بازرگانان است و بیست و پنج هزار جمعیت دارد.

در خانه حاکم شهر مهمان شدم. او مرا در یک کلاه فرنگی که در میان باغ برپا کرده

بود پذیرفت. من در آن باغ با شگفتی درختانی دیدم به طور منظم و مقابل هم و حوض های مرمری که دارای فواره هایی بودند. کلاه فرنگی که در وسط باغ ساخته شده بود به وسیله پنجره های شیشه ای رنگین روشنایی می گرفت.

ژویر که در شهر خوی شاهد ناسزاگویی های تند چهارپاداری ترک به حاکم شهر و همراهان او بوده (ص ۱۱۵) می نویسد: ایرانیان و حتی اشخاص خیلی مهم در برابر دشنام های خیلی سخت، چنان از خود خون سردی نشان می دهند که به فهم در نمی آید.

خیوه، مدفن پوریای ولی مرشد پهلوانان ایران

۱۸۵۰- وامبری (ص ۴۲۱ تا ۴۲۷): خیوه، مرکز خوارزم از پست ترین شهرهای ایران به شمار است. سه تا چهار هزار خانه کاه گلی را در نظر مجسم کنید که بر حسب تصادف از هر سو پراکنده شده باشند و با دیواری که به دور آن کشیده اند و چهار دروازه دارد با بازارها و تیمچه هایی که اجناس ایرانی در آن به فروش می رسد. بازارهای آن عبارتند از «نان بازاری»، «بقال بازاری»، «شمع بازاری» و بالاخره «سرتراش بازاری» که از ده تا دوازده دکان سلمانی تشکیل می شود.

معروف ترین مسجد آن، مسجد «حضرت پهلوان» نام دارد و مقبره «پهلوان احمد زمیچی» که با کاشی آذین شده است و معروف ترین مدرسه آن «مدامین خان مدرسه سی» است که در سال ۱۸۴۲ توسط معماری ایرانی ساخته شده است. هر محله پلیسی دارد به نام «میرآب» و رئیس گشت را هم «پاشب» می گویند. مهتر که امور داخلی دربار خیوه و کشور به عهده اوست باید همیشه یک نفر «سارت» یعنی ایرانی نژاد باشد.

بارعام در خیوه

۱۸۵۰- وامبری (ص ۱۷۳): به دربار سلطنتی شاه خیوه باریافتیم. او را وزیر ایرانی بود که وی را به جای وزیر «مهتر» می خواندند.

در دربار شاه خیوه، همه روزه عرض (بارعام) برپا می شد، در نتیجه جلودر ورودی قصر و همچنین غالب تالارهایی که از آن عبور می کردیم مللواز عارض و معروض، مرکب از خرد و بزرگ و مرد و زن و غنی و فقیر بود. هیچ کدام از این عارض ها لباس معمولی خود را تغییر نداد، حتی چندین نفر زن با بچه ای که در بغل داشتند، شکایت خود را به مقام سلطنت تقدیم می داشتند.

در این جا هیچ حاجب و پرده داری در کار نیست تا اسم اشخاص را در فهرستی ثبت کند. در این جا هر کس زودتر برسد زودتر هم می تواند وارد شود.

دزفول

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۶۲۷): شهر مانند آمفی تأثرتی در طول سراسیم رود قرار

دارد. خانه‌ها مانند عمارات چند طبقه در بالای یکدیگر (در سراشیب) واقع شده بودند. پلی بزرگ هم نمایان گردید که آن را پل دزفول می‌گفتند که از ساخته‌های اردشیر بابکان است.

دیولافواه‌مچنین (ج ۱. ص ۱۰۶) می‌نویسد: زن‌های دزفولی در اطراف کمپ ما نزدیک قلعه شوش که در دست حفاری داریم تردد می‌کنند تا با نیتی محترمانه اشیایی را که در اطراف پراکنده است صاحب شوند. گذشته از علاقه زیاد نسبت به اموال دیگران و گذشته از کنجکاوی سیری ناپذیرشان من صفتی دیگر به غیر از تنبلی اعجاب انگیز برای زنان دزفولی تشخیص نداده‌ام. این زنان یا ساعت‌های متمادی جلو چادر می‌نشینند یا مثل میمون بالای خاک ریزه‌هایی می‌روند که هر آن احتمال دارد فرو ریزند و آنان را در خطر سقوط در نوردند و هر گاه هم بخواهند نزاع و کتک کاری کنند، به مقبره دانیال می‌روند.

۱۸۹۴- دوران (ص ۱۲۵): دزفول مانند شوشتر شهری کثیف است و رودخانه‌یی گل آلود و پل‌هایی طویل در آن به چشم می‌خورد. حاکم دزفول و یلایی زیبا داشت. در دزفول ملایان نفوذ زیاد دارند. این شهر پر از مسجد‌های کوچک است و مشروبات الکلی در این جا نیز مانند قم قدغن است.

رشت، شهر صنعت و معماری مناسب با صفت‌های دیگر خیلی خوب

۱۸۰۶- ژوبر. پ. آمده (ص ۳۲۲ به بعد): رشت مرکزی خیلی قابل توجه دارد. در آن سه هزار خانه است که سه چهارم آن‌ها در میان درختان به طور پراکنده قرار گرفته است. شهر از هر گونه شرایط و وسایل دفاعی مثل بار و (حصان) محروم است.

خانه‌ها با آجر پخته ساخته شده و معمولاً یک طبقه و کمی بلندتر از زمین (کرسی دار) هستند و هر کدام از اتاق‌ها با یک فضای سرپوشیده در جلوتر کیب شده است. چوب بندی ساختمان‌ها با چوب‌های خیلی بی‌عیب ساخته و خیلی خوب با اره بریده شده و چهار گوش گردیده‌اند. اتاق‌ها و پستوهای مورد نیاز نیز در زیر و اطراف آن ساخته شده‌اند. سقف‌ها کمی شیب دار و از سفال‌های گرد پوشیده شده‌اند. بر روی دیوارهاشان از لب بام خیلی پیشامدگی می‌گذارند تا آب روان گردد و این کار به معماری گیلان یک تناسب درست و خاصیتی ویژه می‌بخشد.

در این شهر بیش از دو هزار کارگر برای بافتن پارچه‌های ابریشمی کار می‌کنند. دوازده کارگاه برای ساختن تفنگ کوتاه هست که لوله‌های آن‌ها خیلی کلفت است. (فتح علی) شاه فرمان داده بود سی صد دستگاه چخماق و چکاننده تفنگ در آن جا بسازند.

بازار رشت از چهار کوچه نامنظم با سقف حصیری تشکیل یافته و بازرگانانی که به تجارت با خارج دست اندر کارند در کاروان سرای سکونت دارند.

زنان استان گیلان به طور کلی تا حد قابل ملاحظه‌ای زیبا هستند. خانه‌ها و دهکده‌های گیلان در جنگل پراکنده‌اند و گوسفندان این استان خیلی ضعیف و نزار هستند و کم‌زاد و ولد می‌کنند و دنبه ندارند. گیلان برنج خیلی خوب دارد.

۱۸۸۲- اورسل (ص ۲۳): ساختمان خانه‌ها با آجر پخته ساخته شده و پوشش سقف آن‌ها از سفال سبز رنگ است. کاخ پهناور حاکم که مقابل یک میدان بزرگ پرچمن واقع شده مشخصه چشم گیر خاص ندارد ولی سردر حمام‌ها که با نقش و نگار عجیب زینت یافته تا حدی معرف ذوق ایرانی‌ها در باره هنرهای زیباست. در بازار دکان دارها چهارزانو که شیوه خاص نشستن ایرانی‌ها است بدون صدا و خاموش در انتظار خریدار نشسته‌اند.

۱۹۱۰- مامونتوف (ص ۱۹ و ۲۰): به تماشای شهر رفتیم. دو خیابان متقاطع پر از کشت و گرد و خاک بود. شهر با درختان نیمه خشک و سبزه‌های نیمه سوخته و در وسط آن مردمی با لباس‌های پاره و کثیف که روی سبزه‌ها دراز کشیده‌اند باغ دولتی را تصویر می‌کنند.

کشت زارهای برنج اطراف رشت، نه تنها برنج ایران را تامین می‌کند، بلکه به روسیه نیز صادر می‌شود. با وجود اهمیت تجارتی که رشت دارد یکی از کثیف‌ترین شهرهای شرق است. کوچه‌های تنگ و کج و معوج آن از گرد و خاک هوا انباشته است. در این کوچه‌ها جمعیت غالباً با چهار پایان باربر در هم می‌لولند.

مهر که گیر رشت

مامونتوف همچنین (ص ۱۷ و ۱۸) می‌نویسد: پشت قراول خانه، درویشی نیمه لخت در میدانی کوچک، مارهایی دست آموز را نمایش می‌داد. پیرامون او را حدود صد و پنجاه نفر ایرانی از طبقات و سنین مختلف گرفته بودند. دور همین جا، سقاها و میوه فروشان می‌گشتند. گاه از جمعیت صدای «ای یا الله» و «ای یا علی» شنیده می‌شد.

من به هم سفرم گفتم: «نزدیک تریویم و نگاه کنیم».

او گفت: «می‌ترسم ما را فحش بدهند».

من گفتم: «اهمیتی ندارد بگذار فحش بدهند. به هر جهت اما جرات دست دراز کردن ندارند».

ما به جمعیت نزدیک شده، پشت سر آن‌ها که نشسته بودند ایستادیم. مارهای رنگارنگ یکی بعد از دیگری از کیسه خارج شده به دعوت درویش به گردن یا کمر او می‌پیچیدند. توجه من بیشتر به روحیه مردم معطوف بود تا به بازی درویش.

درویش لاغر و مفلوک، ماری عینکی را در دست گرفته با صدای رسای خود اشعاری من درآوردی می‌خواند: «به نام که من به مارها امر می‌کنم؟. به نام کیست؟ که حیوانات

مطیع انسان می شوند؟». از جمعیت فریادهای پی در پی «ای یا الله» برخاست. درویش گفت: من خیلی جهانگردی کرده‌ام. من در روسیه، عثمانی، چین و هند گشته‌ام ولی ایران از همه جا بهتر است». جمعیت باز فریاد کشید: «ای یا الله یا علی». (شاید صلوات می فرستاده‌اند و مامون‌توف همین را فهمیده).

درویش گفت: من حالا بزرگ‌ترین عجایب را به شما نشان می‌دهم. اگر این مار عینکی فرنگی را بگذرد- در این موقع همه برگشتند و به ما نگاه کردند- فوراً می‌میرد ولی مومن می‌تواند بدون ترس و وا همه دست خود را جلودهان مار نگاه دارد.. بسم الله، بسم الله.

اما دواطلبی که دست خود را دم نیش مار بدهد پیدا شد. درویش شروع به آزار ماری که دور گردنش پیچیده بود کرد. مار دندان‌های خود را در دست او فرو کرد. درویش دست خود را پس کشید. جای دندان‌های مار را که جزیی خون از آن بیرون می‌زد به مردم نشان داد. فریاد یا الله مردم بلند شد و پول‌های سیاه بسیاری از همه سودر کلاه درویش که دور معرکه می‌گشت ریخته شد.

در وصف جشن عید نوروز در رشت

۱۹۰۹- نیکیتین (ص ۱۲۶): این جشن که از مراسم باستانی ایران است اصول الوهیت قوای طبیعی و پرستش روشنایی روان بخش آفتاب و بقایای عقاید کهن ایرانی را به یاد می‌آورد و یکی از دلایل اثبات آن مراسمی است که در آیین آتش افروزی شب چهارشنبه سوری برگزار می‌شود و سفره هفت سینی هم که در شب عید می‌گسترند به یاد بود هفت فرشته اهورامزدا است که آن‌ها را امشاسپندان می‌نامند.

زنجان، در میان باغ‌ها و کاخ‌ها

۱۸۵۰- استیوارت. لیوت (ص ۱۵): باروی گلی دور شهر، با برج‌های فاصله به فاصله‌اش بیش از هر چیز چشم گیر و با ابهت است.

۱۸۱۷- کوتز بونه (ص ۱۴۴) آلمانی که به همراه سفیر روس در زمان فتح علی شاه به ایران آمده می‌نویسد: زنجان شهری زیباست و دیوارهای آن به برج‌هایی کوچک ختم شده، مربعی با شکوه است که پنجره‌های چوبی سبز رنگی دارد». کوتز بونه در ادامه این گفته می‌افزاید: بعد به تماشای بازار رفتیم که در نهایت فقر و کثافت بود.

۱۸۰۶- ژوبر (ص ۱۵۴): زنجان دو هزار خانه و بازاری زیبا دارد. در این بازار قالی، نمد، بافته‌های پشمی، ماهوت، اسلحه، باروت، ساچمه خرید و فروش می‌شود. کاخ خان فراخ و بنای آن زیبا است.

۱۸۴۰— فلاندن. اوژن (ص ۸۲): زنجان بازاری بزرگ و وسیع و مسجدی بزرگ دارد. لیکن چیزی که بیش تر جلب توجه می کند، قصری است که سفیر و بعضی از اعضای سفارت فرانسه در آن منزل گرفتند. دور زنجان را بهترین باغ های بزرگ و کاخ های قشنگ احاطه کرده است. این کاخ ها اتاق هایی با شکوه و سقف های آینه کاری و خاتم کاری شده دارد.

ساری، شهر تولید باروت

۱۸۳۰— رابینو (ص ۸۳): کوچه های ساری سنگ فرش شده اند، اما پیاده روها را معمولاً تعمیر می کنند و شیب آن ها به طرف جوی آبی است که از میان کوچه می گذرد. ۱۸۶۰— مکنزی. چارلز فرانسیس (ص ۱۲۱): در ساری مقداری زیاد باروت می سازند و نیترات دو پتاسیم را از سمنان و گوگرد را از فارس می آورند. مواد ترکیبی باروت از این قرار است: ۱— یک من شاهی گوگرد ۲— یک من شاهی ذغال چوب، ۳— پنج من شاهی نیترات دو پتاسیم. نوع بهتری باروت نیز می سازند که در آن شش من نیترات پتاسیم مصرف می کنند. باروت را در انبارهای باز و با وسایل بسیار ابتدایی می سازند مواد لازم را در هاون قرار می دهند و با آلتی که شبیه برنج کوب است می کوبند و از این که باروت ماده بی محترق است نمی ترسند و در کنار آن قلیان می کشند و البته گاه حوادثی رخ می دهد. اما آنان مانند نیاکان خود به قسمت معتقدند و می گویند آنچه باید بشود می شود.

سبزوار— میدان

آگوردنیکوف (ص ۱۳۳) در سفرنامه در سرزمین آفتاب می نویسد: صبح روز بعد به طرف میدانی که در نزدیکی خیابان درختکاری شده زائران بود، روانه شدیم. این میدان وسیع و محل معاملات و داد و ستدی فراوان بود و از چهار طرف به وسیله آلاچیق های کوتاه احاطه شده بود. در میدان قریب پنجاه شتر که مسافتی زیاد راه طی کرده بودند استراحت می کردند. در نزدیکی شتران در زیر سایبانی بار آن ها روی هم انباشته شده بود در این میدان بزرگ تجارتی کاروان سرائی واقع شده که انبار کالاهای عمده فروشی برای معامله با کاروان های شتر راهی بین خراسان و تهران است.

سمرقند (نسخه بدل اصفهان)

۱۸۵۰— وامبری (ص ۲۷۲ تا ۲۸۳): محیط سمرقند برابر با تهران است ولی خانه های آن پراکنده تر است با این همه خرابه های عظیم و ساختمان های مجزای آن که بهتر دیده می شود مناظری مجلل است که به کلی با تهران تفاوت دارد. اما بگویم که ما پیش تر تصویری فوق العاده از سمرقند داشتیم وقتی وارد شهر شدم بی اختیار زدم زیر خنده. ابتدا در نزدیکی بازار وارد کاروان سرائی شدیم.

روزهای اول به دیدن بناهای تاریخی شهر رفته غیر از این بناها، صدها مکان دیدنی دیگر هم در این شهر وجود دارد، مثل بنای «حضرت شاه زند» و قصر تابستانی تیمور و مثل مسجد تیمور که در وسط شهر واقع است و ابعاد و کاشی کاری آن‌ها مسجد شاه اصفهان را به یاد می‌آورد و مثل ارک (قلعه بارعام تیمور) که پیش‌تر از شگفتی‌های آن خیلی شنیده بودم ولی در حقیقت بنایی عامیانه بیش نیست، همچنین بنای تاریخی تربت تیمور (گور تیمور). در مقابل عمارت گور تیمور، جلودیدگان عموم کتیبه‌یی با خط سفید روی زمینه‌یی آبی به این شرح نوشته شده است: «عمل الفقیر عبدالله بن محمد اصفهانی».

از بناهای دیدنی سمرقند، مدارس آن است که بعضی مسکونی و بقیه متروک و به زودی جز مشتی خرابه از آن‌ها باقی نخواهد ماند. از زمره این مدارس ماندگار، مدرسه شیراز و مدرسه طلاکاری را می‌توان نام برد. خلاصه هر ساختمان قابل توجهی در سمرقند نشان می‌دهد کار ایرانی است به خصوص وقتی که آن‌ها را با بناهای عمومی هرات و مشهد و اصفهان مقایسه کنند این مطلب به خوبی روشن خواهد شد.

شاهرود، در کنار پرستشگاه چند هزار ساله آذر فرنیغ

۱۸۷۸- اگرو و نیکوف (ص ۲۳۸) در کتاب وصف ایران خود می‌نویسد: نزدیک دروازه شاهرود، شهر پرستشگاه‌های فرو ریخته آتش پرستان هنوز بر پا است. اهالی شاهرود می‌گفتند که قریب سی صد سال پیش در این آتشکده آتش مقدس مدام در حال سوختن بود. (توضیح مؤلف: در اوستا آمده اهورامزدا سه آتش بزرگ بیافرید نخست آذر گشنسب به آذربایجان که آتشگاه آن در باکوتا پیش از انقلاب روسیه فروزان بود و موبدی از آن پرستاری می‌کرد، دومین آتش بزرگ در استخر فارس که آذربرزین و سومی در خراسان که آذر فرنیغ همین آتشکده بزرگ شاهرود است).

شوش، با کرخه سرفراز و با شرافت و عظمت دیرین

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۶۲۶): رود کرخه حالات و تندی شگفتی از خود نشان داد و بسیار خشمگین بود. ابداً حاضر نبود که از عابرین بیگانه با خوش رویی و ملاطفت پذیرایی کند. البته حق داشت زیرا که شرافت و عظمت دیرین خود را فراموش نکرده بود. آیا این همان رود کرخه نیست که قدیم‌ترین شهرهای معظم دنیا، یعنی شوش و اطراف آن را آبیاری می‌کرد؟

آیا این همان رودی نیست که با آب شفاف و بلورین خود، در جام‌های میز شاهنشاهان بزرگ ایران می‌درخشید؟ آری، این همان رود است.

شوستر، شهر آباد ساسانی ولی امروز ملک مستقل حاجی لک لک‌ها

۱۸۴۰- لیارد - شوستر، خوش آب و هوا است، از تمام جاهای دیگر ایران بهتر است،



۳۰- بنجامین: نوازندگان دوره گرد (عنتری‌ها) بامیمون‌های رقص و دست آموز

اما گرمی هوای آن باعث ناخوشی است.

۱۸۸۱ — دیولافوا (ج ۱. ص ۶۵۸): شوشتری اندازه از مرحله آبادی دور شده است.

این جا خانه ها همه ویران و ملک مستقل حاجی لک لک ها شده است.

تنها یک محله است که در آن جنب و جوشی دیده می شود و این هم در کنار سد رودخانه است که از شاهکارهای عهد ساسانی است. در بعضی جاها دستگاه های بدوی بافندگی کار می کند که گلیم شوشتری و پارچه های نخی سفید و آبی می بافند.

تجارت و صنعت و زراعت از شوشتر به کلی رخت بر بسته است. در این شهر که در زمان ساسانیان سدها با نظام های آبیاری و اصول علمی ساخته شده بود اکنون بازمی توان آن را زندگی بخشید. یعنی باید سدهای باستانی را تعمیر کرد تا آب به زمین های بایر مسلط شود و حاصل فراوانی به بار آورد و این کار به آسانی عملی است.

۱۸۹۴ — دورانند (ص ۱۲۲): شوشتر به وضع وحشتناکی کثیف است و مردمان آن از

خود شهر کثیف ترند. این طور که معلوم است اغلب ساکنان شوشتر سید هستند و چندان به خارجی ها علاقه ندارد.

شیراز، شهر مرفی ترین و دوست داشتنی ترین مردم ایران

۱۸۸۱ — دیولافوا (ج ۱. ص ۴۰۶): کمی بعد به تنگه یی رسیدیم، بانام الله اکبر.

می گویند چون مسافر پس از تحمل مشقات راه طولانی سخت سفر به این تنگه می رسد و منظره زیبا و دلربای شیراز را می بیند بی اختیار از تعجب می گوید: «الله اکبر» دور شهر خندق و حصار است و در آن بناهای عالی و در بیرون محوطه شهر باغ های سرو و مرکبات زیاد.

در شهر بازاری است که از بهترین بازارهای ایران است که کریم خان زند آن را با قصر

و مسجد و مدرسه بسیار با ابهتی ساخته است.

۱۸۴۰ — فلانندن. اوژن (ص ۲۷۱): شیراز که حکومت نشین استان فارس است همیشه

یکی از مهم ترین و مرفی ترین شهرهای ایران بوده و صنایع مستظرفه آن در درجه اول — بین محصولات متعددش — تولید اسلحه هایی است که شهرتی به سزا دارد.

مردم شیراز از کلیه اهالی ایران دوست داشتنی ترند. انسان به زودی به آن ها جلب و

دوست می شود. شیرازی ها از همه ایرانی ها فارسی را بهتر حرف می زنند. چرا که دوفراز بزرگ ترین شاعران آسیا سعدی و حافظ در این سرزمین زاده شده اند. شراب شیراز هم از بهترین شراب های دنیا است که به هند صادر می شود.

در دوره قاجاریان شیراز دیگر عظمت سابق را ندارد. شیرازی ها با تعصب می گویند:

«آن وقت که شیراز، شیراز بود قاهره یک محله اش هم به حساب نمی آمد. اهالی شهر شیراز

حدود ده هزار نفرند (سال ۱۸۴۰) که در دوازده محله که شش دروازه بزرگ دارد زندگی می کنند. در وسط شهر ارک قرار دارد که قصر مستحکم یادگار کریم خان زند است. تنها محلی که به شیراز سر و صورتی می دهد بازاری است که کریم خان ساخته و مسجدهای قابل توجهی که بتوان با مسجدهای اصفهان مقایسه کرد ندارد. مشهورترین بناهای شیراز شاه چراغ است که جایگاه سیدها است که مشغول گرفتن صدقه و عایدات مسجداًند.

شیراز، شهر پشت روی

۱۹۰۰- لوئی. پیر (ص ۷۰ تا ۷۵): شهر شیراز همان طور که خود نمونه بارز دست نخورده از روزگاران گذشته است، مردم آن هم کم تر تغییر کرده اند. از این شهر که همه چیز آن محدود و محصور است من هنوز چیزی ندیده ام و نمی دانم که اگر مدتی این جا بمانم بیش از آن چه تا به حال دیده ام باز در این شهر خواهم دید یانه.

شهر شیراز مانند خانه تودرتوی زیرزمینی است که انسان را گیج می کند. کوچه های پر از کثافت و چیزهای گندیده با وضع گیج کننده با یکدیگر برخورد می کنند. در بعضی جاها کوچه ها به اندازه یی تنگ است که اگر شخصی با اسب سواری یا الاغی روبه رو شود باید پشت خود را کاملاً به دیوار بچسباند تا تنه نخورد.

مردان این شهر جامه های تیره رنگ به تن و کلاه دراز اشترخانی بر سر دارند، هر تازه واردی را به دقت از جلو چشم گذرانده و مطالعه می کنند. زنان به هنگام برخورد با ما، مانند اشباح خیالی ساکت و بی صدا دور می شوند. از سر تا پای آن ها در چادر سیاه پیچیده شده و صورت خود را به وسیله روبندی سفید که دو سوراخ در برابر دو چشم دارد پوشانده اند، اما دختران کوچک هنوز حجاب ندارند و گیسوان را با حنا رنگین ساخته اند. (نگاه کنید به تصویر شماره ۷)

همگی این دختران با پای برهنه و لباس ژنده راه می روند. این دخترکان زیبایی خاصی داشته و لب خندی دل فریب بر لب دارند. به دیوارهای خانه ها که با آجر و خشت های تیره رنگ ساخته شده ابداً پنجره یی دیده نمی شود، به جز درهای خانه ها هیچ روزنی از درون خانه ها به بیرون آن وجود ندارد. (مثل تمامی شهرهای ایران و تهران که برای نمونه تشریح شد شیراز نیز شهر پشت روی شمرده می شود). افزون بر همه این ها در بعضی جاها در درون خانه پشت در ورودی دیواری دیگر هم ساخته اند تا جلودر را بگیرد.

شیراز، یعنی شهری که ما از سوراخ ها و گنداب روهای وارد آن شدیم شهری بزرگ است. در طول بازار بر حسب عادت و رسوم مشرق زمینی ها هر دسته از کسبه و بازرگانان در یک راسته نزدیک به هم مجتمع هستند چنان که می توان حدس زد بازار قالی فروشان کجا

است. در بازار تاریک تری بازار مسکرها و...

۱۹۲۵- نوردن (ص ۷۷): قسمت فقیرنشین شهر در معرض دید عموم قرار گرفته و خانه‌ها محقر و گلی است. اغلب خانه‌های بازرگانان در پشت دکان‌های آنان واقع شده است. زن‌ها در گذرگاه عام ظرف و حتی لباس می‌شویند یا ساعت‌ها با همسایگان به گفتگو سرگرم می‌شوند.

استقبال عامه از ورود حاکم به شهر

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۲۶۱): هنگام ورود حاکم (احتشام الدوله) به شیراز عده‌ی زیاد سرباز و فراش و یک دسته موزیک شترسوار در جلو حرکت می‌کرد و خود حاکم سوار بر یک اسب زیبای قزل و ابرش در پشت سر آن‌ها پیش می‌رفت. همگی بزرگان شیراز از دنبال ایشان سوار بر اسب می‌آمدند.

مردمی انبوه نیز از باشندگان شهر هم در آخر، عقب‌تر از همه راه می‌پیمودند. به هنگام ورود حاکم به میدان ارک توپ‌ها به غرش در آورده شد و عمارت تلگراف خانه هندواروپ را به لرزه درآورد. به طوری که شنیدم هنگام ورود حاکم به شیراز مردم در دو طرف جاده تا تنگ الله اکبر ایستاده بودند تا احتشام الدوله را تماشا کند.

نمونه کاملی از حکام ایرانی یا شرقی در شیراز

۱۹۰۵- ویلیامز کراوشی (ص ۱۶۴): حاکم شیراز با ویژگی‌های شخصی خود نماینده یک دیکتاتور نوع شرقی است. در میان مثل‌های خیلی معروف یکی این است که می‌گویند: «مقام، مرد رامی‌سازد» و وقتی صاحب مقام کسی است که قدرت مطلقه خود را به زیردستان خود اعمال می‌کند و از بالا ترا و هم ستم اعلی مقامات حاکم باشد نتیجه آن می‌شود که یک چنین مرد خودرای و ستمگری در راس یک ایالت سرزمین شرقی قرار بگیرد.

مردی شتاب‌زده اما به ظاهر خوش‌قلب، تندخو و سخت‌گیر اما با سخاوت، دم‌دمی مزاج ولی با این حال مقتدر، ترکیبی از ستم‌گری یک حاکم مستبد با یک آدم خوش مشرب و یک دوست خوب خلاصه این حضرت حاکم بسیاری از ویژگی‌های سنتی حکومتی هارون‌الرشید از داستان‌های هزار و یک شب را با رفتار خود به نمایش می‌گذاشت و همچنین با بعضی دیگر خصایص خود نسخه بدل شاه عباس کبیر بود که می‌کوشید به طور پنهانی از چگونگی حال و روزگار مردم کسب اطلاع کند.

شیراز تنها شهر گل و بلبل نیست

ویلیامز همچنین می‌نویسد: شیراز تنها شهر گل و بلبل نیست. این‌جا شهر شاعران، شهر شراب، شهر زنان زیبا است. همه چیز در آن جا لطیف، شیرین و گوارا و دل‌فریب

است. شیراز جایگاه سنتی مردم خوش گذران و سبک بال و آزاد است. به نظر من شیراز زیباترین شهرهای ایران می تواند باشد.

۱۹۲۵— نوردن (ص ۸۴): شرابی که نوشیدم شراب خلار شیراز نام داشت که از انگور قرمز تهیه می شود. بسیار گواراست و طعم همان مشروبی را دارد که اسپانی ها مبتکر ساختن آن هستند.

خوی و سرشت شیرازیان

۱۹۰۳— جکسن (ص ۳۷۵): با آن که شیرازیان خوش گذران و عشرت طلب و زیرک هستند از زمان های قدیم به تعصب و خودبینی نیز شهره بوده اند و این شاید با لقب رسمی شهر که دارالعلم باشد چندان ناسازگار نباشد. اما شاید این ها داورى ها و برداشت های لحظات سرد و بی روح تفکر یک مسافر است و احتمالاً در چهارچوب ذهنی کسانی که به دیدار شیراز می روند راه ندارد.

۱۸۹۰— کرزن، جرج. ن. لرد (ج ۲، ص ۱۲۹): زندگانی و زیبایی شیراز از لحاظ خصوصیات و وضع و محل مانند پرده نقاشی همواره دل انگیز و کانون آن نیز گلستان ها و تربت شاعران است شاعرانی که در نغمه سرایی در بوستان شعر شهره آفاق اند. هوای دل کش این پایتخت جنوبی، زندگانی تقریباً دایمی را در هوای آزاد مقدور می سازد و از جهت دیگر هم زنده دلی و نشاط پرستی مردم آن جا را در پی خوش گذرانی و بزم و شور انداخته است.

اهل فارس به مناسبت پاکی نژاد و بی آلاشی زنان و خلق و خوی ممتاز خویش، ابراز غرور می کنند. بدون شک در این جا، با افراد ایرانی خالص تر از دیگر نقاط ایران برخورد می کنیم، چنان که از قیافه آفتاب زده و علایم روشن و صاف چهره آن ها هویدا است. موی خرمایی و چشمان سبز آبی ایالات شمال به ندرت در اقلیم جنوبی دیده می شود. سپس کرزن از قول ایران پژوهی دیگر به نام هربرت می نویسد که «در عمر خویش هیچ گاه مردمی خوش تر و کم ستیزه تر از ایشان ندیده است.

۱۸۸۱— دیولافوا (ج ۱، ص ۴۱۶) درباره شراب خواری و مستی فلسفی و عمدی شیرازی ها و ایرانی ها به طور اعم می نویسد: ایرانیان شرابی رامی پسندند که زود مستی بیاورد. ایرانی هیچ گاه به طور تصادف مست نمی شود. او به طور عمد و آگاهانه خود را به مستی می زند تا به قول خود درد و رنج زندگانی را لحظه ای فراموش کند.

اشباح اسرارآمیز

۱۹۰۰— لوئی. پیر (ص ۴۶): زنان شیراز عبارت اند از اشباحی اسرارآمیز که صورت و تن خود را پوشانده اند و فقط شلوارهای باد کرده (چاقچور) زرد یا سبز و جوراب های آن ها که

اغلب تا روی قوزک پای شان کشیده شده پیداست. پیش تر زن های ده نشینی را دیده بودیم که بدون حجاب حرکت می کردند ولی اکنون که به شهر شیراز وارد شده ایم برعکس آنان زنان شهرنشین را می بینیم که مانند اشباح در هر جا در حرکت اند. (نگاه کنید به تصویر شماره ۷)

لوطی شیراز

۱۸۵۵- گوینو. کنت. دو (ص ۲۵۳) در کتاب افسانه های آسیایی می نویسد: لوطی شیراز جوانی بود بلند بالا، زیبا روی، زلف های سیاه و بلندش همچون شبه می درخشید. چشمان سرمه کشیده اش خیلی جالب و شایان بود. او همیشه قمه یی درشت بر میان بسته داشت و دست راست خود را روی قبضه آن می نهاد و با دست چپ خود بوته گلی را می بوید و گاهی هم آن را به دهان می گذاشت. خلاصه قنبر علی در جرگه کسانی بود که در خاورزمین لوطی و چاقوکش خوانده می شوند. برای آنان فرونشاندن خشم و کینه، با شکافتن شکم یک نفر همچون نوشیدن یک گیلان عرق، ساده و آسان است.

تیراندازان خطرناک

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۲۵۹): از چیزهایی که در بازار شیراز می فروشند یکی هم تفنگ های سر پر است که در خود شیراز می سازند. اگر چه این تفنگ ها از نظر ارو پایان قابل اعتنا نیست ولی در ایران تیراندازانی هستند که می توانند با همان تفنگ ها به خوبی بجنگند. در واقع این تفنگ های سر پر غیر قابل اعتنا در دست ایرانیان سلاحی خطرناک برای حریف است.

طالش

۱۹۰۹- نیکیتین (ص ۱۰۲): باشندگان طالش از حیث نژاد ایرانی هستند و گویش ویژه دارند که نباید از گویش های ساده محلی به شمار آید. این گویش که شباهتی به زبان فارسی افغان ها دارد به مرور زمان مانند سایر زبان های استان های دیگر ایران تغییر یافته است. محصول عمده طالش ها برنج است.

طبس، مروارید تنهای شهرهای ایران

۱۹۰۵- هدین. سون (ص ۴۳۳): در شهر طبس داخل خیابانی می شویم که دور شهر قرار دارد. مردمی در دکه های بازشان نشسته بودند و پنبه پاک می کردند و کرباس رنگ می زدند. تخته های بلند پارچه برای خشک شدن در خیابان آویزان بود.

دیوار شهر، با برج های گرد و خندقش منظره یی بسیار جالب دارد. میدان شهر حسابی در حال جنب و جوش است. در این جا در دکه های روی باز همه چیز فروخته می شود. میدان غرق در رفت و آمد مردم است و در جایی از آن کاروان های شتر گرد آمده اند.

خیابانی بی نهایت طول به طور مستقیم به میدان شهر ختم می شود. در دوسوی این خیابان جوی هایی وجود دارد که در کنار هریک از آن ها درخت های نارنج و بید مجنون و توت ردیف به ردیف رویده اند.

با توجه به اوضاع و احوال ایران، بعضی از خانه ها زیبا هستند. محله ها، باغ ها و نخلستان هایی که در دوسوی خیابان قرار دارند نسبتاً کم عرض اند.

هدین باز در (ص ۴۴۳) می نویسد: در طبس کوچه ها خیلی زیبا و زنده اند. در وسط این کوچه ها جویی باریک کشیده شده است که روی آن ها پل هایی کوچک قرار دارد در دو طرف خیابان دیوارها و خانه های خاکستری رنگی بنا شده که سقف آن ها طبق معمول بناهای کویری گنبدی گلی است و بالای دیوارها تارک های با شکوه نخل می جنبند.

هدین باز (ص ۴۴۹) می گوید: با اطمینان می توان گفت که طبس با وجود تنهایی فراموش و ترک شده اش مروارید شهرهای ایران است. طبس در نظر مسافر صحرا که از راهی دراز و غریب به آن جا می آید واحه یی جذاب و بهشتی است.

قزوین، شهر بهترین انگورها و بهترین زمین های کشاورزی

۱۸۵۰ — استیوارت. لیوت (ص ۱۵۰): دورادور شهر قزوین را، مایل ها تا کستان فرا گرفته و هر تاک در برابر تاک دیگر باشیاری آنگیر از هم جدا شده در حالی که هیچ کدام با دار بست نگه داری نمی شوند». وی همچنین می نویسد: من گنبد مینا کاری و گلدسته های آبی رنگ برابر هم مسجد قزوین را تحسین می کنم.

۱۸۱۰ — دروین (ص ۴۶): شهر قزوین پایتخت و مقر سابق پادشاهان ایران با توجه به بقایای حصار عظیم آن بی گفتگو شهری بزرگ و با جمعیتی بالغ بر صد هزار تن بوده است ولی اکنون تعداد آن از ده هزار نفر تجاوز نمی کند.

۱۸۸۲ — اورسل (ص ۶۳): قزوین از دور با قبه هایی که احتمالاً برای قبر «ملایی» ساخته بودند دیده شد. و نیز اورسل (ص ۶۷ و ۶۹) گوید کوچه های قزوین شباهتی کامل به کوچه های ایروان دارد. این کوچه ها از میان دیوارهای گلی و بلند که باغ ها و خانه ها را در بر می گیرند امتداد می یابند. در بالای سردر خانه ها مناظری از مشهد و کربلا و مکه که توسط صاحب خانه زیارت شده گچ بری کرده اند. قزوینی ها از لحاظ مذهبی متعصب ترین مردم ایران به شمار می روند. ضمناً افرادی خیلی شجاع اند.

۱۹۱۸ — راولینسن. آ (ص ۵۸): قزوین شهری بزرگ به اندازه همدان است، با این تفاوت که نما و جلوه بیش تری دارد با بعضی خیابان های پهن و تماشایی که یکی از آن ها با جویبارهای جالب و دکان های و یتترین دار کم و بیش اروپایی به نظر می رسد.

«راولینسن آ.» که در سال قحطی به ایران آمده بود از جمله می نویسد: اما قحطی در

قزوین کم‌تر از جاهای دیگر به چشم می‌خورد اگرچه جسد بعضی از خانواده‌های فقیر که از گرسنگی جان به جان آفرین تسلیم کرده بودند این جا و آن جا به چشم می‌خورد.

۱۸۴۰ — فلاندن. اوژن (ص ۸۸ و ۹۰): یکی از خیابان‌هایی که به در بزرگ قصر منتهی می‌شد در حقیقت از هر حیث قابل توجه و شایان دقت است. درازای آن هفت صد — هشت صد قدم و پهنای آن هفتاد قدم و در دوسوی خیابان درخت کاری است که آن را زینت کرده‌اند. این درخت‌ها به مغازه‌های دو طرف سایه انداخته‌اند. از بناهای این شهر دانستم که شهری زیبا و پراهمیت است.

در بین بناهای قزوین بازارها، با کاروان سراها، به ویژه آب انبارها قابل توجه‌اند. جمعیت شهر حدود سی — چهل هزار نفرند. صنعت آنان شمشیرسازی است که به طرز خراسان می‌سازند.

۱۸۵۵ — گوینو. کنت. دو (ص ۱۲۰ و ۱۲۱): قزوین که پیش‌تر پایتخت ایران بوده، هنوز مقداری از شکوه و بزرگی سابق را حفظ کرده است. عمارتی بزرگ از زمان صفویه در این شهر هست که اکنون روبرو و ایرانی رفته با این وصف معلوم است که در سابق شکوه و عظمت داشته و به خصوص دروازه‌یی بزرگ دارد که در حقیقت دروازه سلطنتی است.

انگور در فصل پاییز در قزوین و سیاه دهن به قدری ارزان و فراوان است که یک صد کیلو گرم آن حتی به اندازه یک فرانک فرانسه ارزش ندارد. من پیش‌تر سیاه دهن را در فصل پاییز دیده و مزه انگورهای آن را چشیده‌ام. باید دانست که به طور کلی انگورهای ایران خیلی شیرین‌تر از انگورهای فرانسه است. خشکی آفتاب و گرمای تابستان انگورهای این سرزمین را به قدری شیرین می‌کند که بدون اغراق از قند شیرین‌تر است.

۱۹۱۰ — مامونتوف (ص ۲۵): قزوین از لحاظ شهریت چیزی مهم ندارد. پیرامون شهر دیوار دارد. و دور دیوار را خندق احاطه کرده است. سیمای شهر را دو خیابان بزرگ و درخت دار تصویر می‌دهد. صدها کوچه تنگ پر گرد و خاک دارد.

اگر قزوین بیش‌تر از این آب داشت شهری خوب می‌شد. زمین‌های اطراف شهر حاصل‌خیز و در کنار قنات‌های کم‌آبی که از برف کوه سرچشمه می‌گیرند گیاه بسیار رویده است. باغ‌های میوه و انگور پیرامون قزوین مقدار زیادی بار و برزردآلو، پسته و هلو و دیگر میوه‌ها دارد.

قم، دارالامان

۱۸۸۰ — المانی. هانری. رنه. د (ص ۸۵۷): در قم عده‌یی زیاد از سادات اقامت دارند و اقامت ارو پاییان در این شهر امکان پذیر نیست زیرا سکنه این شهر تعصب مذهبی فوق‌العاده دارند و ممکن است به کوچک‌ترین جرقه‌یی کینه‌های دیرینه مذهبی را تحریک

و ایجاد شورش کنند. این شهر را معمولاً دارالامان می گویند، البته این کلمه امان در باره عیسویان و پیروان دیگر مذاهب صدق نمی کند بلکه فقط دارالامان است برای بزه کاران و جانیانی که برای فرار از مجازات به این شهر می آیند و در زیر دیوارهای مقبره پناهنده شده (و) بست می نشینند).

به علت فراوان بودن همین تبه کاران و اشخاص فاسد الاخلاق و مودی پناهنده به این شهر است که گفته اند: «سگ کاشی به از اکابر قم با وجودی که سگ به از کاشی است».

قمی ها متعصب اند اما کینه ندارند، خوش قلب و خوب اند

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۱۶۱): به قم نزدیک شدیم، با به یاد آوردن این ضرب المثل که «سگ کاشی به از اکابر قم با وجودی که سگ به از کاشی است» ولی وقتی وارد قم شدیم دیدیم که این شعر درست نیست و اهالی بدون جلوگیری، روز دیگر به من اجازه دادند که بیرون صحن مقدس قم بایستم و درون آن را تماشا کنم و بعض از آنان هم با من شروع به صحبت کردند.

افزون بر تماشای صحن از خارج، موافقت کردند که من از بعض از کارگاه های محلی قم که در آن جاها ظرف های سفالین می سازند دیدن کنم. در اصل در شهر قم همه چیز آبی رنگ است به هر سو که چشم می گردانی گنبد های آبی رنگ می بینی. وضع شهر قم به استثنای محله های جنوبی که خراب بود خوب به نظر می رسید و برخلاف شهرت، مردم خوبی هم داشت و از قیافه های آنان پیدا بود که خوش قلب هستند و با این که از لحاظ مذهبی متعصب اند نسبت به دیگران کینه ندارند.

نتیجه یک سان بودن گناه نوشیدن یک گیلان و یک بطر

۱۸۹۴- دوراند (ص ۳۱): قم شهری حزن انگیز است. قسمت عمده آن خرابه است. در اطراف حرم محوطه یی است که عده یی زیاد مرده در آن دفن کرده اند. بخش تازه شهر خیلی فقیر است و فقط چند خیابان کثیف و یک بازار دارد. در این جا خانه ها را از گل ساخته اند. در این شهر شراب ممنوع است و به فروش نمی رسد.

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۱۷۵) در مقدمه شرح ورود به قم می نویسد: آذوقه ماهم نزدیک به اتمام است. بطری عرقی داشتیم که هر از گاه چند قطره از آن را برای بهداشت در آب آشامیدنی می ریختیم ولی متأسفانه استاد معمار به بهانه این که گناه آشامیدن یک گیلان و یک بطریک سان است تمامی بطر را در معده خود سرازیر کرد». سپس خانم دیولافوا چون با شوهرش به قم نزد حاکم رفته بودند می نویسد: حاکم به من و مارسل پیشنهاد مشروب کرد. البته برای کسی مثل حاکم که مردم شراب خوار را به علت صرف مشروبات الکلی در این شهر به چوب می بندد، بیرون آوردن بطری شراب از زیر زمین خانه خودش

خالی از اشکال نیست.

کازرون، بهشت بی گل و بلبل

۱۹۰۵— بعضی از خارجی‌ان پیش از دیدن ایران گمان داشتند که از همان ابتدای ورود به این کشور جلوشان منظره‌ها و باغ‌های پر از گل و بلبل از هر طرف گسترده خواهد بود. به همین سبب «ویلیامز» (ص ۱۰۱) بعد از دیدن کازرون می‌نویسد: من در نخستین دیدارم از ایران نه گلی دیدم و نه بلبلی دیدم. در آن جا جز درختان پرتقال و نارنج و درختک‌ها و بوته‌های نهالان در کنار جاده‌های باریک و درختان سروچیزی به چشم نخورد. اما فروغ خورشید روی شاخ و برگ سبز درختان و روی میوه‌ها با رنگ‌هایی زیبا و دل‌فریب جلوه‌گری می‌کرد و هوا هم بسیار گرم بود.

اما، ویلیامز بعد وقتی که از شیراز دیدن می‌کند (ص ۱۲۳) می‌گوید: «آری، این شهر گل و بلبل است». وی درباره انارهای کازرون اظهار می‌دارد که این میوه رقیب توت‌فرنگی است و خدا به مردم ایران انار را هدیه کرده است که بهترین میوه است.

۱۸۴۸— چریکف (ص ۱۱): کازرون شهری است بسیار با روح و ظریف و واقع در میان کوه، جلگه‌هایی سبز دارد. در آن جا باغ بسیار قشنگی دیدم که درخت‌های آن پر از نارنج و لیمو بود و از شدت بوی گل و ریحان انسان مدهوش می‌شد.

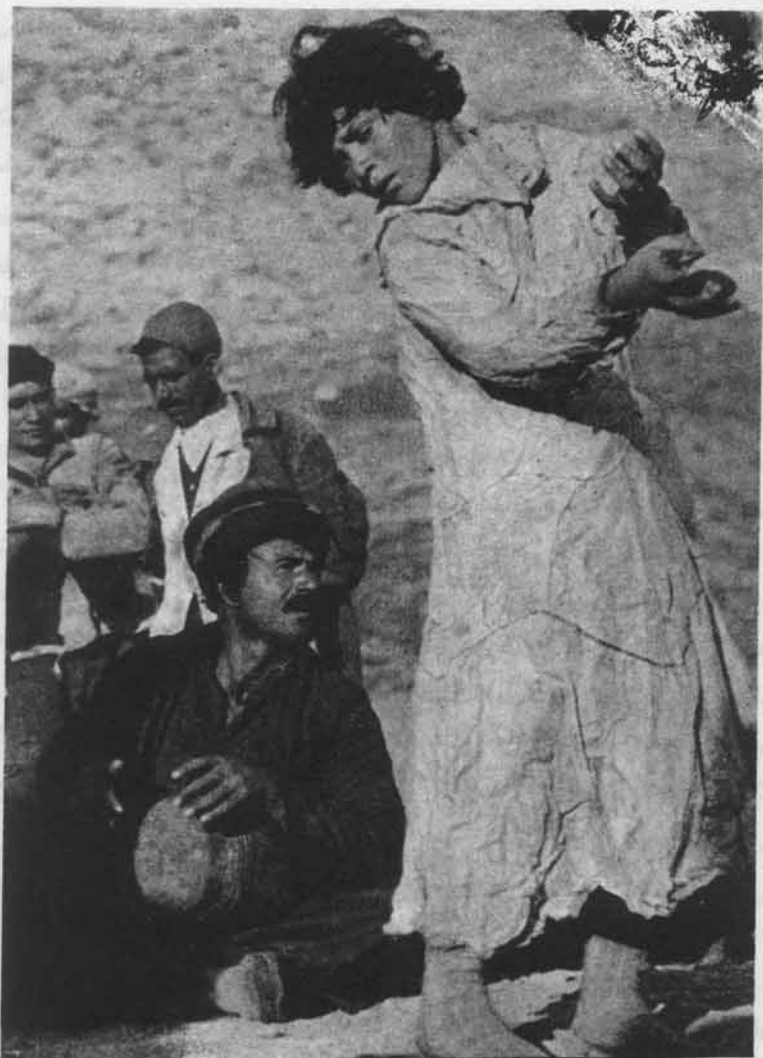
۱۹۲۵— نوردن (ص ۷۱): در بازار کازرون دکان کفاشی زیاد بود. کفش‌هایی از پارچه‌های شطرنجی و کرباس سفید که اغلب روی آن‌ها گل‌دوزی شده و با بند محکم چرمی به میج پا بسته می‌شود و پاشنه هم ندارد. دکان‌های قصابی در این بازار جالب توجه است. لاشه‌های گوسفند و بز در حوضچه‌هایی از کاشی آبی گذاشته شده و روی آن‌ها را با شاخه‌هایی از برگ سبز پوشانده بودند و فواره میان حوضچه‌ها نیز با ملایمت روی لاشه‌های گوشت تازه آب می‌افشانند.

کاشان، شهر صنعت و کارخانه و شهر فعال‌ترین مردم

۱۸۴۰— فلاندن. اوژن (ص ۱۰۷): شهر کاشان چندان وسعت ندارد. اما جمعیت آن به نسبت زیاد و بیش از سی هزار است. چندین کارخانه پارچه بافی دارد که پارچه‌های ابریشمی گلدار اطلس و به و یژه زری‌هایی که هم محکم و هم ظرافتی خاص دارند تهیه می‌کنند و همچنین دارای کارخانه‌های مخمل و شال کشمیری است ولیکن واردات انگلیس که از سی سال پیش در ایران روی به افزایش گذاشته روزه روز از تعداد کارخانه‌های کاشان می‌کاهد.

انتقاد فرانسوی از رقیب انگلیسی

همچنین فلاندن در انتقاد از انگلیس که در آن زمان رقیب جهانی کشور متبوعش فرانسه



A wedding dance from the mountains. The figure in a girl's frock is a young boy.

۳۱- از کتاب روزن. کنتس. وان: رقص یسرکی با پیراهن دخترانه در مراسم عروسی
یکی از طوایف کوچ نشین

بود می نویسد: محصولات صنعتی ایران در نتیجه نداشتن کیفیت اروپایی از بین رفته، به ویژه همسایه بودن انگلیس با ایران اثراتی شوم در این کشور برجای گذاشته است. زیرا که انگلیسی ها محصولات خود را به مقدار زیاد و به قیمت بی نهایت نازل تر از آنچه در ایران ساخته می شود در بازارهای این کشور به فروش می رسانند. به این ترتیب واردات برای بازرگانان خارجی که از دادن گمرک و مالیات هم معاف اند زیاد شده برعکس محصولات وطنی در برابر آن نابود می گردد.

کشتی وتوپ امروز برای اروپا فقط به این کار می آید که به کمک آن، طلا و نقره را از چنگ ملت ها بیرون آورند. رم اراضی لم یزرع را تسخیر می کرد و تمدن خود را به آن جاها می برد. انگلیس هم به کشورهای وسیع دست می یابد تا محصولات خود را به فروش رساند. اما با این همه، باقی مانده صنایع کاشان که هنوز دست نخورده، ابزارهای مسین از قبیل بشقاب، تشت، مشربی، تنگ و غیره است که به بیست تا سی پارچه می رسند.

کاشان شهر آباد و پر ثروت و تمیز

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۱۹۵): تاریخ کاشان به اصفهان که همسایه آن است بستگی دارد و هر دو شهر خیلی کهن هستند. امروز (حدود سال ۱۸۸۰) نیز شهر کاشان یکی از شهرهای آباد و پر ثروت ایران است. مردم آن همه هنرمند و صنعتگراند. خانه ها باخشت و گل ساخته شده ولی تمیزاند. دیوارها بلند هستند و مانع می شوند تا کوچه ها از ریزش خاک کثیف شوند. تقریباً تمامی کوچه ها سنگ فرش شده و مجاری آب دارند تا آب باران را ببرند. هر روز کوچه ها را جارومی کنند و آب می باشند.

بازار این شهر وسیع است و سقف آن گنبدهایی کوچک دارد که به هم پیوسته اند و جا به جا هم کاروان سرای دیده می شود که مخزن مال التجاره است.

دیولافوا پس از تعریف و توصیف فراوان درباره صنعت گری و هنرمندی کاشانی ها می نویسد: پارچه های ابریشمی کاشانی در روی زمینه قرمز با شاخ و برگ و گل های رنگارنگ نمایش و جلوه یی مخصوص دارند، اما هیچ وقت نمی توان دو پارچه یافت که شبیه به هم باشند، زیرا که کارگران در تناسب دادن و جور کردن رنگ ها مهارتی ندارند و مقدار ترکیبی آن ها را به طور دقیق نمی دانند.

۱۸۹۴- دوراند (ص ۳۸): کاشان که زمانی از نظر کاشی سازی و خصوصیات دیگر آوازه یی داشته در این زمان (۱۸۹۴) قسمت عمده آن مانند قم خرابه است.

کاشان شهر سراسر کسب و تجارت و بدون یک نفر بی کار

۱۸۹۰- کرزن. ج.ج. ن. لرد (ج ۲. ص ۲۴۱): شهری است سراسر کسب و تجارت و بیش تر از همه جا در این شهر داد و ستد می شود و بازرگانان هندی بسیار در آن جا رفت و

آمد دارند. شهر از لحاظ حکومت کشوری، صالح و نیک ممتاز است. در آن جا بی کار دیده نمی شود. اطفال حتی پنج ساله در کار فعال اند. قمار بازی با طاس و با کارت در این جا مجازات مرگ دارد. عقرب سیاه کاشان هم شهرت فوق العاده دارد.

شاید، شایعه ترس و بد دلی کاشانی ها که ضرب المثل شده به واسطه عادت به کسب و کار در طی قرن های متمادی است.

لُغز برای کاشی ها

۱۸۹۰ — سایکس. سرپرسی (ص ۱۸۸ تا ۱۸۹): از جمله لغزهایی که در مضمون ترسویی کاشانی ها کوک شده یکی هم این است که وقتی نادر فوج کاشان را مرخص کرد، افراد فوج از شاه تقاضا کردند یک عده نظامی هم برای محافظت آن ها در راه تا رسیدن به کاشان به همراه شان بفرستد.

لغز دیگر این است که یکی از بزرگان کاشان که هیچ گاه از ترس از زادگاه خود بیرون نرفته بود روزی به فرمان شاه به تهران احضار شد. اوشمشیری به کمر و تفنگی بردوش حمایل کرده و تپانچه یی نیز به کمر بست و عازم تهران گردید.

در میان راه دزدی از جلو او در آمد که چماقی در دست داشت و بدون برخورد با مقاومتی تفنگ و شمشیر و تپانچه کاشی را گرفت و چماق را به طرف او دراز کرد. کاشی در حالی که با ترس به چماق مرد دزد نگاه می کرد به او گفت: «عوص این همه فقط می خواهی همین یک چماق را به من بدهی؟». دزد که چماق دیگر به دردش نمی خورد آن را به کاشی داد. کاشی چماق را با تکان دادن در دست سبک و سنگین کرد و با خوش حالی به کلفتی و درازی آن نگاهی انداخت و در مزیت آن با خود گفت: «عجب چیز ترسناکی است!»

از رویدادهای کوچه بازارهای کاشان

۱۸۸۰ — المانی. هانری. رنه. د (ص ۱۰۹): در کاشان بودیم. در میدان عمومی جلو کاروان سرای به تماشای راهگذران ایستادیم. پسری پانزده ساله را دیدیم که دچار حمله یی خطرناک شده و به زمین افتاده بود. جمعی از مردمان بی کار و پسران ولگرد در گرد او حلقه زده، بدون این که یکی از آن ها در صدد تخفیف رنج آن بدبخت برآید، تشنجات او را تماشا می کردند.

اندکی بعد این جماعت به سوی دیگر میدان رفتند تا به تماشای جالب تری سرگرم شوند. زیرا حقه بازی در آن جا میمون بدبختی را با ریسمان به دنبال خود به هر سومی کشید و می خواست در میدان نمایشی بدهد و پولی به دست آورد. در این وقت چند نفر ولگرد که جمعی را هم با خود همراه کرده بودند پای معرکه حقه باز رسیدند و مرد انتری را که مشغول

سرگرم کردن مردم بود به باد حرف‌های استهزاء آمیز گرفته و مانع نمایش او شدند. انتری خشمگین شد و به یکی از آن‌ها که بیش‌تر از دیگران او را مسخره می‌کرد دشنام داد و جملاتی مثل «پدر سوخته» و غیره نثار او نمود. اتفاقاً در این وقت پدر آن جوان ولگرد رسید و سخت به حقه باز انتری حمله کرد و کار به کشمکش رسید و به اندازه یک کتاب لغت الفاظ رکیک وزشت بین آن‌ها رد و بدل شد. مردم زیادی به دور آن دو جمع شدند و به اندازه‌ی سرگرم تماشای این صحنه شدند که راه برای عبور به سیدی که از کربلا می‌آمد و با صدای بلند چاوشی می‌کرد ندادند.

مصاحبه‌ی با زنان حرم‌سرا و تشریح خوی‌های کارکنان دولت

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۲۰۶) این خانم با دور بین عکاسی خود به حرم حاکم شهر کاشان رفته و با زنان اندرونی وی مصاحبه‌ی به شرح زیر انجام داده است. خانم دیولافوا می‌نویسد: پس از تعارفات معمول زن حاکم از من پرسید: «شما می‌توانید عکس بردارید؟ البته شما عکاس باشی ملت فرانسه هستید، چنین نیست؟». من بدون تأمل گفتم: «آری». زیرا که در این مملکت نباید قیافه یک عکاس بی‌مشتی مفلوکی را از خود نشان داد.

زن حاکم بعد گفت: «با این مقام و مرتبه عالی، سالی چه قدر مداخل دارید؟». (در این جا خانم دیولافوا برای خوانندگان فرانسوی کتاب خود توضیح می‌دهد که در این مملکت مداخل یعنی دزدی و تقلب که (کارکنان دولتی) و مباشرین ایرانی دارند و از خزانه دولتی و مالیات اختلاس می‌کنند و از مردم هم هر چه بتوانند می‌گیرند.

در پاسخ این پرسش زن حاکم که می‌دانستم مقصود او از مداخل چیست به وجدان خود مراجعه کرده گفتم «هیچ». خانم تعجبی نشان داد و گفت: «پس لابد شوهر شما برای به دست آوردن مال و دولت کار می‌کند». چون می‌دانستم این خانم از روی سادگی و بدون فکر قبلی این حرف‌ها را می‌پرسد و در باره مطالعات علمی و از کشفیات تاریخی ابداً چیزی به گوش نرسیده در پاسخ او سکوت نشان دادم.

آنگاه دیولافوا خوی‌های کارمندان دولت و گردانندگان کشوری ایران را چنین تشریح می‌کند: درستی و بی‌غرضی در ایران مساله‌ی است مجهول. بدین معنی که اغلب کارمندان دولتی برای به دست آوردن دارایی از به کار بردن انواع تقلبات باکی ندارند، بنابراین لیاقت هر کس را در ترازوی تردستی و دزدی و نیرنگ زنی می‌سنجند و کارمندان درست و با شرافت را از جمله اشخاص بی‌کفایت و بی‌عرضه به شمار می‌آورند.

البته زن حاکم هم می‌خواهد با این پرسش در باره «مداخل» به اندازه لیاقت به من احترام بگذارد. پس دستگاه عکاسی را حاضر کردم و پارچه سیاه جعبه دور بین عکاسی را

بر سر کشیدم تا صورت زن حاکم را با دوربین میزان کنم. در این وقت زنان از فرصت استفاده و باهم شروع به گفتگو کردند.

«شاه خانم انگلیس چند شوهر در اندرون خود دارد؟»

خانم دیولافوا باز دنباله مصاحبه خود را بدین شرح ادامه می دهد: زن حاکم که می خواست وارد معقولات شده و معلومات خود را به رخ زن امام جمعه بکشد آهسته به او گفت: «در فرنگستان زنان مانند ما خوش بخت نیستند. مردان آنان را وادار به کار می کنند. مثل این که می بینی این زن عکاس باشی است. بعضی از زنان هم میرزا یا معلم هستند، برخی هم مانند دختر شاه اروس به درجه سرتیپی رسیده و در قشون خدمت می کنند».

زن امام جمعه با حال تعجب و تردید گفت: «راستی این ها که شما می گوید حقیقت دارد؟» زن حاکم جواب داد: «الحمدلله که من هیچ وقت دروغ نمی گویم. نه تنها در فرنگستان زنان سرتیپ و فرمانده قشون هستند بلکه بعضی هم به درجه شاهی می رسند و بر مملکت سلطنت می کنند. اگر باور نمی کنی از این خانم عکاس بپرس. او به شما خواهد گفت که آنچه من به شما گفتم درست است. حتی یکی از شاه خانم ها سفیری هم در تهران دارد» و باز زن حاکم برای نشان دادن زیاد بودن معلومات خود گفت: «اگر دختر شاه اروس سر دوشی و نشان دارد و کلاه خود بر سر می گذارد، شاه خانم هم به نوبه خود سبیل های بلند و کلفتی دارد».

زن امام جمعه با دقت به حرف های او گوش داد و چون اشتیاق داشت بیش از این از حال و کار فرنگیان اطلاع حاصل کند پس از لحظه ای تامل گفت: «آیا شاه خانم هم چندین شوهر در اندرون خود دارد؟». من در زیر پارچه سیاه دوربین عکاسی با دقت به گفتگوی آنان گوش می دادم و همه رامی فهمیدم و چون سخن آنان به این جا رسید دیگر نتوانستم صبر کنم و بی اختیار سرم را بیرون آورده گفتم: «خانم اشتباه نکنید. درست است که اکنون زنی بر مملکت انگلیس فرمان روایی می کند ولی این ملکه ریش و سبیل ندارد و شوهرش هم منحصر به یک مرد است».

کرمان

۱۸۱۰- پاتینجر (ص ۲۵۶): گرداگرد کرمان حصار از دیوارهای گلی بلند با نوزده برج وجود دارد. دور دیوار حصار هم خندقی به عرض ۲۰ یارد و عمق ۱۰ یارد کنده اند. شهر چهار دروازه دارد و ارک که حکم ران در آن می نشیند در جبهه جنوبی قلعه است و به وسیله استحکاماتی همانند حصار دور شهر از آن دفاع می شود. در بازار کرمان انواع و اقسام کالا از هر کشور دیده می شود.

سقف قسمتی از بازار را گنبدهایی زیبا می پوشاند که از یک نوع سنگ معدنی آبی رنگ قشنگ ساخته شده است و این سنگ ها را از کوه های مجاور می آورند. در داخل این محدوده هشت- نه کاروان سرای وجود دارد.

در شجاعت تاریخی مردم کرمان

۱۸۹۰- سایکس. سرپرسی (ص ۶۳) از قول تاریخ نویسان یونان می نویسد: مردم کرمان دلاور و جنگاورانند و مردان در این شهر تا رشادتی از خود بروز نداده و سربیزی از دشمنان را نبریده و به پادشاه اهدا ننمایند، زن اختیار نمی کنند.

حاکم کرمان

۱۸۱۰- پاتینجر (ص ۲۳۸): شاهزاده حاکم کرمان از سه طرف با شاه نسبت دارد. او داماد شاه و پسر برادر و همچنین ناپسری وی می باشد. وی در زندگی خصوصی مردی است میانه رو و دارای صفات انسانی و در مقام حکم رانی بسیار عادل و با انصاف است. در ایران حکمران مستبدانه حکومت می کند و قدرت خود را ملازم با جبر و ستمی که معمولاً به همراه قدرت می باشد اعمال می کند.

در حکومت استبدادی، جبر و ستم را تا حدودی عادی دانسته و اعمال عوامل آن را از صفات ناپسند نمی شمرد ولی در باره این شاهزاده حکایاتی چند رواج دارد که می گویند از این حیث برعکس رفتار می کند. البته سخت گیری هایی را که در بعضی موارد به منظور جلوگیری از شرارت ها اعمال می کند باید نادیده گرفت، زیرا شهر کرمان و اصولاً این ایالت از این لحاظ در ایران ضرب المثل است. (وی در چند صفحه بعد، از مجازات گوش بریدن، دست و پا بریدن و کیفرهای دیگر که در حضور همین حاکم به عمل می آمد سخن می گوید).

خوی تهمت زنی در کرمان

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۴۱۵ و ۴۱۶): سید به من گفت: «شما متوجه موضوع نیستید و نمی دانید که مردم کرمان چه قدر سخن چین و لغز خوان هستند. شاید هیچ ملت در دنیا به اندازه کرمانی ها سخن چین و بدگو نباشد. اکنون که شما به منزل این شخص می روید، مردم می گویند که شما به خاطر «پنبه» دختر او که زیباترین زن کرمان است به خانه او رفت و آمد می کنید».

من در پاسخ گفتم: «این حرف به کلی نامربوط است، برای این که تا این لحظه نام «پنبه» را نشنیده ام. وقتی هم به خانه این شخص می روم طبیعی است که پنبه را نمی بینم و به او معرفی نمی شوم».

سید گفت: «درست است ولی مردم کرمان این طور فکر می کنند و صلاح شما در این

است که به منزل این شخص نروید». من گفتم: «گمان نمی کنم که تا امروز کاری کرده باشم که بتواند برای بدگویی گزکی به دست کرمانی ها باشد».

سید گفت: «پس معلوم می شود که شما نمی دانید که مردم در باره صیغه نوکر شما حاجی صفر چه می گویند».

من شگفت زده پرسیدم: «مگر حاجی صفر صیغه دارد؟». سید با لحنی معنی دار گفت: «مگر شما از این موضوع اطلاع نداشتید. خلاصه در این که نوکر شما حاجی صفر یک صیغه دارد تردید نیست. برای این که خود من صیغه را جاری کردم. اما مردم می گویند گرچه حاجی صفر به نام خود این صیغه را گرفته ولی در عمل این زن صیغه شماست».

بعد سید گفت: «این کرمانی های مردم آزار ممکن است بهانه یی بی اساس پیدا کنند و مرا برای صیغه کردن و شما را برای به صیغه گرفتن این زن به قتل برسانند باید شما فوراً از کرمان حرکت کنید».

خریدن گنجینه های باستانی به ناچیز و فرستادن آن ها به موزه لندن

۱۸۹۰- سایکس. سرپرسی (ص ۴۳۶ و ۴۳۷): در کرمان یکی از خان های محلی به من گفت که چندی پیش به هنگام خاک برداری از زمین های باغ خود در «خنمان» مقداری اشیاء و ابزارهای مفرغی کشف کرده است.

پس از آن که من تقاضا کردم نمونه یی از آن ها را به من نشان دهد در پاسخ گفت: «نوکرها تمامی آن ها را دور انداخته اند، شاید یکی دو قطعه از آن ها در «خنمان» باقی مانده باشد».

سایکس می گوید: لذا من به عزم خنمان حرکت کردم و پس از طی دوازده مایل وارد آن جا شدم. خنمان به گفته اهالی محل، تاریخی کهن دارد. در عهد باستان آباد بوده و در زمان یزدگرد، هفت پهلوان دلاور از این جا، سوار بر گاو میش شده و به دست یاری آن پادشاه رفته اند.

بنا به گفته میزبان، صدها قبر در عمق پنج پایی در زمین های خنمان پیدا شده و پس از کندوکاو مقداری کاسه، کوزه، آلتی شبیه تبر که از مفرغ ساخته شده و چند عدد گوشواره و دست بند نقره و چند دانه عقیق د راین محل کشف گردیده است. یکی از ظرف های کشف شده شبیه چراغ و دیگری به مانند جام هایی بود که هنوز برخی از ایرانیان در جیب می گذارند و کوزه ها و... و من این اشیاء را خریداری و به موزه بریتانیا فرستادم.

بعدها هم در نواحی میان جنوب شرقی ایران و دریای سیاه و ارمنستان ابزارها و چیزهای

دیگری نیز کشف شد که شبیه ابزار و آلات خنامان به نظر رسید که تصور می رود مربوط به دوره هخامنشیان باشد.

در جیرفت «مُر» همدانی مرمر برای فروش نزد من آوردند که یکی از مستخدمین من آن را با یک شلوار کهنه عوض کرد. بعدها وقتی این «مُر» همدان را به موزه بریتانیا دادم گفته شد بدون تردید ساخت یونان و مربوط به قرن چهارم قبل از میلاد است. این «مُر» همدان، شاید شبیه روغن دان مقدسی است که در انجیل متی به آن اشاره شده است.

کلات مرکز بلوچستان شرقی

۱۸۱۰— پاتینجر (ص ۴۷): درازای شهر هشت مایل و پهنای آن سه مایل است که بیش تر آن را باغ ها اشغال کرده است. دور شهر که سه دروازه دارد با حصار و برج ها احاطه شده در بیرون حصار خانه های گلی معمولی با سقف های مسطح نامنظم و تراورس ها در کنار هم قرار دارند، ولی حصار یا دیوار خانه ها از آجر سرخ نیم پخته و با سقف و استخوان بندی چوبی ساخته شده و روی آن را با کاه گل اندوده اند.

در دو سوی بسیاری از کوچه ها برای عبور رهگذران پیاده رویی برجسته از کف کوچه و بلندتر دارد. آبرویی از میان کوچه می گذرد که سرمشاء تمامی بیماری ها است و در هر جا مقداری زیاد کثافت و زباله در آن ریخته اند و آب باران هم در آن جمع و راکد مانده و گنداب درست کرده است. بازار کلات بزرگ و پر از انواع کالا بود. در شهر گردش کردیم. به دکان ها برای خرید کالا رفتیم. قصر محمودخان بیگلربیگی بلوچستان در کلات یا ارک شهر از دور به چشم می خورد.

کلگان با خانه های ضد دزد

۱۸۱۰— پاتینجر (ص ۱۶۱): کلگان در حدود مکران ۱۵۰ خانه دارد که بسیاری از آن ها دویا سه طبقه است. این طرز ساختمان برای آن است که مالکین آن ها بتوانند در موقع حمله راه زنان (از جمله بلوچ ها) به طبقه بالا پناه ببرند. در واقع اکثر افراد ساکن در هر خانه در طبقه فوقانی می خوابند و به وسیله نردبان از راهی باریک در عقب وارد طبقه بالایی شده بعد نردبان را برمی دارند تا اگر شب هنگام دزدان بخواهند دستبرد بزنند نتوانند خطری برای افراد خانواده تولید کنند یا به ذخیره موجودی غله و سایر آذوقه آن ها که در همان طبقه بالا است دست رسی یابند.

مردم نواحی واقع در بین کلگان و ابتر، مکرانی نامیده می شوند. این مردم گروهی کوچک را تشکیل می دهند. آنان بسیار پرمطاعت هستند تا آن جا که می توانم قضاوت کنم شجاع اند. اما همیشه از همسایگان قوی تر خود بلوچ ها در بیم به سر می برند این مکان بیش از هر جای دیگر که دیده ام از زیبایی طبیعی بهره برده است.

لاهیجان

۱۸۶۰ — مکزی. چارلز. فرانسیس (ص ۲۳): در لاهیجان عده‌یی جمع شده عبور ما را تماشا می‌کردند حتی عده‌یی از زنان از خانه‌ها بیرون آمده بودند تا کنسول انگلیس را که در این نواحی، جانوری ناشناخته است تماشا کنند. خیابان‌های لاهیجان از خیابان‌های رشت پهن‌تر است. و من در اول شهر تکیه‌یی دیدم با نقاشی‌های نسبتاً خوب که از ماجراهای شهادت امامان، توسط یک نقاش شوشتری کشیده شده بودند. بالاخره به خانه حاکم رسیدیم با احترام ما را پذیرفت و در دیوان خانه او منزل کردیم. حاکم با اصرار هر چه تمام‌تر می‌خواست علاقه خود را نسبت به دولت انگلیس اظهار نماید. بعد شام خوبی برایمان فرستاد.

روز بعد در مدتی کوتاه که در شهر قدم زدم متوجه شدم که حتی یک زن در خیابان‌ها نیست. فکر می‌کنم این دستور حاکم بود که شخص بسیار متعصبی است و در امور مذهبی باملاها کاملاً هم عقیده است. هم اکنون با وجودی که در شهر تعداد بسیاری مسجد وجود دارد باز حاکم مشغول ساختن یکی دیگر است در صورتی که بهتر بود جاده‌ها را تعمیر می‌کرد.

مرند، شهر تمیز و مدفن نوح

۱۸۱۷ — کوتز بوئه. موریس. دو (ص ۹۵): مرند بر تمام شهرها و قصبه‌هایی که — از ایروان و گرجستان و نخجوان — تا به حال دیده بودیم امتیاز داشت. بدین سان که دیوارهای خارجی عمارت‌ها و خانه‌ها تمیز بود. افزون بر این چند کوچه و خیابان آن درخت هم داشت و همین مورد وضعیت شهر را از یک نواخت بودن با سایر شهرها درآورده بود.

۱۸۸۱ — دیولافوا (ج ۱. ص ۳۷۱): به نوشته تورات، نوح پس از یک عمر طولانی در مرند به خاک سپرده شد از این روی این شهر تا حدود ایروان دارای نوعی افتخار تاریخی است. شهر در کنار رودخانه واقع شده و خانه‌ها همه با خشت و گل اند و در روی بام‌ها دیوارهای کوتاه کنگره‌داری قرار دارد. هر خانه یک در ورودی دارد و روزنه‌یی به کوچه ندارد.

میانه

۱۸۵۰ — استیوارت. لیوت (ص ۱۴۸): «شهر میانه جایی کثیف است» همچنین وی از چیزهای دیدنی این شهر از زورخانه و عملیات ورزش باستانی در آن یاد می‌کند.

۱۸۵۵ — گوبینو. کنت. دو (ص ۱۳۳) در کتاب سه سال در ایران می‌نویسد: میانه شهری کوچک است و یکی از شاه‌زادگان قاجار حاکم آن می‌باشد. می‌گویند حشره‌یی در این شهر وجود دارد که از نوع ساس یا خود ساس است و همین که انسان را گزید موجب

مرگ می شود ولی من در سه سفر خود که در این شهر شب مانده و خوابیده ام از آسیب این حشره در امان بوده ام.

نخجوان

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۲۸): نخجوان هم مثل ایروان ساختمان های عالی گذشته خود را حفظ کرده است. یکی از اهالی در یک بنای تاریخی که به زبان فارسی با ما صحبت می کرد گفت: «نیاکان من نسل اندر نسل حاکم نخجوان بوده اند ولی امروز به دست روس ها افتاده است».

۱۸۹۰- فووریه (ص ۳۸): نخجوان در سابق شهری مهم بوده است. خرابه های متعددی که در اراضی اطراف آن دیده می شود می رساند که آبادی و جمعیت شهر در گذشته به مراتب از امروز بیش تر بوده است.

نخشب

۱۸۵۰- وامبری (ص ۳۰۰): نخشب که محلی ها امروز به آن «کارشی» می گویند از حیث مساحت و اهمیت دومین شهر خانات بخارا است. شهر با وضعیت فعلی و ده کاروان سرای و بازارهای پراز کالا ممکن است در آینده از لحاظ تجارتی اهمیتی بیش تر پیدا کند. بیست و پنج هزار نفر جمعیت دارد.

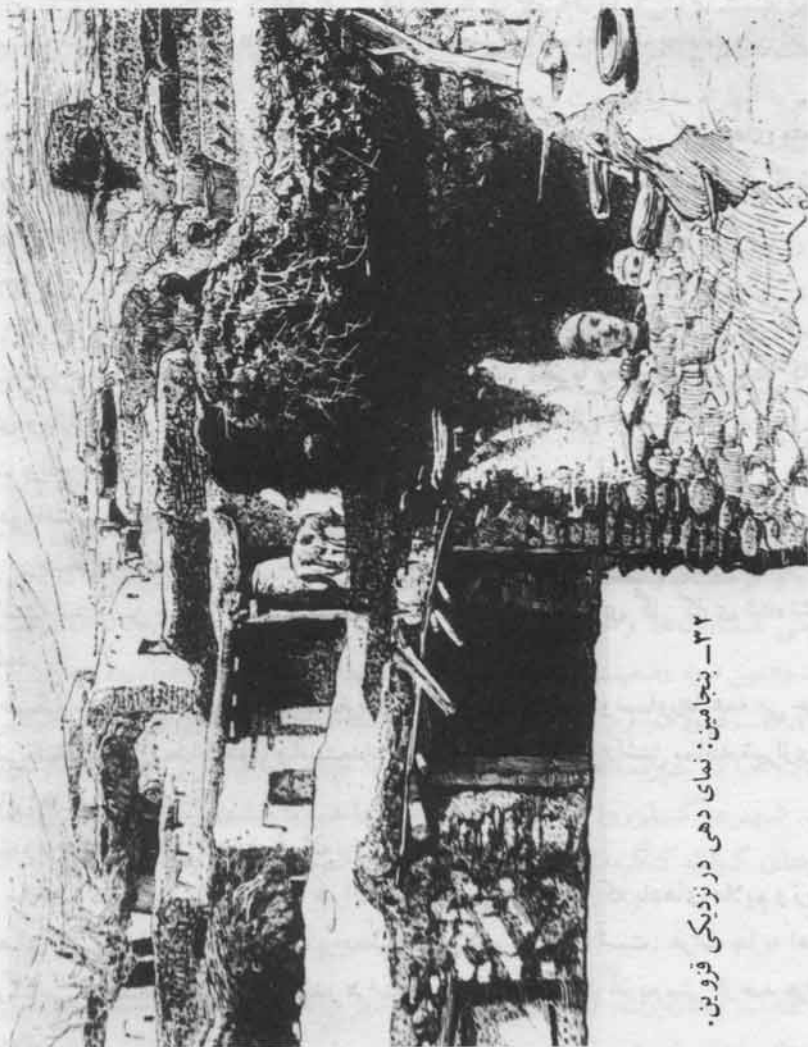
در نخشب به موسسه یی برای تفریح عمومی برخوردیم که همانند آن در بزرگی نه در بخارا و نه در سمرقند بود. بر این باغ یا تفریح گاه به این وسعت نام حقیر «قلندر خانه» گذاشته اند. این باغ از چند خیابان زیبا و تعدادی باغچه های گل کاری شده تشکیل می شود.

طبقه متوالفکر از بعد از ظهر تا مغرب آن جا جمع می شوند و سماورها همه می جوشد. اهالی نخشب از لحاظ ذوق و استعداد و سلیقه و شوق تفریح داشتن بمانند شیرازی ها و بخارایی ها هستند.

هرات، پرجمعیت ترین شهر خراسان

۱۸۱۰- دروویل (ص ۱۶): هرات شهری معروف است که بادهای ملایم و زیبایی بناهای آن زبان زد است. هرات پرجمعیت ترین شهر خراسان است. هرات بنا به اهمیت بازرگانی و اقتصادی خود به «بندر هرات» معروف و جمعیت آن به بیش از صد هزار نفر می رسد.

۱۸۶۰- واتسن (ص ۱۷۳): در شهر هرات آب فراوان است و هر سرای هم غیر از آن هایی که در طرف بازاراند آب انباری اختصاصی دارد. می گفتند در اوایل قرن نوزدهم شهر هرات یک صد و بیست هزار نفر جمعیت داشت.



۳۲- بنجامین: نمای دهی در نزدیکی قزوین.

هرات، یادآور اصفهان

۱۸۵۰— وامبری (ص ۳۴۸ تا ۳۵۶): برج های منفرد و حدود حومه نزدیک شهر هرات، اصفهان را به خاطر می آورد. ارک شهر نزدیک دروازه واقع شده و بازار این شهر یک نمونه کامل از بازارهای شرقی است. پرازدحام ترین جاهای بازار در کاروان سرای حاجی رسول و کاروان سرای نو، دیده می شد.

بازار در زمان سلطان حسین بایقرا در قرن نهم هجری ساخته شده است. با وجود غارت هایی که طی روزگار به آن خورده هنوز هم مانند هر چیز زیبا، قابلیت تعریف و تمجید را دارد. می گفتند در زمان سابق یک خیابان خیلی طولانی داشته که از دروازه عراق تا دروازه قندهار امتداد می یافته است.

اولین سکنه هرات ایرانیانی بودند که از سیستان رو به شمال غربی حرکت کرده و در این جا ماندگار شده اند. تعصب اسلامی در آن جا آن قدرها وحشتناک نیست.

وامبری همچنین می نویسد: روزی به مجلسی وارد شدم یکی از متشخص ترین آن ها مرا در لباس درویشی نگاهی کرد و با انگشت به حضار نشان داد و گفت: «حاجی قربونت، راستش را بگو. شما یک نفر انگلیسی تبدیل شده نیستند؟» و من خودم را به زحمت از دست او خلاص کردم. (نگاه کنید به تصویر شماره ۱۷).

همدان، شهر باستانی ساقط شده

۱۹۰۳— جکسن (ص ۷۰): هیچ نشانه یی از فرو شکوه باستانی هگمتانه که روزگاری سرای شاهان بود در این شهر به چشم نمی خورد و نیز اثری از آن عظمت و ابهت تخت جمشید و پاسارگاد که در عین ویرانی فخیم و عالی است در آن دیده نمی شد. در عوض آنچه دیدم عبارت بود از کوچه های پر پیچ و خم و پس کوچه هایی که جوی های آب کثیف در آن ها جاری بود. همچنین ردیف خانه هایی کهنه و خراب که بام های مسطح گلی داشت. در هیچ جا منظره یی از زیبایی به چشم نمی خورد.

کوچه های پیچاپیچی که از آن عبور می کردم از میان گورستان مسلمانان که در قلب همدان قرار دارد می گذشت و هرگز بوی گند زنده یی را که از گورهای کم عمق برمی خاست فراموش نمی کنم. چیزی به جز شدت سرمای زمستان ها و موقعیت بهداشتی همدان مانع از بروز طاعون و وبا نمی شود.

به نظر می رسد مقرراتی برای نظافت کوچه ها وجود ندارد و چنین می نماید که متاسفانه رفتگران طبیعت یعنی لاشخوارها و مرغان شکاری هم از انجام دادن وظیفه خود (خوردن لاشه ها) غافل مانده اند. زیرا در تمام مدت، هرباری که از همدان دیدن کردم لاشه سگی همچنان در یکی از رهگذرهای پر رفت و آمد افتاده بود.

۱۸۹۰- ویلز، سی. جی (ص ۷۴): درباره وضع ارمنی های همدان می نویسد: ارمنی های همدان نسبت به همکیشان خود در جلفای اصفهان متمدن ترند و پوستی سفیدتر دارند. ارمنی ها در این شهر هم مثل اصفهان نه این که مسلمان بلکه ارمنی هستند.

یزد «یزدی ها مردمی خوب اند، شیرین سخن اند»

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۱۶۳): دونفر را دیدم که عمامه های بزرگ آبی رنگ بر سر بسته بودند. این دویزدی بودند. یزدی ها مردمی خوب اند. خیلی شیرین صحبت می کنند. در گفتگو با آن ها از گویش شیرین و خوش آهنگ شان لذت بردم. گمان ندارم کسی گویش یزدی را بشنود و هرگز آن را فراموش کند. به قدری طرز سخن گفتن آنان گیرنده است که فوراً محبت طرف سخن در دلش جای می گیرد.

۱۹۲۷- ریچارد. فورد (ص ۱۶۳): در یزد مراسم سوگواری ماه محرم با احساساتی شدید و تشریفات مذهبی پرشکوهی برگزار می شود. احساسات مذهبی در یزد خیلی از دیگر شهرهای ایران جدی تر است.

یزد با مردمی مسالمت جو و کاری و تاجر

۱۸۹۰- کرزن. جرج. ن. لرد (ج ۲، ص ۲۹۵): زرتشتی ها قسمت عمده تجارت یزد را به دست خود دارند و به مقدار کلی از رونق مصنوعات داخلی نیز تابع کار و تدبیر آن ها است. از این جهت یزد در ایران وضعی بی نظیر دارد. هیچ گونه جنگ و ستیز یا حتی شایعاتی مربوط به این گونه برخوردها در محلی که تا این اندازه در مرکز کشور قرار گرفته وجود ندارد و هیچ گونه تاخت و تاز مردم بادیه نشین به حدود ایشان سرایت نمی کند و این خود از مواهب دایمی ثبات وضع و سامان آن ها است.

گریزه های تجارتی اهالی یزد حتی از این رفتار آن هانیک هویدا است که الاغ را برای سواری بر اسب ترجیح می دهند و بناهای خوش ظاهر و بازارهای پرجمعیت حاکی از فراوانی نعمت و رفاه ناشی از روزگار قرین صلح و کارشان است.

یزدی های هوشیار و محقق

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۳۲۴): سونجی از آبادی های یزد مثل یک دسته گل و سبزه است که وسط کوه قرار گرفته باشد. جوی بارهائی با هوای خنک دارد. وقتی وارد سونجی شدم همه با گویش یزدی خود پرسش هایی درباره ملیت، مذهب و شغل من می کردند و تحقیقاتی درباره دیانت مسیح می نمودند. از قبیل این که آیا در واقع مسیحی ها گوشت خوک را می خورند؟ آیا نماز و روزه دارند؟ وضع ازدواج در میان آنان چگونه است.

یک مرد سالخورده که گفتار و رفتاری مضحک داشت می گفت: «من یقین دارم که

شما به این جا آمده اید که در دین و دولت رخنه کنید، می خواهید تمامی دشت ها و آبادی ها و کوه ها و شهرها را بشناسید که بعد در موقع گرفتن ایران از آن استفاده کنید». آنگاه از من درخواست کردند که نقشه مرا ببینند. وقتی نقشه را در برابر آنان پهن کردم صداهایی از حیرت برآوردند و شگفت زده می پرسیدند: «چگونه تمامی ایران روی نقشه کشیده شده» و از من خواستند که شهر یزد را به آن ها در نقشه نشان بدهم. روز دیگر که خواستم از سونجی به سوی یزد عزیمت کنم مرد سال خورده یی که دیروز به من بدگمان شده بود مثل این که تغییر عقیده داده باشد، پس از خداحافظی از من دعوت کرد تا چنانچه یک بار دیگر به این جا گذارم افتاد به دیدن قلعه قدیمی «شواز» هم بروم.

روستاها و روستایان ایران
با توصیف طرح بافت دهات، مسکن، خانه، اثاثه و شرایط زندگی
و نظام زمین داری و شرح مشاغل و سرشت و منش
و انواع مصایب مثل غارت شدن به وسیله
دولتیان، مالکین و عشایر

نظام سترون زمین داری کهن تا پایان قاجاریان

در نظام زمین داری در ایران، از زمان پیدایش مالکیت خصوصی بر اراضی یعنی از چند هزار سال پیش تا چند دهه بعد از انقلاب مشروطیت هیچ تغییر اساسی پیدا نشده بود. چه تغییرات روستایی تابع تکامل ابزار کار و تحولات مدنی در شهرها است.

با حاکم بودن نظام و شرایط سترون مالکیت کهن در روستا چه تغییری می توانست در شیوه زمین داری آن به وجود آید؟، در حالی که روستایی با همان ابزار کار چند هزار سال پیش کار می کرد و شیوه آبیاری او هم بر همان روش سنتی، و روابط تولیدی وی نیز با همان اقطاع دار یا تبول دار دولتی و همچنین با بزرگ مالک یا اگر بپذیریم بایک جور فئودال نوع شرقی بود و باز در حالی که بر زمین های خرده مالکی هم همان شرایط حاکمیت داشته است.

بنابراین برای نظام زمین داری و روابط تولیدی در روستاهای دوره قاجاریان تعریف جدیدی نسبت به دوران باستان و بعد از اسلام وجود ندارد.

مؤلف کتاب حاضر، این نظام و روابط تولیدی آن را در کتاب «تاریخ زندگی اقتصادی روستاییان و طبقات اجتماعی ایران از آغاز تا پایان ساسانیان» به طور کلی شرح داده است. آنچه در این بخش از کتاب، در این باره آمده مطالبی است از دیدگاه ایران پژوهان که نسبت به محتوای نظام زمین داری و وضع اقتصادی روستاییان ایران دوره قاجار ابراز شده است که باز در اساس آن، همان ساخت کهن ده و نظام تولید و همان وضع کشاورزی و آبیاری و منش های روستایی و همان نوع رفتار دولتیان با روستاییان به چشم می خورد.

ساختمان ده و خانه های آن

۱۸۰۷ — بن تان (ص ۵۴): روستاهای ایران محصورند به دیواری از خشت با چند برج. هنگام شب در هر ده، درها را می بندند و مسافرینی که از راه می رسند پناه گاهی ندارند.

۱۸۵۱ — پولاک (ص ۳۴۹): در روستاها برای ایمنی از دستبردها و شیخون های غارتگران به دور هر ده حصاری بلند از خشت و گل کشیده اند تا ده فقط یک در ورودی داشته باشد و بس. برای سهولت دفاع در روزگار گذشته، ده را بر فراز تپه هایی خاکی می ساختند. نمونه یی از این طرز ساختمان در آبادی ایزدخواست برجای مانده است. بقایای این ده های روی تپه، هنوز هم فراوان است. بلافاصله در بیرون دیوار یا حصاری که ده را از دور در برمی گیرد مزارع و باغ ها دیده می شود. باز پس از اتمام این مزارع دیوار چینه یی دیگری که نازک تر است قرار دارد. در میان حصار ده خانه ها از خشت ساخته شده و دارای فضایی جلو باز است که در طرفی از آن برای آتش پزخانه استفاده می شود و در دو طرف دیگرش اتاق هایی مخصوص مردان و زنان است. در طول جبهه خانه ایوانی است که بر یک تیر چوبی از تنه پوست کنده درخت تبریزی تکیه دارد و در پناه آن در سبدهایی بزرگ که از شاخه بید درست شده و با گل و تپاله گاو روزه ها و درزهای آن را پوشانده اند گندم و جو و دیگر خوردنی ها را نگه داری می کنند. بر بام های مسطح علوفه خشک و غلیق زمستانی را تل انبار کرده اند. طویله ها و انبارهای غله و علوفه طرفین حیاط را احاطه کرده اند.

مضافات ساختمان ده

۱۸۶۰ — واتسن (ص ۳۱): هر دهکده در ایران حمامی دارد که نعمتی بزرگ برای اهل ده شمرده می شود. در کنار هر ده یخچالی واقع است. خانه های مسکونی ده نشینان ایرانی به حد کافی راحت است و قاعده بانمذباقالی فرش شده و با اسبابی مجهزند که برای یک زندگی خانوادگی لازم است. (نگاه کنید به عکس شماره ۳۲).

تعریف از تمیزی خانه های دهات آذربایجان

۱۸۸۰ — براون. ادوارد (ص ۶۵): در آذربایجان خانه های کشاورزان عموماً بزرگ و تمیز بود و در بسیاری از خانه ها باغی کوچک هم دیده می شد.

تمامی افراد یک خانواده به زیر یک لحاف

۱۸۸۰ — المانی. هانری. رنه. د (ص ۲۲۵) افراد خانواده روستاییان ایرانی با اتحاد و موافقت کامل با هم زندگی می کنند. در مثل تمامی افراد یک خانواده از پدر و مادر گرفته تا پسران و دختران همگی در یک اتاق زندگی می کنند.

المانی در جای دیگر (ص ۱۴۴) در این باره می نویسد: همگی روی یک گلیم

می خوانند و غالباً همگی در زیر یک لحاف پنبه‌یی بزرگ، شب را به سر می‌برند.

تفریحات منحصر به جشن عیدها

۱۸۶۰- واتسن (ص ۳۱): تفریح روستاییان ایرانی (منحصر) به جشن‌های مرسوم سالانه است که در طی آن همه کارها یا بعضی از آن‌ها تعطیل می‌شود. این جشن یکی نوروز و دیگری موقع برداشت خرمن (مهرگان) و همچنین مواقع مختص مراسم اعیاد دینی است.

بدتر بودن شرایط زندگی روستاییان ایران از سرف‌ها در عین آزاد بودن از زمین

۱۸۹۶- کاساکوفسکی (ص ۱۴۱): در ایران نظام سرواژ بدان صورت که در روسیه بود نیست و نبوده است. در ایران نوکرها و کشاورزان آزاد شناخته شده‌اند. ارباب حق ندارد آن‌ها را بفروشد. آن‌ها آزادند و می‌توانند از خدمت یک ارباب نزد ارباب دیگر بروند و شغلی به میل خود پیدا کنند یا آن که در اصل خدمت نکنند.

این به نظر می‌آید که آزادی کاملی است در حالی که این فقط به ظاهر چنین است و حقیقت امر به کلی به غیر از این دیده می‌شود. نوکرها و کشاورزان ایران در شرایطی که هیچ گونه قوانین رسمی درباره تعیین روابط ارباب و نوکر و وام دهنده و وام گیرنده وجود ندارد بدتر از سرف‌ها در حال بردگی به سر می‌برند.

ارباب بی‌مروت راه باز می‌کند تا کشاورز خانه و زندگی به هم برساند آنگاه او را به زیر بار خرج و قرض می‌کشاند. در چنین وضعیتی دیگر کشاورز و نوکر به کجا می‌تواند برود؟ زیرا زمین به ارباب تعلق دارد. اعیانی و عرصه را مالک حاضر به خریداری نیست و پولش را هم مطالبه می‌کند. بهره پول هم در ایران به چنان سرعتی بالا می‌رود که برای اروپایی قابل تصور نیست.

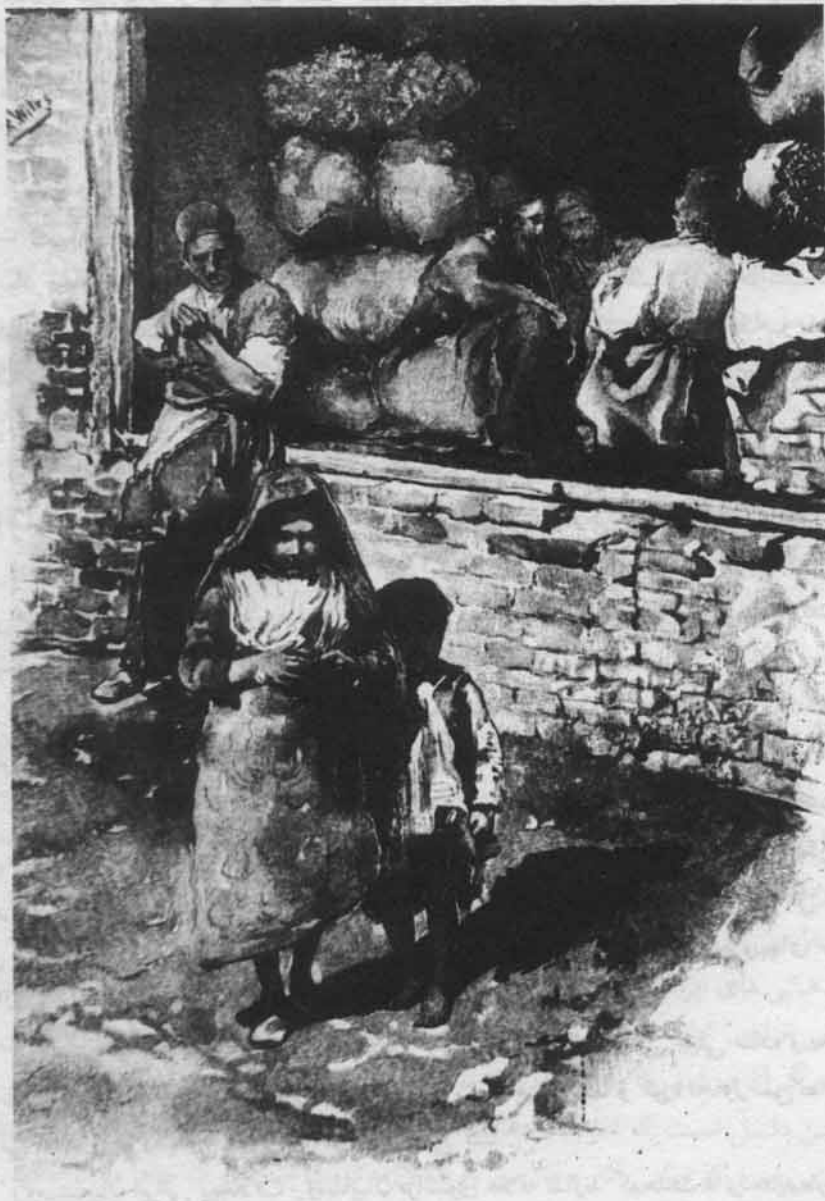
در این کشور که رباخواری نه فقط تعقیب قانونی ندارد بلکه ترویج هم می‌شود بهره ۱۸ درصد، نرخ کاملاً عادی به شمار می‌رود. یعنی مبلغ بدهی پس از طی مدت چهار- پنج سال دو برابر می‌شود.

آزاد بودن و عدم وابستگی به زمین

۱۸۶۰- واتسن (ص ۳۱): روستاییان ایرانی در یک زمین مخصوص پای بند و متوقف نمی‌مانند اگر مایل باشند می‌توانند برای کاریابی از دهکده‌یی به دهکده دیگر بروند. به علاوه هر ده مالک یا اربابی دارد که به خرج او ده نشینان به هنگام برگزاری جشن‌های سالانه پذیرایی می‌شوند.

خصلت مهاجرت گرای روستایی ایرانی

۱۸۵۵- گوبینو. کنت. دو (ص ۴۷ و ۴۸): هرگاه روستاییان با یک حاکم یا مامور



۳۳- از کتاب بنجامین: روستای افجه و مردم آن

سخت گیر دولت مواجه شوند آن گاه است که روستاییان به هیأت اجتماع مهاجرت می نمایند و آبادی و کشت زارهای خود را ترک می کنند.

دولت نمی تواند از مهاجرت دسته جمعی روستاییان جلوگیری کند زیرا این مهاجرت ها همواره پنهانی و هنگام شب صورت می گیرد و چون در ایران جاده های بزرگ نیست و در تمامی نقاط کشور کوهستان به آبادی ها نزدیک است به زودی مأموران رد روستاییان را گم می کنند.

این گونه مهاجرت های دسته جمعی همواره برای حاکم و ماموران دولت باعث بدنامی است و شاه و صدر اعظم که هرگز از انواع رفتار و کردار حکام ایراد نمی گیرند اگر بشنوند که بر اثر فشار حاکم رعایای یک ده یا دهاتی متواری شده اند به شدت او را بازخواست نموده و احیاناً ممکن است حاکم سخت گیر به حکم شاه کشته شود. بدین جهت حکام و ماموران آن ها پیوسته می کوشند که با رعیت ها به کنار بیایند و هرگز سخت گیری را به جایی نمی رسانند که باعث مهاجرت روستاییان بشود.

در فرانسه اگر یک روستایی کشت زار خود را رها نموده و مهاجرت کند از گرسنگی خواهد مرد مگر این که در کشت زارهای دیگر به سمت کارگر فلاحی مشغول کار گردد ولی در ایران این طور نیست و بزرگرانی که کشت زارهای خود را رها نموده اند از گرسنگی نمی میرند، زیرا در ایران زمین خیلی وسیع و زیاد است و ارزشی ندارد و ارزش زمین بسته به رعیت و بزرگری است که روی آن کار می کند. بنابراین رعیت و بزرگر هر زمینی را که مزروع کرد متعلق به خود او است و در ظرف چهار سال رعیت های مهاجر می توانند زمین دیگری را آباد کرده و دهکده بی جدید به وجود آورند.

خانه های رعیتی در ایران بر خلاف خانه های رعیتی اروپا بدون مخارج زیاد ساخته می شود. زیرا غالباً بلکه همواره دیوار خانه های رعیتی از گل است. بعد چند تنه درخت تبریزی را هم روی سقف خانه انداخته و آنگاه بالایش پوشال ریخته و با گل اندود می کنند. به طوری که یک خانه رعیتی در ظرف چند روز ساخته می شود و بهای خانه، همان بهای تیرهای درخت تبریزی است که در ایران بهایی ناچیز دارد.

و اما در موقع مهاجرت چون سامان (اثاثه) خانه رعایای ایرانی خیلی ساده و مختصر است و از چند قطعه گلیم و یکی دو صندوق چوبی و چند دیگ و کوزه تجاوز نمی نماید به آسانی آن ها را به وسیله چهار پایان خود حمل می کنند.

روستاییان ایرانی برخلاف روستاییان فرانسوی علاقه ندارند که مدت های مدید در یک نقطه سکونت اختیار کنند. در کشور ما فرانسه، روستاییان چندین نسل پسر بعد از پدر در یک نقطه و محل سکونت می نمایند لیکن در ایران روستاییان خیلی کم اتفاق می افتد که فقط

یک نسل در یک آبادی سکونت اختیار کنند و غالباً در وسط عمر یا هنگام سال خوردگی ترک زادگاه خود می کنند.

در بسیاری از روستاهای ایران، من این موضوع را از بزرگران سؤال می کردم و می پرسیدم که چند وقت است ساکن این آبادی هستند پاسخی که می شنیدم این بود که آن ها بیش از سی یا چهل سال نیست که ساکن آبادی مسکونی خود هستند و پدران آن ها در نقاط دیگر سکونت داشته اند.

پنهان داشتن حرفه های غیر کشاورزی

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۸۷): از ابهر می گذشتم. این منطقه تمامی حاصل خیز است. ساکنان همه جا از زراعت و محصول خود بی نهایت خرسند بودند. اما یک چیز در این محل و بلکه در تمامی جاهای دیگر ایران قابل توجه است و آن این که هیچ کس به ظاهر حرفه بی به خصوص ندارد و همه فقط زراعت پیشه می نمایند. لیکن هر یک در پنهان حرفه بی به خصوص هم دارند ولی برای گریز از باج های اضافی که ماموران دولت به زور وصول می کنند آن را بروز نمی دهند. کشور ایران یکی از بهترین کشورهای شرقی است، اما وضع رفتارهای ضد مردمی ماموران دولت و قانون ناشناسی، این سرزمین را به صورت یکی از بدبخت ترین کشورهای آسیا در آورده است.

طبیعت و منش روستایی ایرانی

۱۸۰۶- ژوبر. پ. امده (ص ۲۰۰): بزرگرو کشاورز ایرانی کاملاً فزمان بردار حکومت است. او فرمان می برد، رنج می کشد ولی صدایی از او در نمی آید، مگر آن که کارد به استخوانش برسد، ولی اگر ماموران دولتی خیلی به آنان سخت گیری کنند، آن ها از مزرعه خود می گریزند و خانه پدری را ترک می کنند و داخل جوامع ایلات می شوند.

با این وجود، همین که مید کمی به آینده بهتر در آنان دمیده شود، از نو، باز به کار خود می پردازند و با پشت کار و هوشیاری بسیار به کار خود ادامه می دهند. پس از این هم که پول و مایه بی به هم رسانند هرگز محل زندگی خود را ترک نمی کنند.

دهاتی های ایران هرگز طلای خود را در شهرها تلف نمی کنند. آنان در ده بر تفریحات خود می افزایند. خانه خود را زیباتر می کنند. همسری تازه می گیرند. تجمل و تفریح هایی را که دیگران در شهرها جستجو می نمایند اینان در کشتزارهای خویش باب می کنند. به همین دلیل است که اغلب در دهکده های خیلی متوسط ایران خانه های بزرگ و زیبا به چشم می خورد که تمامی آثار و علایمی را که لازمه ثروت است در آن جاها می توان دید.

متمدن ترین ملل تاریخ، با فعال ترین و با استعدادترین مردم

۱۸۵۰- پولاک (ص ۱۸۵): در اروپا عادت است که همان سستی و بی حالی را که

عموماً خاص ملل مشرق زمین است به ایرانیان نیز نسبت می دهند. اما هر کس ایشان را به دیده تحقیق بنگرد به زودی به این خطا واقف می شود و درباره پشت کار و فهم و شعور آن ها در مورد کشاورزی و امور صنعتی نظرهای مساعدتری پیدا می کند. ایرانیان از قدیم ترین ملل متمدنی هستند که تاریخ می شناسد و هر چند سوء اداره و تعویض سلسله های پادشاهی، جنگ های داخلی و هجوم های ویران کننده بیانگردان در طول قرون متمادی هر بار به آنان به شدت آسیب رسانده اما با این همه باز آنچه را که به کشاورزی مربوط است مثل سنت ها و آیین ها و عادات بسیار کهن باید گفت هرگز به فراموشی نسپرده اند. (نگاه کنید به عکس شماره ۳۳. مردم افچه).

بایر گذاشتن زمین های شوره زار مطابق عقل نیست

۱۸۱۰- در ویل (ص ۴۶): درباره قابلیت زمین های شوره زار برای رفتن زیر کشت از قول پژوهشگری آگاه در امور کشاورزی به نام «پی کو» می نویسد: سطح بسیاری از زمین های ایران را قشری از نمک فرو پوشانده است ولی چنان که معلوم شده، بایر گذاشتن آن زمین ها به علت شوره داشتن درست و مطابق عقل نیست. تجربه نشان داده که با جا به جا کردن مشتی خاک و زیر و رو کردن زمین، می توان اراضی بسیار حاصل خیزی شبیه زمین های بکر و کود داده تهیه کرد. البته در آن جاهایی که برای این زمین ها آب نیست می توان با جلوگیری کردن از هدر رفتن آب در جاهای دیگر و رساندن آن به این زمین ها مسأله را حل کرد.

از علل عدم پیش رفت کشاورزی

۱۸۸۳- اورسل (ص ۳۳۷): وسعت بی انتهای زمین های سلطنتی و املاک رجال بزرگ، گسترش روز افزون زمین های زراعی وقفی از علل اولیه رکود و تنزل کشاورزی در این کشور است.

روستاییان که کوچک ترین امیدی به تملک زمین هایی که در آن کشت می کنند ندارند طبعاً علاقه یی به بهبود وضع کشاورزی و بالا بردن محصول از خود نشان نمی دهند. زمین های وقفی زراعی یا موقوفات که عواید آن ها به اسم حفظ و نگه داری مساجد و روحانیون صرف می شود هر ساله روی به افزایش است. شاید بعضی از مالکان از ترس این که مبادا ملک شان کم و بیش به صورت مشروع مورد مطالبه دولت قرار بگیرد تمام یا قسمتی از دارایی و زمین های زراعی خود را وقف مساجد می کنند تا بدین صورت کلیه عواید آن برای خودشان محفوظ بماند یا با این شرط ملکی را وقف می نمایند تا سهمی از آن نصیب وارث شود و دولت و زمین داران بزرگ آن را ضبط نکنند.

در سابق نادرشاه دستور داده بود قسمت اعظم موقوفات و املاک زراعی (وقفی) به نفع

دولت ضبط شود ولی بعداً بر اثر اعمال نفوذ روحانیون وضع اوقاف دوباره به حالت اول برگشت.

ضرورت تشویق نشاندن درخت

۱۹۰۳- جکسن (ص ۲۸۳): کشت زارهای ایرانی، برخلاف کشت زارهای فرنگیان نرده کشی ندارد بلکه مرزبندی آن‌ها به وسیله خندق‌های کم عمق و جو بیارهایی که به توصیف اوستا «به پهنای ژرفای یک گام» است مشخص می‌شود یا با کاشتن ردیفی از درختان معین می‌گردد. کاشتن این درختان به علت کم بود جنگل و چوب در اکثر جاهای ایران برای استفاده در سوخت و تهیه الوار و تیر، زحمت کارنده را به خوبی جبران می‌کند. اگر حکومت ایران نیز، به ظاهر چون روزگار داریوش بزرگ، نشاندن و کاشتن درخت را تشویق کند به کاری نیک دست یازیده است. کارافزارهای بزرگان هنوز به ابتدایی ترین صورت باقی مانده‌اند.

درخت کاری مقدس

۱۸۱۷- کوتزبوئه. موریس. دو (ص ۱۲۴): یکی از دیرینه ترین آیین‌های ایرانیان درخت کاری است تا به خرمی و فراورده‌های گیاهی و آبادی کشور خود بیفزایند و این کار از روزگاران کهن با تشویق شاهنشاهان همیشه معمول بوده است. شاهزاده عباس میرزا (ولیعهد فتح علی شاه) هم به اهالی تبریز و پیرامون آن حکم کرده بود که درخت کاری کنند (اما امروز) مردم سهل انگار آسیا را باید به انجام امور عام المنفعه نیز مجبور کرد و برای پیش رفت کار باید نظام نامیه‌ی سخت نوشت. چوب در این مملکت خیلی گران است.

نخل‌ها مانند انسان روح و احساسات دارند

۱۹۰۵- هدین. سون (ص ۴۴۸): ایرانی‌ها می‌گویند که نخل‌ها شباهتی زیاد به آدمی زاد دارند. نخل‌ها رنج می‌برند و وقتی گلوله‌یی به آن‌ها می‌خورد می‌میرند. اگر زیر آب بمانند خفه می‌شوند. در زمستان سرمایی خورند. نخل نر، مثل مسلمان‌ها زن‌هایی زیاد دارد. نخل‌ها با وقار، رقیق و حساس هستند و باید با دقتی زیاد نگاه‌داری شوند.

نخل مثل حیوان اهلی به انسان خدمت پر ارزشی می‌کند. تمامی مردم طبرستان محصول خرمازندگی می‌کنند و هیچ قسمت از نخل نیست که به درد نخورد. حیوان‌ها می‌توانند از نقطه‌یی به نقطه دیگر بروند. اما نخل‌ها در یک جا پای‌بند می‌مانند. او از ریشه خود می‌روید و روی ریشه خود می‌پوسد و می‌میرد.

یک ایرانی سال خورده به من گفت فرق نخل با درخت‌های دیگر در این است که نخل زندگی و روح دارد. فکر می‌کند، غمگین می‌شود، خوش حال می‌گردد. اگر با مهربانی از او مواظبت شود سپاس‌گزاری می‌کند و خرماهای درشت و خوشه‌هایی بزرگ زیر

برگ های نازکش می رساند و اگر نسبت به اوسهل انگاری بشود رنجیده خاطر شده و بار نمی دهد.

دست مزد وزندگی شگفت چوپانان کویر

۱۹۰۵— هدین. سون (ص ۲۱۳ و ۲۵۹): هرکدام از چوپان های حاج آقا سالیانه ۱۸ تومان حقوق می گیرد. افزون براین پول یک پالتوی نمدی، یک جفت چکمه نیز بخشی از حقوق آن هاست. ضمناً هر چوپان در ماه ۱۲ من آرد و دو چارک کره و یک چارک روغن نیز دریافت می کند.

چوپان ها نه خانه دارند، نه کلبه، بلکه تابستان و زمستان زیر آسمان در کنار آتش زندگی می کنند. کار چوپان هایی که در این تپه های کوچک حاشیه کویر اسیر سرنوشت خود هستند مشکل است. اقلاً گوسفندا و شترهایی هم که این چوپان ها از آن ها نگه داری می کنند مال خودشان نیست. آن ها فقط مسئول رشد و امنیت آن ها هستند.

من نمی توانم چیزی غریبانه تر، بی معنی تر و یک نواخت تر از این بیابم که آدمی تمامی زندگی خود را در این حاشیه کویر بگذراند و غذایش تنها نان و روغن و آب باشد و هیچ نوع سرگرمی نداشته باشد. تنها تنوع زندگی این ها رفتن به شهرها (بی مثل خور یا انارک) و بازگشت شان است. آن ها در این جا جز سه یا چهار نفر همکار نمی بینند. آن ها در این کویر به چه فکر می کنند، از چه صحبت می کنند و وقت دیر گذران را به چه ترتیب به سر می آورند؟!.

استادی ایرانیان در آبیاری به وسیله کاریز

۱۹۰۵— هدین. سون (ص ۱۸۴) پس از تعریف از هنر ایرانیان در ایجاد قنات می نویسد: ایرانیان در این نوع آبیاری استادند و این کار را با این که تغییر عمق و طول قنات ها بی نهایت نامحسوس است بدون دستگاه های لازم برای هماهنگ کردن عمق چاه ها و طول قنات انجام می دهند. مهم این است که بتوان آب جمع شده در یک قنات را درست به محلی هدایت کرد که منظور نظر است. معمولاً وضع طوری است که یک قنات تازه احداث شده سبب پیدایی ده می گردد نه بالعکس.

دهکده با ساخته شدن قنات ایجاد و با مسدود شدن آن ویران می گردد

۱۸۸۱— دیولافوا (ج ۱. ص ۴۳): در ایران زندگی به تعداد نگاه داری این نقب های زیرزمینی که حاصل خیزی اراضی را تامین می کند بستگی دارد و به محض این که قنات تازه ای در هر جا حفر شد و آبی به دست آمد فوراً در محل خروج آن دهکده ای ایجاد می شود. اگر احیاناً مجرای قنات مسدود و آب از جریان افتاد به زودی آن دهکده هم ویران خواهد شد.

دلوآب چرخ گاو و سه محصول در سال

۱۸۸۱ — دیولافوا (ج ۱، ص ۲۸۰): در قریه کلادان اصفهان چاه‌ها کم عمق و آب به سطح زمین نزدیک است و با چرخ و گاوآب از چاه می‌کشند. حیوان هر بار با رفت و برگشت خود آبی زیاد از چاه بیرون می‌آورد که هر بار به وسیله کارگری آب دلو در مجرای سرازیر می‌شود. در نتیجه آب مانند نهری جاری است و هر مزرعه را در فاصله‌ی کوتاهی آبیاری می‌کند. هر روستایی که از این روش از آب استفاده می‌کند در یک سال سه بار محصول از زمین برمی‌دارد.

افسوس بر هدر رفتن آب‌های رودخانه‌ها

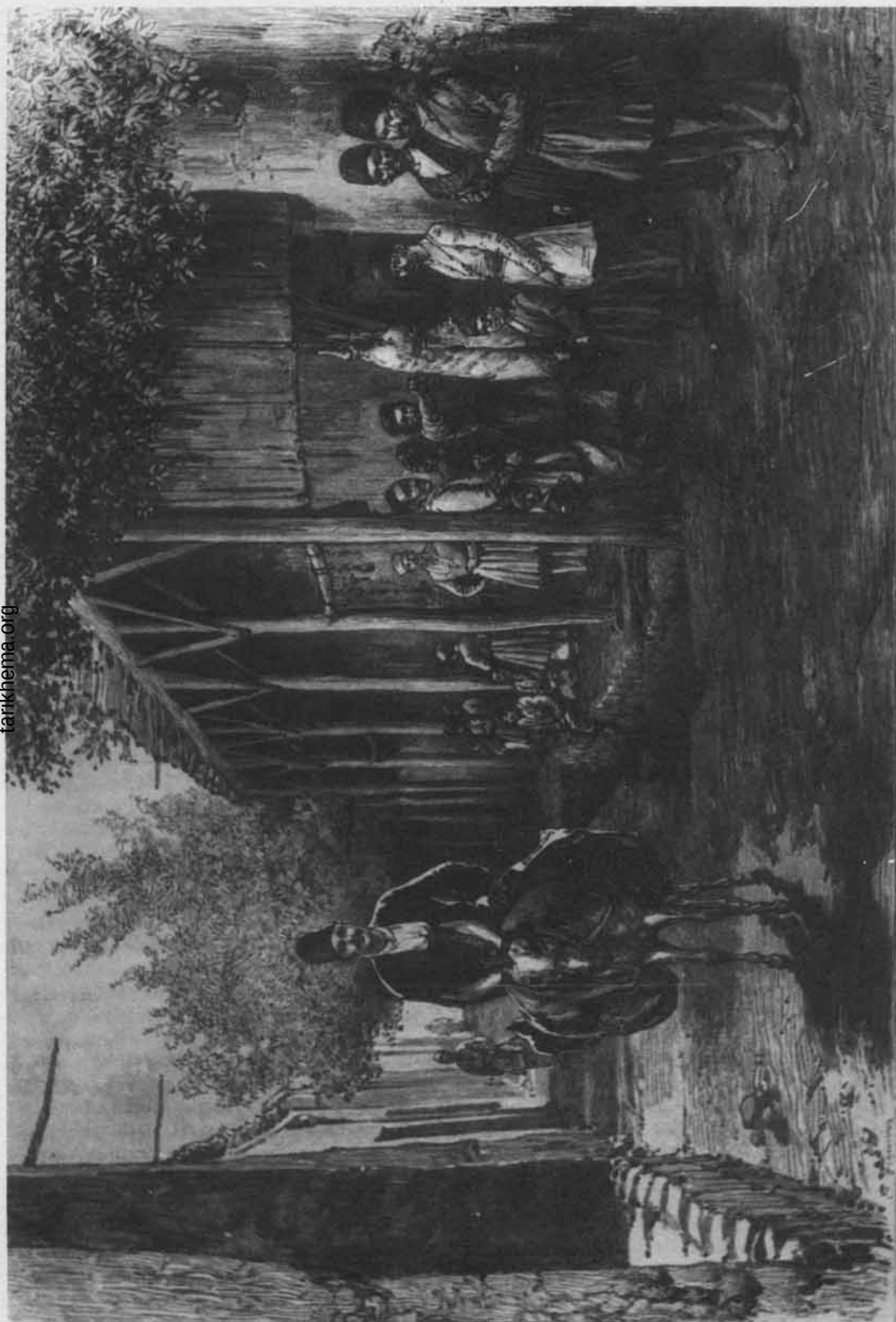
۱۸۸۰ — المانی. هانری. رنه. د (ص ۷۴۵) که در طی مسافرت خود در ایران رودخانه‌ها و جوی بارها را در همه جا در حال هدر رفتن دیده بود می‌نویسد: در حین عبور از این دشت پر آب ما افسوس‌ها خوردیم که چرا این آب‌ها که ممکن است وسایل معیشت ملتی بزرگ را فراهم سازد چنین بی‌هوده در باتلاق‌ها فرو رفته تلف می‌شود. اگر این آب‌های فراوان با وسایل و قواعد علمی مصرف شود ممکن است در هر بخش ایران چند صد کیلومتر از اراضی بایر را آب‌یاری و حاصل خیز ساخت و وسایل معیشت خلقی را فراهم آورد. البته این کارها با سرمایه‌ی مهم باید انجام بگیرد و مسلماً نباید چنین انتظاری را از دولت و ملت ایران داشت.

یک رودخانه با چند نام محلی

۱۸۴۰ — فلاندن. اوژن (ص ۲۲۳): در ایران معمولاً هر رود را به نام محلی که از آن جا می‌گذرد می‌خوانند. از این روی یک رود در امتداد جریان خود و با گذشتن از چند محل چندین نام پیدا می‌کند، از این روی خیلی دشوار است سرچشمه و نام اصلی رودی را پیدا کرد. در مثل همین رودی که در بالا از آن سخن رفت در آغاز به نام رود مرغاب خوانده می‌شود، سپس چون از نزدیک دهستان سیوند می‌گذرد نام سیوند می‌یابد و بالاخره در محل پلوار، نام پلوار به خود می‌گیرد.

ده احمد آباد — خوی — با مردمی متمدن

۱۸۰۶ — ژوبر. پ. امده (ص ۱۲۰): در باغ ده احمد آباد خوی که وارد شدیم یک جوان ایرانی به ملاقات من آمد. در حالی که انتظار داشت سرکردگان دهکده پیدا شوند شعری را که به عنوان خیر مقدم ما به دهکده برای تعارف سروده بود خواند. سبک شعر آن جوان تا حدی مغلق بود، ولی به نظر من تا اندازه‌ی بی‌غش آمد و من به تعجب فرو ماندم که در یک دهکده به این کوچکی این اندازه، تربیت، دلجویی، اکرام و رسوم مردمی به چشم می‌خورد.



Rue de Nizeth (v. p. 111). — Dessin de A. Ferdinands, d'après une photographie de Mme Deslief.

ولی بنابر یک ضرب المثل ایرانی نباید فراموش کرد که «ادب مانند پولی است که بخشنده آن را توانگر می کند نه گیرنده آن را».

دهستان شریف آباد رقیب بهشت

۱۸۸۰- براون. ادوارد (ص ۳۲۰): شریف آباد در نظر من مانند بهشت جلوه کرد. از انگلستان گذشته کم تر جا در جهان وجود دارد که مانند شریف آباد، در آن روز بعد از عبور از صحرای ریگ زار در من اثر کرده باشد.

کشت زارهای سبز و جوی بارهای فراوان، باغ های بزرگ و زیبایی آن آبادی دل و دیده را از شادی و خرمی سرمست می کرد. من در یک باغ عطراگین زیر یک درخت گل زرد بستر خود را گستردم. گل های زرد ایران که در فصل بهار شکفته می شود عطری بسیار روح بخش و لطیف دارد. خلاصه آن باغ به قدری زیبا بود که قادر به وصف آن نیستم.

دهستان آقا بابا نمونه یی از روستاهای آباد و فعال

۱۸۸۲- اورسل (ص ۶۱): در مزارع «آقابابا»- نزدیک قزوین - وضع کشت بسیار خوب بود. نهرهای آب یاری فراوان و تاکستان های مرتب نشان می داد که اهالی این قصبه فعال و زحمتکش هستند. به خصوص مسیر قنات ها که آب کوهستان را به کشت زارها می رساند.

جهل در روستاها بزرگ ترین علت فقر و بیماری و عقب ماندگی

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱، ص ۲۸۰) درباره وضع زندگی مردم دهکده کناره، نزدیک تخت جمشید می نویسد: «به عقیده مادران این دهکده، شستن کودکان پیش از رسیدن به سن سه سالگی مضر است. کودکان در تمامی فصل های سال برهنه زندگانی می کنند. فقط سر آن ها مانند زنان با مقداری پارچه کهنه پوشیده شده که چند دانه هم شیشه شبیه مروارید با بسته های دعا به آن آویخته است.

قوی ترین این کودکان در زیر این دستار یا سر پوش پر حجم که با بدن آن ها متناسب نیست لاغر و ضعیف به نظر می آیند. نداشتن لباس، عادت خون گرفتن از نوزادان در سه روز اول تولد برای دفع خون ناپاک مادری، تغذیه با میوه یا دیگر چیزها در سنین کودکی، ماندن جرم کثافت در بدن که باید مانند فلس ماهی بریزد، هجوم مگس ها در پلک و مژه برای خوردن چرکی که گرد چشمان جمع می شود به روشنی علت تلفات زیاد و مرگ وحشت آور اطفال را بیان می کند.

شگفت تر آن که زنان ایران پس از آوردن یک دوجین بچه اگر فقط سه یا چهار بچه برای شان بماند خود را خوش بخت می پندارند و از این عجب تر آن که دستور مفید مذهبی را که هر روز باید پنج نوبت برای ادای نماز خود را تمیز کنند به کار نمی بندند.

مردمان این نواحی نمی‌توانند علت فقر و بی‌چارگی خود را مانند دیگر جاهای ایران به کم بود آب نسبت دهند زیرا که در اطراف تخت جمشید رودخانه‌ها و قنات‌های زیادی همیشه در جریان است و اگر این مردمان تنبلی را کنار بگذارند می‌توانند حاصل زیادی از زمین‌های خود بردارند و از فقر‌رهایی یابند، چرا که دسته‌های جو که تازه درو کرده‌اند با آن دانه‌های درشت از حاصل خیزی زمین‌های آنجا خبر می‌دهد.

روش عقب مانده خرمن باد دادن

۱۸۹۰- فووریه (ص ۷۱): روش خرمن باد دادن در ترکمان چای، بسیار ساده و ابتدایی است. آنان گندمی را که درو کرده بودند اکنون در سبدهایی ریخته و آن را تا حدی که می‌توانستند با چنگک بالا برده و به هوا می‌پاشیدند و باد می‌دادند و در نتیجه دانه‌های گندم به آرامی از کاه جدا شده به زمین می‌ریختند. به عبارت دیگر دانه‌های سالم چون پر و سنگین‌اند مستقیماً به زمین ریخته می‌شوند و دانه‌های پوسیده سبک و کاه را باد به نسبت شدت به طرفی می‌برد.

دیروز چون هوا آرام و بی‌باد بود گندم خوب وید و کاه همه با هم به زمین می‌افتاد و از هم سوا نمی‌شد. زن‌ها غرغر می‌کردند و باد را به یاری می‌طلبیدند. اما امروز که باد درخواست ایشان را پذیرفته بدبختانه به چنان شدتی می‌وزد که همه را با هم، هم گندم خوب وید و هم کاه را می‌برد.

ملانمای جنگ جو و زمین‌خوار (*)

۱۸۸۴- دوراند (ص ۱۹۱): این بخش از مملکت (حدود سلطان آباد اراک) تحت تسلط ملا (نمایی) جنگ جو قرار دارد که از نظر اخلاقی آدمی جالب توجه به شمار می‌آید. وی در ایران ملانمایی نمونه است و وضع افسانه‌یی دوران راهبان کل ارو پا را دارد. اینمرد مالکی بزرگ و صاحب زمین است. تمامی نفوذ خویش را علیه دیگران به کار می‌برد. به طوری که دهقانان می‌گفتند می‌توانست بر هفت هزار مرد مسلح فرمان روایی کند.

این ملانمای جنگ جو، در آن نواحی معمولاً با گارد شخصی خود که از یک صد و هفتاد تفنگچی تشکیل شده حرکت می‌کند. به همدستی عوامل خود هر بار مزرعه‌یی به

• در روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه (ص ۹۳۵) درباره این ملانمای جنگ جو آمده: حاجی آقا محسن از متمولین نمره اول ایران است. مطاعیتی غریب در عراق دارد. غالباً عزل و نصب حکام با او است. خودش را جور غریبی ساخته کلاه دوازده ترک مولوی‌های عثمانی را بر سر گذاشته، زیر کلاه خفیه نهاده، روی کلاه عمامه سبز پیچیده، تحت الحنکی دراز از زیر گردن آویخته که به شانه چپ می‌افتد. غالباً در شمایل حضرت امیر این جور صورت می‌کشند. شست و سه سال دارد. ریش سفید است. می‌گویند خالی از فضل هم نیست. در خدمت شاه بسیار خوب حرف می‌زند.

مزارع و دهکده‌یی به دهکده‌های خود می‌افزاید. بنای کارش در دهکده‌هایی که تسلیم اونمی‌شوند، غارت دهکده‌ها است. خانه‌ها و محصولات را از میان می‌برد و مالکین را مجبور می‌کند که زمین‌های خود را به قیمتی مناسب که خواست خود او است از روی اجبار به وی بفروشند.

می‌گویند تنها از گندم سالیانه ۶۰/۰۰۰ لیره (استرلینگ) درآمد دارد. سال‌ها پیش، آن موقعی که برادرشاه فعلی ایران (مظفرالدین شاه) یعنی ظل سلطان فرمان‌روایی منطقه را بر عهده داشت، قدرت این ملانمای گردن‌کش را چنان درهم شکست که ناگزیر به تهران فرار کرد و این منطقه آرام شد، ولی این آقا پس از مدتی وسایل برانگیخت که موجب آشتی وی با دولت شد و اجازه گرفت و به زادگاهش بازگشت. اکنون کشاورزان می‌گویند شب‌ها از ترس او خواب نداریم.

«از زور بدبختی، هیچ کدام متوجه بدبختی خود نیستند»

۱۸۵۵- گوبینو. کنت. دو (ص ۱۳۹). سه سال در ایران) که با هیأت فرانسوی خود در آذربایجان مسافرت می‌کرده در باره زندگی مردم دهی به نام «قره‌نی» چند آبادی دورتر از خوی از قول آشپز خود که به آن ده به دیدن خواهر خود رفته و برگشته می‌نویسد: «آه آقا... اگر بدانید که خواهر من به چه روزی افتاده است. من وقتی که او را دیدم هیچ نشناختم. او و شوهر و اطفالش در میان رطوبت و کثافت زندگی می‌کنند. بدتر از همه این است که هیچ کدام متوجه بدبختی خود نیستند».

زور آزمایی جهل با مرغ طاعون

۱۸۸۱- دیولافوا (ج ۱. ص ۱۰۹): سال گذشته خبری در ایران انتشار یافت که مرغی سفید تخم می‌گذارد و از آن تخم، مرض طاعون بروز می‌کند و موجب مرگ‌های همه‌گیر می‌شود. از این روی در مدت هشت روز آنچه مرغ سفید در خانه‌های شهرها و روستاها بود همه را کشتند، حتی جوجه‌های سفید تازه از تخم درآمده را نیز خفه و نابود کردند. روستاییان به چشم زخم یا تنگی نظر فرنگیان و آثار بدچشم زدن آنان عقیده دارند. در مثل می‌گویند آن فرنگی که در فلان روز از نزدیک ده عبور کرد گاومرغ را زدن علی کودکی مرده زاید. حتی در میان خودشان هم کسانی را به بدچشمی نسبت می‌دهند.

عظمت هجوم ملخ و مصیبت آن به اندازه طاعون

۱۹۲۵- نوردن (ص ۴۲): با صحنه‌یی بس شگفت از هجوم ملخ‌ها روبه‌رو شدیم. تعداد این ملخ‌ها به قدری زیاد بود که آسمان به تاریکی گرایید. رنگ این ملخ‌ها زرد کم‌رنگ بود. اما آن قدر روشن که از فاصله دور مثل ریزش برف به نظر می‌رسید. در حدود ده میل از راه را در حالی که می‌راندیم با این تهاجم نیز روبه‌رو بودیم. این تهاجم به میزان

شیوع یک طاعون برای منطقه مصیبت بار بود. پس از گذر ملخ ها حتی یک علف سبزه بر روی کوه ها و تپه های اطراف برجای نمانده بود.

بلایی به نام سیورسات به عنوان خرج پذیرایی از مهمانان شاه

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۱۴۶) که با هیأت فرانسوی به عنوان مهمان شاه توسط ماموران دولت در سفر همراهی می شده درباره به زور پول و مال گرفتن از روستاییان به اسم سیورسات برای پذیرایی از آنان می نویسد: مهمان دارما، برای گرفتن سیورسات جهت پذیرایی از ما مصایبی به مردم و روستاییان مسیر مسافرت وارد می کرد. از این روی در داخل ایران، هر روز در گوشه یی ستیزه و درگیری برمی خیزد.

مسافری که به عنوان مهمان شاه به خرج مردم پذیرایی می شود و عامل وارد شدن این فشار و ستم به مردم است از دیدن این وضع نمی تواند چیزی بگوید. اما باید گفت این طرز مهمان داری که شاه می نماید برای او جز تولید خطر چیزی عاید نمی کند.

ما بالاخره نتوانستیم مهمان شاه باشیم و نخواستیم مردم را این طور به خاطر ما به سیخ بکشند و سیورسات به نام ما بگیرند. خودمان هر جامی رسیدیم در برابر نان، لبنیات، جو و هر چه می خریدیم پول می دادیم طرز رفتاری که ماموران دولت ایران با مردم کشور خود دارند در نظر مایی اندازه نفرت انگیز است و ما نمی خواهیم به عنوان مهمان شاه در فشارهایی که به مردم فلک زده وارد می شود سهمی داشته باشیم و گناه آن به اسم سیورسات به ما هم تعلق بگیرد.

ایرانیان خدمت گزار دولت که از این خودداری ما از گرفتن سیورسات منافع بسیاری از دست داده بودند این عمل ما را مورد سرزنش قرار دادند. باز بگویم در ایران معمول است که رشوه هایی و پول هایی به هر نحو حتی با بی شرمی از مردم بگیرند.

فرار روستاییان از شربلای سیورسات به کوه ها

وغارت و ویران شدن ده شان به وسیله والی همدان

۱۸۱۰- موریه. جیمز (ص ۳۲۱ تا ۳۳۵) درباره این که در آن زمان ها هرگاه بزرگی از شهری یا دهی می گذشت مردم مجبور بودند با دادن پول و گاو و گوسفند و میوه و لبنیات و غیره به ماموران دولت خرج آن «بزرگ» را بدهند از قول حاجی بابای اصفهانی می نویسد: فتح علی شاه همین که وارد سلطانیه شد من را که نسق چی باشی شده بودم وعده یی دیگر از نسق چی باشی ها را دسته دسته یا چند نفر چند نفر به دهات اطراف برای گرفتن سیورسات فرستادند.

من که نسق چی باشی بودم با شیرعلی که او هم نسق چی باشی بود به ده «قاج سوار» وارد شدیم. در ده معلوم است، زنان دست پاچه از دیدن ما روی پوشیدند. مردان به تواضع

برخاستند. حالا بیا و باد و بروت میرغضبان شیرعلی را باش که باچه قارت و قورتی کدخدای آنجا راخواست. مردی ریش سفید، محترم، با لباسی از منش خود ساده تر پیش آمد و سلام داد و بایستاد «که منم کدخدا بنده شما. خوش آمدید، صفا آوردید قدم بالای چشم. بسم الله از اسب فرود آید. بفرمایید». یکی دهانه اسب شیرعلی را گرفت، دیگری رکاب را و یکی هم زیر بغل او را تا از اسب فرودش آوردند.

بزرگی فروشی ما دیدنی بود. بر روی سکوی در خانه کدخدا قالیچه‌یی گسترده تا اتاق حاضر شود. کدخدا با دست خود چکمه‌ها را از پای بکند و از انواع تعارفات رسمی که نسبت به بزرگان به جای می‌آوردند سر مویی فرو نگذاشت.

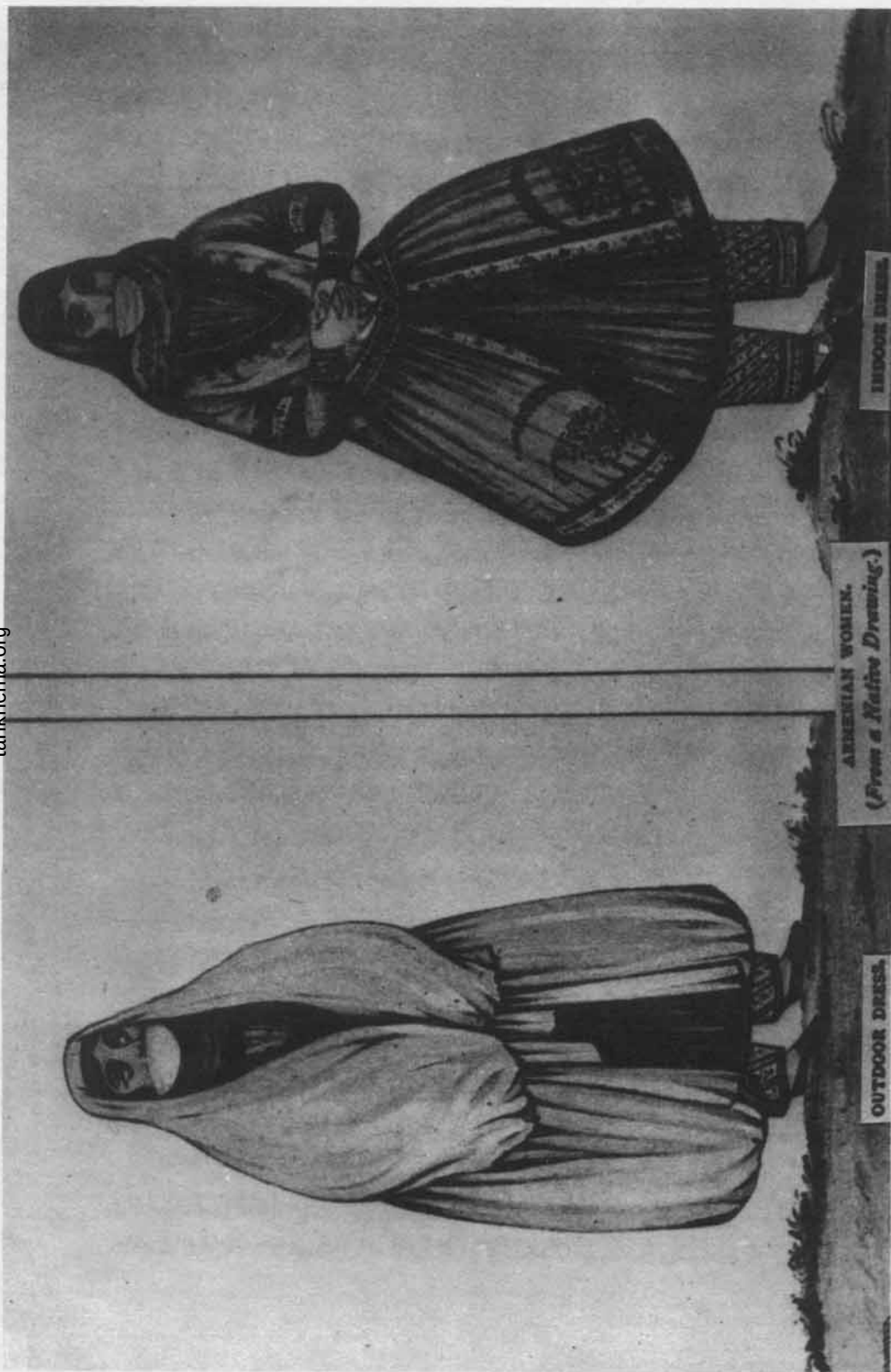
شیرعلی بی حیا، مثل کسی که در واقع مستحق آن احترامات است آن‌ها را به ریش خود می‌خريد. او ناگهان به کدخدا توپید که «مرد که» تو چرا دوماه پیش که والی همدان از این جا می‌گذشت برای او سیورسات نفرستادی؟».

کدخدا دست پاچه گفت: «اختیار دارید. وقتی آن موقع به من گفتند که والی همدان و ارباب ما فردا به این جا به شکار گورخر و آهو و کبک می‌آیند و به امر او باید خانه‌ها را برای خدم و حشم او خالی کنند و تا مدت اقامت او در این ده خرج مطبخ او، پول کاه و جو و مال‌هایش را بدهیم و الله ما همه هراسان و ترسان از این خبر همگی ده را خالی کرده به کوه‌ها فرار کردیم. گاو و گوسفند خود را با آن چه می‌توانستیم برداشتیم و رفتیم. چون والی همدان وارد ده شد و کسی را ندید، امر فرمود هر چه غله و آذوقه در ده ذخیره یافتند غارت کردند و هر چیز دیگر هم که می‌خواستند از دهات دیگر گرفتند و آوردند. سرکار آقا نمی‌دانید چه کرده بودند.

تمامی آلات و ادوات کشت و زرع و بعد تمامی در و پنجره و در آخر تیرهای خانه‌ها را بیرون کشیده به جای هیزم سوزاندند و اسبان خود را در کشت زارهای ما به خرابی حاصل بستند. آنچه هم از پیش اسبان بازماند چیدند و بردند. خلاصه ما را به خاک سیاه نشانند. اکنون که شما آمده‌اید ما خانه خراب، بی پول، بی لباس، بی گاو و گوسفند، نه خانه، نه مایه، نه زندگی به جز شما و خدا پناهی نداریم».

شیرعلی ناگهان از جای برخاست و ریش پیرمرد را گرفت که «مرد که با این ریش سفید حیا نمی‌کنی این طور دروغ می‌گویی؟. ما این همه راه را برای نامربوط شنیدن نیامده‌ایم».

کدخدا با التماس گفت: «ما کجا و این خیال‌ها کجا. رعیت پادشاهیم. هر چه داریم و نداریم از پادشاه است. اما چه کنیم که لخت مان کرده‌اند. این تاپوهایمان، این لته‌هایمان. نه در خانه‌هایمان حبه‌یی و نه در کشت‌مان خوشه‌یی».



لباس داخل خانه

لباس بیرون از خانه

۳۵- از کتاب ویلر سی، جی: زنان ارمنی (از نقش تصویروهای ایرانی)

بالاخره کدخدا وریش سفیدها با هم مشورت کردند تا رشوه‌یی به ما بدهند و شرمان را از خود دور کنند.

شیرعلی گفت: «ما پنجاه تومان کم تر نمی گیریم». خلاصه با چانه زدن‌های زیاد، ده تومان با یک دست لباس به ما دادند.

اما شیرعلی همان طور فریاد می کشید: «مگر نمی دانید که من نسق چی باشی هستم. پدر آدم رامی سوزانم. بلایی سرتان بیاورم که اگر به روی نان بگذارند سگ نخورد». ما این ده تومان و یک دست لباس را گرفتیم و رفتیم.

بلای تشریف فرمایی‌ها به روستاها

۱۸۶۰- واتسن (ص ۳۰): مواقعی ده‌نشینان ایران بیش تر دست خوش آسیب و دستبرد قرار می گیرند که فرمان داران یا شاه‌زادگان برای رفتن به محل مأموریت خود به همراه دسته‌هایی مختلف از افراد مزاحم و زورگواز ناحیه‌یی عبور می کنند.

سفر شاهانه نیز به حد کافی برای ساکنان حدودی که پادشاه از آن جا عبور می فرمایند زحمت فراهم می آورد. راست است که اعلیحضرت با مروت شایان قیمت تدارکات دستگاه‌های متعدد سفری خود را می پردازند ولی جای نگرانی است که بهای اجناسی را که وی پرداخته هرگز به دست کسانی برسد که قصد شاه بوده است.

شاه همواره در حرکت است و گاه اتفاق می افتد که چون عزم ملوکانه برای مفتخر ساختن ولایتی خاص به مناسبت مسافرت اعلام می گردد به جای آن که این خبر در میان اهالی آن جا تولید شادمانی کند سبب می شود که مبلغی سرشار پیشکش به اعلیحضرت تقدیم دارند تا آن‌ها را از افتخاری که نصیب‌شان فرموده‌اند معاف دارند.

روستایان و نزول اجلال شاه

۱۸۸۳- موزر. هنری (ص ۲۰۹): در این سفر اعلیحضرت اقدس همایونی (ناصرالدین شاه) به ملاحظه صرف جوویی به همه جهت در مخارج، فقط بیست و هشت نفر از پردگی‌یان حرم خود را همراه برده بودند. هرگاه پادشاه با چنین جمعیتی به ناحیه‌یی از ولایتی برود مثل این است که در آن جا مدت یک سال قحط و غلا شده باشد یا این که تصور شود ملخ از آن جا گذشته است.

نابودی کشت زارها زیر سم اسبان و جنگ روستایان با همراهان شاه

۱۸۹۰- فووریه (ص ۲۰۵ و ۲۰۶): خیل شاه وارد شهرستانک شد. هنوز در هیچ جا شروع به برداشت محصول نکرده‌اند. اهالی محل که انتظار آمدن ما را نداشتند (فووریه طبیب مخصوص و همراه ناصرالدین شاه بود) به عجله به درو پرداختند ولی تا به انجام رسیدن درو قسمتی از محصول آن بی چاره‌ها زیر دست و پا افتاد... زن‌ها با چوب و چماق

تا حدی که بتوانند فراشان و چهار پایان دولتی را از دور مزارع خود می رانند و عیناً مثل کسانی که جن دیده باشند فریاد می کشند. این عمل تا موقعی سودمند بود که تمامی چهار پایان و قاطرهای بارخانه نرسیده بودند. همین که این ستوران رسیدند دیگر به هیچ روی جلوگیری از آن ها میسر نشد و آنچه از مزارع درو نکرده بودند نابود گردید.

فوریه در یادداشت روز بعد خود می نویسد: امروز اهالی شهرستاک با عمله شاه که می خواهند جو مردم را برای ستوران خود بگیرند به زد و خورد برخاستند.

این مردمان دهاتی واقعاً بدبخت اند، چه افزون بر آن که محصول سالیانه آن ها تقریباً به کلی در زیر خیمه و خرگاه ها نابود شده یا ستوران اردو آن ها را خورده اند باز عمله شاه آنچه را هم که دهاتی ها در خانه ها ذخیره کرده اند می خواهند از آن ها بگیرند. در این صورت معلوم نیست که این بی نوایان چگونه خواهند توانست زنده بمانند. در واقع باید کارد به استخوان شان رسیده باشد که با وجود صبر و تحمل ذاتی و ترس از قدرت حکومت قیام کرده و با نوکران دولت دست به گریبان شده اند.

فوریه (ص ۲۷۹) که باخیل و حشم ناصرالدین شاه که باز در موقع دیگر پیرامون اراک خیمه و خرگاه زده بودند نیز همراه بوده می نویسد: در نزدیکی ما چهارآبادی هست به همین جهت تهیه سیورسات اشکالی ندارد ولی بدبختی در این جا است که چون محصول برداشته نشده چنان که همه وقت اتفاق می افتد بین برزگران و نوکران شاه زد و خورد و ستیز درگرفت. زیرا این آدم های شاه چون عادت ندارند که علیق چهار پایان خود را از روستاییان بخرنند لذا به غارت دسترنج ایشان مشغول می شوند.

غارت روستاها به دست سربازان اعزامی به جنگ

۱۸۸۲- اورسل (ص ۲۵۴): به هنگام عزیمت سربازان به جنگ هیچ مدیریت و نظارتی در کار نیست. حتی از آذوقه برای سربازان هم خبری نیست. فرض بر این است که خورد و خوراک سربازان از کیسه دشمن تامین خواهد شد (البته پس از پیروزی احتمالی) اما سربازان پیش از رسیدن به این مقصود از هر جا می گذرند هر چه سر راه شان باشد همه را تاراج می کنند. بدین ترتیب وجود این سربازان برای آبادی های سر راه چنان آفتی است که حتی پس از سال ها نیز خط سیر آن ها روی آبادانی به خود نمی بیند.

گاه سربازان گرسنه و بی آذوقه پس از غارت دهات که چیزی نمی نماند بی چاره ها به چنان وضع فلاکت باری می افتند که حتی کلیه افراد یک هنگ مجبور می شوند با خوردن علف سدجوع کنند. به طوری که می گویند چند سال پیش همه افراد یک دسته نظامی که مامور سرکوبی ترکمن ها بودند از گرسنگی تا آخرین نفر تلف شدند ولی با وجود همه این ها، این سربازان بخت برگشته (که همه هم بچه دهات هستند) که نه خوب تغذیه

می شوند و نه پول کافی می گیرند باز در مواقع جنگ شهادت و دلیری کم نظیری از خود نشان می دهند و رزمندگانی ماهر هستند. (ناگفته نماند که به نوشته نیکیتین (ص ۱۸۱) بعضی از واحدهای ارتش روس هم به هنگام شکست و فرار از مقابل ارتش آلمان در جنگ جهانی اول از ویران کردن دهات و غارت خانه های هموطنان خود لذت می بردند و نیکیتین در این مورد می نویسد که خودما در طول راه سورتیه هایی را دیدیم که پر از اشیاء مختلف غارتی بود).

واکنش روستایان به هنگام عبور قشون

۱۸۸۰- آلمانی. هنری. رنه. د (ص ۱۶۶): لشکریان همین که به منزلی برسند اسبان و الاغان و شتران را در مزارع اطراف رها می کنند و به روستایان زیان هایی فراوان وارد می آورند. لشکریان با این همه آسیب رسانی نه فقط در فکر جبران زیان های وارده به روستایان نیستند بلکه پول و آذوقه هم از آن ها طلب می کنند. در نتیجه روستایان هم هرگاه از آمدن قشون آگاه می شوند آذوقه های خود را پنهان کرده در خانه های خود را به روی آنان می بندند.

غارت روستاها به وسیله عشایر

۱۸۹۴- دوراند (ص ۱۱۴ و ۱۴۹ و ۱۸۱) مانند دیگر ایران پژوهان از غارت شدن روستاها به دست عشایر نیز سخن می گوید و از جمله می نویسد: ساکنان دهکده سرنجه (در بخش لرنشین) دور ما را گرفتند و شروع کردند به تشریح چگونگی غارت ده خود به دست عشایر لر... بی چاره ها فوق العاده غمگین بودند.

خانم دوراند همچنین (ص ۷۰) از غارت های خرم آباد در گذشته به دست عشایر لر یاد می کند و می نویسد ساکنان دشت ها (یعنی شهرنشین ها و روستانشین ها) همگی از غارت مال و دام و دارایی شان به دست عشایر شکایت می کردند.

فرار روستایان از گزند غارت قشون و ماموران دولت

و عشایر بر سر کوه ها و عمق بیابان ها

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۱۸۳): گاه روستانشین های ایران، هم برای آن که از هجوم ها و غارتگری های عشایری که در حال ییلاق و قشلاق اند از هستی ساقط نگردند و هم برای آن که از آزارخان ها در امان باشند و همچنین برای آن که از گزندهای ماموران دولتی که ادعای اخذ مالیات های خلاف و سیورسات می کنند تباہ نشوند همگی از ده فرار کرده از مسیر جاده های اصلی منحرف شده به نواحی دور دست می روند و عده یی زیاد هم به نواحی کوهستانی پناهنده می شوند.

از این روی مسافر خارجی در ایران در مسیر خود کم تر به آبادی هایی در نزدیکی

جاده‌ها برخورد می‌کنند. در ایران از آن روی روستا و روستایی در مسیر جاده‌ها دیده نمی‌شوند که همگی آن‌ها از ترس غارت شدن در عمق‌های دور دست سکنی گزیده‌اند.

بخش ششم

عشایر ایران
با جهان بینی و فرهنگ و آیین ها
و شرح خوی ها و منش ها و ویژگی های
شرایط زندگی اقتصادی

تعریف تمدن و توحش

ورسم غارتگری در میان عشایر در قدیم

عشایر ایران به گواهی خداینامک (شاهنامه فردوسی) قدیم ترین مرز داران ایران اند. قدیم ترین مدافعان و سربازان ایران اند. شاهنامه فردوسی سند آن است که یک پارچگی و حفظ تمامیت این سرزمین اهورایی در روزگاران گذشته با وجود مرکزیت و سبمل و اتحاد عشایر سراسر ایران با یکدیگر، پایدار توانست بود، و تاریخ استقلال ایران نیز با تاریخ اتحاد اقوام عشایر از دوره ظهور نخستین اقوام آریایی و استقرار سلسله های مذکور در اوستا و خداینامک تا آخر ساسانیان — پیوندی طبیعی داشته است.

و بعد از اسلام هم این اتحاد را با حرکت عشایر ایران به همراه شهری ها و روستایی ها از کاشغر و خوارزم و سند تا نواحی کردستانی عراق و سوریه به دنبال حرکت ملی ابومسلم می بینیم. از آن پس این اتحاد را باز می بینیم که به دنبال هر حرکت ملی به پیش می رود: به دنبال طاهریان، به دنبال صفاریان و سامانیان به دنبال آل بویه و... و به خصوص در غرب ایران کردان را می بینیم که حتی به هر نهضتی هم که هویت ایرانی داشته و بر ضد بنی عباس بوده یا می پیوسته اند یا، یاری می داده اند.

اما آنچه در این بخش به نظر خوانندگان گرامی، می رسد تمامی نتیجه تحقیقات میدانی ایران پژوهان خارجی است که مطالبی تازه درباره بنیادها و اصول زندگی عشایری و سرشت و منش ایشان به دست می دهد.

نکته یی باید در این مقدمه به عرض هموطنان عشایری برسد و آن، این است که اگر طرز زندگی برادران عشایر ما در دوره قاجاریان یا

عشایر هر جای دیگر آسیا و افریقا به نظر ایران پژوهان خارجی از نوع غیرمدنی وانمود شده از آن جهت است که معیارهای آن‌ها، با آن تحصیلات و تربیت‌های سیستماتیک در کانون‌های آموزشی و کالج‌های عالی در جوامع پیشرفته، صنعتی، با آن موازین قضایی معمول در جوامع مدنی که تمامی افراد آن‌ها دارای حقوق شهروندی هستند با تلقی ما از خودمان و معیارها و تلقی ما از مفاهیم کلی و معانی کلی فرق دارد.

آنان مثل تمامی علم‌های دیگر خود علمی هم دارند به نام جامعه‌شناسی که سیستم اقتصاد شبانی و نظام عشایری را در روند تکامل تاریخی یک پدیده ابتدایی یا جامعه‌ابتدایی **Primitive Society** می‌خواند. یعنی جامعه‌ی شکارگر، جامعه‌ی غیریک جانشین و حتی عقب مانده‌تر از جوامع روستایی که هنوز خیلی از قابلیت مدنی و تمدن شهری به دور است.

علم جامعه‌شناسی، روند تکامل زندگی اجتماعی و اقتصادی تاریخی انسان را به دوره شکارگری، دوره کشاورزی، دوره بازرگانی **Merchantalism** و بالاخره به دوره صنعتی مرحله بندی کرده که در آن روند نظام عشایری را در آن سوی جوامع کشاورزی یعنی چیزی در مرحله آخر دوره شکارگری که میان ییلاق و قشلاق نوسان دارد می‌بیند در مرحله‌ی که با آن روش دام‌داری و کار کشت زمین‌های دیم نظام عشایری را رفته رفته از دوره شکارگری بیرون می‌راند.

بنابراین انسان متمدن از نظر علم جامعه‌شناسی کسی است که قابلیت مدنی، تربیت و تالیف مدنی، سازگاری و همسانی مدنی و فکر اجتماعی و تحمل سیاستی مدنی دارد و از حقوق شهروندی و آزادی‌های مدنی و تمامی تأمینات یک جامعه صنعتی پیشرفته برخوردار است.

امروز انسان‌های چنین جوامع را متمدن می‌گویند. اصولاً معنی و مفهوم تمدن و مدنیت و متمدن نسبی است. چنان که تاریخ نویسان، بعضی از جوامع مدنی سیاسی و علمی دوران‌های قدیم را هم به نسبت موقعیت‌های ممتاز خاص‌شان در مقطع‌های معین تکامل تاریخی خود متمدن شناخته‌اند و تمدن آن‌ها را در روند تکامل جزو تاریخ تمدن به

حساب آورده‌اند.

رسم معمول و رایج غارتگری در گذشته در میان عشایر، از نظر خارجیان مزید بر علت بروز توحش تلقی گردیده چنان که همگی از آن به تلخی و تاسف یاد کرده‌اند. اما نباید از نظر دور داشت که این علت هم نتیجه زندگی کوچ‌نشینی و بی‌سامانی و نداشتن تامین و در نهایت نتیجه سختی‌های تامین معیشت در سال‌های خشکی و کم‌یابی می‌توانست باشد.

در شناخت علت این رسم غارتگری باید به این مورد توجه کرد که اقتصاد عشایری بر چهار پایه دام‌داری، زراعت دیم، تولید کارهای دستی و غارت قرار داشته بنابراین هرگاه در گذشته بارندگی نمی‌شد و خشک‌سالی می‌افتاد نه زراعت دیم به عمل می‌آمد و نه مرتع برای چرا می‌ماند، در نتیجه نه بنشن و غلات برای خوراک انسان و نه علف برای حیوان به دست می‌آمد. کارهای دستی، قالی و نمدها هم که در سال‌های قحطی خریداری نداشت که اگر هم پیدا می‌شد درآمد آن ناچیز بود. آنگاه بود که افراد عشایری که یک جانشین و پای بند هیچ مسئولیت مدنی نبودند مثل شیر گرسنه به شکار می‌رفتند. روستاها یا عشایر دیگر را غارت می‌کردند. در تاریخ‌ها می‌بینیم در مواقع هرج و مرج حتی شهرها را هم به غارت می‌بردند.

افزون بر مورد غارت‌های یاد شده در بالا رسم غارتگری دیگری هم رواج داشته که چون به انگیزه تلافی هتک حیثیت یا انتقام‌کشی بوده آن را غارت‌های سیاسی و قصاصی خوانده‌اند که میان خود اقوام عشایر اتفاق می‌افتاده و باید گفت این رسم هم یکی دیگر از نمادهای طبیعی زندگی اقتصادی جوامع عشایری بوده که به طور ناگزیری هر چند از گاه یا برای مدتی طولانی رخ می‌داده است.

به نظر می‌رسد با ایجاد شرایط مساعد زیستی و معمول داشتن شیوه‌های مدرن تولید و دادن امکانات تأمیناتی برای چرای مراتع دام‌های عشایر، بتوان نظام فعلی کوچ‌نشینی را به صورت دیگر تغییر داد و با مطالعه شرایط دگرگون شده کار و زندگی عشایر کشورهای مشابه پیش رفته، و اسکان دادن با حفظ اصول دامداری و روش زندگی عشایری، تحولی در جامعه ایشان بتوان پدید آورد.

مطالبی که از ایران پژوهان درباره عشایر در این بخش می آید افزون بر مباحث توحش و غارت، پیرامون نژاد، نظام شیوه های زندگی، خصوصیات، منش و سرشت و پایه ها و میزان اعتقادات عشایر و تعریف زنان عشایر و معرفی شخصیت خان ها و توصیف اقوام مختلف عشایر می باشد که پس از مطلب زیر از نظر خوانندگان عزیز و فاضل می گذرد.

بازگشت ایرانی به وحدت بزرگ تاریخی خویش با وحدت بخشیدن به زبان مادر

در این جا یک بار دیگر به خاطر اهمیت موضوع یگانگی نژاد اقوام ایرانی نیز ناگزیر از نقل این مورد اساسی از دایرة المعارف بریتانیا — سال ۱۸۹۲ — است که اقوام ایرانی را بدین شکل جلونام ایرانی پشت آکوراد آورده:

تاجیک
کرد
بلوچ } ایرانی

هنری فیلد هم در کتاب مردم شناسی ایران (ص ۷۴۵ تا ۷۴۸) با استناد به نتایج پژوهش ده ها مردم شناس و نژاد شناس دیگر در تایید نمودار اکوراد دایرة المعارف بریتانیا سال ۱۸۹۲، ایرانی را در سه تیره یگانه تاجیک و کرد و بلوچ در مرزهای جغرافیای فرهنگی و طبیعی شان تعریف می کند که خلاصه آن چنین است:

تاجیک ها در سراسر شرق موطن دارند از جمله در داخل مرزهای فعلی ایران، در قفقازیه، سرزمین افغانستان تا سند تا ماوراءالنهرین سیحون و جیحون، سرزمین هایی که به نام ازبک ها و تاتارها به آن ها حکومت می شود.

نواحی مسکونی تیره بلوچ ها در بلوچستان و جنوب افغانستان تا آن سوی سند است.

نواحی مسکونی کردان از غرب ایران تا شمال عراق و در شرق

سوریه و ترکیه و جنوب غربی قفقازیه می باشد. نژاد شناسان همگی می نویسند هر کدام از تیره های کرد یا بلوچ به یکی از گویش های محلی از زبان دری یا فارسی (که همان زبان مادری یعنی زبان شاهنامه فردوسی، زبان مثنوی معنوی، زبان رودکی، و سعدی و حافظ باشد) صحبت می کنند.

این ملت های تازه به دوران رسیده بزرگ هم که زبان های خود را بین المللی کرده اند سابق بر این هر کدام از آن ها هم در اثر پراکندگی جغرافیایی جمعیت و علت عدم وسایل ارتباط جمعی در هر بخش از سرزمین و کشور خود به لهجه هایی صحبت می کردند که هیچ کدام حرف یکدیگر را نمی فهمیدند ولی چون از ما زودتر به وسایل ارتباط جمعی و فرهنگ سیاسی دست یافتند و عوامل بیگانه یی هم از خارج مرزهای شان در امورشان دخالت نمی کرد تا آن ها را برای زیر تسلط درآوردن به عنوان داشتن اختلاف لهجه در مقابل هم قرار بدهند در نتیجه آن ملت ها همگی با استفاده از وسایل ارتباط جمعی فرهنگی و از بین بردن پراکندگی جغرافیایی جمعیت به وحدت رسیده یک زبان شده اند ولی امروز که ما می خواهیم به خودمان بازگردیم همان هایی که زبان خود را بین المللی کرده اند می خواهند ما را با اختلاف لهجه هایمان در برابر هم قرار داده از پیش رفت و از وحدت ملت مان و از تعالی ایران باز دارند.

استعمارگران شرق و غرب چون می خواهند هر تیره ایرانی را در هر جا در گوشه یی از هم منزوی و جدا نگهدارند، لذا هر یک از لهجه های بلوچی و کردی و پشتویی و غیره را در هر طرف به عنوان زبان مادر جا زده و می خواهند با ایجاد اختلاف فرهنگی و ژبانی در میان جامعه بزرگ ایران، به آسانی بر او حکومت کنند. در مثل استعمار یک لهجه بی بنیاد محلی و بدوی را به جای زبان مادر به مردم افغانستان حاکم کرده تا ریشه آن ها را از تاریخ شان از اصل و فرهنگ و عظمت گذشته شان بزند ولی خوش بختانه مردم افغانستان از زیر بار این نیرنگ شانه خالی کرده و به همان کتاب های دری و روزنامه های دری خود بازگشته اند.

هر ملت به هر زبان که سخن بگوید به همان زبان نیز فکر

می‌کند. هر قدر فرهنگ یک زبان عظیم تر باشد فکر متکلم به آن زبان هم بزرگ‌تر می‌شود. آدم بدبخت چون نادان است نانش را به خاک می‌مالد و می‌خورد. اصالت و بزرگی یک ملت به فرهنگ و زبان مشترک آن‌ها است. به زبان مادر، یعنی به زبان فردوسی، رودکی، عطار، سنایی، مشنوی معنوی مولوی، به زبان و فرهنگ سعدی، امیر خسرو دهلوی، حافظ، ناصر خسرو، نظامی گنجوی و صائب تبریزی ... است.

این خبر تاریخی مهم هم به دنبال این مطلب اضافه شود که ایرانیان در هر مذهب و دین که باشند در مقابل دشمن خارجی اختلاف ظاهری و صوری را کنار گذاشته یکی می‌شوند. از جمله «اشتن مز» آلمانی و «جون بارک» امریکایی در کتاب مشترک خود «جنگ چالدران» (ص ۴۳) می‌نویسند که سلطان سلیم عثمانی پیش از شروع جنگ چالدران سفیری نزد سر کرده طوایف کرد فرستاد و به او وعده سلطنت به نواحی کردنشین را داد با این تذکر که اوسنی مذهب است و شاه اسماعیل شیعه و او باید شرعاً به عثمانیان پیوسته و با شاه اسماعیل جنگ بکند.

سردار کرد در پاسخ به سفیر عثمانی گفت که اما وی قبل از آن که سنی مذهب باشد ایرانی است. بعداً این سردار رشید کرد با طوایف خود به سپاه شاه اسماعیل پیوست و در میان هم‌وطنان ایرانی خود با سپاهیان عثمانی و سلطان سلیم تا آخر جنگ کرد و تا آخر پایدار ماند.

مرزداران ایران

۱۸۵۵- گوبینو. کنت. دو (ص ۱۴۰) در کتاب سه سال در ایران می‌نویسد: گرچه حرفه عشایر ایران، پسر بعد از پدر مرزداری است اما تحت نظر گرفتن این عشایر به وسیله دولت به خصوص در این بخش از کشور که سرحدات روسیه و عثمانی و ایران به هم متصل می‌شود خیلی دشوار می‌گردد زیرا بعید نیست که گاهی از اوقات هم این عشایر از سرحد داری خسته شده و به آن سوی مرزهای ایران هجوم برند و مبادرت به دستبرد نمایند و احیاناً حرفه راه‌زنی پیشه کنند. در نتیجه هرگاه که دولت‌های عثمانی و روسیه مسئولیت این اعمال را از طرف ایرانیان اعلام کنند دولت ایران هم این اعتراض را رد کرده و آن را از ناحیه دزدان آن سوی مرزها اعلام می‌کند.

دلایل انتخاب زندگی کوچ نشینی

۱۸۰۶— ژوبر. پ. امده (ص ۱۹۴): وقتی از ایلاتی ها پرسید که چرانی خواهی از این زندگی پر از ترس و نگرانی و بی ثباتی دست بکشید در پاسخ می گویند: «پدران ما این جور زندگی می کردند». ژوبر باز گوید: افراد ایلات در کوچ هایی که می کنند و در هر بار که هوایی تازه تنفس می نمایند در هریک از این لحظات اگر بشود گفت در خود احساس استقلال می کنند و این احساس برای آن ها منتهای درجه خوش بختی را به بار می آورد.

افراد ایلات از جمله ایل افشار زندگی همراه با بی کاری را شرم آور می داند و جنبش و مسافرت را برتر از زندگی در شهر و ده می شمرد. ایلاتی می گوید: «برای لذت بردن از آرامش زندگی باید آن را با کار و خستگی خرید و به دست آورد». آنان می گویند: «با جهانگردی یک هستی تازه به دست می آوریم. آب که مدتی در یک برکه بماند تلخ و ناگوار می گردد و اما روانی آب سبب شیرینی و گوارایی و روشنایی مطبوع آن می شود». از این روی است که می بینیم از چادرهای ایلات مردمانی خیلی چابک و زیبا بیرون می آیند و تقریباً همگی جنگاورند.

سیاه چادر مظهر استواری زندگی مداوم

۱۹۲۵— نوردن (ص ۵۲): افراد این ایل ها نسل ها صحرانشین بوده و آگاهی و مهارت آن ها در مقابله با خشم طبیعت، خارق العاده به نظر می آید. آن ها به طوری برای دفاع از خود، در برابر هرگونه خطر آمادگی دارند که مردمان خانه نشین و مجهز به تمامی وسایل راحتی زندگی حتی تصور این همه شجاعت و قدرت مبارزه را برای حفظ جان خود نمی توانند بکنند.

نوردن در جای دیگر (ص ۴۵) می نویسد: مردم ایلات فرصت تنبلی و خوش گذرانی ندارند به محض این که چادرها افراشته و فرش ها پهن شد زندگی مسیر طبیعی خود را از سر می گیرد و کار روزانه شروع می گردد. این مسأله که می دیدم سیاه چادرها حالت خانه دایمی به خود گرفته اند باعث شگفتی من بود چرا که آثار استواری زندگی مداوم از آن ها آشکارا به چشم می خورد، در حالی که چادر برای شهرنشین ها حالت و معنی موقت دارد. تار و پود سیاه چادرها از موی بز تهیه و مانند قالی وقالیچه ها به دست زنان ایل بافته می شود. در ابتدا ممکن است رطوبت کمی از سیاه چادرها عبور کند اما بعداً به مرور درهم می رود و کلفت تر و به تدریج ضد باران می شود. چادر پناه گاهی امن و خشک در برابر هر نوع هوا است. (نگاه کنید به عکس شماره ۳۷).

در جنگ جو و دلاوری بودن از آغاز

۱۸۹۶- شنیدلر. هوتم (ص ۷۳) از قول استرابون جغرافی دان چهار صد قبل از میلاد درباره ایلات غربی ایران می نویسد: رؤسای این طوایف کوهستانی، خیلی توانا هستند. تمامی مردمان آن ها جنگی و دلاور و اغلب تیراندازی ماهراند.

زبان دانش و فرهنگ ایرانی

۱۸۰۶- ژوبر (ص ۱۹۶): ایلات ایران، در استان های مختلف و سراسر کشور پراکنده اند. گذشته از ایلات ایرانی ترک و عرب، دیگر ایلات ایران برخی از بازماندگان مادها، برخی از پارت ها، برخی از بلخی ها و همچنین برخی دیگر از داه ها، ماردها یا هیرکانیان هستند. تیره های ایلات ایران، اگر چه در هر جا به زبان های محلی مثل جغتایی، ترکی یا لهجه های ایرانی مثل کردی و لری سخن می گویند ولی با این حال همگی در زبان فارسی صحبت کردن مشترک اند و آن را زبان فرهنگ و دانش ایرانی می دانند.

وفاداری به قول و پیمان

۱۸۰۰- ملکم سرجان (ج ۲. ص ۳۰۶): عشایر ایران هم مانند عشایر عرب مدعی آنند که چون به پیمائیت از کسی قول دادند عهد نخواهند شکست. اگر کسی را در پناه خود گرفتند با وی خیانت نخواهند کرد و این درست است.

دولت و ایلات

۱۸۰۰- ملکم. سرجان (ج ۲. ص ۲۴۲): شیوه سیاست دولت در ایران همیشه اقتضا می کند که زمین های قابل زراعت به نوع های خیلی مناسب به ایلات و احشام داده شود و این ایلات هم بیش از آنچه برای مصرف شان لازم باشد زراعت نمی کنند. صحرای وسیع، چمن های سبز که برای بیلاق ها و قشلاق های ایشان مقرر گردیده است اگر چه ضمناً به خاطر ارزش نظامی ایلات در نظر گرفته شده ولی در موقع خود از آنان مالیات هم گرفته می شود.

وضع نظامی ایلات به مثابه ارتش

۱۸۹۰- فووریه (ص ۲۷۷): ناصرالدین شاه که به بروجرد رفته بود بیرون شهر دو یست - سی صد پیاده و هفت صد یا هشت صد سواره بختیاری و لر را در جلگه سان دید. پیاده نظام عشایری تعلیماتی صحیح ندارد و لباس افراد آن بسیار مندرس است و اما در باره سواران شان باید گفت که چون محلی و غیر نظامی هستند نمی توان اظهار نظری درست کرد. اگر چه در سواری و اسب تازی ماهرند ولی هیچ نوع تعلیمات نظامی ندارند.



۳۶- از کتاب وامیری: کک بوری، یا پی دوی داماد برای گرفتن عروس به رسم ترکمن ها

استعداد در آموزش و پرورش

۱۸۵۱— پولاک (ص ۳۳۱): عشایر که از استعدادی زیاد برخوردارند از تعلیم و تربیت نیز به کلی عاری نیستند. در بیابان به چادرهایی برمی خوریم که معلمان در آن‌ها به جوانان خواندن و نوشتن، قرائت قرآن و رموز ادب می آموزند. برخی از سران عشایر در زبان و ادب عرب تبحر دارند و چه بسا پیش می آید که سر کرده ایلی از طرف دولت به ماموریت سیاسی مهمی فرستاده می شود.

گلیم بافی بدون نقشه

۱۸۸۱— دیولافوا (ج ۱، ص ۴۷۲): در بیان چگونگی بافتن گلیم با دستگاه گلیم بافی در میان ایلات می نویسد: این زنان بدون نقشه و نمونه کاری می کنند و راهنمای آن‌ها فقط تعلیمات خانوادگی است که از مادر به دختر به ارث می رسد و مادر دستور رنگ آمیزی با نباتات را هم به او یاد می دهد.

رنگ‌های نباتی ثابت و با دوام هستند و در باران و آفتاب تغییر نمی کنند و برای دویا سه نسل قابل استفاده اند. وقتی که گلیمی کهنه و پاره شد، مرده‌ها را در آن پیچیده و از ایران به کربلا می برند و بعد از آن هم این فرش مخصوصاً قالی و قالیچه‌های کهنه به اروپا آورده می شوند و موردپسند واقع می گردند و ما آن‌ها را با نهایت افتخار در عمارات خودمان جزء اثاثه گران بها قرار داده و این فکر را که این فرش یا گلیم کهنه در سابق در ایران برای چه مصرفی به کار می رفته به سر راه نمی دهیم و نطفه‌های بیماری‌های زیان‌آور را که در خلال تار و پود آن‌ها جای گرفته و باعث تولید امراض می گردند در نظر نمی گیریم.

ایرانیان عموماً فرش‌های نو مصرف می کنند و از فرش‌های کهنه که ما با اشتیاق آن‌ها را می رباییم تنفر دارند و به اروپاییان که دوستدار این فرش کهنه‌ها هستند لبخند می زنند.

اختلاف خان‌های جنوب در موقع انقلاب مشروطیت

۱۹۰۷— ویلسن (ص ۱۸۵): در مواقعی که من در لرستان بودم (سران) لرهای آن جا و اعراب خوزستان عموماً از این که خان‌های بختیاری در نتیجه انقلاب مشروطیت در تهران دست پیدا کرده و ممکن است یک روز سلسله قاجاریان را منقرض و خود جانشین آن‌ها شوند به غایت نگران و اندیشناک بودند.

شیخ خزعل و صولت الدوله قشقایی و والی پشتکوه، متفقاً از ترقیات روزافزون خان‌های بختیاری نگرانی داشتند و پیوسته به نمایندگان خود در تهران دستور می دادند مراقبت کامل به عمل آورند تا مبادا بختیاری‌ها از ضعف سلاطین قاجار سوء استفاده نموده و تاج و تخت کیانی را تصاحب کنند.

سرگرمی ها و تفریحات در میان عشایر

شاهنامه خوانی و سخنوری درویش ها

۱۹۰۷- ویلسون (ص ۷۶ و ۷۷): پیر مردی نابینا که از اوضاع گذشته هم اطلاعاتی وسیع و عمیق داشت به میان ایلات بختیاری آمده، از جمله در قلعه خان مقر پیدا کرده بود. وی برای مردم ایل به آواز بلند اشعار سعدی و فردوسی را می خواند. شبی یاد دارم، در موقع خواندن آواز صدای او مثل ناقوس در فضا طنین انداز می گردید و داستان رستم و سهراب را به آهنگ مخصوص می خواند. شرح این قصه جان سوز به قدری در من موثر افتاد که این جانب بی اختیار به گریه افتادم. پس از این که داستان سرایی و نقالی آن پیر مرد نابینا به پایان رسید یک دور چای و قلیان دادند.

شبسی دیگر، خان برای تنوع در سرگرمی، یک درویش و یک بچه درویش (نوجو) را در محل قلعه به معرکه گیری و نمایش سخنوری دعوت کرد. حرکات و سکنات درویش و تبرزین او حضار را به خنده در می آورد و همگی چنان قهقهه سر می دادند که برای من در ایران مانند آن بی سابقه بود.

این مرشد شوخ با شاگرد خود یعنی آن بچه درویش سخنوری می کردند. گاه مزاح و مطایبه آن ها به جایی می کشید که تصور نمی کنم دیدن یا خواندن آن مورد پسند معارف انگلیس واقع شود.

تأثیرات عظیم شاهنامه فردوسی در دلیر سازی عشایر

۱۸۴۰- لیارد (ص ۳۰۱): این لر ها در موقع جنگ اعتنایی به توپ و قورخانه و غیره ندارند به هیچ روی پروای کشتن و کشته شدن به سرشان راه ندارد.

در آن موقع شب ها، محمد تقی خان در روی قالی نزدیک آتش می نشست. شفیع خان هم در حضور او بود. چون خواندن شاهنامه و بیان داستان رستم یا داستان خسرو و شیرین شروع می شد مردم از شنیدن این اشعار شادمانی می کردند. هر گاه سخن از دلیری رستم پهلوان به میان می آمد که دشمن سوار را با اسب به یک ضربه شمشیر به دو نیمه کرد، یک دفعه لر ها هیاهویی عظیم بر پا ساخته، دست به روی دست زده، شمشیرها را از غلاف کشیده با یکدیگر شمشیر بازی می کردند.

به ویژه اشعار پهلوانی شاهنامه به درجات به هیجان آنان می افزود. هرگاه شاهنامه خوان نقل به شعری می رسید که پهلوانی ایرانی کشته می شد یک دفعه همگی افسوس کنان و انگشت حیرت به دهان گزان، سینه های خود را باز کرده با مشت به سینه می زدند و با صدایی غمناک هم آواز می شدند و به قاتل پهلوان شهید دشنام می دادند و لعنت

می کردند. هنگامی که اشعار داستان خسرو و شیرین و چگونگی رنج و فراق آن‌ها به اوج خود می رسید اشک از رخسار شنوگان سرازیر می شد و بنای‌های‌های گریستن می گذاشتند.

خود خان هم گریه می کرد. یک دفعه به او عرض کردم: «شما که زحمات بسیار کشیده‌اید و سرد و گرم روزگار را چشیده، جنگ‌های فراوان دیده و دشمنان بسیار به دست خود کشته‌اید چرا باید به خواندن افسانه‌ی زاری و بی‌قراری کنید؟». خان با چشم گریان و دل بریان به من گفت: «دست خودم نیست همین که به این اشعار سوزناک می رسم یا آن‌ها را می شنوم عنان اختیار دل از کف می دهم و اشک از چشمانم سرازیر می شود».

ابراز احساسات از شنیدن داستان خسرو و شیرین

۱۸۴۰— لیارد (ص ۲۴۶): در قلعه لردکان مجلس بزمی ادبی بود یکی به صدای بلند داستانی از حالات خسرو و شیرین به شعر شروع به نقل کرد. لرها همگی به تفنگ‌های خود تکیه داده گوش می دادند و تحسین می کردند و از رشات خسرو و حالات این عشاق به طرزی وحشیانه تعریف و توصیف می نمودند.

شاهنامه خوان هنرمند نزد همه محبوب و محترم است

۱۸۰۰— ملک‌م. سر. جان (ج ۲، ص ۳۱۰): غذای عمومی مردم عشایر غالباً نان سیاه خشک و دوغ و شیر است. فقط گاهی گوشت می خورند. نوشابه الکلی کم‌تر می نوشند. بیشتر تفریح آنان دور هم جمع شدن شعراً افسانه شنیدن است. یا این که مسخره‌ی پیدا کنند تا بالودگی و بازی در آوردن‌های خود آنان را بخنداند. مسخره و لوده هم در همه جای ایران پیدا می شود. بعضی از این لوده‌ها در کار خود هنرنمایی می کنند. ایلاتی‌ها در گفتن و شنیدن افسانه لذت و بعضی از ایشان در آموختن و تکمیل کردن این فن با تمرین و ریاضت رنج می برند و اشعار بسیار به و یژه از فردوسی حفظ می کنند. کسی که هنر شعر خوانی و شاهنامه خوانی او به قدر کفایت باشد نزد همگان محبوب و محترم است.

هنر رقص رزمی با چوب

۱۹۲۵— کوپر. مریان. سی (ص ۳۳): یکی از رقص‌های مورد علاقه بختیاری‌ها، رقص با چوب است با آهنگ سورنا (سرنا) و کوبیدن طبل. دو نفر مرد که هر کدام با چوبدستی بلند و کلفتی مسلح‌اند گرد هم می چرخند و می رقصند و به آهنگ موسیقی به یک دیگر با چوب حمله می برند.

رقص ساده زنان

۱۹۰۵— کوپر. مریان. سی (ص ۴۸): زن‌های بختیاری فقط یک نوع رقص ساده بلندند. آن هم این است که با نوای کرنا و طبل دستمال‌هایی را که در دست گرفته‌اند بالای

سرشان تکان می دهند و گاه آهسته می خوانند.

دین در میان مردم ایلات

بایندگی آیین های باستانی

۱۹۰۷— ویلسون (ص ۳۰۰): هنوز هم در میان ایلات کهن ایران که به آیین اسلام گرویده اند آداب و رسوم زرتشتیان و ایرانیان باستان به قوت رواج دارد و مراسم عید باستانی (همچنان که در سراسر ایران) باقی و برقرار است. از جمله در میان لرها دیدم که آتش را به نشانه شادی عید برافروخته اند.

میزان دین داری

۱۸۸۱— دیولافوا (ج ۱. ص ۴۷۴): قبایل صحرا گرد ایران همگی مسلمان هستند ولی از تعلیمات اسلامی چندان اطلاع ندارند و کم تر با ملا یا آخوندی سرو کار پیدا می کنند. به ندرت دیده شده که برخی از آنان نمازی کوتاه به جای آورند.

باور نداشتن به خرافات و موهومات

۱۹۰۷— روزن. وان (ص ۷۰): بختیاری ها با این که خود را مسلمان می خوانند اما همان طور که معمول عشایر است به جزعه بی خیلی کم به طور کلی آنچه را که آداب و احکام مذهبی خوانده می شود به جای نمی آورند. ملا، در میان بختیاری ها خیلی کم به چشم می خورد. ایشان همچنین از مردمانی نیستند که خرافاتی و موهوم گرای باشند و به انگاره هایی مثل جن و آل و غیره باور ندارند.

فاتحه برای مرده

۱۹۰۵— کوپر. مریان. سی (ص ۴۹): در ایران ضرب المثلی است که می گوید: «اگر بنا باشد بختیاری ها، برای مرده هاشان فاتحه بخوانند باید ناچار کار و زندگی خود را رها کرده بیست و چهار ساعته مشغول این کار باشند».

«مگر کسی مرده که قرآن می خوانی؟!»

۱۸۰۰— ملک. سر جان (ج ۲. ص ۳۰۳): بعضی از قبایل متهم شده اند به این که در خوردن گوشت حلال و حرام اعتنایی به احکام شریعت ندارند، چرا که خرگوش را که مکروه است و خوک را که حرام است می خورند و در بند نماز و روزه نیستند.

البته همه قبایل ختنه اطفال را در وقت مقرر می کنند و رسم عقد و نکاح را هم مطابق شریعت اسلام به عمل می آورند، اما معروف است که از سایر احکام شریعت اسلام

بی خبرند. بعضی که بخواهند تظاهر به نماز خواندن بکنند حتی حمد و سوره را هم نمی دانند. به قول شاه سون ها اگر بخواهند فقط گاهی سری دولا و راست می کنند اما چیزی نمی خوانند.

باری، یکی از زنان ایلاتی که مهمانی شهری داشت شنید که صدای قرآن خواندن می آید. ناراحت شد و به طرف صدا دوید. دید مهمان است. چوبی برداشته، شروع به کتک زدن او کرد که «مرد که مگر این جا کسی مرده است که تو صدای قرآن خواندن را ول کرده یی؟».

در مذهب بهتر از شهری ها بودن

۱۹۱۰ — دمورگان (ص ۱۱۰): اهالی ایلات و دهات از نظر مذهبی به مراتب بهتر از مردمان شهر نشین هستند ولی کلیه آن ها دزد و غارتگرند که به طوری شگفت آور مسلح و خطرناک هستند.

درویش دوستی

۱۸۴۰ — لیارد (ص ۳۱۶): در میان لر ها و بختیاری ها اگر صاحب خانه یی بخواهد جل و پلاس درویشی را از جلو در خانه خود به زور بردارد و او را رد کند، عوام مردم به حمایت درویش بر می خیزند. زیرا که او را نوکر مخصوص علی (ع) می دانند. (نگاه کنید به عکس شماره ۲۴)

زنان عشایر

برخورداری زنان عشایر از حقوق طبیعی

۱۹۰۷ — روز. مک بین (ص ۶۹): زنان بختیاری طبق معمول عشایر، وضع حقوقی خوبی دارند و از مراقبت ها و حمایت های لازم برخوردار می شوند.

زنان عشایر نیرومندتر و کارآمدتر و شایسته تر از زنان شهری

۱۸۸۱ — دیولافوا (ج ا. ص ۴۷۴): زنان ایلات بسی نیرومندتر و کارآمدتر از زنان شهرنشین هستند. اینان در جامعه و خانواده یی که تعدد زوجات ناشناس است جای با افتخاری را احراز کرده اند. شایستگی آن ها آزادی از قید و بندهای زنان شهری را به آن ها داده و در واقع ایشان لیاقت این آزادی را که به آن ها داده شده دارند. آنان بسیار پاک هستند. زنان ایل ازدواج های موقتی (صیغه) را قبول نمی کنند و طلاق هم کم تر در میان آنان رخ می دهد.

فعالیت و کار در حال کوه پیمایی

۱۸۸۰— براون. ادوارد (ص ۲۲۰) درباره زنان ایلات جنوب می نویسد: زنان عشایر روی نمی گیرند و من آنان را زنانی کاری و جدی یافتم و می دیدم که چگونه الاغ هایی را که بارشان سامان (اثاثه) ایل است می رانند و گوسفندها و بزهایی را که باید در زمین های بلند کوهستانی بچرانند به پیش می رانند.

از علت های کم اتفاق افتادن طلاق

۱۸۰۰— ملکم. سر. جان (ج ۲، ص ۳۰۹): رسم طلاق در ایلات هم مثل رسم شهریان است با این تفاوت که در میان مردم ایلات کم تر طلاق اتفاق می افتد. علت های آن هم این است که زنان برای زحمتی که می کشند بیش تر از زنان شهری در چشم مردان عزیزند و افزون براین مردم فقیر ایلات نمی توانند کابین زن را پردازند علت دیگر آن که طلاق زن باعث آزدگی خاطر کسان و خویشان زن می شود.

آن جا که مردان به زنان خود افتخار می کنند

۱۹۱۸— روزن. وان (ص ۱۹۱): زن و مرد لرزیبا است. چه این تیره هم از نژاد نیرومند ایرانی است. مردان بلند قامت و شانه پهن اند و زنان شان در برخورد دوست داشتنی به خصوص وقتی جوان اند. من زن هاشان را دیدم که گله های گاو را می دوشیدند یا در خانه ها در حالی که کودکی به دامن شان آویخته و کودکی هم به پشت خود بسته بودند کار می کردند.

مردان لر به زن های خود افتخار می کنند. زیرا هنگامی که این طایفه در تابستان و زمستان در حال آمد و شد میان ییلاق و قشلاق از فراز کوه ها و نشیب دره ها به پیش می رانند زنان هم پا به پای مردان به پیش می روند و کار و فعالیت هم می کنند. در میان همین راه ها است که زنان کودکان خود را می زایند و پس از ساعتی کودک را برداشته به راه خود ادامه می دهند.

پاک بودن مثل فرشته

۱۹۰۷— ویلسون (ص ۶۶): فحشاء و رابطه های نامشروع در میان عشایر و ایلات مفهوم خارجی ندارد. هرگاه به ندرت دختری بکارت خود را پیش از ازدواج از دست بدهد مجازات او اعدام خواهد بود یا اقوام و بستگان آن دختر به ملاحظه حفظ حیثیت خانواده خود او را از بین می برند تا لکه ننگ و بی عفتی به دامن آنان ننشیند.

طرز برخورد با زنان

۱۸۸۴— دوراند (ص ۶۷). این خانم سفیر انگلیس در ایران می نویسد: بختیاری ها نه تنها موقع پذیرایی نزاکت را رعایت می کردند بلکه هنگام درخواست ملاقات من نیز چنان

ادب و تربیتی از خود نشان می دادند که ناگهان تصور کردم میان عده‌یی جنتلمن به سر می‌برم.

عقیده عمومی بر این است که مشرق زمینی‌ها در مورد زنان رعایت احترام را نمی‌کنند ولی حقیقت این است که طرز رفتار و برخورد این کوه نشینان از هر فرد اروپایی پسندیده‌تر بود.

ویژگی‌ها و منش‌های خان‌ها و سران ایلات

دلآوری خان مرزدار خراسان

۱۸۵۱- پولاک (ص ۲۷۵): خان خیوه با سی هزار سپاه دست بردی به مشهد زد. آنگاه از شهر بیرون آمد و خیمه با شکوهش را بر فراز تپه‌یی برپا کرد و اردو برگرد آن مستقر ساخت.

یکی از خان‌های خراسان از این فرصت توقف خان استفاده کرد و با کمک صد سوار چریک شبانه به تپه زد و پیش از روشن شدن هوا به آن جا رسید. معدودی از نگهبانان بی خیال خان خیوه را از پای درآورد و به خیمه خان وارد شد. خان آماده نماز صبح بود. هنگامی که متوجه خطر شد تمامی ثروت خود را پیشنهاد کرد تا از سر جانش بگذرند اما در جواب شنید که ثروتش قبلاً ضبط شده است و فعلاً سراو مطرح است. بین کسانی که به خیمه وارد شده و هریک طالب آن بودند که جایزه کشتن خان خیوه را مختص خویش گردانند جنگی سخت در گرفت که به بهای از دست رفتن زندگی دو نفر تمام شد. سرانجام یکی از آنان به هدف خود رسید. سر بریده خان خیوه را بر نیزه‌یی کردند و به شهر بازگشتند. هنگامی که سپاه خیوه‌یی‌ها با تن بی سر رهبر خود رو به رو شدند به شتاب هر چه تمام‌تر روی به گریز نهادند و دست از جنگ کشیدند و سر خان را به تهران فرستادند.

خان مامور امنیت راه

۱۸۵۵- گوبینو. کنت. دو (ص ۱۲۴) در کتاب سه سال در ایران می‌نویسد: مادر نزدیکی خرم دره (نزدیک سلطانیه) با یکی از رؤسای شاه سون مصادف شدیم به نام «عباس قلی خان» سوار بر اسبی بود و چهار نفر سوار هم در التزام داشت یکی از نوکرهایش در حالی که نیزه‌یی بلند به دست داشت پیشاپیش ارباب حرکت می‌کرد و ارباب از این جلودار. نیزه به دست خیلی بر خود می‌بالید. عباس قلی خان پس از سلام به من فهماند که وی یکی از بزرگ‌ترین سران شاه سون است و کسی است که حتی مورد توجه شاه و صدر اعظم می‌باشد و آن‌ها برای اهمیت او است که وی را مامور نموده‌اند که امنیت بین راه

قزوین و زنجان را حفظ کند.

سران ایلات و دولت

۱۸۶۰- واتسن (ص ۸): قسمت عمده‌ی (در آن زمان یک سوم) از جمعیت ایران را قبیله‌های بیابانگرد تشکیل می‌دهند. سران ایشان تسلطی فراوان نسبت به افراد قبیله خود دارند و تمامی مرادده‌ها میان حکومت مرکزی (دولت) و ایل‌ها به وسیله همین سران آن‌ها انجام می‌شود. مالیات خواه به صورت نقد، خواه جنس نیز توسط رئیس هر قبیله به دولت پرداخت می‌شود و هم به توسط اوسربازانی که قبیله‌اش به حصه و سهم خود به دولت می‌دهند تربیت می‌شوند. مقام رئیس هر قبیله موروثی است.

مجموع خصایص متضاد یک خان یا سردار آذربایجانی

۱۸۱۰- موریه. جیمز (ص ۳۶۷): بسیار مشکل بود که تشخیص بتوان داد به پلنگ شبیه‌تر است یا به نسناس. سیرتش به عینه صورتش چنان که هیچ رسم و آیین انسانی جلو شهوات حیوانی او را نمی‌توانست گرفت. چون سلسله هوی و هوس در او می‌جنبید سنگدلی و تهورش را کرانه و کران نمی‌توان قرار داد.

اما با این همه پاره‌ی خصایص و صفات و یژه خود داشت. زیردستانش را می‌نواخت، دستگیری می‌کرد. خنده‌رویی تحویل می‌داد. دل‌داری می‌کرد. با بزرگان مملکت چنان حرکت می‌کرد که در نزد شاه و در نزد شاه معتمد تر و محترم تر از همه بود. مثل شاه به عیش و عشرت گذران می‌نمود. با دانه پاشی و سفره گستری مردم را دوست دار خود می‌ساخت. از فسق و فجور باک نداشت. رودربایستی نمی‌کرد. در پنهان هر چه بود، در میدان همان بود. زیردستانش را انیسی و هم ساغرانش را جلیسی خوب بود.

درآمد سالیانه هریک از خان‌های بختیاری

۱۹۰۵- کوپر. مریان. سی (ص ۱۱) از قول برادرزاده خان ایل منطقه‌ی درنواحی بختیاری می‌نویسد: تمامی این زمین‌ها با دو یست دهکده آن متعلق به عموی من است که سالی چهل هزار دلار در آمد اجاره آن است.

کوپر در ادامه این مطلب می‌افزاید: این همراه من (برادرزاده خان) باز گفت که خان‌های بختیاری هریک به اضافه پانصد کیلومتر مربع مرتع و زمین دارای چند ده هم می‌باشند که طبق معمول محل، سالیانه یک سوم از محصول کل آن را به عنوان عواید مالکانه دریافت می‌دازند.

همچنین کوپر می‌نویسد: بنا به اظهارات او (یعنی همان برادرزاده خان) پدرش هم سالیانه بیست و پنج هزار دلار از کمپانی نفت انگلیس و ایران که چاه‌هایی در خاک بختیاری دارد می‌گیرد. بنابراین در آمد سالیانه او به شست و پنج هزار دلار می‌رسد که

بیش تر آن به صورت نقدی گندم و جواخذ می شود.

خان‌ها با همه زندگی مجلل خود به شدت مردم فقیر ایل شان را استثمار می کنند
۱۹۰۷- و یلسن (ص ۲۲۷) در مورد سران ایل قشقایی می نویسد: افراد ایلات و عشایر
هم از تحمل رنج و محن بی بهره نیستند زیرا خوانین و رؤسای ایلات تا آن جا که می توانند
آن‌ها را دوشیده و استثمار می کنند.

و یلسن درباره خان بختیاری نظر علی خان (ص ۲۰۵) می نویسد: خان نام برده از
تریاک‌های قهار است که دایم پای منقل و افور نشسته و در کشیدن تریاک بی داد می کند.
وی همچنین (ص ۲۷۷) می افزاید: زندگی خوانین بختیاری فوق‌العاده مجلل و با شکوه
است و گواهی که افراد ایل شان بیش تر با فقر و مسکنت به سر می برند ولی روسای قبایل و
خان‌ها در رفاه و آسایش غرق‌اند. اما با این وجود جدیت و کوشش آن‌ها نسبت به تامین نظم
و آرامش محل (برای برقراری امنیت جهت استخراج نفت به وسیله انگلیس) از هر جهت
قابل تقدیر است.

مجلس بزم خان‌های بختیاری

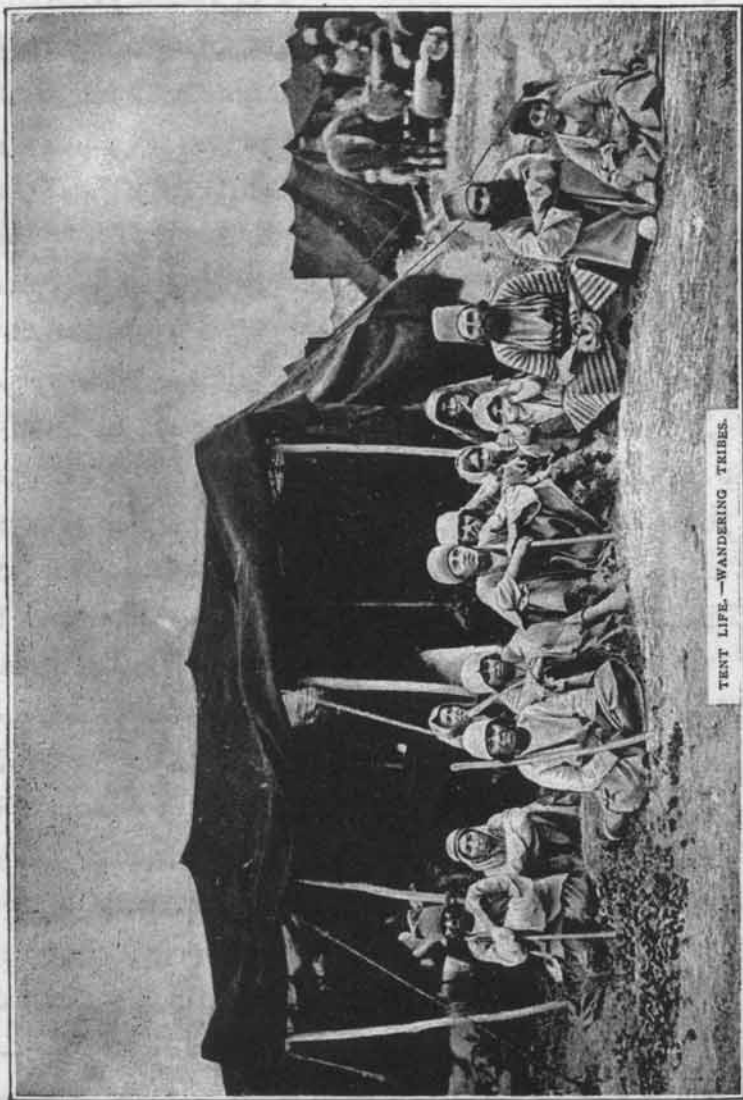
۱۸۴۰- لیارد (ص ۲۳۳): به خانه خان بختیاری، علی نقی خان رفتیم. برادر خان به
نام میرزا شفیع در یک طرف روی خرسکی نشسته به رخت خواب تکیه داده بود و خود خان
هم در طرف دیگر... در پیش میرزا شفیع یک سینی شیرینی بود و در حالی که در یک
دست پیاله کوچک چینی ففوری داشت و گاه گاه عرق می خورد در دست دیگرش یک
غلیان بود که دود آن را مثل ابرهای غران از دهان بیرون می داد. خود خان هم عرق می خورد
و غلیان می کشید.

مردی هم در آن مجلس در کناری نشسته بود و تار می زد و یک پسر کوچک هم مشغول
خواندن اشعار حافظ و اشعار دیگر شعرا به آواز بود. علی نقی خان، خان بختیاری، بدون
شال کمر و تکمه‌های باز و سرتراشیده با یک کلاه سه گوشه با چهار پنج رفیق دیگرش که
نزد او حضور داشتند همچنان سرگرم تعیش بودند.

قصر یکی از خان‌های قشقایی

۱۹۲۵- نوردن (ص ۴۴): قصر عبدالفتح خان رئیس یکی از طوایف ایل بزرگ قشقایی از
سنگ ساخته و بر فراز تپه‌یی واقع شده است.

ساختمان قصر با دیواری عظیم محصور شده و پای دیوار نیز خندقی کنده‌اند و ورود هیچ
خارجی بدون اجازه ممکن نیست. استحکامات این قصر به سبک قرون وسطی است. قصر
به دشت مشرف می باشد. سیاه چادرهای افراد طایفه به شکل نقطه چین در این پهن دشت
خود نمایی می کرد و در گوشه و کنار گاوها و گوسفندان و شتران به چرا مشغول بودند.



۳۷- ویزر سی. جی: خانه چادری (سیاه چادر) عشایر کوچ نشین

هدیه خواهی خان به اصرار و تعارف

۱۸۴۰- فلاندن. اوژن (ص ۲۳۲): خان در تخت جمشید به دیدن ما آمد و خیلی به ما تعارف و احترام کرد. نوکرهاى او دم به دم به گوش ما مى رساندند که بایستی تحفه‌یى تقدیم خان بکنید و هیچ چیز بهتر از تفنگ نیست که به قیمت حمایت خان از شما مى ارزد».

من این حرف‌ها را نشنیده گرفته خود را به کرى زدم و چنان وانمود مى کردم که نمى فهمم که آن‌ها چه مى گویند. این گوش به کرى زدن‌ها اغلب در ایران سودمند مى افتد. گاه هم پیش مى آید که برای خوش آیند و راضی کردن شخصی باید بازاری را به او بخشید تا خشنود گردد.

دانش دوستی خان‌های بختیاری

۱۸۸۴- دورانند (ص ۷۰): رؤسای ایل بختیاری خیلی به مطالعه علاقه دارند. آنچه موجب شگفتی مى گردد این است که آدمی از این اشخاص انواع خبرها و مطالبی جالب درباره «استانلی» کاشف معروف افریقا و جنگ‌های ترانسوال و حتی زیست شناسی مى شنود.

سپهدار (فرمانده کل ایل) به من گفت: پسرش در انگلستان مشغول تحصیل است. عده‌یى بسیار از اشراف ایران فرزندان‌شان را برای تعلیم و تربیت دیدن به آروپا مى فرستند. برخی از افراد این ایل نیز در انگلستان درس مى خوانند.

دربیان خوی‌های غیر مدنی عشایر

چه کسانی مسبب آشوب‌ها حتى در شهرها هستند

۱۹۰۹- نیکیتین (ص ۴۲): مردم ایران چند طبقه‌اند. شهری‌ها سرمایه‌داران، بازرگانان، پیشه‌وران، کسبه، فرهنگی‌ها، صنعتگران، کارگران، خدمتگزاران، ملاکین اراضی روستایی ساکن شهرها و این‌ها مردمان اصیل و آرام، عاقل، با تامل و صبور و متمدن ایران هستند و همه خارجی‌ها ایشان را متمدن خوانده‌اند، در حالی که کوچ‌نشین‌ها یا چادرنشین‌ها را یعنی عشایر را نیمه وحشی و غیر مدنی یا بربری خوانده‌اند. به خصوص همه گفته‌اند مردم ایران دل‌سوز، مهربان، ملایم، خون‌سرد و آرام‌اند. هرگاه در شهرها هم جنگ و آشوب و بی‌رحمی‌هایی دیده شود از ناحیه همان آدم‌های نیمه وحشی عشایر یا مردم تربیت ندادیده روستایی است. (توضیح مؤلف: این اظهار نظر نیکیتین برحسب ضرورت موضوع که پیش‌تر در بخش سوم در باب مشاغل و منشاها آمده دوباره در این جا هم آورده

شد.

تعریف پسرک لر

۱۸۹۴- دوراند (ص ۱۶۱): یکی از لرها به نام میرحاجی پسر خردسال خود را برای دیدن ما آورد. کودکی فوق العاده خشن و سرکش به نظر می رسید. نتوانستیم با این کودک بی نوا که شباهت به بچه گرگی داشت گفتگو کنیم ولی وقتی چاقویی به طرف او دراز کردم فوراً آن را قاپید و در بغلش گذاشت.

به طور مطلق از شرایط تمدن بی بهره بودن

۱۹۲۶- وست. ساکویل (ص ۶۸) که از نواحی بختیاری دیدن می کرد، پس از شرح زندگی غیر مدنی بیابان گردان کوچ کننده آن جا، درباره شرایط زندگی آنان می نویسد: در این جا زندگی از هرگونه آثار جدید تمدن بی بهره است و انسان فراموش می کند که در این عصر جدید در دنیا جاهایی هنوز هست که اسباب و شرایط تمدن به طور مطلق به آن جاها راه نیافته است.

در جنگ دایمی بودن ایلات با یکدیگر

۱۹۰۸- دمورگان (ص ۱۰۶): تنها راه گذر از مناطق ایل نشین ایران آن است که مسافریا هیأت پژوهشگر خارجی در هر محل خود را در اختیار رؤسای آن محل بگذارد و لازمه این پناه گیری، دادن هدیه های مفصل است. با این اقدام است که تحت حفاظت قرار خواهند گرفت.

اما اغلب اوقات رئیس هر ایل با قبایل خود با ایلات نواحی مجاور در جنگ است. در چنین اوقات راه ها بسته می شود و در خارج از منطقه هر ایل هر چه هست ولو مسافر خارجی دشمن به شمار می آیند. (بروز این برخوردها در آن وقت با چنان شدت به علت هرج و مرج های ناشی از انقلاب مشروطیت بوده است).

دشمنی عشایر با درخت و گیاه

۱۹۰۸- دمورگان (ص ۶۷): حوالی رودهای کرخه، کارون، رامهرمز و مارون در خوزستان قدیم از مناطق سبز و خرم و پر درخت بوده ولی امروز کلیه درخت ها بر اثر حریق یا توسط اهالی از میان رفته است. چه عشایر و شبانان دشمن سرسخت درخت و گیاه اند. زیرا درختان و گیاهان مانع از آن است تا دام های شان را که در میان آن ها می چرند ببینند از این روی برای رفع این مانع هر درخت و گیاه را از بین می برند.

وحشی های مهمان نواز

۱۸۴۰- لیارد (ص ۲۳۰): در بخش لرها و بختیاری ها وارد قلعه یی روبه ویرانی شدم. چند نفر لر مسلح دیدم با صورت های وحشی آن جا نشسته بودند. خان آن ها از ما

پذیرایی خوبی نمود. بختیاری‌ها هر چند غیر متمدن هستند اما اگر شخصی غریب به آن‌ها وارد شود نهایت محبت را نسبت به او مبذول می‌دارند.

در نکوهش عشایر و امیدواری به آینده ایران

۱۹۰۰- رایت. دنیس (ص ۱۷۰): ایزابلا، پس از بازگشت از ایران به انگلستان در سفرنامه دو جلدی خود با ژرف‌نگری صفات عشایر این کشور را با چنین کلمات و جملاتی تعریف کرد: «بی‌بهره بودن از زندگی خصوصی، دد منشی پر از قساوت، آزمندی عنان گسیخته، ناآشنا بودن با بهداشت و نظافت، خودپسندی، سرشار بودن از کینه و نفرت و حسادت و...» (وصفاتی دیگر که مؤلف از ترجمه آن‌ها خودداری کرد).

دنیس رایت همچنین می‌نویسد: هرگاه بختیاری‌ها نسبت به انگلیسی‌ها اظهار دوستی می‌نمودند ایزابلا گفته‌های آنان را باور نمی‌کرد و می‌پنداشت هر کس دیگر هم که پولی بیش‌تر به بختیاری‌ها بدهد ایشان با او دوست و یار می‌شوند.

و اما ایزابلا در جای دیگر اعتراف می‌کند که تصور اولیه او درباره ایران درست نبوده و آنگاه در تکمیل و نتایج گفته‌های خود اضافه می‌کند: «ایرانیان مردمی سرزنده و پرتوان و با پشتکارند و از امکانات و استعدادات سرزمین زرخیزشان دریافته‌ام که تجدید حیات و ترقی و شکوفایی تحت شرایطی برای این ملت و مملکت امکان‌پذیر است.

گریه‌های وحشیانه در گورستان

۱۸۴۰- لیارد (ص ۲۶۵): در لرستان به قلعه تل رسیدم. در این محل امام زاده‌یی بود که لرها جنازه‌یی آورده و در آن جا دفن می‌کردند. قبرهای اشخاص رشید نهانه‌یی داشت که آن یک شیر سنگی بود و همچنین اشکال شمشیر و تفنگ و نیزه و سپر هم بر روی سنگ قبر جنگ جویان نقر شده بود.

قبر زن‌ها هم به نشانه‌هایی متمایز بود. بعضی با اسباب زنانه از قبیل شانه و غیره که شکل آن‌ها هم روی سنگ قبرها دیده می‌شد. زن‌ها نشسته مشغول گریه برای اقوام خود بودند و پیوسته صدای وحشیانه از خود سر می‌دادند و صورت‌های خود را با ناخن دست خراشیده بر سر می‌زدند. دیدن حالات آنان در آن وضع خیلی سخت و جان‌سوز بود. نخستین بار بود که من این چنین رفتارهای وحشیانه را می‌دیدم و این گونه ناله و زاری‌هایی را که برای مرده می‌کردند.

گزارش‌هایی وحشتناک از غارتگری‌ها و آدم‌ربایی‌های عشایر

در قدمت غارتگری بودن ایلات

۱۸۹۶- شنیدلر. هوتم (ص ۷۳) از قول استرابون جغرافی‌دان یونانی قرن چهارم پیش از

میلاد می نویسد: چون بعض از ایلات مالک زمین هایی بودند که کم حاصل خیز است به حکم ضرورت مجبورند که از غارت دیگران معیشت کنند بنابراین بخش های پیرامون خود را مورد تاخت و تاز قرار می دهند.

عمومیت خوی راه زنی و غارت در میان تمامی عشایر جهان

۱۸۰۶- ژوبر. پ. آمده (ص ۱۹۴): ایلات ایران هم مثل ایلات آسیای صغیر، بین النهرین یا ایلات عرب در حال سرگردانی هستند و در هر جا به طوریک سان آموخته می شوند و به یک اندازه به دزدی تمایل دارند. آن ها برای به چنگ آوردن غنیمت و امید یغما می جنگند.

چرا عشایر با وجود دولت نیرومند مرکزی ذاتاً مخالف اند

۱۸۰۰- ملکم. سرجان (ج ۲، ص ۳۰۴): افراد عشایر با اظهار خوشی و لذت زیادی از چگونگی خراب کردن آبادی ها و غارت روستاها و آدم کشی ها سخن می گویند. آنان بهترین روزهای زندگی خود را زمان های هرج و مرج و آشوب می دانند که هر چند از گاه پس از مرگ پادشاهی یا برافتادن سلسله یی و آمدن سلسله دیگری در دوره های ضعف حکام و پادشاهان رخ می دهد.

عشایری ها، هیچ نظم و ثبات و قدرت مرکزی و دولت مقتدر را خوش ندارند و از آن با تنفر یاد می کنند. چرا که شرایط و امکانات قتل و غارت را برای آنان محدود می کند. خلاصه هر کس در میان ایلات اسبی و شمشیری و جگری داشته باشد می تواند در دوره های پر هرج و مرج زندگی به خوشی بگذراند.

پادشاه غیر مقتصدان نفس پرست سر مشق ایلات

۱۸۰۰- ملکم. سرجان (ج ۲، ص ۳۰۵): وقتی من با فتح علی شاه در باره اختیارات محدود شاه انگلیس و تشریفاتی بودن پادشاهی در انگلستان تعریف می کردم گفت: «از این قرار پادشاه شما مثل کلانتر مملکت است. این نوع سلطنت شاید دوام داشته باشد ولی لذت ندارد. سلطنت من خیلی با آنچه تومی گویی تفاوت دارد. من به میل خود می توانم همگی این فرمان روایان و صاحب منصبان را که تومی بینی عزل و نصب کنم. اما یک چیز هست، سلطنت (مثل همیشه در گذشته) در خانواده من ماندگار نخواهد ماند. در ایران همیشه حق با شمشیر بوده است و خواهد بود» (الحق لمن الغلب).

پس در کشوری که پادشاه این گونه سخن ها بگوید هیچ عجب نیست که مردم عوام ایلات آن نیز مایه سرفرازی و شادمانی را در تاخت و تاز و غارت و آزار دیگران بدانند.

«کلکته عجب جایی است برای چپو»

۱۸۰۰- ملکم. سرجان (ج ۲، ص ۳۰۵): یکی از صاحب منصبان ایلات خراسان را

که میل دیدن هندوستان را داشت با خود به آن کشور بردم. در کلکته آدمی همراه او کردم تا تمامی اطراف و جاهای شهر را به او نشان بدهد.

چون آن رئیس ایل از تماشای شهر برگشت از او پرسیدم: «کلکته چه طور جایی به نظرت آمد؟» گفت: «عجب جایی است برای چپو».

یکی از سران کرد: «امروز من آن‌ها را غارت می‌کنم و فردا دیگران مرا...»

۱۸۵۱- پولاک (ص ۲۴): کردها قومی سوارکار و غارت‌گرند و قبایل آن‌ها در خصوصت دایمی با هم به سر می‌برند و به محض این که در مضیقه بیفتند دست به غارت می‌زنند با وجود این‌ها رسم میهمان نوازی و پناه دادن در بینشان رواج دارد. کردان در کارهای شان به صراحت و شرافت شهره‌اند. به همین دلیل شاه فعلی (ناصرالدین شاه) حفاظت شخص خود و خانواده‌اش را به یک سپاهی کرد به نام آجودان باشی عزیزخان سپرده است.

۱۹۰۹- نیکیتین (ص ۲۳۲): من از یکی از سران کرد علت این قتل و غارت را پرسیدم: «پاسخی که به من داد این بود: «اهمیتی ندارد. امروز من غارت می‌کنم، فردا دیگران مرا غارت خواهند کرد».

۱۸۴۸- چریکف (ص ۹۱): در حوالی دره کنکور و اسداباد دزدی فراوان می‌شود. خصوصاً طایفه کرد که به غارتگری شهرتی تام دارند، این جا را همیشه به غارت می‌برند.

لرها گاه برای غارت تا دروازه تهران می‌آیند

۱۸۴۸- چریکف (ص ۷۳): هرگاه در امور دولتی مسأله‌ی یا خللی پیش آید، لرها برای غارت و آشوب‌گری تا دروازه تهران می‌آیند.

۱۸۴۰- لیارد (ص ۲۲۹): خوانین و رؤسای لرستان و بختیاری و مردم وحشی آن جا مختارند که همسایگان خود را غارت کنند و کسی آن‌ها را بازخواست نمی‌کند. این جا خیلی در آشفته است. مال و جان در امان نیست.

بختیاری‌ها حتی همجواران خود را هم آسوده نمی‌گذارند

۱۸۴۸- چریکف (ص ۶۴): طایفه‌های بختیاری از کوه‌ها عبور کرده و در راه اموال مردم را به غارت می‌برند. در سابق این دره را بسته بودند و هیچ کس نمی‌توانست از آن جا بگذرد. اگرچه اکنون نیز همان خوی و منش را دارند و همیشه آماده به راه‌زنی هستند لکن قدری نسبت به سابق این مرض آن‌ها تخفیف پیدا کرده است.

چریکف در جای دیگر (ص ۶۷) می‌نویسد: بختیاری‌ها عیال خود را به هنگام حرکت به ییلاق یا قشلاق از بلندی کوه روانه کوچ می‌کنند و خودشان عازم دزدی و راه‌زنی می‌شوند و بعد از غارت اموال مردم به اهل و عیال خود ملحق می‌شوند. آن‌ها از جمله در گلبایگان و خوانسار جاسوس دارند که وقت حرکت کاروان را به آن‌ها خبر می‌دهند.

همچنین اشخاص محترم دزفول، خاصه شوشتی ها کمال حمایت را از بختیاری ها برای سرقت اموال می نمایند. بختیاری ها حتی همجواران خود را هم آسوده نمی گذارند.

۱۸۴۰- فلاندن (ص ۳۳۱) در شرح سفر خود از شیراز به اصفهان می نویسد: در نزدیکی ایزد خواست شنیدم سرکرده بختیاری ها با دو یست مرد به دهستان های این نواحی هجوم آورده و بسیاری گاو و گوسفند برده است.

قبرهایی زیاد کنده و آماده

۱۸۸۴- دوراند (ص ۴۰): از کاشان دور شدیم به کهرود رسیدیم. دیدیم قبرهایی زیاد کنده و حاضر و آماده کرده اند و دیدیم بالای تپه یی برجی است و عده یی از آن مراقبت می کنند و منتظر حمله مهاجمان بختیاری هستند که احتمالاً می خواستند ده آن ها را غارت کنند. از چهار سال پیش که شاه (ناصرالدین) کشته شد این برج شب و روز سنگربندی و در حال آماده باش است.

این ها حق داشتند. زیرا روز بعد بختیاری ها پیش خانه (بخش جلو کاروان) را که شب پیش حرکت کرده بود غارت کردند.

غار تگری شاه سون ها در طول راه

۱۹۱۷- نیکیتین (ص ۲۷۲) که از آذربایجان به سوی تهران مسافرت می کرده می نویسد: شاه سون ها با اغنام و احشام از این نواحی عبور می کنند و به طرف هشت رود می روند و در طول راه به خانه روستاییان دستبرد می زنند.

خان های قشقایی مردم ایل خود را و مردم نیز یکدیگر را و روستاها را غارت می کردند ۱۹۰۷- ویلسن (ص ۲۲۷): افراد ایلات قشقایی هم در اثر هرج و مرج و غارت شدن به دست خوانین خود به جان یکدیگر افتاده ائانه همدیگر را به غارت می برند و گاه هم با یکدیگری شده کالاهای تجارتی کاروان های در حال عبور از راه ها را تاراج می کنند. بعض اوقات هم رعایای دهات را مورد تعرض قرار داده و محصولات آن ها را به غارت می برند. کشاورزان و دهقانان هم که می بینند همواره دست رنج آنان به غارت می رود در صدد پیشرفت دادن به کشاورزی بر نمی آیند.

ویلسن همچنین (ص ۲۳۲) می نویسد: یکی از جنایات شرم آور اشرار قشقایی تجاوز به دختران به هنگام غارت بود که ضجه جگر خراش مادران از این عمل ننگین به آسمان می رفت. قتل و کشتار و سایر اعمال شنیع برای ایلات راه زن قشقایی به نظر عادی می آمد...». ویلسن به دنبال این مطلب از غارت های دیگر روستاها به دست قشقایی ها گزارش می دهد.

شدت گرفتن غارتگری به هنگام ضعف دولت مرکزی

۱۹۰۸- دموورگان (ص ۲۴): در زمان حکومت ظل سلطان که مقر او در اصفهان بود در میان ایلات جنوب ایران آرامش و صلح برقرار بود اما حالا (زمان مظفرالدین شاه) قبایل سگوند، پیراند لو، دیر کوند در مسیر ییلاق و قشلاق خود به هر جا که بتوانند تجاوز می کنند و آنچه را بیابند به غارت می برند و به شهر دزفول دست اندازی می کنند.

از طرف دیگر ایلات بختیاری به بهانه برقراری نظم و امنیت به نام پادشاه، قبایل ضعیف را لخت می کنند. در خوزستان هم قبایل عرب از یک سو با همدیگر و از دیگر سو با قبایل غیر عرب محلی دائماً در جنگ و ستیزند.

حفظ امنیت و جلوگیری از غارت ایلات

۱۹۱۴- ویلسن (ص ۱۸۰) بعد از این که اسامی هیجده تن از استان داران سابق خوزستان و نواحی بختیاری مثل فرمانفرما، سردار فیروز، احتشام الدوله را ذکر می کند می نویسد: این هیجده استاندار که هریک بعضی شش ماه و بعضی تا شش سال متوالی در این نواحی ماموریت داشتند برخی شان نسبت به اشرار محل شدت عمل به خرج داده، دزدان و راه زنان را به دار آویخته و برای حفظ امنیت حوزه فرمان رویی خود کوشش فراوان به کار برده اند.

به نظر نمی رسد ترکمن ها متعلق به زمان ما باشند

۱۹۲۵- نوردن (ص ۱۲۷): به نظر نمی رسد که این ترکمن ها انسانی متعلق به این عصر ما باشند. ترکمن ها قبایلی اند وحشی با مهارت و شجاعت و دلآوری بسیار در فن راه زنی که هدف بزرگ و تلاش روزمره آن ها به خاطر دزدی و چپاول تواند بود و بس.

از فجایع عشایر ترکمن

۱۸۸۳- موزر. هنری (ص ۱۲۱): چند قرن است که بیش تر فعالیت و کار در زراعت در آسیای میانه به دست بردگان زرخیرد انجام می شود. به این معنی که جماعات بیابان گرد قیرقیر و ترکمن به اطراف به جهت تاخت و تاز رفته و مردم را به اسارت گرفته و بعد آن ها را به جماعات سارت و ازبک می فروشند. در اثر رونق انسان دزدی، بازارهای عمده برده فروشی در تاشکند و بخارا و خیوه برقرار است.

در خیوه به قدر ۲۰۰۰ برده روسی و ۱۵۰۰۰ برده ایرانی و در بخارا هم عده کثیری از اسیران دیگر بود که آن ها را از آن جاها خریده به کار زراعت وامی دارند. هر اسیر که فرار کند و او را دستگیر کنند رسم است که او را به سیخ می کشند به طوری که مدت چند روز در سیخ زنده می ماند و نهایت رنج و شکنجه بر او وارد می شود و این برای عبرت دیگران است.



۳۸- از کتاب لیارد: جُزّه (وسیله نقلیه معلّق در میان فراز و کوه)

بعض اوقات چنین قراردادها بودند که شخص اسیر می توانست تنخواه داده و خود را بخرد. هرگاه شخصی پس از آزاد کردن خود در سرزمین تحت حکومت ترکمن ها و قیرقیزها می ماند، غالباً اتفاق می افتاد که از صاحب منصبان عمده می شد.

چادر نشین اصلاح نخواهد شد مگر آن که...

۱۸۵۰- وامبری (ص ۳۹۶ و ۳۹۵): پس از شرح غارتگری ها، راه زنی ها، آدم ربایی ها و برده فروشی های ترکمن ها می نویسد: این عقیده رایج است که ترکمن ها فقط شیعه ها را غارت و اسیر می کنند ولی این عقیده کاملاً اشتباه است زیرا آنان از دزدیدن سنی ها و چپاول آنان هم در نمی گذرند. من به تحقیق توانستم اطمینان حاصل کنم که بیش تر بردگان آسیای میانه به فرقه سنی تعلق دارند.

روزی از یکی از این راه زنان که به داشتن زهد و تقوی هم مشهور بود پرسیدم: «با وجود نهی صریحی که پیغمبر فرموده که «کل اسلام حر» (هر مسلمانی آزاد است) آیا در موقع فروش یک نفر برادر سنی خود هیچ دغدغه یی به خاطر شماره پیدا نمی کند؟» آن ترکمن راه زن متدین فوراً با بی اعتنایی جواب داد: «بهی! قرآن که کتاب خدا است و (مسلماً از هر آدمی بیش تر ارزش دارد) خرید و فروش می شود. علاوه بر این یوسف پسر یعقوب پیغمبر را برادرانش به معرض فروش درآوردند. حالا از شما می پرسم آیا با خرید و فروش قرآن و با فروش یوسف مدار دنیا بر هم خورد؟».

سپس وامبری درباره ترکمن ها می گوید: این ها همان موجوداتی هستند که در دو هزار سال پیش بوده اند این اقوام هرگز تغییر نخواهند کرد مگر آن که بتوان از زندگی آن ها به صورت چادر نشینی جلوگیری کرد و وادارشان کرد مسکن ثابت بدارند. به عبارت آخر، چادر نشین اصلاح نخواهد شد مگر آن که از چادر نشینی دست بردارد.

اهالی دشت ها از قتل و غارت های بلوچ ها در نهایت وحشت

۱۸۸۰- استوارت (ص ۱۷): چند روز پیش از ورود من به این صحرای کویر، جماعتی از بلوچ به کاروانی تاخت آورده و مبلغی خطیر از آن ها برده اند. این کاروان دو یست شتر داشته که آن ها را با بار برده اند. اهالی دشت ها از غارت بلوچ ها در نهایت وحشت به سر می برند.

۱۹۰۵- هدین. سون (ص ۴۱۷): بلوچ ها سوار بر شتر به دهات و کاروان ها حمله می کنند و همه چیز را به غارت می برند و آدم ها را نیز اسیر گرفته می برند.

۱۸۶۰- واتسن (ص ۱۸۸): معروف است که بلوچ ها از بختیاری ها قسی تر و سنگ دل ترند و رسم شان این است کسانی را که غارت می کنند زنده نمی گذارند در صورتی که بختیاری ها به ندرت آدم کشی را با دزدی توأم می سازند یعنی وقتی که طرف

مقاومت کند. بلوچ‌ها به هدف خود با تفنگ شکاری و شمشیر حمله‌ور می‌شوند و سپری از پوست خر وسیله دفاعی آن‌ها است.

چیپوها و آدم‌ربایی‌های وحشتناک شبانه بلوچ‌ها

۱۸۱۰ — پاتینجر (ص ۶۰ و ۶۱): نارویی‌ها وحشی‌ترین و غارتگرترین طایفه از عشایر بلوچ‌اند. اینان در حالی که سرعت فردی و درخفا را دور از شأن انسانی و زشت‌ترین عمل می‌دانند غارت توأم با جنگ و کشتار و یورش شهرها و روستاها را — برخلاف آن — عملی محترم و درخور شأن مردان رزمنده و جنگ‌جوی می‌شناسند و با پابرجا ماندن در غارت و ربودن تعداد هرچه بیشتر زن و بچه، به خود می‌بالند و با سربلندی و افتخار از تعداد آبادی‌هایی که غارت کرده و سوزانده و چهارپایانی که از آن‌جاها بیرون رانده و با خود برده‌اند سخن می‌گویند.

این یورش و غارت‌ها همیشه زیر نظر مستقیم و به فرمان رؤسای طوایف انجام می‌گیرد و برای ایشان و طایفه مهاجم منبع مهم درآمد و عایدی محسوب می‌گردد. غارتگران معمولاً بر شتران سوار شده، بر حسب مسافتی که باید بروند غذایی مشتمل بر خرما و کشک و نان به عنوان ذخیره برمی‌دارند و اغلب چون باید از صحراهای بی‌آب و علف بگذرند مقداری هم آب در مشک‌های چرمی کوچک به همراه می‌برند. وقتی که تمامی وسایل و تجهیزات آماده شد حرکت می‌کنند و تا رسیدن به چند میلی محل مقصد چیپو و غارت یک سره بدون توقف می‌تازند.

آنگاه که به چند میلی محل مورد نظر می‌رسند، در جنگل یا جایی خلوت و پناه‌گاهی متوقف می‌شوند تا مردان و شتران مدتی استراحت کنند و تجدید قوا نمایند. با نزدیک شدن شب دوباره سوار شده هم‌زمان با وقتی که مردم آبادی در اتاق‌های خود برای استراحت غن‌سوده‌اند یورش‌های درنده‌خویانه را شروع می‌کنند. آنگاه آنچه در مسیرشان باشد غارت می‌کنند. مسکن‌ها و خانه‌های انسانی را منهدم می‌کنند، می‌سوزانند، مقاومت‌کنندگان را می‌کشند یا به اسیری می‌برند.

این مردم در مسافرت برای چیپو، حتی برای لحظه‌ای هم که شده باشد به آرامش و استراحت فکر نمی‌کنند. بلکه تا محلی که باید چیپو در آن‌جا، انجام بگیرد از آغاز حرکت روزانه هشتاد تا نود میل راه می‌سپارند، تا جایی که ظرفیت بارشتران تکمیل گردد به غارت ادامه می‌دهند.

اینان در هدایت و اداره شتران خبره و ورزیده هستند و هر مرد ده تا دوازده شتر در اختیار دارد. اگر امکان‌پذیر باشد در این مسافرت یک دور در منطقه مورد نظر می‌چرخند و در اصل میل دارند در هنگام بازگشت از راهی غیر از راه آمدن بازگردند. هدف آنان از این مسافرت

چپوی دوره، کسب مال و غنیمت فراوان تر است و در این دور زدن اول آبادی های مختلف را غارت می کنند، دوم آن که اگر افرادی آنان را تعقیب کرده باشد گمراه شوند.

کار چپو، اغلب برای غارتگران بلوچ زیان های جانی و مالی فراوانی هم به بار می آورد. بسیاری از غارتگران که شب هنگام از گروه های خود عقب می مانند به دست مردم ستم زده و غارت شده خشمگین تکه تکه می شوند. بعضی هم در اثر خستگی و بیماری از پای در می آیند، یا گاه مردم محل از قصد و جای پنهانی غارت گران آگاه شده با پیش دستی به آن ها حمله برده و همه را قتل عام می کنند با وجود این همه خطر، چپو به خاطر درآمد فراوان و اعتبار شغلی اش برای بلوچ ها از اهمیتی فوق العاده برخوردار است.

انسان های ربوده شده در اسیری و بردگی

۱۸۱۰- پاتینجر (ص ۶۶) در جای دیگر درباره چگونگی ربودن و بردن اسیران و به بردگی درآوردن آنان می نویسد: بلوچ ها در آغاز دستگیر کردن اسیران با آن ها به بدترین وضع رفتار می کنند. چنان که اسیران به بردگی درآمده خود را بدبخت ترین موجود زنده جهان می دانند.

از هنگام ربودن و دستگیر کردن اسیران چشمان آن ها را می بندند و مانند بار بر شتران بسته و حمل می کنند. غرض آن ها از این رفتار آن است که اسیران راه بازگشت را درک نکنند. موی زنان و ریش مردان را می تراشند و ریشه موها را با ماده ای که از آهک زنده ساخته شده می سوزانند تا هیچ یک از اسیران روی بازگشت به ولایت خود را نداشته باشد. بالاخره اسیران به تدریج تسلیم سرنوشت خود شده با آن می سازند.

مهم ترین تیره های عشایر ایران

کردها و نژاد و گویش محلی فارسی آن ها

فیلد. هانری (ص ۷۲۷) در کتاب مردم شناسی ایران می نویسد: کردها از حیث زبان و خصوصیات جسمانی ایرانی هستند. ریلی (ص ۴۲۲ و ۴۵۲) نیز همین عقیده را دارد.

۱۸۰۰- ملک. سر. جان (ج ۲. ص ۲۳۱): در کردستان هنوز نژاد خشن و اصلی کرد سکونت دارد. دو رئیس قبیله کرد، قبایل خود را در شمال مشهد و در کوهستان خراسان مستقر ساخته اند. هانری فیلد همچنین از قول پریچارد (ص ۱۷۱) می نویسد: کردها از نژاد آریایی هستند و از اقوام ایرانی هستند. رالینسون (ج ۲. ص ۳۰۷) می نویسد: کرد و لر از حیث خصوصیات جسمانی خیلی شبیه مادی های باستانی هستند.

دانیلومی نویسد: زمانی کردها ساکن مازندران بودند و همگی کردها در زبان و شکل

سربه هم شباهت دارند. کردهای ترکیه هم از حیث زبان و خصوصیات جسمانی ایرانی هستند.

۱۸۹۰- کرزن. ن. لرد (ص ۳۹۹- نقل در تاریخ بختیاری از سردار اسعد): زبان کردها و لرها و بختیاری ها که شبیه زبان فارسی است چندان تفاوتی باهم ندارند (مثل گویش های محلی دیگر ایران) مورخین اطمینان دارند که همگی این اقوام بازماندگان واقعی آرین ها می باشند.

کردها مباحث می کنند که نسب شان به ساسانیان می رسد.

۱۸۵۱- پولاک (ص ۲۴): کردها، مردمی زیبا و نیرومند هستند. از نظر رنگ چشم، پوست و مو، فقط اندکی از نژادهای شمالی و به خصوص آلمانی ها تفاوت دارند. (گویش محلی) آن ها ایرانی به شمار است. آن ها در زیر نظر والی خود زندگی می کنند. والی از طرف شاه منصوب می شود. کردها مباحث می کنند که نسب شان به ساسانیان می رسد.

بازگشت به اصل

۱۸۱۰- موریه. جیمز (ص ۲۵۵) از قول یکی از ریش سفیدان کرد که از ستم عثمانیان به جان آمده بود می نویسد: پناه به خدا. هر چه بادا باد. به کوه های قدیم نیاکان خود می رویم. به اصل خود برمی گردیم. اصل ما ایرانی است و هم ایرانی حقیقی و ایزدپرست ماییم. جمعی دیگر با او یک زبان گردیدند و...

پهلوانان جنگ تن به تن

۱۸۱۷- کوتز بوئه. موریس. دو (ص ۶۸): سلاح اصلی کردها نیزه ای است که دسته آن نی است. کردها هم مانند دیگر ایرانیان جنگ تن به تن را دوست می دارند و در هنگام جنگ تاخت و تاز می کنند. تفنگ و تپانچه و شمشیر ایشان از بهترین پولاد است. تفنگ های «سر پر» خود را به سرعتی شگفت در سرتاخت پرمی کنند و در مشق این عمل افراط می ورزند.

فایده یک جانشینی

۱۸۸۳- موزر. هنری (ص ۱۹۹): درباره کردهای قوچان که برائریک جانشینی رسم غارتگری را که زابیده صحراگردی است به فراموشی سپرده اند می نویسد: با این تفصیل حالت جماعت کرد خراسان این است که مردمانی با صداقت و درست هستند.

طرز زندگی کردهای کوچ نشین و رفتارهای آنان

۱۸۰۶- ژوبر. پ. امده (ص ۶۸ و ۶۹) سفیر ناپلئون در دربار فتح علی شاه می نویسد: کردها به غارتگری خیلی راغب هستند. شاید یکی از دلایل جا به جا شدن دایمی آن ها همین تمایل به راه زنی باشد دلایل دیگر ذوق آن ها در داشتن زندگی آواره

گریز از همسایگی با یک ایل دشمن یا نبودن چراگاه یا سختی فصل است. زمستان در پی یک پناه گاه هستند که زیر سقف یک کشاورز به سر برند، همان کشاورزی که در تابستان قسمتی از محصول او را به غنیمت برده اند. در چنین موقع به علت اجبار، برای مصون ماندن از آسیب زمستان در خانه کشاورز یک جانشین آن حس استقلال طلبی و وحشی گری را کنار گذاشته و خود را نرم و فرمان بردار نشان می دهند و با میزبان خود خوب کنار می آیند.

کردها اغلب تاراجی های خود را در سیاه چادرهای شان می گذارند که آن را از خانه های با شکوه شهرنشینان برتر می دانند.

این مردمان که به راه زنی و غارتگری دست می زنند کسانی هستند که اغلب تکالیف مهمان نوازی را خیلی با دقت و درستی انجام می دهند. به مهمان بهترین خدمات ها را به رایگان می کنند و بهترین خوراکی های خود را تقدیم او می کنند و حتی موقع رفتن مهمان به او پیش کش های ارزش مند نیز می دهند.

لرها و تبار واصل و گویش لری که زبان شاهنامه فردوسی است

فیلد. هنری (ص ۷۹۹) و رالینسون (ج ۲ ص ۳۰۷) می نویسند: کردها و لرها از حیث خصوصیات جسمانی شبیه مادی های باستانی هستند و هوسی (ص ۱۰۳) می گوید که لرها هم مثل کردها زیر آریان های ایران نام برده شده اند. هنری فیلد همچنین از قول کرزون (ج ۲ ص ۲۶۹ و ۲۷۱) می نویسد: به نظر می رسد که اصل و نسب لرها به همان گروه نژادی کردها تعلق داشته باشد و گویش آنان هم که فارسی است و با کردها چندان فرق ندارد، مورخین لرها را از بقایای نژاد آریان یا ایرانی می دانند.

۱۸۴۰- لیارد (ص ۲۶۳): لفظ لری فارسی قدیم که هیچ عربی و ترکی ندارد کلمات شان شبیه الفاظ شاهنامه فردوسی است. بختیاریان از طایفه و اولاد کوه نشینان باستانی اند و از خون پاک ایرانیان می باشند. طایفه بسیار خوبی هستند. جوان های بلند و خوشکل دارند. زن های شان سفید و زیبا و در صغر سن از زنان اروپایی بهتراند. از زندگی وحشیانه خود خوش حال اند. کودکان خود را تربیت نمی کنند. اغلب مشغول جنگ هستند چه با خودشان و چه با دیگران. این طایفه دلیر و شجاع اند.

۱۸۸۲- اورسل (ص ۲۶۱) آن هایی از عشایر که با کشاورزی در ضمن چوپانی و دامداری امرار معاش می کنند مرفه ترند. مخصوصاً تیره هایی از نژاد واصل ایرانی نظیر کردها، لرها، بختیاری ها که دارای خانه و زندگی هستند.

مزیت های یک جانشینی

۱۸۹۴- دوراند (ص ۱۷۵ از ۱۷۶): عده یی زیاد از لرها چادرنشینی را ترک کرده و

ده نشین شده اند. گرچه افرادی که ده نشین می شوند مورد تحقیر اکثر افراد ایل قرار می گیرند اما مسلم است که آسایش و راحتی بسیار پیدا می کنند. زیر سیاه چادر لرها در برابر هجوم باد و باران پناه گاهی حقیر به شمار می آید. لرها نسبت به پسر عموهای خود بختیاری ها چندان پیش رفته نیستند. طوایف لر رئیس منحصر به فرد یا حکم ران خانوادگی ندارند و فوق العاده بدون استقلال اند.

با ارزش ترین ابزارها نزد لرها

دوراند همچنین (ص ۱۶۱) می نویسد: مطلبی که در مسافرت به لرستان فهمیدم این است که در سراسر لرستان سه چیز ارزش فراوان دارد. اسلحه آتشین و چاقو و دوربین های زمینی و دو چشم. اصولاً لرها به چیزی غیر از آنچه برای جنگ و شکار مفید باشد رغبت ندارند.

وطن پرستی و اعتقادات دینی لرها

۱۹۰۷- ویلسن (ص ۳۲۹): در منطقه لرستان بیش از هر چیز احساسات وطن پرستانه طوایف لر به ایران و سرزمین آباء و اجدادی شان به چشم می خورد و اما آن ها نسبت به اصول و مبادی تعلیمات اسلامی آن قدرها علاقه مند نیستند. هرگاه منافع اقتصادی و مادی آن ها اقتضا کند به دین و مذهب پشت پا می زنند و هزاران سوگند دروغ یاد می کنند.

بختیاری ها و زبان آن ها که زبان فرس قدیم است و نژاد

فیلد. هنری (ص ۷۳۰) با دو خانیکف هم عقیده اند که بین بختیاری ها و بلوچ ها شباهت وجود دارد در حالی که بختیاری ها هم از تیره لرها هستند. باز فیلد (ص ۷۱۴) می نویسد: کرزن گوید که بختیاری ها از نژاد ایرانی اند. ویلارد (ص ۲۶۳) می نویسد: در تاریخ ها دلیری و دلاوری بختیاری ها مذکور است و سرکردگان ایشان با سواران زیاد (برای دفاع از ایران همیشه) در میدان های جنگ حاضر می شدند.

۱۸۹۰- کرزن. جرج. ن. لرد (ص ۳۹۹). نقل در کتاب تاریخ بختیاری. از سردار اسعد): از جمله راولینسن می گوید زبان بختیاری ها، زبان فرس قدیم است که شبیه زبان پهلوی در زبان ساسانیان بوده است. همچنین بختیاری ها نیز از آیین های قدیم می باشند.

۱۹۰۵- کوپر. مریان. سی (ص ۳۲): تاریخ شناسان نژاد بختیاری ها را به آریایی ها می رسانند. اینان روی هم رفته از مردم خوش اندام و نیرومند کوهستان نشین هستند.

۱۹۲۶- وست سا کویل (ص ۱۲): به نظر می رسد که بختیاری ها تیره یی از کردها باشند که در این صورت به نظر تاریخ شناسان هر دو طایفه از نژاد و اصل آریایی و ایرانی اند.

۱۹۰۸- دموورگان (ص ۶۴): سنت ها و رسم های باستانی ایران به قدری در میان بختیاری ها حفظ شده که حتی جامه ها و کلاه ها و آرایش مو و زلف های ایشان به طرز

مردمان دوره هخامنشی و همان گونه است که در حجاری های تخت جمشید می بینیم.

وصف مردان و زنان بختیاری

۱۸۸۰- المانی. هانری. رنه. د (ص ۱۰۲۸): بختیاری ها از نژاد خوش ترکیبی هستند. اندام آراسته و بینی مستقیم و دهانی خوش نما دارند. چهره آن ها کمی تیره است ولی در عین حال قیافه یی گیرا و جذاب دارند. بختیاری ها در فن اسب سواری شهرتی دارند. اینان از آغاز کودکی به تمرین اسب سواری می پردازند و روی زین اسب بازی می کنند و هنرهای قابل ملاحظه یی نشان می دهند. در حالی که اسب به تاخت می رود با تفنگ تیراندازی می کنند و کم تر اتفاق می افتد که تیرشان به نشانه نخورد. عشق و علاقه زیادی به شکار دارند. به همین جهت است که شکار در این نواحی کم یاب است.

زنان بختیاری ظریف و چشمان درشت شان جذاب است. متأسفانه صورت آن ها به علت ازدواج پیش از وقت وزود، از ترکیب می افتد و خوش نما نمی ماند و پوست بدن آنان از زیادی کار کردن در مزارع و پرستاری گله خشونتی پیدا می کند. چون به سن دختران قابل ازدواج اروپایی برسند مانند پیرزنان می شوند. افزون براین هیچ گاه درصدد آرایش خود نیستند.

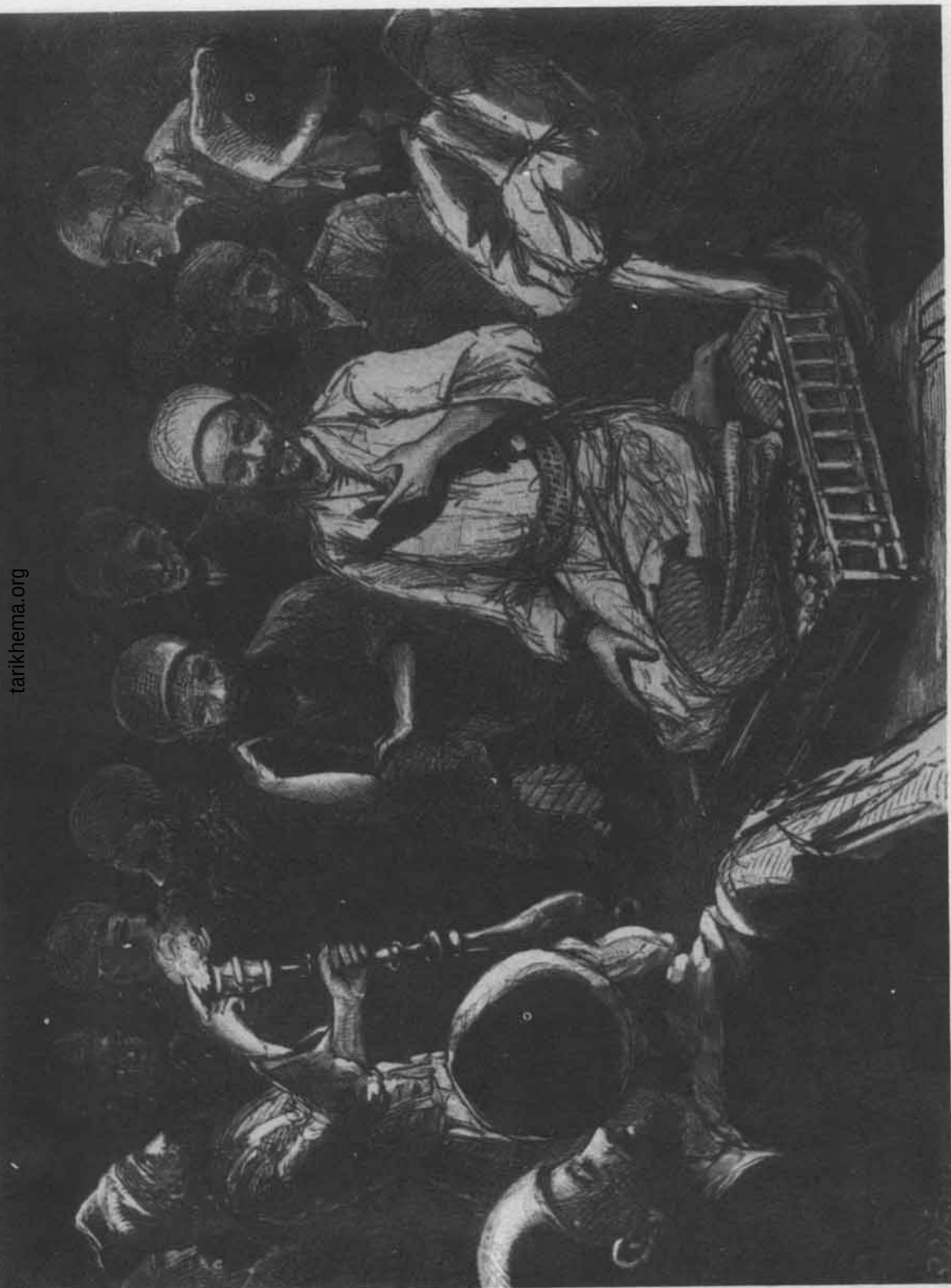
یکه سواران جنگی ایران

۱۸۹۰- کرزن. جرج. ن. لرد (ج ۲. ص ۳۳۶): بختیاری ها در فن اسب سواری همواره مشهور بوده اند. از کودکی سواری می آموزند و در راه های دشوار بسیار چالاک می تازند و می توانند در حین چهار نعل هدف گیری کنند و در حال سواری به شیرین کاری قادرند که یادآور مهارت و دلیری افراد منطقه غربی امریکا است. ایشان تیراندازانی ماهراند.

بختیاری ها فعال اند اما کوششی برای نوآوری نمی کنند

۱۹۰۷- رز. ماکلین (ص ۸۸): بختیاری ها مردمی علاقه مند به کار و فعالیت اند و تمامی معلومات و تجربیات آنان در جهتی به کار گرفته می شود که در آن سودی فردی یا اجتماعی و اخلاقی باشد. من هرگز ننشیده ام که یک بختیاری کوششی برای به وجود آوردن هنری نو یا کاری تازه به عمل آورده یا ابتکاری از خود بروز بدهد، به جز وقتی که درباره چیزی یا موضوعی مشخص و معلوم دور هم جمع شوند و شروع به دروغ گفتن کنند که پس از آن دوباره نیروی خلاقه و ابتکارشان از کار می افتد.

من عقیده دارم که ایشان هرگز از میان خود حتی یک رمان نویس یا شاعر بیرون نداده اند، و موزیک وحشی بختیاری فقط به مثابه هنری برای رقص به کار می رود. در صورتی که آنان احتیاج به هنرمندان به اصطلاح ساز و ضربی پیدا کنند مجبورند آنان را از



۳۹- دیولافوا: نقال برای کاروانیان در راه بیشهر که از مردم نواحی مختلف کشور هستند نقل می گوید.

مردم یک جانشین و ساکن شهر یا ده بیاورند.

موسیقی ابتدایی بختیاری‌ها

۱۹۰۵— کوپر. مریان. سی (ص ۶۴): موسیقی بختیاری‌ها با ابتدایی‌ترین سازها نواخته می‌شود. اما خودشان به آن علاقه‌مندند و در هر موقع به مناسبتی این موسیقی را می‌نوازند. به خصوص هنگام گذشتن از رودخانه که همراه آن می‌خوانند و زن‌ها می‌رقصند». از مطلب بالا تر هم به یاد داریم که «رز. ماکلین» موسیقی بختیاری‌ها را وحشی خوانده که فقط به مثابه هنری برای رقص به کار می‌رود.

وضع زندگی بختیاری‌ها که همانند دیگر ایلات است

۱۹۰۷— ویلسون (ص ۴۹): عشایر وضعی ساده و بی‌آلایش دارند. بختیاری‌ها بیش‌تر در زیر سایبانی پاره پاره به سر برده و لباس آن‌ها منحصر به یک پیراهن کرباس و شلوار قدک می‌باشد و در زمستان یک عبای نمدی بی‌آستین (کپنک) هم پوشیده و خود را به این وسیله ناچیز از گزند سرما حفظ می‌کنند. تنها، تن پوش این بی‌چاره‌ها همین است که گفته شد و پاپوش آن‌ها هم یک نوع کفش است که در محل گیوه یا آجیده می‌گویند.

طوایف بختیاری شب را با بلوط و روز را با خرما به سر می‌برند و به ندرت گوشت می‌خورند و گاه یک تکه نان خشک را آب زده و با اشتهای تمام سدجوع می‌کنند. آن‌هایی هم که گاو و گوسفند داشته باشند پنیر، ماست و کره و سایر لبنیات را تهیه کرده و مقداری از آن را فروخته و بقیه را خود با عائله‌شان به مصرف می‌رسانند.

وضع زندگی سایر ایلات و عشایر ایران کم و بیش به همین منوال است و عجب این جاست که باز قانع بوده و خدا را شکر گزارند و کوچک‌ترین آثار نارضایتی از هیچ یک از آن‌ها دیده نمی‌شود.

بختیاری‌ها چگونه با مرض تبلی مبارزه می‌کنند

۱۸۸۰— المانی. هانری. رنه. د(ص ۱۰۳۹): بختیاری‌ها بی‌کاری و تبلی را یک نوع بیماری به شمار می‌آورند و کوشش دارند با تمامی وسایل ممکن این بیماری را رفع کنند. برای معالجه این بیماری گاه دعایی در سینه افراد تبلی و بی‌کاره سنجاق می‌کنند یا به گردن آنان می‌آویزند. اگر این معالجه سودمند واقع نشد آدم تبلی را مجبور می‌کنند در شب‌هایی که ماه در حالت بدر (یعنی چهره) است به قبرستان برود و هفت دفعه از زیر بدنه شیر سنگی که بر روی قبر یک مرد جنگی باشد عبور کند.

مقایسه فعالیت‌های زراعی بختیاری‌ها با خراسانی‌ها

۱۸۸۰— المانی. هانری. رنه. د(ص ۱۰۰۴): دهکده‌های نواحی بختیاری تمامی آباد و دارای خانه‌هایی خوب است در اطراف دهکده‌ها، مزارعی سبز و خرم دیده می‌شود که

نشان می دهد که بختیاری ها در زراعت فعالیتی بروز می دهند و برعکس روستاییان خراسانی که فقط خراشی به زمین می اندازند این ها شخمی عمیق به زمین های زراعتی می زنند و در پرورش محصول کوشا هستند.

نظافت در میان بختیاری ها

۱۸۸۰- المانی، هانری، رنه، (د ص ۱۰۳۰): در دهکده های بختیاری صابون وارد نمی شود و مصرفی ندارد. وقتی من یک قالب صابون ساخت اروپا به یکی از بختیاری ها دادم او آن را برای زینت در تاقچه اتاق گذاشت و یقین داریم که او هیچ وقت آن را برای شست شوبه کار نبرده است.

اشخاص ثروتمند هر هفته به حمام می روند و پیراهن عوض می کنند و زنان خدمتکارشان آن پیراهن را بدون استعمال صابون در آب جاری شست شوده و در آفتاب خشک می کنند.

شست شوی روزانه منحصر است به وضو گرفتن برای نماز که این کار هم عمومیت ندارد. آنان هم که وضومی گیرند فقط چند قطره آب از آفتابه به کف دست می ریزند و تقریباً مثل گربه دست و روی خود را خیس می کنند. بعضی هم دهان را با آب و گیاهی معطر می شویند.

بلوچ ها با زبان شبیه پهلوی و فارسی باستان و با نژاد ایرانی

— فیلد، هنری (ص ۷۳۲) در کتاب مردم شناسی ایران می نویسد: بلوچ ها آریایی هستند و زبان آن ها شبیه پهلوی و فارسی باستان است و دایرة المعارف بریتانیا سال ۱۸۹۲ هم اقوام تاجیک و کرد و بلوچ را در اکوراد در جلونام ایرانی یک جا و یگانه نشان می دهد. مردم شناسان دیگر هم که هنری فیلد نام آن ها را در کتاب خود آورده همگی بلوچ ها را ایرانی آریایی و زبان ایشان را شبیه پهلوی و فارسی باستان شناخته اند.

در وصف بلوچ های بریده از زندگی عشایری

۱۸۹۰- سایکس سرپرسی (ص ۱۵۴-۱۵۵) بعد از شرح زندگی بلوچ ها و نقل مطالعات خود در میان آن هایی که یک جانشین شده اند می نویسد: این نکته قابل تذکر است که بلوچ ها کاملاً صحیح العمل و درست کارند و چنانچه یک چیز قیمتی یا سند و نوشته یی به آن ها بسپارید ابداً خیانت نمی کنند و در نگه داری آن از جان خود نیز دریغ نخواهند کرد. از طرفی، در اخلاق هم قابل تمجید می باشند، زیرا با زن های خود به طور تساوی و عادلانه رفتار می نمایند.

برای اثبات درست کاری آن ها همین بس که یک بار حقوق کارکنان تلگراف به وسیله کیسه یی پر از روپیه فرستاده شد و هر کس حقوق خود را از کیسه برداشته و به نوبه آن را به

ایستگاه بعدی تحویل داده بود.

موسیقی بلوچ تصویر گر زندگی بیابانی ایشان

۱۸۱۰ پاتینجر (ص ۲۵): همراهان بلوچ ما شب دور آتش جمع شدند تا از رنج این سفر دراز و جان فرسا بکاهند. سه — چهار نفر بر بط زن لولی به ترنم پرداختند. آوازاها بیش تر در مدح سرداران بود. همراه آواز و ترنم آلات موسیقی حرکاتی دیوانه وار و به نظر من بی معنی انجام می دادند. بعضی از آوازاها و موزیک ایشان به نظر من ملایم و خوش آهنگ و متوازن بود، مگر وقتی که حاضران همگی با یکدیگر هماهنگی می کردند و غلیان احساسات و تکرار حرکات و فریادها گوش خراش می شد.

جشن و سرور امشب تصویر روشن تری از زندگی وحشیانه و بدوی قبایل بلوچ به دست می دهد. زندگی خشن این مردم را بهتر از این نمی توان تصویر کرد. در این لحظه تمامی احترامات و امتیازات صوری که برای رؤسای خود قایل اند نادیده گرفته شده بود. زیرا، چه رؤسا و محترمین قوم و چه افراد عادی در اوج هیجان، سه تار یا آلت موسیقی را از دست نوازندگان می قاپیدند و در آوایی وحشیانه و با هر آهنگی که مایل بودند می خواندند. همراه آواز، سر و گردن و بدن را سبعمانه حرکت داده و متدرجاً به وضعی مضحک حرکت می کردند. آن ها آن قدر به این حرکات ادامه دادند که ظاهراً به حالتی سکر آورده آمده سست گردیدند.

افغان ها ایرانی و از عناصر جمعیت ایران اند

— فیلد. هنری (ص ۷۲۳) در کتاب مردم شناسی ایران ضمن آن که می گوید افغان ها ایرانی و یکی از عناصر جمعیت ایران هستند، نظرده ها مردم شناس دیگر مثل «ریپلی» و «اوجفالوی» و «فین» و «پریچار» و «دانیلو» و «دوخانیف» و... را در این جمله هماهنگ و خلاصه ساخته که افغان ها زمانی ساکن نواحی کوهستانی مازنداران بودند و ایشان همگی ایرانی و از نژاد آریا هستند.

ایل ممسنی: فرزندان رستم

۱۸۴۰ — فلاندن: اوژن (ص ۲۸۱): تفنگ دارانی که حاکم شیراز برای پاسداری ما فرستاده بود از ایل ممسنی و همگی مردانی سرکش، جنگ جو و غارتگراند. ممسنی ها در کوه های بسیار سرسخت که در مشرق کارون است زندگی می کنند و ادعا دارند که از بازماندگان رستم هستند و یک دسته آنان به نام رستمی خوانده می شوند.

ممسنی ها روی هم رفته خطرناک و غارتگرانی شجاع اند. طرز لباس و سلاح و شیوه راه زنان را دارند قطار فشنگ، تپانچه و شمشیر به کمر می بندند. بالا پوش نمایی بسیار کلفت به دوش گرفته، تفنگی دراز هم به شانه چپ آویزان می کنند. گیسوان پر پشت مشکی خود را

به زیر کلاه نمدی می گذارند. همگی وحشتناک اند به طوری که انسان از آن ها می ترسد.

ترکمن ها

۱۸۵۰— وامبری (ص ۹۷ تا ۸۰): ایلات ترکمن متفاوت اند. ایل «تکه Tekke» وحشی ترین نوع خودشان هستند. آن ها در حملات خود موقع راه زنی دست رد به سینه احدی نمی گذارند. حتی اگر پیغمبر هم به چنگ شان بیفتد از فروش او به عنوان برده خودداری نمی کنند.

اما در مقابل این ها ترکمن های «یموت» هستند که نسبتاً مردمانی با شرافت و مهمان نوازند. زندگی ترکمن ها صرف نظر از قسمتی که به شغل راه زنی صرف می شود، بقیه هم در بطالت مطلق به هدر می رود.

ترکمن ها اتباع وفادار ایران اند و از تبعه روس شدن نفرت دارند

۱۸۷۰— رابینو.ه.ل (ص ۱۳۲) می نویسد: در تالیف کوچکی به قلم نصیر الکتاب متن نامه ذیل را به حکومت مرکزی دیده ام «وظیفه ام این است که به دولت ایران اطلاع بدهم که یموت و گوکلان اتباع وفادار اعلیحضرت همایونی شاه هستند و همیشه حاضرند که در راه او خدمت نمایند. اگر آن ها شهرت بدی پیدا کرده اند علتش این است که هیچ وقت نماینده ای در دربار برای برطرف ساختن سوء تفاهات نداشتند. با وجودی که بسا طوایف بی گناه از ایشان مورد ستم و چپاول ماموران و حکام دولت مرکزی واقع می شوند با این حال سران و ریش سفیدان ترکمن به من گفته اند: «از تبعه روس شدن نفرت دارند».

عرب های مخلوط ایرانی

۱۸۴۰— فلاندن. اوژن (ص ۲۹۵): اعراب خوزستان با ایرانیان مخلوط شده اند. این عرب ها هنوز به همان آداب قدیمی باقی و از رسوم خود دست نکشیده و به طرز چادرنشینی زندگی می کنند. فارسی را مثل زبان اصلی خود حرف می زنند. برخی شیعه و برخی سنی هستند. دهستان هایی دارند، ولی هیچ وقت پای بند آن نبوده و خانه نشین نیستند. اینان هنگامی که فصل گرما در می رسد، شن زارهای سوزان گرم سیری را رها کرده به سوی کوهستان ها ره سپار می شوند. بنابراین منزل شان بر حسب موقعیت تغییر می یابد، بدون زحمت آن را می سازند و به آسانی خراب می کنند. یعنی با چند شاخه درخت خرما و برگ هایش آلاچیق درست کرده و در موقع کوچ هم آن را بر می چینند.

جنگ و ستیزهای قبایل عرب با یکدیگر بر سر چیزهایی جزئی

۱۹۰۰— دمورگان (ص ۸۳) از قول یکی از شیخ های دایم در حال جنگ با قبایل دیگر عرب می نویسد: «من تا به حال چهارده تن از خزرچی های سگ (قبیله ای از اعراب خوزستان) را کشته ام. نگاه کن این تفنگ را می بینی؟ مال یکی از همان دشمن ها بوده که

او را کشته ام و تفنگش را برداشته ام».

دمورگان باز در این باره (ص ۴۰) می نویسد: علت این جنگ و ستیزها در میان قبایل عرب معمولاً جز بر سر دزدیدن چند گوسفند یا بر سر تقسیم آب موقع آب یاری زمین یا بر سر مرتع برای دام، یا موقع حل اختلاف دعوا در شورای دو قبیله چیز دیگر نیست. دوستی و اتحاد در میان قبایل عرب هم ثباتی ندارد.

بسیار اتفاق افتاده است که ما از فراز قلعه شوش ناظر و شاهد جنگ های قبایل عرب محلی بودیم. در این مواقع جنگ جو یان تا فشنگ شان تمام شود به طرف یکدیگر تیراندازی می کنند. مجروحین خود را برای معالجه پیش ما می آورند. ما در این جا در اثر تکرار جنگ های بین اعراب جراحی را خود به خود آموخته ایم. ما یعنی عموم اعضای هیئت فرانسوی می توانیم گلوله یی را به آسانی بی آن که موجب شکنجه شخص مجروح باشد از بدن او بیرون آوریم.

وصف صفات منفی اعراب و غیر قابل اصلاح دانستن ایشان

۱۹۰۵- دمورگان (ص ۹۰): درباره اعراب خرم شهر و اهواز می نویسد: مانند دیگر اعراب تکبر و غروری تحمل ناپذیر دارند. آن ها یا شبان اند یا شتر بان، یا قاطرچی یا قایق ران هستند. ولی به هیچ قیمت، حتی در مقابل تمامی طلاهای دنیا هم حاضر به حمل یک کوله بار نیستند و هرگز به کارهای دستی مبادرت نمی ورزند و در حرفه هایی هم که اختیار می کنند تکبری بسیار تحقیرآمیز از خود نشان می دهند و چنان وانمود می نمایند که نه از روی احتیاج بلکه به حکم اجبار بدان کار پرداخته اند.

دمورگان در جای دیگر (ص ۷۳ و ۷۴) می نویسد: قبایل عرب این گونه اند - حریص، دروغ گو، دزد و آدم کش اند. زندگی بشر نزد ایشان بها و ارزش ندارد. این مردمان چنین می نمایند که اصلاح ناشدنی اند. عاقبت هم خود به دست خودشان از بین می روند.

عشایر عینکی شاه سون

۱۸۵۵- گوبینو. کنت. دو (ص ۱۱۹) درباره ایلات شاه سون - که در صفحات قبل هم از خصلت غارتگری و هم از مامور حفظ امنیت راه ها بودن شان از طرف شاه سخن رفت - می نویسد: در بین راه به یک عده سوار شاه سون برخوردیم که به طرف قزوین می رفتند. این سواران همگی عینک داشتند و این موضوع باعث حیرت من گردید. زیرا این نخستین بار بود که من در ایران سواران محلی و عشایر را با عینک می دیدم.

عینک هایی که سواران شاه سون به چشم زده بودند، از شیشه نبود بلکه از موی اسب بافته شده و سوارخ و روزنک بسیار داشت. خاصیت این عینک ها این است که چون از سوارخ و روزنک های از موی اسب بافته شده به خارج نگاه می کنند سفیدی برف باعث خیرگی

چشم‌شان نمی‌شود و نیز از تأثیر ناگوار مهدی غلیظ که اطراف را فرا گرفته است می‌کاهد. زیرا ذرات این مه به قدری سنگین است که وقتی به چشم می‌خورد مثل سوزن دیدگان را آزار می‌دهد. به همین سبب بود که من هم تصمیم گرفتم که عینک بزنم و پس از آن احساس کردم که دیگر مه غلیظ چشم مرا نمی‌زند.

ایلات جمشیدی بلخ

۱۸۵۰- وامبری (ص ۳۳۵ تا ۳۴۰): جمشیدی‌ها در نزدیکی بلخ و دشت مرغاب هستند و ادعا دارند که از سلاله جمشید پادشاه افسانه‌یی دوره پیشدادی‌اند. اما شکی نیست که از نژاد ایرانی‌اند. افزون بر گویش، دیدار چهره آن‌ها ایرانی بودن‌شان را اثبات می‌کند. جمعیت ایلات جمشیدی از هشت - نه هزار نفر تجاوز نمی‌نماید. در میان ایشان مذهب نفوذی زیاد ندارد. در نواحی مسکونی آنان خرابه‌ها و برج‌هایی سنگی دیده می‌شود که به احتمال قوی متعلق به زمان هخامنشیان است.

ایلات هزاره‌یی کابل

۱۸۵۰- وامبری (ص ۳۴۰ تا ۳۴۱): ایلات هزاره‌یی در حدود کابل هستند. هزاره‌یی‌ها در زمان شاه‌عباس به مذهب شیعه گرویده و اکنون شیعه هستند و مثل دیگر مردم افغانستان به زبان فارسی یا دری صحبت می‌کنند. وقتی از هرات به مشهد می‌رفتم در کاروان که جمعیت آن کم‌تر از دو هزار نفر نبود نصف آن را هزاره‌یی‌های کابل تشکیل می‌دادند و با این که آن‌ها در منتهای درجه فقر و پستی به سر می‌بردند معذک بازن و فرزند به قصد زیارت اعتاب مقدس شیعه به راه افتاده بودند.

آنچه در بالا درباره نام و منش و ویژگی‌ها و شرایط زندگی ایلات و عشایر ایران به شرح آمد همان‌هایی است که ایران پژوهان در کتاب‌های خود از این در آورده‌اند. نشد که این مؤلف بانام ایلی بر بخورد و از آوردن نام و معرفی آن ولوبه اندک مطلب هم که باشد خودداری کند.

بدون شک ایلات و عشایر ایرانی دیگری هم از آن سوی سند و از کابل و از آن سوی سیحون و قفقاز تا دورترین مرزهای کردنشین در غرب هستند که چون در مسیر ایران پژوهان و ارباب سفرنامه‌ها و ماموران سیاسی خارجی نبوده‌اند ایشان احتمالاً چیزی درباره نام و خصایص آنان ننوشته‌اند یا این که نوشته‌اند اما این مؤلف به کتاب‌های آنان دست نیافته است.

vi

آقامحمد خان قاجار: ۶۴، ۲۷۴، ۲۹۱

८ - ८

احتشام الدوله: ۳۱۵

جالينوس: ۲۲۹

ادیب پیشاوری: ۱۳۵

جامعہ : ۱۰۵

اردشیر یایکان: ۳۰، ۱۳۷، ۲۵۰، ۳۰۷

جمشید: ۷۸، ۴۰۰

ارسطو: ۱۳۵، ۲۳۲

جنگیز: ۱۹۱

اسکندر ۲۵، ۱۰۳، ۱۳۷، ۱۹۰

 $\dot{x} - x$

امام حسین(ع): ۲۵، ۱۰۸، ۱۳۹، ۲۸۴

حاج آقانورالله: ۱۳۵

امام جعفر صادق (ع): ۱۱۱

حاجی میرزا آقاسی: ۶۳

امام علی (ع): ۲۵، ۷۲، ۹۴، ۱۳۶،

حافظ: ٢٥، ١٠٥، ١٠٩، ١٥٩، ١٧٢،

३७३, २९०, २४२, २३५, २००.

١٣٦٥ ، ١٣١٣ ، ١٨٥ ، ١٧٨ ، ١٧٧ ، ١٧٦

امام موسیٰ کاظم (ع): ۲۷۴

۲۷۷

امين السلطان: ۱۲۰

خاقانی: ۲۹

انوشیروان: ۲۷۵، ۲۷۹

خشیایارشاه: ۲۹

پ

خواجہ حسن میمندی: ۱۷۵

باربد: ۲۹، ۱۸۰

خواجہ نظام الملک: ۲۴۹

بامشاد: ۱۸۰

خیام: ۲۵، ۱۰۵، ۱۷۲، ۱۷۶

بایزید: ۱۰۹

ز - ر - د

بتهوون: ۱۷۶

داریوش کیپر: ۲۵، ۲۹، ۱۰۲، ۱۱۱،

بوعلی سینا: ۲۲۹

३६०

پ - ت

رافایل: ۱۷۶

پوریای ولی: ۳۱۶

رامبد: ۱۸۰

رستم: ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۴، ۳۷۰، ۳۹۷
عباس میرزا: ۳۴۵
عبید زاکانی: ۱۱۱، ۱۷۹
عضدالدوله دیلمی: ۲۵۱
عطار: ۱۰۹
عیسی مسیح: ۲۳۱

ف - ق

فتح علی شاه: ۳۱، ۵۴، ۶۰، ۶۱، ۷۷، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۵۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۰۹، ۳۵۲، ۳۸۳، ۳۹۰
فرامرزا: ۲۸۵
فردوسی: ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۵، ۲۷۳، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۹۱
فریدون: ۲۶۸
قآنی: ۱۷۹

ک - گ

کریم خان زند: ۳۱۳، ۳۱۴
کوروش کبیر: ۲۵، ۷۸، ۲۹۵
گنومات مغ: ۱۰۸، ۱۸۷
گزنفون: ۱۱۲

ل

لئونارد داوینچی: ۱۷۶
لسان الملك: ۱۸۴
لطف علی خان زند: ۲۹۱
لوطی غلام حسین معروف: ۲۴۱

م

مانی: ۷۳، ۱۰۸
محمد (ص): ۱۱۹، ۲۳۱، ۲۳۵

س

سعدی: ۲۵، ۷۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۸، ۳۱۳
سلطان ابوسعید: ۲۶۷
سلطان حسین بایقرا: ۳۳۳
سلطان سنجر: ۲۹۰
سلطان عبدالمجید: ۱۳۴، ۱۳۵
سلطان محمد خدا بنده: ۱۹۸
سلطان محمود غزنوی: ۱۷۵، ۲۷۳
سهراب: ۱۰۹، ۲۲۰، ۲۸۵، ۳۷۰
میاوش: ۱۰۸

ش

شاپور اول: ۱۹۷
شاه اسماعیل صفوی: ۱۹۱، ۳۶۵
شاه عباس کبیر: ۶۲، ۱۷۸، ۱۹۰، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۸۱، ۳۱۵، ۴۰۰

شوریده شیرازی: ۱۳۵

ص - ظ

صنیع الدوله: ۲۳۱
ظل سلطان: ۱۶۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۵۱، ۳۸۵

ع

محمد حسن خان قاجار: ۲۷۷	۳۴۴، ۳۲۴
محمدشاه قاجار: ۵۱، ۶۱، ۸۲، ۲۵۵	ناصرالدین شاه: ۳۲، ۴۹، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۴، ۱۲۰، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴
۲۷۹، ۳۰۱	
محمد علی شاه: ۶۵، ۹۸	۲۱۸، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۵۸، ۲۷۱، ۳۰۱
مزدک: ۱۰۸	۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۸۳، ۳۸۴
مسیح: ۷۳	ناصرالملک: ۶۹
مظفرالدین شاه: ۵۲، ۵۴، ۶۵، ۲۵۵	ناصر خسرو: ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۷۲
۳۵۱، ۳۸۵	نظامی: ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۸۰
موسی: ۲۳۱	نکیسا: ۱۸۰
مولوی: ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۷۲	نوح: ۲۳۱
ن	و
نادر شاه: ۶۲، ۶۴، ۱۹۱، ۲۲۰، ۲۷۷	والرین امپراتور روم: ۷۳، ۱۹۷

فهرست جای ها

آ	اصفهان: ۴۴، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۵
آباد: ۷۸، ۱۳۷، ۲۸۷	۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۹
آذربایجان: ۱۵، ۲۰۴، ۲۵۰، ۲۵۱	۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۵
۲۹۴، ۳۱۱، ۳۳۹، ۳۵۱، ۳۷۶، ۳۸۴	۲۴۵، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۳
آقا بابا: ۳۴۶	۲۶۵، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۷
آکروپلیس: ۲۶	۲۸۸، ۲۸۹، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۴۷
ابهر: ۳۴۳	۳۸۴، ۳۸۵
اراک: ۲۷۶، ۳۵۰، ۲۵۶	افغانستان: ۱۷، ۱۷۳، ۲۰۲، ۲۱۴
اردبیل: ۲۵۱	۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰
ارمنستان: ۶۰، ۳۲۸	انارک: ۳۴۶
ارومیه: ۶۰، ۳۲۸	اندیکان: ۳۰۳
استامبول: ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۶۱، ۲۶۳، ۳۰۲	انطاکیه: ۳۰، ۲۴۹
استراباد: ۳۶، ۳۷۷	اهر: ۲۵۱

- اهواز: ۲۸۴، ۳۹۹
ایروان: ۱۸۵، ۲۵۱، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۵
۳۱۸، ۳۳۰، ۳۳۱
ایزد خواست: ۲۸۷، ۳۸۴
ب
بار فروش(بابل): ۲۷۹
باکو: ۶۷، ۲۵۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۱
بخارا: ۴۵، ۲۴۸، ۳۰۳، ۳۳۱، ۳۸۶
بروجرد: ۲۸۸، ۳۶۷
بصره: ۲۹۳
بغداد: ۱۷۲، ۲۷۶
بلا(در بلوچستان غربی): ۲۸۹
بلخ: ۲۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۴۰۰
بلوچستان: ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۹
۲۵۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۲۹، ۳۹۶، ۳۹۷
بم: ۲۱۹
بمپور: ۲۵۳، ۲۹۱
بندر انزلی: ۲۹۱
بندر بوشهر: ۲۴، ۲۰۷، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳
بندر عباس: ۲۹۳
بندر لنگه: ۶۳
پ
پاسارگاد: ۳۳۳
پنجاب: ۱۶۷
ت
تاجیکستان: ۶۰
تاشکند: ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۸۵
تاق بستان: ۱۰۲، ۱۸۰
تبت: ۱۷۲
تبریز: ۱۱۹، ۱۵۵، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۱۴
۲۵۱، ۲۵۷، ۲۷۵، ۲۸۸، ۲۹۴، ۲۹۵
۲۹۶، ۳۴۵
تخت جمشید: ۲۶، ۲۸، ۱۰۳، ۱۱۱
۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹
۲۸۵، ۳۳۳، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۷۹، ۳۹۳
ترکمان چای: ۳۵۰
ترکیه: ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۶۴
تفلیس: ۲۸۵، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷
تنکابن: ۳۵۱
تنگستان: ۹۷
توس: ۱۷۶
تهران: ۵۴، ۹۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۹
۱۶۳، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷
۱۹۴، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۶
۲۳۷، ۲۳۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۸۲
۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۸ تا ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۴
۳۲۴، ۳۲۶، ۳۷۵، ۳۸۳، ۳۸۴
تیسفون: ۲۷، ۲۸
ج-ج-ح
جندق: ۲۷۵
جیرفت: ۳۲۹
چهار محال بختیاری: ۲۴۵
چهل ستون: ۱۹۸
چین: ۲۰۳، ۲۱۴، ۳۰۹
حبشه: ۱۰۲
خ
خجند: ۳۰۳
خراسان: ۳۰، ۳۶، ۶۰، ۱۲۴، ۱۷۵
۱۹۴، ۲۰۹، ۲۵۶، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۹
۳۳۱، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۹

ش	خرم آباد: ۳۰۳
شاهرود: ۲۳۴، ۲۶۸، ۳۱۱	خرم شهر: ۲۹۳، ۲۹۹
شاه عبدالعظیم: ۶۵	خلیج فارس: ۲۴، ۳۰، ۶۳، ۶۷، ۱۰۱
شریف آباد: ۳۴۹	۱۵۰
شوش: ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۹۶	خنامان: ۳۲۸، ۳۲۹
۲۲۵، ۲۶۸، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۹	خوارزم: ۲۵۰، ۳۰۶
شوشتر: ۱۸۸، ۲۳۵، ۲۵۳، ۳۰۷، ۳۱۱	خوانسار: ۳۸۳
۳۲۳، ۳۳۰، ۳۸۴	خور: ۲۳۷، ۳۴۶
شهرستانک: ۳۵۵، ۳۵۶	خوزستان: ۱۴۰، ۲۵۵، ۳۶۹، ۳۸۰
شیراز: ۵۲، ۶۳، ۹۷، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۷۷	۳۸۵، ۳۹۸
۱۸۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۴	خوقند: ۳۰۵
۲۳۱، ۲۴۲، ۲۶۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۲	خوی: ۱۶۸، ۱۸۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۹۸
۲۸۷، ۳۰۵، ۳۱۳ تا ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۳۱	۳۰۵، ۳۰۶، ۳۵۱، ۳۴۷
۳۳۳، ۳۸۴، ۳۹۷	خیوة: ۳۰۶، ۳۷۵، ۳۸۵
ع	د
عالی قاپو: ۱۹۹	دزفول: ۱۳۹، ۲۲۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۸۴
عراق: ۲۸، ۵۸	دمشق: ۲۷۶
ط	ر
طالش: ۳۱۷	رشت: ۲۵۱، ۲۷۹، ۲۹۱، ۳۰۷، ۳۰۸
طیس: ۲۳۵، ۲۶۱، ۳۱۷	۳۰۹
ق	ری: ۱۱۶
قزوین: ۱۹۳، ۲۰۹، ۲۷۱، ۳۱۸، ۳۱۹	زنجان: ۱۹۸، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۷۶
۳۴۹، ۳۷۶، ۳۹۹	س
قلهک: ۱۶۰	سارد: ۲۶۸
قم: ۹۲، ۱۲۰، ۲۴۲، ۲۵۷، ۳۱۹، ۳۲۰	ساری: ۳۱۰
قمشه: ۲۸۳	سبزوار: ۲۳۶، ۲۶۸، ۳۱۰
قندهار: ۳۳۳	سلطانیه: ۲۵۲
قیزاقور: ۳۰۳	سمرقند: ۳۶، ۳۱۰، ۳۳۱
ک	سند: ۳۶
کابل: ۴۰۰	سیستان: ۳۶، ۹۷، ۳۲۳

- کازرون: ۲۷۳، ۳۲۱
 کاشان: ۱۸۱، ۲۰۹، ۲۳۵، ۲۵۷، ۲۶۳،
 مکران: ۳۲۱ تا ۳۸۴
 کرمان: ۳۶، ۴۴، ۶۴، ۸۱، ۸۳، ۱۳۶،
 موصول: ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۸۷، ۳۲۶، ۳۲۷،
 میانه: ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۵۱، ۳۳۰
 کرمانشاه: ۶۱، ۶۳
 کرنال: ۲۲۰
 کلات بلوچستان شرقی: ۳۲۹
 کلکته: ۱۷۸، ۳۸۲، ۳۱۳
 کلگان: ۳۲۹ -
 کناره: ۳۴۹
 کویر: ۱۲۸، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۴۶
 کوچصفهان: ۲۵۱
 گ
 گرجستان: ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۳۰، ۳۳۱
 گلپایگان: ۳۸۳
 گیلان: ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۷۷، ۳۰۷،
 ۳۰۸
 ل
 لاهیجان: ۲۸۰، ۳۳۰
 لبنان: ۱۰۲
 م
 مازندران: ۳۷، ۳۹، ۱۷۱، ۲۷۶، ۲۷۷،
 ۲۷۹
 مراغه: ۲۵۲
 مرکلان: ۳۰۳
 مرند: ۲۵۱، ۳۳۰
 مشهد: ۱۴۹، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۳۴، ۲۵۶،
 ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۸۹، ۴۰۰
 مصر: ۱۰۲، ۱۶۳، ۱۹۵، ۲۱۴
 منجیل: ۱۷۱
 موصل: ۲۷۶
 نخجوان: ۲۵۱، ۲۵۷، ۳۳۰، ۳۳۱
 نخشب: ۳۳۱
 نقش رجب: ۱۹۶
 نقش رستم: ۱۹۶
 نوز: ۲۷۶
 نیشابور: ۱۴۹، ۲۰۳، ۳۷۵
 ه
 هرات: ۳۶، ۶۲، ۱۲۰، ۱۳۰، ۳۱۱،
 ۳۳۱، ۳۳۲، ۴۰۰
 همدان: ۱۳۷، ۲۱۳، ۲۳۶، ۳۱۸، ۳۲۹،
 ۳۳۳، ۳۵۲، ۳۵۳
 هندوستان: ۵۳، ۵۷، ۶۵، ۶۷، ۱۰۱،
 ۱۰۲، ۱۲۷، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۱۴،
 ۲۷۷، ۳۰۹، ۳۲۳، ۳۸۳
 و
 ورامین: ۱۹۴
 ولقنداز: ۳۰۳
 ی
 یزد: ۳۶، ۴۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۶، ۱۵۵،
 ۲۹۵، ۳۳۴
 یونان: ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۶۱، ۱۹۶

مراجع استنادات متون این کتاب

Anderson. T.S—1875. My Wanderings in Persia. London. 1880.

استوارت — ۱۸۸۰ — سفرنامه ترکمنستان. ترجمه خانه زاد علی مترجم. مترجم دارالترجمه همایونی. نسخه تایپ شده.
المانی. هانری. رنه. — ۱۸۸۰. سفرنامه از خراسان تا بختیاری. ترجمه فروشی (همایون) امیرکبیر — ابن سینا. تهران — ۱۳۳۵.
اورسل. ارنست — ۱۸۸۲. سفرنامه اورسل. ترجمه علی اصغر سعیدی. انتشارات زوار. تهران — ۱۳۵۳.

Basset. James—1871. Persia the Land of the Imams, a narrative and residence. London. 1887.

Benjamin.S.G.W—1883.Persia and Persians. London. 1887.

براون. ادوارد — ۱۸۸۰. یک سال در میان ایرانیان. ترجمه ذبیح الله منصوری. کانون معرفت. تهران.
بن تان — ۱۸۰۷. سفرنامه بن تان. ترجمه منصوره اتحادیه. ناشر (مترجم؟). چاپ سپهر. تهران — ۱۳۵۴.
پاتینجر. هنری — ۱۸۱۰. سفرنامه پاتینجر. مسافرت سند و بلوچستان. ترجمه دکتر شاپور گودرزی. کتابفروشی دهخدا. تهران — ۱۳۴۸
پرنو. موریس — ۱۹۲۵. در زیر آسمان ایران. ترجمه کاظم عمادی. کتابفروشی محمد علی علمی. تهران — ۱۳۲۴.
پولاک. یاکوب. ادوارد — ۱۸۵۱. سفرنامه پولاک. ترجمه کیکاووس جهاننداری. انتشارات خوارزمی تهران — ۱۳۶۱

Curzon. George. N.L—1890. Persia and the Persian Question. Volum one. Second impresson. London and Edinburgh. 1866.

تره زل — ۱۸۰۰. یادداشت های ژنرال تره زل. انتشارات شورای نظام. تهران — ۱۳۰۸
 جکسن ابراهم. و. ویلیامز — ۱۹۰۳. سفرنامه جکسن. ترجمه منوچهر امیری و فریدون
 بدره ای انتشارات خوارزمی. تهران — ۱۳۵۷.
 جونز. سر. هارفورد — ۱۷۹۱. آخرین روزهای لطف علی خان زند (آغاز قاجاریان ترجمه
 هماناظر — جان گرنی. امیر کبیر. تهران — ۱۳۵۳.
 چریکف. مسیو — ۱۸۸۴. سیاحتنامه مسیو چریکف. ترجمه آبکار مسیحی. به کوشش علی
 اصغر عمران. کتاب های جیبی. تهران ۱۳۵۸.

Durand.E.R—1902. An Autumn Tour in Western Persia. London. 1909.

دروویل. سرهنگ. گاسپار — ۱۸۱۲. سفرنامه دروویل. ترجمه جواد محیی. بنگاه
 گوتنبرگ. تهران — ۱۳۳۷.
 دمورگان — ۱۹۰۸. سفرنامه دمورگان. ترجمه جهانگیر قائم مقامی کتابفروشی
 طهروری. تهران — ۱۳۳۵.
 دوراند — ۱۸۹۴. سفرنامه دوراند. ترجمه علی محمد ساکی. خرم آباد لرستان.
 کتابفروشی محمدی — ۱۳۴۶

Ernouf. Baron—1880. Le Caucase, la Perse et la Turquie d'Asia. Paris. 1880.

دیولافوا. مادام ژان — ۱۸۸۱ (ج ۱ — ایران و کلدیه) سفرنامه. ترجمه فره وشی (مترجم
 همایون سابق) کتابفروشی خیام. تهران — ۱۳۳۲.
 دیولافوا. مادام ژان — ۱۸۸۴ (ج ۲ — خاطرات کاوش های باستان شناسی شوش)
 سفرنامه. ترجمه ایرج فره وشی انتشارات دانشگاه. تهران — ۲۵۳۵.
 رابینو. ه. ل — ۱۸۳۰ — مازندران و استرآباد. ع. وحید مازندرانی. بنگاه ترجمه و نشر
 کتاب تهران — ۱۳۳۶.

راس. سر. دنیس — ۱۹۲۷. ایران و ایرانیان. ترجمه ا. شایگان ملایری. تهران — ۱۳۱۱.

Gobineau, Joseph Arthur. Trois ans en Asie (de 1855 a 1858). Nouvelle edition. Paris. 1905.

ژوبر. پ. آمده — ۱۸۰۶. مسافرت در ارمنستان و ایران. ترجمه علیقلی اعتماد مقدم.
 انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. تهران — ۱۳۴۷.

Оропо А.Никола.П. 1878 На ТѣТѣ Вѣ ТѣрсіЮИПТ рикасПТ Искія

ПРОВИНЦИИЯ . С. Петербурб. 1878.

ОгороДНИ коВа. П. 1878. Очерки Пърси. СаНкТпетербурб
1879

ОгороДНИ коВа. П. 1881. Страна СоДНЛ а. С.Петербург.
1881

- سایکس ژنرال. سر پرسی — ۱۸۹۰ سفرنامه ده هزار میل در ایران. ترجمه حسین سعادت نوری. کتابخانه ابن سینا. تهران — ۱۳۳۶.
- سولتیکف. الکسیس — ۱۸۲۸. مسافرت به ایران. ترجمه دکتر محسن صبا. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران — ۱۳۳۶.
- شنیدلر. هوتم — ۱۸۹۶. سفرنامه. ترجمه در کتاب تاریخ بختیاری. تقریر سردار اسعد بختیاری. چاپ سنگی — ۱۳۲۷ قمری. تهران.
- شوستر. مورگان — ۱۹۱۱. اختناق ایران. ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری. به همت فرامرز برزگر و اسماعیل رایین. صفی علیشاه. تهران — ۱۳۴۴.
- فلاندن. اوژن — ۱۸۴۰. سفرنامه به ایران. ترجمه حسین نورصادقی. چاپخانه روزنامه نقش جهان. تهران — ۱۳۲۴.
- فووریه. دکتر — ۱۸۸۹. سه سال در دربار ایران. ترجمه عباس اقبال. کتابخانه علمی اکبر علمی. تهران — ۱۳۲۶.
- فیلد. هنری. مردم شناسی ایران. ترجمه دکتر عبدالله فریار. چاپ ابن سینا. تهران. ۱۳۴۳.

Rawlinson. A. 1918. Adventures in the Near East. London—New York.
1923.

R.C.M. 1824. Journal of a Tour in Persia During the Years 1824—
1825. London. 1828.

Rice. Clara. C. 1915. Mary Bird in Persia. London. 1916.

Richards Fred. 1927. A Persian Journey. London. 1931.

Rosen. Countess Maud Von. 1918. Parsian Pilgrimage. London.

Ross. Elizabeth. N. Macbean. 1907. A Lady Doctor in Bakhtiari Land.
London. 1921.

- کاساگوفسکی — ۱۸۹۶. خاطرات کلنل کاساگوفسکی. ترجمه عباسقلی جلی.
کتاب های سیمرغ. تهران — ۱۳۴۴.

کرزن. جرج. ن. لرد — ۱۸۹۰ (ج ۲). ایران و قضیه ایران. ترجمه وحید مازندرانی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران — ۱۳۵۰.

کوپر. مریان. سی — ۱۹۲۵. سفری به سرزمین دلاوران. ترجمه امیر حسین ظفر ایلخان بختیاری. موسسه امیر کبیر. تهران — ۱۳۴۷.

کوئز بوئه. موریس. دو — ۱۸۱۷. مسافرت به ایران. ترجمه. محمود هدایت. موسسه امیر کبیر. تهران — ۱۳۴۸.

گاردان. کنت. الفرد. دو — ۱۸۰۷. ماموریت ژنرال گاردان در ایران. ترجمه عباس اقبال. انتشارات اداره شورای نظام. تهران — ۱۳۱۰.

گوبینو. کنت. دو — ۱۸۵۵. افسانه‌های آسیایی. ترجمه محمدعباسی. ابن سینا. تهران.

گوبینو. کنت. دو — ۱۸۵۵. سه سال در ایران. ترجمه ذبیح الله منصوری. مطبوعاتی فرخی.

گوبینو. کنت. دو — ۱۸۵۵. نامه‌های ایرانی. ترجمه عذرا غفاری. کتابفروشی دهخدا. تهران — ۱۳۴۱.

Sykes. Ella. C. 1894 (*) Volume one. Through Persia on a Side-Saddle. London. 1901.

Sykes. Ella. C. 1908 (**) Volume two. Persia and its People. London. 1910.

Serena. Carla. 1880. Homme et choses en Perse. Paris. 1883.

Stuart. Lieut. Colonel. 1850. Journal of a Residence in Northern Persia and the Adjacent Provinces of Turkey. London. 1854.

لوتی. پیر — ۱۹۰۰. به سوی اصفهان. ترجمه بدرالدین کتابی. چاپ اصفهان — ۱۳۲۶.

لیارد — ۱۸۴۰. سفرنامه. ترجمه در کتاب تاریخ بختیاری. تقریر سردار اسعد بختیاری. چاپ سنگی اول. تهران — ۱۳۲۷ قمری.

مامونتوف. ن. پ — ۱۹۱۰. حکومت تزار و محمد علی میرزا. ترجمه شرف الدین قهرمانی. از نشریات روزنامه اطلاعات. تهران — ۱۳۰۹.

ملکم. سرجان — ۱۸۰۰ (جلد اول و دوم). کتاب تاریخ ایران. ترجمه میرزا حیرت. چاپ سنگی هندوستان — ۱۸۶۷.

مکنزی. چارلز. فرانسیس — ۱۸۶۰. سفرنامه شمال. ترجمه منصوره اتحادیه (نظام

مافی) نشر گستره. تهران — ۱۳۵۹.

موریه. جیمز — ۱۸۱۰. سرگذشت حاجی بابای اصفهانی. ترجمه میرزا حبیب اصفهانی. به کوشش دکتر یوسف رحیم لو. انتشارات حقیقت. تبریز — ۱۳۵۴.
موزر. هنری — ۱۸۸۳. سفرنامه ترکستان و ایران (گذری در آسیای مرکزی).
ترجمه علی مترجم (مترجم مخصوص ناصرالدین شاه) به کوشش محمد گلبن. انتشارات سحر. تهران — ۲۵۳۶.

Tancoigne. M. 1815. A Narrative of a Journey in to Persia and residence. London. 1820.

West. V. Sackville. 1926. Twelve Days in the Bakhtiari mountains. London. 1928.

Williams. E. Crawshay. 1905. Across Persia. London. 1907.

Wills. C.J. 1866. In the Land of the Lion and Sun. London. 1916.

Wright. Denis. During the Qajar Period. 1787–1921. The English Amongst the Persians. London. 1977.

نوردن. هرمان — ۱۹۲۵. در زیر آسمان ایران. ترجمه سیمین سمعی. انتشارات دانشگاه تهران. تهران — ۲۵۳۶.

نیکیتین. ب — ۱۹۰۹. ایرانی که من شناخته‌ام. ترجمه فره‌وشی (مترجم همایون سابق). کانون معرفت. تهران — ۱۳۲۹.

واتسن. گرنت — ۱۸۶۰. تاریخ ایران دوره قاجاریه. ترجمه: ع. وحید مازندرانی. انتشارات سخن. تهران — ۱۳۴۰.

وامبری. آرمینیوس — ۱۸۵۰. سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه. ترجمه فتحعلی خواجه نوریان بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۳۷.

ویلسن — ۱۹۰۷. سفرنامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران. ترجمه حسین سعادت نوری. انتشارات وحید. تهران — ۱۳۴۷.

هیدن. سون — ۱۹۰۵. کویرهای ایران. ترجمه پرویز رجبی. انتشارات توکا. تهران — ۲۵۳۵.

هردوان. ژاک — ۱۹۲۴. سفرنامه در آفتاب ایران. ترجمه مصطفی مذهب. چاپ سپهر. تهران — ۱۳۲۴.

همفر — ۱۸۱۰. خاطرات همفر. جاسوس انگلیس در ممالک اسلامی. ترجمه و تحشیه علی کاظمی و مقدمه شیخ حسین لنگرانی. تهران — ۱۳۹۹ قمری.

- مجله مهر. شهریور ۱۳۱۲. مقاله درباره وزارت خارجه مرحوم میرزا سعیدخان در عهد ناصری. به نقل از یک منبع امریکایی. مرحوم عباس اقبال.
- مجله یغما. سال ۱۳۵۰ — ۲۴ دی.
- تمدن ایرانی. تألیف چند تن از خاورشناسان. ترجمه دکتر عیسی بهنام. مقاله هانری ماسه. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران — ۱۳۴۶.
- سفر ارو پاییان به ایران. دکتر ژان شیبائی. ترجمه سید ضیاء الدین دهشیری. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران — ۱۳۵۳.

IRAN AND THE IRANIANS

**STUDY OF ONE HUNDRED
NARRATIVES OF THE ITINERARY
OF JOURNEYS IN TO PERSIA**

VOLUME I

**(THE ECOLOGY OF IRAN AND THE
WAY OF LIFE, MENTALITY, CHARACTER
TENDENCY IN THOUGHT AND BEHAVIOUR
OF THE IRANIANS)**

— During the Qajar period— 1786— 1924—

BY:

GHOLAMREZA ENSAFPOUR

Tehran, IRAN

1984

قیمت: ۱۲۵۰۰ ریال